

# تفسیر روشن

برای عموم طبقات

با بیان قاطع از جهات لغات و تفسیر و حقائق

مجلد سوم

نوشته  
محقق مفسر  
علامه مصطفوی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ سَيِّدِنَا وَ  
مَوْلَانَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَتْمَّةِ الْمُعْصومِينَ ، وَ اللَّعْنَةُ عَلَى  
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ .

و بعد : با توجه و لطف و توفیق تمام و تأیید مطلق خداوند متعال ( جلّت عظمته  
و عزّ شأنه ) ، مجلد دوم از تفسیر روشن به پایان رسیده ، و شروع می‌کنیم بجلد  
سوم از آیه / ۱۹۰ از سوره مبارکه بقره ، بهمان خصوصیاتیکه در مقدمه کتاب ذکر  
شده است .

و بطوریکه در آنجا تذکر دادیم : ما در این تفسیر از نقل اقوال و درج احتمالات  
از هر جهت پرهیز کرده ، و تنها بآنچه اطمینان و یقین پیدا می‌کنیم ، می‌نویسیم .  
آری نقل احتمالات و اقوال بجز تردید و گمراه کردن افکار و نامفهوم بودن و  
رسانشده مقاصد و مفاهیم قرآن کریم ، هیچگونه اثر و فائده‌ای ندارد ، و ما  
اینموضوع را در رساله ترجمه و تفسیر قرآن ( روش ترجمه و تفسیر ) مشروحاً بیان  
کردیم . و من الله التوفیق و هو المعین .

حسن مصطفوی

۲۳ رمضان المبارک ۱۴۰۹

و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ  
 الْمُعْتَدِينَ . - ۱۹۰ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُمْ  
 وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَكُمْ فِيهِ فَإِنْ  
 قَاتَلَكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ . - ۱۹۱ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ  
 رَحِيمٌ . - ۱۹۲ .

### لغات :

و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ : و بکشید بنحو استمرار - در - راه - خدا .  
 الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ : آنانی را که - می‌کشند شما را بنحو استمرار .  
 وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ : و تجاوز بحقوق دیگران نکنید - بتحقیق - خدا .  
 لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ : دوست نمی‌دارد - تجاوز کنندگانرا .  
 وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ : و بکشید آنانرا - هر موردیکه بررسی کردید .  
 وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ : و بیرون کنید آنها را - از - هر محلّیکه .  
 أَخْرَجَكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ : بیرون کردند شما را - و إخلال - شدیدتراست .  
 مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ : از - کشتن - و ادامه قتل ندهید آنانرا .  
 عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى : در رابطه - مسجد - حرام - تا زمانیکه .  
 يُقَاتِلَكُمْ فِيهِ فَإِنْ : ادامه قتل بدهند شما را - در آنجا - پس اگر .  
 قَاتَلَكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ : ادامه قتل دادند - پس بکشید آنها را .  
 كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ : همچنین است - پاداش - کافران .  
 فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ : پس اگر - بازداشت کردند - پس بتحقیق .  
 اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ : خدا - آمرزنده - و مهربان است .

## ترجمه :

پیوسته بکشید در راه خداوند متعال آنانرا که ادامه می دهند به کشتن شماها ، و تجاوز از حقوق الهی و حق نکنید که خداوند دوست نمی دارد تجاوز کنندگان را . - ۱۹۰ و بکشید آنانرا در هر موردیکه بررسی کرده و آنانرا تحت نظر دقیق قرار دادید ، و بیرون کنید آنها را از هر محلّیکه شماها را بیرون کردند ، و باید متوجه شد که ایجاد اختلال و اضطراب شدیدتر از قتل است ، و ادامه قتل ندهید بآنان نزد مسجد حرام ، تا زمانیکه ادامه قتل در حق شماها بدهند در آنجا ، پس اگر ادامه دادند بکشید آنانرا ، همچنین است پاداش آنانکه کافر و مخالف حق هستند . - ۱۹۱ پس اگر اختیار کردند بازداشت شدن را از تجاوز پس بتحقیق خداوند آمرزنده و مهربان است . - ۱۹۲ .

## تفسیر :

## ۱- و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ :

مقاتله : بصیغه مفاعله از ماده قتل ، و دلالت می کند با استمرار فعل ، یعنی ادامه پیدا کردن قتل ، و اینمعنی تطبیق می کند به جنگیدن و کارزار کردن و جریان قتل .

و سبیل : راه ممتد مستقیمی است که انسانرا بنقطه مقصود برساند .

و در اینجا دو قید برای مقاتله ذکر شده است :

اول - اینکه برنامه این مقاتله با خواسته الهی تطبیق کرده و در راه او و برای او باشد ، نه روی تعصب و غضب و خودپرستی و یا بمنظور مقاصد دنیوی و منافع مادی و پیشرفت ظاهری .

دوم اینکه در مقابل مقاتله آنان صورت بگیرد ، و مقاتله و محاربه آنها اعم است از آنکه بصورت قتل و کشتار باشد ، و یا جنگ سردیکه گاهی از جنگ گرم نافذتر و

مؤثرتر است .

پس در عین حالیکه مسلمین مأمور بدفاع از دشمنان محارب هستند ، باز دستور دارند که دفاع بصورت برنامه الهی و حق باشد .

و چون عنوان مقاتله مطرح است : لازم است این موضوع عرفاً صدق کند ، تا مقاتله مسلمین هم بعنوان دفاع و مقابله صحیح باشد .

## ۲- و لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ :

این جمله شریفه از کلمات قصار و جامع قرآن مجید است .

و اعتداء از باب افتعال است که دلالت می‌کند باختیار کردن فعل عدوان ، و آن بمعنی تجاوز کردن باشد بحقوق دیگران .

و حقوق افراد مردم مختلف است ، و هر کسی خواه مسلم باشد یا مؤمن یا کافر یا منافق یا محارب یا معاهد یا سلم یا مرد یا زن یا طفل یا مریض یا فقیر یا ثروتمند ، حقوقی متناسب حالات او بر ذمه دیگران دارد که بحکم وجدان و عقل و شرع لازمست رعایت شود .

پس کافر حربی بودن اقتضاء نمی‌کند که اضافه بر مقابله و دفاع او ، بهمه حقوق او تجاوز کرده ، حتی خانواده و اطفال و اموال او هم بطور مطلق مورد تجاوز قرار گرفته ، و رعایت هیچگونه حقی را نکنند .

و بسا ممکن است که عائله او افراد بیطرف و ضعیف و فقیر و مریض و یا متمایل بحق و یا خود آنها مال و ملک و دارایی داشته باشند ، و یا در اموال او دیگران بعنوان امانت یا قرض یا ودیعه یا شرکت یا بعانوین دیگر مالکیت داشته باشند .

پس نباید در امور الهی و در انجام وظائف دینی ، بهانه جویی و سوء استفاده کرده و بحقوق دیگران تجاوز کرد .

آری افراد دنیاطلب و سودجو در چنین موارد که بهانه ظاهری بدستشان می‌رسد : توجه بحق و واقعیت نکرده ، و صدها رقم ظلم و عدوان و تجاوز را تجویز

کرده و مرتکب می‌شوند .

و این جمله شریفه بهمه این موارد شامل شده ، و چنین افراد بموجب دلالت آیه کریمه ، مورد بغض و غضب پروردگار متعال قرار خواهند گرفت ، اگرچه این اعتداء و تجاوز درباره کفار و مخالفین واقع شود .

و ما در زمان خودمان اعمال برخی از جهّال و افراد بی‌مبالات را مشاهده کردیم که : چگونه ببهانه پیش آمدن انقلاب حکومتی و دینی ، بأملاک و اموال متدینین و غیرمتدینین تجاوز کرده ، و آنها را تصرف نمودند .

البته باید این امور را دقیقاً بررسی کرده ، و حقوق مظلومین و مستضعفین را احیاء نموده ، و بحساب أملاک و اموال ظالمین کاملاً و روی تحقیق و عدل و انصاف رسیدگی کرد ، ولی نه آنکه روی نادانی و تعصب و سودجویی و سوء استفاده ، حق و باطل را بهم‌دیگر خلط نمود .

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ .

۳- واقتلوهم حیث ثقتموهم و آخر جوهم من حیث اخرجوكم :

تَقَف : از باب تَعِب بمعنی إدراک دقیق کامل است ، بطوریکه موضوع تحت نظر دقیق قرار گرفته و بررسی گردد .

در اینجا پس از نهی از اعتداء : قتل کفار محارب را مشروط فرموده است به بررسی و تحت نظر دقیق قرار دادن آنها ، تا اشتباه و تجاوز بحقوق دیگران صورت نگرفته ، و محارب بودن آنها دقیقاً ثابت شده ، و پس از آن در مورد اموال و عائله و فرزندان آنها نیز لازمست با کمال دقت و تحقیق رسیدگی کرده ، و از اشتباه و اعمال و اقدامات بر خلاف حق و از تجاوز بر حقوق دیگران خودداری نمود .

و بسا افراد بی‌گناه که در محیطهای فاسد و آلوده ، مشغول کار می‌شوند ، و روی ساده لوحی و جهالت و یا اضطرار و بیچارگی خدمات و برنامه‌هایی را انجام می‌دهند که باید پرونده آنها بدقت و تحقیق بررسی شود ، نه آنکه طبق ظواهر امر و

بدون رسیدگی محکوم بمجازات گردند .  
 و حیث : دلالت می‌کند به مکان و محلّ با کیفیت مخصوص ، در جهت مادی باشد یا معنوی ، و همیشه اضافه بجمله شده ، و مبنی بر ضمّ است .  
 و اینکلمه از جهت حرکت آخر و ظرفیت شبیه بغایات یعنی ظرفیکه از اضافه منقطع است مانند قبل و بعد ، می‌باشد .  
 و اضافه شدن بجمله چون اثری در ظاهر که جز دادن باشد ندارد ، مانند انقطاع از اضافه است .

و تعبیر در این آیه شریفه بکلمه حیث : برای اشاره کردن در موضوع قتل و إخراج بدو جهت محلّ و کیفیت است ، یعنی در قتل آنها و در إخراج آنها این دو جهت در نظر گرفته می‌شود .

أول - روی جهت بررسی و تحت نظر دقیق گرفتن تا پرونده آنها روشن گردد ، و هم جهت إخراج از طرف آنها که متصدی و عامل بودن آنها ثابت شود .  
 دوم - جهت محلّ است که در محلّ مقاتله و إخراج آنها که بوده است ، صورت بگیرد ، نه در محلّ و مکان و شهر دیگر .

پس در این آیه کریمه این دو قید لازم است مورد توجه گردد ، و بخاطر توجه دادن باین دو قید موضوع قتل تکرار شده است ، زیرا در جمله اول بنحو اطلاق ( قاتلوا الذین یقاتلونکم ) و بدون این دو قید ذکر شده بود .

#### ۴- و الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ :

این جمله شریفه از کلمات قصار و جامع قرآن مجید است .  
 و فتنه بوزن جلسه برای نوع است ، و از ماده فتن بمعنی ایجاد اختلال و اضطراب در مورد معین باشد ، و نتیجه این اختلال پیدایش ابتلاء یعنی تحوّل و دگرگونی است .

پس فتنه بمعنی ابتلاء یا امتحان یا آزمودن نیست ، بلکه در همه جا بمعنی

ایجاد اختلال باشد ، خواه در زندگی شخصی و فردی باشد ، و یا در اجتماعی خارجی ، و از جهت مادی باشد یا معنوی .

و اما شدید بودن فتنه از قتل : برای اینکه در قتل ، شخص مقتول از زندگی مادی محروم شده ، و ناراحتی و سختی و عذاب کوتاهی فقط می‌بیند . ولی در اختلال و بهم خوردن برنامه زندگی : نه تنها زندگی مادی بهم خورده ، و باضطراب و پریشانی و شکنجه ممتد و طولانی کشیده می‌شود ، بلکه زندگی معنوی و حیات روحانی نیز در اثر ابتلاءات گوناگون و از دست رفتن نظم و طمأنینه و أمن ، دچار سقوط و تنزل خواهد شد .

پس در جریان فتنه و اختلال برنامه زندگی : موت تدریجی توأم با شکنجه و عذاب پیش آمده ، و محرومیت مطلق پیدا خواهد شد .

#### ۵- و لا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ :

در آیه ۱۴۴ گفته شد که : مسجد بمناسبت معنای لغوی آن به ساختمانی که برای عبادت و نمازگزاری بنا می‌شود اطلاق شده است ، و چون بکلمه حرام موصوف گردد : بمسجدیکه محیط بکعبه است اطلاق می‌شود ، بمناسبت ممنوعیت و محدود بودن حجّاج در آنجا و در حرم که اطراف مسجد است .

و عِنْدَ : دلالت بر ربط و بهم پیوستگی ما قبل و ما بعد او می‌کند ، و مراد امکانه مربوط و متصل بمسجد الحرام باشد ، و این معنی تطبیق می‌کند بأراضی حرم تا امتداد مسجد تنعیم که در حدود دوازده کیلومتر است .

پس در اینجا نهی مخصوص شده است از مقاتله در محیط حرم از هر طرف که حوالی مسجد الحرام تا حدود دوازده کیلومتر باشد ، و یکی از آثار حرمت و ممنوعیت این محیط همین خودداری از مقاتله باشد

و اگر شروع مقاتله از طرف دشمن شد : به عنوان دفاع مانند سائر موارد ، مقاتله جایز و بلکه واجب می‌شود .



و کلمه حتّی در اینجا دلالت به منتهی شدن حکم نهی تا مقاتله دشمن می‌کند ، و شبیه می‌شود بمفهوم - إلی آن ، و در ۵۵ گذشت .

پس کلمه عند ، بمعنی بهم پیوستگی است نه نزدیک ، و کلمه حتّی ، هم دلالت بامتداد و انتها حکم می‌کند ، و اما داخل شدن ما بعد آن در تحت حکم ما قبل آن از لحن کلام و قرائن فهمیده می‌شود .

#### ۶- فَإِنْ قَاتَلَكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جِزَاءُ الْكَافِرِينَ :

پس در صورتیکه دشمن حرمت مکان و حرمت نهی را حفظ نکرده ، و اقدام بعمل جنایت و مقاتله نمود : بحکم عقل و شرع و وجدان لازم است مقابله بمثل کرده ، و جنایت او را دفاع و ردّ نمود .

و اگر بناء باشد که عمل تجاوز و ظلم و جنایت ، پاسخی نداشته و در مقابل آن سکوت و خضوع صورت بگیرد : قهراً تأیید و تقویت ظلم و جنایت شده ، و عملاً موجب تداوم آن گشته ، و در نتیجه این فرد نیز شریک ظلم و بلکه بدتر از او خواهد بود .

و از این لحاظ فرمود که جزاء و پاداش کافرین که ردّ حق کرده و مخالف و بی اعتناء بحق هستند : همین مقابله بمثل و دفاع باشد ، نه ساکت و تسلیم و راضی شدن بظلم .

آری حقیقت دفاع در این مورد : حفظ حرمت بوده ، و دفاع از هتک احترام آن ، و تثبیت مقام عظمت نهی الّهی است .

#### ۷- فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ :

انتهاء افتعال از ماده نهی است ، و دلالت می‌کند به أخذ و اختیار کردن موضوع نهی که آن مقابل امر و عبارتست از طلب و درخواست ترک چیزی است ، و نتیجه انتها متوقّف شدن و حفظ و نگهداری نفس است از آنچه نهی و منع شده است . و مراد در اینجا اطاعت نهی و قبول کردن آن باشد ، بطوریکه خودشانرا از مقاتله

در حرم خانه خدا نگهداری کرده ، و تجاوز و مقاتله را متوقف نمایند .  
و أمّا غفور و رحیم بودن خداوند متعال : برای اینکه رحمت از صفات ذاتی و  
اصیل پروردگار متعال است ، و در ظهور رحمت احتیاجی به حدوث علل و جهاتی  
نیست ، و بلکه باقتضای ثبوت صفت ذاتی او باشد که همیشه تجلی می‌کند .  
و مغفرت هم که بمعنای پوشانیدن و محو اثر خطا است : از آثار رحمت باشد .  
زیرا قهر و غضب الهی بموجب حدوث اعمال خلاف و تجاوز از حق و عدل و تقوی ،  
صورت می‌گیرد ، و چون این زمینه تبدیل باطاعت و پیروی حق و توجه بخداوند  
گردید : قهر و غضب هم منتفی گشته ، و تجلیات رحمت و مهربانی فراگیر شده ، و  
هم از خطاهای گذشته عفو و چشم پوشی خواهد شد .

#### روایت :

در جامع الأحادیث ( کتاب الجهاد باب ۳۳ ح ۲ ) از امام ششم ( ع ) نقل می‌کند  
که : چون رسول اکرم ( ص ) لشگری را برای جنگ مبعوث می‌کرد ، آنها را در  
پیشروی خود نشانده و می‌فرمود که : حرکت کنید - بنام و یاد خداوند متعال و در  
ارتباط با او و در راه او و روی برنامه محدود و مقرر پیغمبر خدا ، و در انجام وظائف  
خودتان غلو و تجاوز از میانه روی و عدالت نکنید ، و دشمنان خود را که مسلط  
شوید مثله و ناقص الأعضاء ننمایید ، و با آنها بمکر و حيله رفتار نکنید ، و پیرمرد  
عاجز را نکشید ، و همچنین بچه و زنرا ، و درختهای آنها را قطع نکنید ، مگر آنکه  
ناچار باشید .

#### توضیح :

در این روایت از لشگر بعنوان سَرِيَّة تعبیر شده است ، و آن فعلیه از سری  
بمعنی سیر نهانی است که برای از بین بردن توطئه دشمن و اُمثال آن صورت

می‌گرفت ، و این برنامه غیر از محاربه با کفار حربی و یا دفاع از مقاتله آنها است .  
 از این لحاظ توصیه بمیانہ روی و اعتدال شده ، و از تجاوز و افراط نہی و منع  
 فرموده است ، و با این حال قید ( إِلَّا أَنْ تَضْطَرُّوا إِلَيْهِ ) ذکر شده است کہ صورت  
 ناچارۃ استثناء می‌شود .  
 چنانکہ در محاربه با کفار حربی ہم جملہ ( وَلَا تَعْتَدُوا ) قید شده است ، و بہر  
 حال لازمست کہ : رعایت حدود و حقوق و عدل را در نظر گرفت .

### لطائف و ترکیب :

۱- کذلک جزاء الکافرین : جزاء مصدر است بمعنی پاداش دادن ، و مبتداء  
 مؤخر بوده ، و کذلک خبر مقدم است ، و مقدم بودن آن برای اینست کہ نظر بحکم  
 مقاتله با آنها است کہ پاداشی برای اعمال و تجاوزشان باشد .  
 و کذلک : مرکب از کاف تشبیه ، و اسم اشاره با کاف خطاب است .  
 و تقدیر چنین می‌شود کہ : جزاء الکافرین کائن مثل جزائهم .

و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى  
 الظَّالِمِينَ . - ۱۹۳ الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى  
 عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ  
 الْمُتَّقِينَ . - ۱۹۴ .

### لغات :

و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ : و ادامه بدهید قتل آنها را - تا زمانیکہ - نباشد .  
 فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ : ایجاد اختلال - و باشد - خضوع و انقیاد .

لِلَّهِ فَإِنْ اتَّهَمُوا : برای خداوند - پس اگر - خودداری کردند .  
 فَلَا عُذْوَانَ إِلَّا عَلَى : پس تجاوز بحقوق نباشد - مگر - بر .  
 الظَّالِمِينَ الشَّهْرَ الْحَرَامُ : ستمکاران - ماه حرام از چهار ماه .  
 بالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرْمَاتُ : در مقابل ماه حرام است - و حرمتها .  
 قِصَاصٌ فَمَنْ أَعْتَدَى : بدل گرفتن است - پس کسیکه - اختیار کرد تجاوز را .  
 عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ : بر شما - پس اختیار کنید تجاوز را - بر او .  
 بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ : بمانند - آنچه - تجاوز کرده است - بر شما .  
 وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا : و تقوی پیدا کنید - در خدا - و بدانید .  
 أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ : بتحقیق - خداوند - با - تقوی دارانست .

#### ترجمه :

و ادامه بدهید کشتن آنها را تا زمانیکه نباشد إخلال کردن و ایجاد اضطراب در میان مردم ، و باشد برنامه خضوع و انقیاد مخصوص خداوند متعال ، پس اگر آنها خودداری کرده و نهی را پذیرفتند : پس تجاوزی بحقوق آنها نخواهد بود ، مگر بأفراد ستمکار . - ۱۹۳ و ماه حرام در مقابل ماه حرام قرار می‌گیرد ، و حرمتها قصاص کردن و بدل گرفتن دارد ، پس کسیکه خواست تجاوز کردن را بر شماها پس شما نیز تجاوز کنید بآنها بمانند آنچه بشما تجاوز کرده است ، و خودداری و تقوی داشته باشید در مقابل خداوند متعال ، و بدانید که خداوند با متقین است . - ۱۹۴ .

#### تفسیر :

۱- و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ :

مقاتله : ادامه دادن قتل و کشتار است .

و فِتْنَةٌ : ایجاد اختلال و اضطراب است در مورد معین .

و دین : خضوع و انقیاد است در مقابل برنامه منظور .  
 در این آیه کریمه تصریح شده است بمقابله قتل و کشتار با فتنه انگیزی ،  
 چنانکه در آیه گذشته فرموده بود که : **و الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ** .  
 پس در نتیجه : همینطوریکه مقاتله برای دفع مقاتله آنها لازم بود ، برای دفع و  
 از میان بردن فتنه نیز لازم خواهد بود .  
 آری ایجاد اختلال و بهم زدن نظم جامعه ظاهری باشد یا معنوی : توأم با نشر  
 فساد و مانع از رشد افکار و متوقف کننده تعلیم و تربیت و برطرف کننده أمن و  
 طمأنینه نفوس خواهد بود .  
 و چون هدف در تشکیل نظام و برقرای اجتماع : پیدایش روح توحید و توجه  
 بخداوند متعال و حقیقت عبودیت است ، قهراً نتیجه رفع فتنه و اختلال در میان  
 جامعه ، همین توحید و عبودیت خواهد بود .  
 چنانکه در ۵۶/۵۱ می فرماید : **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** - که در  
 خلقت حصول حقیقت عبودیت باشد .  
 و بزرگترین مانع برای حصول این مقصد : پیدایش اختلال و بهم خوردگی نظم و  
 فساد است .  
 پس تحقق مفهوم دین برای خداوند متعال همین معنی باشد .  
 زیرا دین بمعنی خضوع و انقیاد پیدا کردن در مقابل برنامه و مقرراتیست ، و  
 معنی خضوع و انقیاد خالص برای خداوند : همین عبودیت باشد .  
**۲- فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ :**  
**إنتها :** قبول نهی کردن و خودداری نمودن .  
**عُدْوَان :** تجاوز کردن بحقوق دیگران .  
 و منظور اینست که : پس از خودداری و توقف دشمنان ، نباید تجاوزی بحقوق  
 آنان صورت بگیرد ، و لازمست از طرف مسلمین در أمن باشند ، مگر افرادی که

باطناً و عملاً در اعتداء قرار بگیرند .

و أمّا تعبیر بظالمین نه بمعنّدین : برای اشاره است به تحقّق مفهوم ظلم مطلق در اینصورت نسبت بخود و بدیگران ، زیرا کسیکه در محیط آتش بس و توقّف مقاتله ، از برنامه خود دست نکشیده و برخلاف همکاران و هم پیمانهای خودش باختلاف دست بزند : خود را در معرض خطر قرار داده و دیگران را آزار و اذیت خواهد کرد .

زیرا کسیکه از ستمکاری و ظلم خود منصرف نشده ، و تجاوز بدیگران را ادامه می دهد : قهراً مسلمین هم بحکم قانون عقل و شرع ، مقابله بمثل خواهند کرد .

### ۳- الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ :

شهر : در ۱۸۵ گفته شد که این کلمه از عبری گرفته شده و بمعنی ماه است .  
و حَرَامٌ : بوزن جَبَان صفت و بمعنی چیزی است که در آن ممنوعیت باشد ، و شهر حرام از نظر اسلام چهار ماه است که سه ماه پهلوی همدیگر ذی قعدة و ذی حِجّه و محرّم است و یکماه جدا که رجب است .

و این چهار ماه در میان اعراب قبل از اسلام نیز از جهت محاربه و مقاتله حرام و ممنوع شمرده می شد .

و حُرُمَاتُ جمع حُرْمَة و حَرَامٌ است که هر دو مصدر و بمعنی ممنوع شدن باشد ، و این کلمه شامل همه حرامهای ممنوع شده خواهد شد .

و قِصَاصٌ : بمعنی بدل گرفتن و سربسر عمل کردن است .

و منظور اینکه : ماه حرام که حرمت داشته و لازم بود حرمت آن حفظ شده ، و آزادی از تعرّض و قتل و محاربه در آن داده شود ، و چون این حرمت و آزادی رعایت نشد : در مقابل یک ماه حرام دیگر قرار گرفته و عوض می شود ، یعنی مسلمین هم می توانند در ماهی حرام درصدد محاربه و تعرّض درآیند .

و بطور کلی : آنچه از حرمتها مورد عمل در آیین اسلام واقع می شود ، همه از

باب قصاص و بدل گرفتن و عوض قرار دادن باشد .  
چنانکه در قتل نفس قاتل یا فرمان دهنده‌ای که علت باشد ، و یا در قصاص و بدل گرفتن اعضای بدن انسان در مقابل همان عضو ، و همچنین در بدل گرفتن از جراحات یا از اموال تجاوز شده .  
پس این حرامها که در اسلام تجویز شده است : بعنوان قصاص و عوض گرفتن و بدل قرار دادن باشد .

پس حمل کردن و نسبت دادن کلمه قصاص که مصدر از باب مفاعله است ، به کلمه حُرْمَات که جمع حُرْمَت و مصدر است بی اشکال خواهد بود ، و گفتیم که حُرْمَت بمعنی ممنوع و بازداشت شدن است .  
و این جمله ( و الحُرْمَاتِ قِصَاصِ ) از کلمات جامع و کوتاه قرآن مجید است که مصادیق زیادی پیدا می‌کند ، و البته در همه آن موارد رعایت شرائط قصاص و عدم اعتداء بحقوق لازم خواهد بود .

#### ۴- فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ :

اعتداء : اختیار کردن تجاوز است بر حقوق دیگران .

این جمله شریف برای توضیح جمله گذاشته است که در مقام قصاص گرفتن از نفس یا از عوض یا از جراحت یا از مال یا از اعتداء و تجاوز بحقوق دیگر که بغیر حق صورت گرفته است : که تجویز آن وارد شده است .

و این قصاص گرفتن در صورتیکه مشخصات آن کاملاً روشن بوده ، و هیچگونه اعتداء و تجاوزی از حق صورت نمی‌گیرد : احتیاجی برای حاکم و موافقت او نیست .

ولی اگر دقیقاً مشخص نبوده ، و یا اجرای آن بمیزان حق و عدالت به اشکالی برخورد می‌کند : لازم است با نظر قاضی انجام بگیرد .

و تعبیر بکلمه مِثْل ، نه شبه و نظائر آن : نه شبه و نظائر آن : برای اشاره کردن

بلزوم دقت کامل است که کوچکترین تجاوز و اعتدائی اضافه بر قصاص صورت نگیرد ، زیرا مثل : مانند همدیگر بودن است در صفات اُصیله و ممتازه ، بخلاف مشابهت که مطلق برابر بودن باشد .

### ۵- وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ :

إِتْقَاء : خودداری کردن از آنچه ممنوع است و خود را حفظ نمودن از اعمال زشت و صفات قبیح و افکار باطل باشد .

و اتقاء در مقابل خداوند متعال : عبارت می شود از نگهداری خود از اعمالیکه برخلاف رضای اِلهی بوده ، و با احکام و مقررات دینی موافق نشده ، و موجب سخط او خواهد گردید .

و باید توجه داشت که : اتقاء از خلاف برنامه های اِلهی ، موجب ارتباط و قرب با خداوند متعال بوده ، و سبب جلب رحمت و لطف او خواهد بود .

چنانکه عمل و رفتار برخلاف رضای اِلهی : در میان بنده و خداوند متعال دوری و فاصله روحانی ایجاد کرده ، و موجب محرومیت از رحمتها و مهربانیها و اَلطاف مخصوص او می شود .

و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا - ۴/۶۵ .

### روایت :

در تفسیر درّ منثور نقل می کند که ، نقل شد که رسول اکرم ( ص ) می فرمود : خداوند متعال مرا امر فرموده است که مقاتله کنم با مردم تا هنگامیکه بگویند : لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ ، پس اگر خودداری کرده و باز ایستادند ، پس تجاوزی نخواهد بود مگر بر ظالمین ، و ظالم کسی است که از گفتن این کلمه توحید امتنان کند . و از مجاهد نقل می کند که : معنی - حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً ، عبارت است از شرک بخداوند .



## توضیح :

گفتیم که فتنه بمعنی ایجاد اختلال است ، و اختلال یا در زندگی دنیوی و امور مادی است ، و یا در حیات روحانی معنوی .

و زندگی مادی انسانها برای تأمین جهت روحانی باشد ، زیرا که در وجود انسان حقیقت اصیل همان روح است ، و سعادت و خوشبختی و کمال انسان در روح او پیاده می شود ، و بدن و قوای بدنی قالب و آلتی باشد برای انجام دادن وظائف و خدمات روحی .

و آخرین کمال روح حصول مقام توحید ، و نفی شرک و آلهه ، و توجه تمام بخداوند متعال و اخلاص در عبودیت او باشد ، و اینمعنی در کلمه توحید ( لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ) جمع شده است که اشاره می شود بنفی آلهه و شرکاء ، و اثبات توحید پروردگار متعال .

پس بزرگترین اختلال در برنامه زندگی حقیقی انسان : شرک است ، که او را از حقیقت سعادت و کمال بازداشته ، و زندگی انسانی او منحصر می شود بزندگی حیوانی بدنی .

و ایجاد اختلال در جهت توحید و نفی شرک : مانند اینست که ترویج عنوان و دعوت بشخصیت و اطاعت افراد متمکن و امتیاز دادن بآنها و اهانت از فقر و فقیر و ضعفاء و تجلیل از ثروت و مال و ثروتمند و توجه و علاقه شدید بأسباب و أملاک ظاهری خواهد بود .

البته این امروقتی اختلال در مسیر انسان محسوب می شود که : توجه و تمایل و علاقه بآنها خود موضوعیت داشته باشد ، نه آنکه بعنوان مقدمه و وسیله برای تأمین حیات روحانی قرار بگیرد .

## لِطَائِفٍ وَ تَرْكِيْبٍ :

- ۱- فَلَ عُدُوَانٍ اِلَّا: لا برای نفی جنس است ، و عُدُوَان اسم آن باشد ، و اِلَّا على الظالمين خبر است ، و تقدیر چنین است که : لا عُدُوَان عَلَيْهِم اِلَّا على الظالمين .
- ۲- الشَّهْرُ الْحَرَامُ : متبداً است ، و بالشهر خبر است ، و حرف باء برای ربط است ، یعنی شهر حرام در رابطه شهر حرام حساب می شود .  
چنانکه در کلمه بمثل نیز دلالت بر ربط می کند .

و أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ . - ۱۹۵ .

## لغات :

- و أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ : و انفاق کنید - در - راه - خداوند .  
و لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ : و نرسانید - در رابطه دستهای خودتان .  
إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا : بر - هلاکت - و نیکویی کنید .  
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ : بتحقیق - خداوند - دوست میدارد - نیکوکارانرا .

## ترجمه :

و عطاء و هزینه بدهید در راه خداوند متعال ، و نرسانید در رابطه دستهای خودتان و با دستهای خود نفوس خودتانرا به هلاکت و نابودی ، و نیکویی کنید بتحقیق خداوند دوست می دارد نیکویی کنندگانرا . - ۱۹۵ .

تفسیر :

### ۱- و أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ :

در آیه سوّم گفته شد که انفاق بانتهاء رسانیدن و اتمام در اجراء امری باشد ، مانند اعطاء به عائله که بحدّ کافی صورت بگیرد .

و مفهوم اعطاء و بخشیدن ، و همچنین مفهوم نفاق از مفاعله که بمعنی تظاهر بخلاف باطن و قلب است : از لغت سریانی وارد شده است .

و هر دو معنی با لغت اتمام جریان در یک امر مناسب می باشد .

و سییل : راه ممتدّ مستقیمی است که ایصال بمطلوب کند .

و چون در آیات گذشته از مقابله بمثل در برابر کفّار ، و رعایت عدالت و تقوی در مقام مقاتله ، و نهی از اعتداء ذکر شده ، و تصریح شده بود که مقصد نهایی رفع فتنه و تحقّق خضوع و خلوص و عبودیت باشد .

در این آیه کریمه برای ارشاد باین مقصد : بموضوع انفاق در راه خدا و در راه تثبیت مقصد اشاره فرمود ، زیرا انفاق و یاری رسانیدن بضعای مسلمین جبهه آنها را در مقابل مخالفین تقویت می کند . و انفاق بفقرا نیز جلب توجه و تمایل آنها را نموده ، و در نتیجه شدّت عدوان را در میان اسلام و مخالفین تضعیف خواهد کرد .

چنانکه از موارد مصرف زکوة : أفراد مؤلّفه القلوب هستند .

آری دادن زکوة بضعفاء و برطرف کردن احتیاجات مادی بهر نحوی باشد : از

فرائض اولیّه پس از صلوة ذکر می شود .

### ۲- و لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ :

إلقاء : از ماده لقاء است که بمعنی بهم رسیدن و در برابر همدیگر قرار گرفتن

باشد ، و إلقاء بمعنی رسانیدن چیزی است بدیگری .

و در افعال جهت صدور فعل از فاعل منظور می شود ، چنانکه در مفاعله و

ملاقات و لقاء: جهت استمرار فعل و تداوم آن .  
و اینمعنی ( بهم رسیدن و رسانیدن ) لطیفتر و مؤثرتر است از مفاهیم مجازی  
این کلمه - افکندن ، انداختن ، و غیر آنها .  
أیدی : جمع ید است ، و در ۷۹ گفتیم که ید بمعنی قوه فعال و اجراء کننده  
عمل است ، و این موضوع باختلاف انواع موجودات تفاوت پیدا می کند ، و اینکلمه  
درباره خداوند متعال نیز استعمال شده است که عبارت از صفت قدرت ذاتی او  
باشد ، و در عوالم روحانی عبارت می شود از ظهور و فعلیت قدرت و توانایی آنها .  
پس مفهوم حقیقی ید عبارتست از قوه فعال ، و ید از مصادیق خارجی این  
مفهوم باشد که مظهر قوت و قدرت در وجود انسان است .  
و حرف باء دلالت می کند بمطلق ربط فیما بین دو موضوع .  
و تَهْلُکَه : مصدر است مثل هلاک ، و بحركات سه گانه در لام خوانده شده  
است ، و بمعنی سقوط و از بین رفتن حیات است .  
و اینمعنی که زوال و منقضی بودن حیات است : در همه مراتب وجود جریان  
پیدا می کند ، یعنی در هر طبقه ای از موجودات که آثاری از حیات در آن هست :  
قهرأ با منقضی بودن آن حیات مفهوم هلاکت محقق گردد .  
و در اینجا حرف باء مانند آیه - تُلقون إليهم بالموذنة و قد كفروا - در سوره  
ممتحنه ، دلالت بمطلق ربط می کند ، و در عین حال مفهوم تاکید هم از آن فهمیده  
می شود .  
و چون نظر در اینجا به القاء ایدی است : مقدم ذکر شده است ، بخلاف آیه  
ممتحنه که نظر در مرتبه اول بالقاء و رسانیدن بانان است ، و موذنت و همچنین  
هلاکت در مرتبه دوم منظور است .  
پس منظور در این آیه کریمه نهی است از اینکه انسان نیروها و قوای فعال خود  
را از بین برده و نابود کند ، و در اینصورت از مجاهدات و دفاع و مقابله بمثل و انفاق

و احسان و تقویت مسلمین و فعالیت‌های دیگر محروم خواهد شد .  
 آری این جمله شریفه هم از کلمات قصار و مفید و جامع قرآن مجید است .  
 و انسان تا هنگامی موفق است که : نیروهای بدنی و روحی او سالم و فعال  
 باشد ، و بزرگترین ظلم بخود اینست که در اثر افراط و تفریط و بی نظمی و رعایت  
 نکردن ضوابط زندگی و اعتدال ، دچار فساد و اختلال در وجود و قوای خود گردد .  
 و باید توجه داشت که : صحت و فعالیت و موفقیت انسان وابسته به سالم بودن و  
 منظم کار کردن و صالح بودن قوای او است ، نه بدن انسان بطور مطلق اگرچه قوای  
 او از بین رفته باشد .

### ۳- و أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ :

احسان : از ماده حُسن و بمعنی خوبی و نیکویی کردنست ، و محسن کسی است  
 که برنامه اعمال او نیکویی باشد ، یعنی در مقابل خداوند متعال وظایف عبودیت  
 خود را بخوبی انجام داده ، و پیوسته حقوق دیگران را رعایت کرده ، و اعتدائی از او  
 بحقوق مردم صورت نگیرد .

و احسان شامل همه انواع نیکوکاری می‌شود ، خواه در اعمال مربوط بوظائف  
 عبودیت باشد ، یا بوظائف اجتماعی و فیما بین او و دیگران ، و یا در ارتباط باعمال  
 شخصی ، و یا اخلاقی و صفات قلبی .

پس در این آیه کریمه بسه موضوع برای خودسازی و حفظ و پیشرفت مادی و  
 معنوی خود ذکر شده است :

اوّل - إِنْفَاقٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ : و اینمعنی گذشته از تضعیف تعلق بمادیات و تزکیه  
 نفس از علائق دنیوی ، موجب تقویت جبهه مسلمین و رفع گرفتاری و فقر آنها  
 خواهد بود .

دوّم - منع از إلقاء نفس بهلاکت : تا رعایت احتیاط و دقت در حفظ نفس  
 شده ، و موجبات موفقیت فراهم گردد .

سوّم - إحسان و نیکوکاری : برای پیشرفت و تکمیل نفس خود بهر اندازه‌ایکه  
 أعمال حسنه صورت بگیرد .

پس موضوع اوّل در مقام ایجاد مقتضی است . و دوّمی - بعنوان رفع موانع  
 باشد . و سوم - آمادگی و حرکت و عمل است تا در محدوده قدرت و عمل خود  
 پیشرفت کند .

### روایت :

در تفسیر صافی از رسول اکرم ( ص ) نقل می‌کند که : آنحضرت فرمود - اطاعت  
 سلطان واجب است ، و کسی که اطاعت سلطان نکند طاعت خدا را ترک کرده ، و  
 داخل در محیط نهی او شده است ، خداوند متعال می‌فرماید : **و لا تُلقوا بأیدیکم  
 إلی التّهلکة .**

### توضیح :

سلطان از مادّه سلط و بمعنی برقرار شدن و قدرت پیدا کردن است با تفوّق و  
 بلندی و برتری . اینمعنی غیر از ریاست و امارت و حکومت است . و بحکم عقل  
 لازم است که انسان در مقابل کسی که مسلط بر او است از لحاظ قدرت و برتری ،  
 کاملاً ساکت بوده ، و هیچگونه اظهار مخالفت و مقابلهت ننماید .

زیرا مخالفت با این کسی که مسلط و نافذ و قاهر است : نه تنها تأثیری در برنامه  
 او نخواهد داشت ، بلکه خود را هم در معرض تلف شدن و هلاکت قرار خواهد داد .  
 و اینست که یکی از شرائط امر بمعروف و نهی از منکر : اطمینان به تأثیر و عدم  
 ترتّب ضرر است ، و اگر نه واجب نخواهد بود .

و در این آیه کریمه هم بصراحت نهی می‌فرماید : از رسانیدن و روبرو ساختن  
 خود با هلاکت .

## لطائف :

- ۱- و أَنْفَقُوا : مفعول به انفاق ذکر نشده است ، تا بهمه موارد لازم شامل گردد ، مانند ذوی القربی ، یتامی ، مساکین ، و أبناء سبیل ، و مجاهدین ، و فقراء مسلمین ، و خدمات دینی ، و غیر اینها .
- ۲- و لَا تُلْقُوا : إلقاء بتهلکه مطلق ذکر شده است ، و شامل همه اقسام القاء خواهد شد ، خواه با زبان ، یا با قلم ، یا با عمل ، یا با فکر و همچنین در رابطه إحسان و نیکوکاری .

و اتَّمُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ..

## لغات :

- و اتَّمُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ : و به آخر رسانید - برنامه حجّ خانه خدا - و عمره را .  
 لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ : برای خداوند - پس اگر - محدود کرده شدید .  
 فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ : پس آنچه - مقتضی آسانی شد - از - قربانی .  
 وَ لَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ : و نتراشید - سرهای خودتانرا .  
 حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ : تا - برسد - قربانی - بآخر محلّ خود .  
 فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا : پس کسیکه - باشد - از شماها - مریض .  
 أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ : یا - بآن - رنجی - از - سراو .  
 فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ : پس - قربانیی - از - روزه‌ای .

أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ : یا - عطایی - یا - عبادتی .  
 فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ : پس زمانیکه - ایمن شدید - پس کسیکه .  
 تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ الِی : برخوردار شد - بسبب عمره - بسوی .  
 الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ : برنامه حج - پس آنچه - آسان شد .  
 مِنْ الْهَدْيِ : از - قربانی .

## ترجمه :

و به آخر برسانید عبادت حج و عمره را برای خداوند متعال ، پس اگر محصور و محدود شدید : پس آنچه میسور است از قربانی بجا آورید ، و سرهاتانرا نتراشید تا هنگامیکه قربانی با آخرین مرحله خود برسد ، پس کسیکه از شماها بیمار باشد یا در سر او رنجی بهمرسد : پس باید عوضی منظور بدارد که از روزه باشد یا صدقه مالی یا عبادت مخصوص ، پس هنگامیکه ایمن گشتید و کسی برخوردار و متمتع شد با عمره برای حج : سزاوار باشد که قربانی میسوری بجا آرید .

## تفسیر :

۱- و أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ :  
 اتمام : بمعنی با آخر رسانیدن است بنحویکه دارای همه اجزاء و شرائط لازم باشد .

و حجّ : قصد کردن با حرکت و عمل است ، و در لسان شرع اطلاق می شود بهن قصد و حرکت کردن بسوی زیارت کعبه .

و عمره : در ۱۵۸ گفتیم که بوزن لقمه از ماده عمران و بمعنی عملی است که موجب آبادی ظاهری و باطنی بیت خدا یا خود انسان می شود .  
 و شرائط و احکام حج و عمره در کتب فقهی بیان شده است .



و إحصار: از ماده حصر که بمعنی محدود شدن و در مضیقه قرار گرفتن است، خواه از جهت ظاهری باشد یا معنوی.

و استیسار: از ماده یسر است که بمعنی سهولت و آسانی با بودن گشایش باشد، و آن در مقابل عسر است.

و استیسار: از استفعال و دلالت می‌کند به طلب و درخواست فعل که یسر است بظاهر یا بزمان طبیعی و حال و باطنی.

و هدی: از مفهوم هدیه است که بمعنی چیزی باشد که برای شخصی و روی مقصدی فرستاده شود. و از مصادیق این معنی قربانی است که سوق و هدایت می‌شود برای مقام معنوی ربوبیت، خواه در ضمن اجرای مناسک حج و یا در موارد مختلف.

و منظور اینکه: در مورد قصد و حرکت بسوی حج و عمره توجه داشته باشید: اولاً - این برنامه‌ای که شروع کردید بپایان برسانید، و در وسط عمل آنرا ناقص و ناتمام نگذارید، و از این تعبیر استفاده می‌شود که اتمام برنامه حج و عمره بهر نیتی باشد واجب است.

ثانیاً - نیت در برنامه حج و عمره لازمست روی اخلاص و تنها بقصد توجه بخداوند متعال صورت بگیرد، نه روی عناوین عنوان و شخصیت و استفاده دنیوی و سیاحت و گردش و غیر اینها.

و ثالثاً - در صورتیکه از اتمام عمل مانعی پیش آمده، و محدودیت و محصور بودن موجود شد: در همان مورد قربانیی که سهل و بجزایان طبیعی ممکن است بجا آورده، و برنامه را ختم می‌کنند.

و محصور و محدود بودن خواه از جهت عوارض بدنی و بیماری باشد، و یا از لحاظ عوارض خارجی و موانع دیگر.

۲- و لا تحلقوا رؤوسکم حتی یبلغ الهدی محلّه:

حلق: بمعنی ازاله چیز زائد و تراشیدن موی است .

رُءوس: جمع رأس و آن اطلاق می‌شود بمبدئی که عالی و بلند از چیزی باشد ، خواه مادّی باشد یا معنوی . مانند رأس حیوان و انسان که در مرتب عالی اعضاء بوده ، و متبوع آنها است .

و حلق رأس پس از پایان قسمت مهمّ از عمره یا حجّ: اشاره است به حصول تزکیه و طهارت و تهذیب نفس که روی جریان مناسک حجّ از احرام و طواف و سعی ، قهراً باید صورت بگیرد .

و همینطوریکه در حلق رأس که بظاهر ازاله و تصفیه عضو عالی و حاکم بر اعضاء است ، صفاء و خلوصی برای انسان پیدا شود: در انجام مناسک با توجه بمفاهیم آنها نیز برای باطن انسان روحانیت و نورانیت و طهارتی از آلودگیهای روحی پدید خواهد آمد .

و از این لحاظ نباید در حلق رأس شتاب کرده ، و پیش از پایان رسیدن برنامه مناسک که توأم با حصول صفاء و روحانیت است ، مبادرت بآن نمود .

و بلوغ: عبارتست از رسیدن بحدّ اعلی و مقصد منتهی ، در هر برنامه و حرکتی که باشد ، مادّی باشد یا معنوی . و کلمه وصول مطلق رسیدن بنقطه معینی است .

و هدی: گفتیم که از هدیه و هدایت و بمعنی قربانی است .

و محلّ: اسم مکان از ماده حُلول که بمعنی نزول است ، و اینمعنی از مفهوم آزاد شدن و برطرف گشتن ممنوعیت و گشوده شدن آن باشد ، زیرا در نزول برنامه حرکت و کار بیپایان رسیده ، و ساعت فراغت و آزادی فرا می‌رسد .

پس مراد از محلّ در این مورد: مکانیست که در آنجا قربانی ذبح شده و نگهداری و حفظ آن خاتمه پیدا می‌کند .

پس با بلوغ قربانی بآخرین محلّ خود که طبق مقررات لازمست در آنجا ذبح بشود: مناسک بطور اجمال تمام شده ، و لازم است توأم با آن ، برنامه روحانی و

معنوی نیز پایان یافته محسوب گردد .

آری با قربانی کردن : نفس حیوانی و صفات حیوانی خود نیز باید پس از برنامه‌های احرام و طواف و سعی و رمی و عرفات ، محو و فانی شده ، و جلوه‌های عبودیت و روحانیت ظاهر گردد .

### ۳- فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ :

أَذًى : بوزن تَعَبْ بمعنی آنچه ناملائم و ناپسند و ناخوش باشد .

و کلمه مِنْ : دلالت می‌کند به خارج شدن و جداگشتن از چیزی ، خواه زمان باشد ، یا مکان ، یا جنس .

و منظور اینکه در صورت ممنوع شدن از حلق رأس : اگر مریض یعنی بیمار بود بطوریکه حلق رأس برای او لازم باشد ، و یا از سر او ناخوشی و امر ناملائم و مکروهی پدید و ظاهر گشت : پس لازم می‌شود که حلق رأس کرده ، و فدیهای بعنوان کفّار بدهد .

و فدیة در ۱۸۴ گفته شد که بکسر اوّل و بمعنی فداء و عوض دادن است .

### ۴- مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ :

صِيَامٍ : همان صَوْم است باضافه حرف الف که دلالت می‌کند به امتداد پیدا کردن در آن که بمعنی إمساك مخصوص بود - ۱۸۳ .

و صَدَقَه : عبارتست از عطائی که برای فقراء و در راه خدا و برای رفع مضیقه و گرفتاری آنان صورت بگیرد ، و این عطاء عمل صدق و حقیقت داری است که برای خدمت به بندگان خدا صورت می‌گیرد ، و از همین معنی است صَدَاق زوجه در مقابل نکاح .

و نُسُكٍ : عبارت است از عملی که مقرر می‌شود برای عبادت کردن و در برنامه اطاعت از تکالیف اِلَهِی ، و این کلمه اسم است از نَسَك ، و از این معنی باشد مَنَسَك بفتح سین و کسر آن که صیغه مصدر و اسم زمان و مکان است ، و جمع آن

مناسک باشد .

و مناسک حجّ : آن اعمال و وظائفی است که در برنامه حجّ مقرر شده است ، و بمعنی اسم مکان صحیح نیست .

پس نُسک شامل هر عملی می‌شود که بعنوان عبادت و اطاعت از طرف خداوند متعال مقرر می‌شود ، نماز باشد یا صوم یا عمل دیگر .

و کلمه من : بیانیه است که از فدیّه منشعب و جدا و بیان شود .

و در این جمله شریفه خصوصیات این سه نوع فدیّه ذکر نشده است ، و چون موضوع بحث ما در قرآن مجید است : از نقل روایات شریفه و أقوال فقهاء عظام خودداری می‌کنیم .

و آنچه از این آیه کریمه استفاده می‌شود :

أول - لزوم اتمام و بپایان رسانیدن مناسک حجّ و عمره است در صورتیکه ممنوعیت و محصوریتی نباشد .

دوم - در صورت پیش آمد محصوریت و یأس از اتمام عمل ، در همان محلّ آنچه از قربانی امکان پذیر است ذبح می‌کند .

سوم - حلق رأس بهر صورت لازم است پس از ذبح قربانی باشد .

چهارم - اگر کسی بواسطه مرضی یا عارضه‌ای که در سرش بوده ، و مجبور باشد برای حلق رأس : لازم است کفّاره‌ای انجام بدهد .

پنجم - کفّاره حلق رأس اضطراری ، بنحو اجمال فدیّه‌ای است که تطبیق می‌شود به مطلق صیام یا صدقه یا نُسک ، و چون هر یک از این چهار موضوع بنحو اطلاق و بصورت نکره ذکر شده است : قهراً اکتفاء می‌شود بمقداریکه این عناوین صدق کند ، و صدق آنها بنظر عرف و با در نظر گرفتن موارد و افراد فرق خواهد کرد ، و از روایات وارد در این مورد نیز اینمطالب فهمیده می‌شود .

پنجم - در روایات شریفه: صیام به سه روز ، و صدقه بشش فقیر یا ده فقیر ، و

نُسک به ذبح یک گوسفند تفسیر شده است . پس قربانی کردن و اِطعام از مصادیق نُسک یعنی عمل مقرر برای توجّه و بندگی خداوند ، حساب شده است .

۵- فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ :

أمن : بمعنی آرامش و اطمینان است ، خواه در جهت مادّی باشد یا در جهت معنوی ، و از این مادّه است کلمه ایمان .

و تَمَتَّعَ : از مادّه متاع و بمعنی نفع بردن و در نتیجه حصول التذاذ است . و باقی کلمات در همین آیه تفسیر شده است .

و منظور اینکه : چون ایمنی از شرور خارجی و مخالفین پیدا شد : پس کسیکه می خواهد در رابطه موفقیت و انتفاع و نتیجه گیری مادّی و معنوی از برنامه عمره و انجام آن ، برای برنامه حجّ مهیا گشته و حرکت کند : می باید قربانی حجّ را آماده سازد ، و بآن حدودیکه میسور است همراه خود بمحلّ ذبح که منی است حرکت بدهد .

البته این جریان موقعی است که مانند سابق وسیله تهیّه قربانی در منی موجود نباشد ، پس آنچه در برنامه حجّ پیش بینی آن لازم است در نظر گرفتن قربانی باشد .

و أمّا خصوصیت ذکر هدی از سائر اعمال حجّ: برای اینستکه همه مناسک حجّ مربوط بأعمال و حرکات و حالات خود شخص عامل است ، مانند حرکات در میان مکه و موقوفین و طواف و سعی و نماز و رمی جمره و تقصیر و غیر آنها ، و تنها قربانی است که باید از خارج تهیّه گردد ، و سنگهای رمی هم در همه اطراف مشعر موجود است .

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةِ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ  
ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ  
شَدِيدُ الْعِقَابِ . - ۱۹۶ .

### لغات :

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ : پس کسیکه - نیافت - پس روزه .  
ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ : سه - روزها - در - حج است .  
وَ سَبْعَةِ إِذَا رَجَعْتُمْ : و هفت روز - زمانیکه - برگشتید .  
تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ : این - ده روز - تمام است .  
ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ : این - برای کسی است که - نبوده است .  
أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ : اهل او - حاضر شدگان - در اطراف مسجد .  
الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ : حرام - و خودداری کنید - خدا را .  
وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ : و بدانید - بتحقیق - خداوند .  
شَدِيدُ الْعِقَابِ : سخت - عقوبت کننده است .

### ترجمه :

پس کسی که نتواند قربانی تهیه کند لازمست سه روز در ایام حج و هفت روز  
پس از برگشتن بوطن خود روزه بگیرد ، و جمعاً ده روز خواهد شد . و این حکم  
برای کسی است که خانواده و زندگی او در اطراف مسجد الحرام نباشد . و در مقابل  
خداوند متعال تقوی پیدا کنید ، و بدانید که خداوند متعال در جهت مجازات و  
عقوبت اعمال سخت دقیق باشد . - ۱۹۶ .

تفسیر :

۱- فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ :

وُجُود و وِجْدَان و جِدَّة : بمعنی دریافتن و درک کردن چیزی است ، بر حالت تازه و حادث . و مراد دریافتن و بدست آوردن هَدی یعنی قربانی است که در حج تمتع ذبح خواهد شد .

و تعبیر بکلمه صیام در مقام فدیة نه بَصُوم : بخاطر دلالت با استمرار صوم است تا ده روز ، و الف دلالت با استمرار می کند .

و رجوع : مطلق بازگشتن است بسوی محیط سابق ، خواه مکان باشد یا حالت یا عمل ، و مادّی باشد یا معنوی یا روحانی ، و در آیه ۴۶ شرح داده شده است .

۲- تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ :

عَشْرَةٌ : این مادّه در لغت عربی از معاشرت ، و بمعنی مصاحبت کردن با اختلاط داشتن است . و در لغت عبری بمفهوم عدد مخصوص ده است که در عربی هم از آن لغت گرفته شده است .

کمال : مرتبه‌ای است پس از تمام بودن که در جهت اضافه شدن خصوصیات و کیفیات و محسنات منظور می شود .

و أهل : بأفرادی اطلاق می شود که مصاحب و ملازمت با شخصی یا چیزی داشته باشند با اختصاصی مخصوص بآن ، چون اهل کتاب و مکه .

و حضور : برقرار شدنست در مقابل شخصی یا چیزی ، و اینمعنی در مقابل غیبت باشد .

و منظور اینکه : أشخاصیکه در حج تمتع بوده، و تهیة قربانی برای آنها ممکن نیست، خواه بخاطر نبود قربانی و یا از لحاظ نبودن امکانات و پول: لازم است ده روز بعوض آن روزه بگیرند که سه روز آن در عرفات و منی و یا مکه، و هفت روز پس از مراجعت بوطن . و این مسائل در کتب فقهی ذکر شده است .

و مراد از حضور خانواده در اطراف مسجد حرام : اینستکه در مسافت نود و شش کیلومتری ( حدود ۱۶ فرسخ ) مسجد الحرام یا کمتر از آن سکنی داشته ، و وظیفه آنها حجّ افراد یا حجّ قران باشد .

و در حجّ قران از اول احرام که از منزل خود قصد می‌کند ، لازمست قربانی را همراه خود داشته باشد ، و در حجّ افراد قربانی لازم نیست .

و أمّا عوض بودن صوم از قربانی : بمناسبت اینستکه نتیجه صیام تقوی و نیروی خودداری نفس است ( لعلکم تتقون آیه ۱۸۳ ) .

و نتیجه قربانی دادن هم انفاق و ایتاء مال و اطعام که در حقیقت ضبط نفس از علاقه بمال و خودداری از محبت دنیا است ( الوصیة للوالدین و الأقربین - آیه ۱۸۰ - حقاً علی المتّقین .

### ۳- و اتقوا الله و اعلموا ان الله شديد العقاب :

اتقاء : خودداری از محرّمات و چیزهاییکه ممنوع است ، و اتقاء در مقابل خداوند متعال : خودداری کردن باشد . از آنچه برخلاف رضای او است . و در آیه ۱۹۴ بحث شد .

و ذکر این کلمه دلالت می‌کند بر وجود ارتباط در میان تقوی با صیام و قربانی ، چنانکه اشاره گردید .

و عقاب : از ماده عَقَب و از باب مفاعله است که دلالت می‌کند بر استمرار چیزی . و معاقبه و عقاب : عبارت می‌شود از اجرای امری که مربوط بعمل بوده و نتیجه و عاقبت آنعمل است در پشت سر آن ، بنحویکه متصل بآن باشد ، مادّی باشد یا معنوی .

و شدت معاقبه پروردگار متعال : بمقتضای عدل و حکمت و احقاق حقّ باشد ، تا هر کسی بی فاصله و تأخیر بجزاء و نتیجه و عاقبت عمل خود رسیده ، و نظم در امور و أعمال صددرصد رعایت گردد .



و اگر نه : نظام جهان مبدل می شود باختلال و فساد و تباهی .

### روایت :

در عیون الأخبار ( باب ۳۳ فی العلل ) از فضل بن شاذان از امام هشتم ( ع ) در علت واجب شدن حجّ بیک مرتبه ، فرمود : بخاطر اینکه در احکام واجب الهی همیشه جانب ضعفاء ملحوظ و رعایت شده است ، چنانکه فرموده است : فما استیسر من الهدی - یعنی آنچه میسور و آسان است از قربانی که یک گوسفند باشد ، تا افراد ضعیف و توانا همه بتوانند از عهده تکلیف برآیند ، و همچنین است سائر فرایض و واجبات که در آنها جانب ضعفاء منظور گشته است .  
و از جمله این فرایض : فریضه حجّ است که یک مرتبه واجب شده ، و افراد متمکن را تشویق کرده اند باین عبادت بهر اندازه ای که قدرت و توانایی داشته باشند .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- فما استیسر : جواب فان أحصرتم است ، و دوّمی جواب فمّن تمتّع باشد . و در هر دو کلمه : ما مبتداء است با مفهوم شرطیت .
- ۲- فمّن لم یجد : من مبتداء است بمعنی موصول و شرطیت ، و فصیام جواب بوده ، و تقدیر چنین است - فعلیه صیام .
- ۳- حتّی یبلّغ محله : محلّ اسم مکان است از حلول که از باب ضرب یضرب باشد ، و مفعول به است برای یبلّغ .

الحجّ أشهرُ معلوماتُ فمّن فرض فیهنّ الحجّ فلا رفث ولا فسوق و لا جدال  
فی الحجّ و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله و تزودوا فإنّ خیر الزاد التقوی و اتقون

## یا اُولی الْأَبَابِ . - ۱۹۷ .

## لغات :

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ : برنامه حجّ - ماههای - دانسته شده است .  
 فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ : پس کسیکه - تقدیر کرد - در آنها - حجّ را .  
 فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ : پس تمایل بزن نیست ، و فسق نیست ،  
 وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ : و مجادله نباشد - در برنامه حجّ .  
 وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ : و آنچه - عمل کنید - از - عمل نیکویی .  
 يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزُودُوا : می داند آنرا - خداوند - و توشه بگیرید .  
 فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى : پس بتحقیق - بهترین - توشه - تقوی است .  
 وَ اتَّقُوا يَا أُولی الْأَبَابِ : و خودداری کنید - از من - ای صاحبان عقلها .

## ترجمه :

برنامه حجّ مخصوص ماههای شناخته شده است ، پس کسیکه تقدیر و تعیین کرد در آنها عمل و حرکت بسوی برنامه حجّ را ، پس اظهار تمایل بمقاربت با زنها نیست ، و همچنین فسوق و بیرون رفتن از آنچه بعقل و در شرع مقرر است ، و یا مجادله کردن در اثبات کلام خود ، در حجّ ، و آنچه عمل کنید از عمل نیکویی می داند آنرا خداوند متعال ، و توشه بگیرید برای خود ، پس بتحقیق بهترین توشه تقوی باشد ، و خودداری و تقوی پیدا کنید در مقابل من ای صاحبان عقلها . - ۱۹۷ .

## تفسیر :

۱- الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ :

**الحجّ** : مصدر است بمعنی قصد مخصوص مگه که توأم با عمل و حرکت باشد .  
**أشهر** : جمع شهر که بمعنی ماه هلالی است ، و در ۱۸۵ ذکر شد .  
و حمل شدن أشهر که اسم است برای زمان معین خارجی ، به حجّ که اسم  
معنی و مصدر است : بخاطر افاده اختصاص است ، یعنی حجّ مخصوص است به این  
سه ماه معین . و این تعبیر در عرف متداول است ، گفته می شود : کسب و تجارت  
پاییز است ، و تحصیل علم مدرسه باشد ، و تدریس فلانی است ، و روزه گرفتن  
رمضان  
است .

و مقصود در این تعبیرات برای مبالغه و اشاره باشد به اختصاص این امور  
بموضوعات ذکر شده ، که گویی تجارت و تحصیل و تدریس و روزه داری فقط  
اختصاص دارد باین موضوعات .  
و در اینصورت احتیاجی نخواهد بود بتقدیر زمان ، در مبتداء ، یا کلمه فی ، در  
خبر که أشهر است .

و قید معلومات ، برای معین بودن سه ماه سؤال و ذی قعدة و ذی حجّه برای  
آدای حجّ است ، در میان اعراب جاهلیت ، و بمناسبت این ماهها که مخصوص حجّ  
بود ، ذی قعدة و ذی حجّه و محرم از ماههای حرام شمرده شد ، تا از جنگ و قتل  
ایمن گردند .

و فرض : بمعنی تقدیر و اندازه گیری و تدبیر و تعیین باشد ، یعنی الزام و تعیین  
امری است که روی برنامه معینی صورت بگیرد .

و منظور در اینجا تصمیم به برنامه چینی و تقدیر در عمل و حرکت بسوی  
زیارت خانه خدا است که در این سه ماه صورت بگیرد .

پس آیه کریمه دلالت می کند به مخصوص بودن برنامه حجّ باین سه ماه .  
و أمّا خصوصیت واقع شدن مناسک حجّ : در این سه ماه : یک امر عرفی است ،

و لازمست طوری تنظیم شود که اطلاق انجام دادن مناسک حجّ در این سه ماه صحیح باشد عرفاً ، اگرچه در ظرف چند روز این اعمال صورت بگیرد و خاتمه پیدا کند ، مانند انجام گرفتن عمره تمتّع در دو روز از اوّل ماه شوّال تا روز نهم ذی حجّه ، و انجام گرفتن حجّ تمتّع از روز نهم تا سیزدهم ذی حجّه ، و در صورت موانع ممکن است بعضی از مناسک و اعمال تا آخر ذی حجّه طول بکشد .

## ۲- فلا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ :

رَفَثٌ : اظهار علاقه و تمایل عملی بزنها است ، بطور مطلق و بهر نحوی که باشد ، بصورت تقبیل یا تماس یا مقاربت ، اگرچه بعیال خود باشد .  
و فُسُوقٌ : بیرون رفتن از مقرّرات و ضوابط شرعی ، و مخالفت با احکام و فرائض دینی ، و مرتکب شدن محرمات باشد .

و جِدَالٌ و مجادله : ادامه دادن در تحکیم و تشبیت کلام یا چیز دیگر است ، حقّ باشد یا باطل ، و در مقابل خصم باشد یا نه .

و جِدَالٌ مظهر حبّ نفس و خودخواهی و خودپرستی که خواسته خود را به حقّ و حقیقت مقدّم بدارد ، و در این جریان هرگونه آثار سوئی هم باشد از إهانت بدیگری و طرفداری باطل ، بپذیرد .

چنانکه در رَفَثٌ و فسوق هم : تظاهراتی برخلاف إحرام و لبّیک گفتن خود صورت گرفته ، و از برنامه توجّه خالص و اطاعت و عبودیت پروردگار متعال منحرف خواهد شد .

و أمّا خصوصیت و ترتیب این سه موضوع اینکه : رفث در مرتبه اوّل و در ارتباط با طبیعت مادّی و قوای بدنی انسان است که تمایلات و مشتتهیات نفس حیوانی باشد .

و فسوق : با توجّه بتعهدات دینی و پذیرفتن احکام و اوامر و نواهی إلهی صورت گرفته ، و در جهت مخالف قرار می‌گیرد ، و اینجا مرتبه انسانیت و

محدودیت به تکالیف و وظائف انسانی باشد .

و جدال : در مرتبه صفات روحانی و در جهت معنوی انسان و مربوط بتهذیب  
أخلاق و تزکیه می باشد که از خودبینی بگذرد .

و أمّا کر رفت در صوم ( آیه ۱۸۷ ) بدون ضمیمه فسوق و جدال : برای اینستکه  
در صوم توجه در مرتبه اول بیالایا بردن انسان است از درجه حیوانی بمقام انسانیت ،  
تا بخود متوجه شده و از جهان طبیعت حیوانی بیرون آمده ، و موفق بتحصیل  
تقوی گردد .

و از این نظر است که در خارج از محدوده صیام : رفت بضمیمه اکل و شرب ذکر  
شده است .

و از اینجا فهمیده می شود که : برنامه حجّ و هدف در آن بالاتر از عبادت صوم  
است ، زیرا در حجّ برنامه پس از انجام مقرّرات احرام منتهی می شود بطواف و نماز  
در مقام ابراهیم ( ع ) و سعی و هروله و عرفات و منی و ذبح و در آخر بطواف تودیع  
که در حقیقت فناء از خود و دور زدن بخانه او و خود را باو وا گذاشتن است .  
و أمّا تکرار کلمه حجّ در این آیه کریمه بسه مرتبه : زیرا در مرتبه اول ، منظور  
مطلق مفهوم حجّ است . و در مرتبه دوم ، منظور حجّ مقدّر و مفروض با قیود است .  
و در مرتبه سوم ، مصداق خارجی و مشخص حجّ است که نباید در آن رفت و فسوق  
و جدال باشد .

پس در مرتبه اول : بیان حکم کلی می شود . و در مرتبه دوم : در مقام تقدیر و  
اندازه گیری و تصویر شخصی قرار می گیرد . و در مرتبه سوم : شروع بعمل و مصداق  
خارجی پیدا کردن می شود .

### ۳- و ما تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا :

فَعَل : ایجاد عمل است که نسبت داده می شود بفاعل ، و در عمل بجهت وقوع  
خارجی آن نظر می شود ، نه بصدور .

و خَيْرٌ : آنچه نیکو و پسندیده و برگزیده باشد .  
و تزوُّد : چون تفعل از ماده زود که بمعنی زیادت مخصوصی است که برای استفاده و آینده ذخیره می شود . و تزوُّد : دلالت می کند باخذ و اختیار کردن زاد و توشه ، مادّی باشد یا معنوی .

و در این جمله شریفه دو مطلب بیان شده است :  
أول - اینکه خداوند متعال بهمه جزئیات اعمال بندگان خود آگاه و عالم است : زیرا نور وجود او محیط بهمه موجودات و اعمال و مراتب هستی جسمانی و روحانی بوده ، و هیچ ذره‌ای از این إحاطه و فراگیری نمیتواند بیرون باشد .  
دوم - آنکه انسان می باید برای آینده و ادامه زندگی خود توشه‌ای تهیه کند ، و مخصوصاً برای زندگی روحانی خود که در طول حیات ماورای ماده و در عالم آخرت مورد نیاز خواهد بود .

و در نتیجه باید توجه داشت که : هر عمل نیکو و صالحی که از شخص مؤمن و یا از حرکت کننده بسوی خانه خدا و انجام دهنده مناسک حجّ ، ظاهر گردد ، خداوند متعال از آن آگاه بوده و جزاء خواهد داد .

#### ۴- فَإِنْ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَ اتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ :

گفتیم که زاد از ماده زود بمعنی توشه است که ذخیره می شود .  
و اتَّقَاءٌ : اختیار کردن خودداری و حفظ نفس است . و تقوی بمعنی نگهداری و خودداری از آنچه شرعاً و عقلاً ممنوع است .  
و أُولى : در ۱۷۹ گذشت که در مورد جمع ذو بمعنی صاحب استعمال می شود ، و دلالت می کند بملازمت شدید با قاهریت .

و لُبٌّ : بمعنی چیز است که خالص و پاک از شوائب باشد .  
و در اینجا بهترین زاد و توشه را برای آینده زندگی : موضوع تقوی معرفی می فرماید ، آنهم اتَّقَاءٌ در مقابل خداوند متعال ، زیرا که کسره در نون - اتَّقُونَ عوض

یاء متکلم باشد .

و مراقبت و نگهداری خود در مقابل پروردگار متعال ، و رعایت آداب و اعمال و وظائف عبودیت ، و اطاعت اوامر و دستورهای الهی ، بزرگترین وسیله حفظ و امن و سعادت انسان خواهد بود .

آری همه خیرات و وسائل سعادت و کمال بدست خداوند متعال بوده ، و او مبدء رحمت و لطف و احسان است ، و در موردیکه زمینه و مقتضی برای بسط فیض و رحمت باشد : لطف و کرم وجود او بسط و شامل خواهد شد ، و وظیفه ما فراهم ساختن زمینه برای رحمت است .

#### روایت :

در مصباح الشریعه ( باب ۲۲ - حج ) از امام ششم نقل می‌کند که : بدانکه خداوند متعال واجب نکرده و مخصوص قرار نداده است بخودش عبادتی را از میان عبادات مگر حج را که می‌فرماید - و لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ - مخصوص خداوند است بر عهده مردم که کسیکه توانایی داشت قصد زیارت خانه خدا را بکند .

و رسول خدا سنتی را مشروع نکرد از حلال و حرام و عبادات ، مگر برای آماده ساختن مردم و اشاره کردن بمراحل موت و قبر و بعث و قیامت ، و بیان کرد عوالم دخول بهشت و جهنم و سوق بآنها را بمشاهده کردن مناسک حج از آغاز احرام تا آخر اعمال .

#### توضیح :

آری در مرحله اول و پس از آماده شدن باین برنامه : بقصد احرام لبیک گفته و مہیای پذیرفتن دعوت الهی شده ، و از هر چه جلوه دنیا و زینت ظاهری و

مشتهیات نفسانی و مانع از خلوص و طهارت قلب و توجه روحانی است ، روی برگردان .

و با این حال روی بطواف خانه خدا آورده ، و با کمال خضوع و خشوع و تسلیم بودن ، عبودیت و تذلل خود را نشان بده .  
و در حال طواف بزبان حال یا با ادعیه وارده و همچنین در حال سعی در میان صفا و مروه و در رمی جمرات ، متعهد باش که این حالات و اظهارات تو پاینده و ثابت باشد .

#### لطائف و ترکیب :

۱- الحجّ اشهرُ : در آیه کریمه چهار جمله کلی و ضابطه جامع ذکر شده است ،  
اول - الحجّ اشهر معلومات . ۲- فمن فرض فیهنّ الحجّ فلا رفثَ و لا فسوق و لا جدال فی الحجّ . ۳- و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله . ۴- و تزودوا فانّ خیر الزاد التقوی .

۲- فلا رفثَ : جزاء فَمَنْ فرض ، است . و لا برای نفس جنس ، و فی الحجّ خبر است ، و لا فسوق و لا جدال ، عطف است .

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ إِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ . - ۱۹۸ .

#### لغات :

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ : نیست - بر شما - تمایل از صراط حق .



أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّنَ : اینکه - بطلبید بشدت - افزونی - از .  
 رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفْضْتُمْ : پروردگار شما - پس زمانیکه - سرازیر شدید .  
 مِّنَ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا : از - سرزمین عرفات - پس یاد کنید .  
 اللَّهُ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ : خداوند را - در رابطه - زمین مشعر حرام .  
 وَاذْكُرُوا كَمَا هَدَيْكُمْ : و یاد کنید او را - چنانکه - هدایت کرده شما را .  
 وَإِنْ كُنْتُمْ مِّن قَبْلِهِ : و اگرچه - بودید - از پیش از آن .  
 لَمِنَ الضَّالِّينَ : هر آینه از - گمراهان .

#### ترجمه :

نیست بر شماها تمایل پیدا کردن از حق و عدل اینکه بشدت طلب کنید افزونی  
 دادن از طرف پروردگار متعال را ، پس زمانیکه سرازیر شدید از زمین عرفات در  
 ساعت اول شب دهم ، پس یاد کنید خدا را در رابطه زمین مشعر الحرام تا اول  
 آفتاب ، و یاد کنید او را بآن چنانکه راهنمایی کرده است شما را ، و اگر چه بودید از  
 پیش از هدایت الهی هر آینه از گمراهان . - ۱۹۸ .

#### تفسیر :

۱- لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّنَ رَبِّكُمْ :

جُنَاحٌ : بوزن سؤال مصدر و بمعنی تمایل پیدا کردن از برنامه مستقیم حق و  
 عدل است . و چون برنامه حج برای خدا ( وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ) است ، تصوّر  
 می شود که درخواست افزونی مادی باشد یا معنوی ، برخلاف خلوص نیت و برای  
 خدا بودن حج است .

در صورتیکه برنامه حج در مورد مناسک و عبادات و اعمال مربوط بحج صدق  
 می کند ، و آنچه خارج از مناسک و اعمال حج باشد : مربوط بآن نبوده ، و تا

آنجا یکه منافی و مخالف نباشد ، انجام دادن آنها بی مانع و بلکه گاهی لازم و واجب می شود ، مانند غذا خوردن و خوابیدن و رسیدگی کردن بزندگی خود و عائله و کارهای ضروری و لازم در ادامه زندگی .

و مخصوصاً درخواست و طلب لطف و احسان و فضل از پروردگار متعال دنیوی باشد یا اخروی ، بهر جهت و در همه جا مطلوب و مستحب و مورد رضای پروردگار متعال است ، و در دعاهایی هم که مربوط بمناسک است : همه رقم درخواست می شود ، مانند :

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً .

و عَافِنِي مِنَ السُّقْمِ وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ .

و ارزُقْنَا الْعَافِيَةَ وَ تَمَامَ الْعَافِيَةِ وَ شُكْرَ الْعَافِيَةِ .

۲- فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ :

إِفاضة : از ماده فیضان که بمعنی سرازیر شدن پس از امتلاء باشد ، و باب افعال دلالت می کند بتعدیه و اجراء فیضان و سرازیری .

و این معنی در مورد حرکت از عرفات که همه در عصر روز عرفه در آنجا تجمع کرده و متراکم شده ، و سپس در اول شب بهمگی از آنجا بسوی مشعر الحرام حرکت می کنند ، صدق خواهد کرد .

و عرفات در حدود ۲۲ کیلومتری از مکه معظمه است ، و پس از زمین منی و وادی مُحَسِّر و مُزْدَلِفَة و مَأْزَمِينَ است ، و حدود آن ثَوِيَّه و مسجد نَمْرَه و ذی الْمَجَاز و مَأْزَمِينَ است ، و کوه جبل الرحمة در جانب شمال غربی صحرای عرفات است ، و این حدود داخل در محوطه عرفات نباشند .

و مَشْعَر حرام : قسمتی است از سرزمین مُزْدَلِفَة که فیما بین منی و عرفات باشد ، و گویند که آن محدود است از مَأْزَمِينَ عرفات تا مَأْزَمِينَ وادی مُحَسِّر ، و مَأْزَم بوزن مجلس محلّ تنگ فیما بین دو کوه را گویند . و مُحَسِّر بصیغه اسم فاعل

بمعنی حسرت آورنده که زمین در میان منی و مزدلفه است که گفته شده است سپاهیان ابرهه یا دیگری در آنجا بحسرت افتادند . و طول این زمین در حدود چهار کیلومتر و نیم باشد . و از نقطه جمره آخرین صغری تا آخر محسّر که اول مزدلفه است در حدود سه کیلومتر و نیم می‌شود .

و از این آیه کریمه مطالبی استفاده می‌شود :

أول - فهمیده می‌شود که : وقوف در عرفات و همچنین در مَشعر الحرام که مزدلفه است از ارکان مناسک حجّ است ، زیرا افاضه از عرفات باید پس از توقّف و انجام وظیفه در آنجا باشد که برای این وظیفه از شهر مکه خارج شده و بیست و دو کیلومتر آمده تا بعرفات رسیده است ، و آداب خصوصی آن در کتب فقهی و روایات مضبوط باشد .

دوم - و منتهی شدن افاضه از عرفات بمشعر الحرام ، و اشتغال بذکر در آنجا ، و توقّف در آن محیط که مزدلفه است : باز دلالت می‌کند به بودن وقوف در آنجا از جمله مناسک و ارکان حجّ .

سوم - و ذکر خداوند متعال در این سرزمین خصوصیتی داشته و مورد توجه باشد ، زیرا در حال إحرام حجّ است ، و پس از انجام آداب و ادعیه و عبادات عرفات است ، و در محیط شب تاریک است که چشمهای جمعی از متهجّدین روشن است ، هنگام بین الطلوعین از روز عید اضحی است ، در آنروز میخواهد از إحرام با رمی و ذبح نتیجه بگیرد .

چهارم - تعبیر به کلمه عند : اشاره می‌کند به بودن ارتباط در آنجا با مشعرالحرام ، نه در جنب و نزد و داخل آن قرار گرفتن ، و گفتیم که مشعر قسمتی است از مزدلفه ، و عند بمعنی ربط است .

پنجم - ذکر فاء در فاذکروا : اشاره است بأهمیت و نتیجه ذکر در برنامه إحرام و حجّ که باید مورد توجه واقع شود .

و تکرار عنوان ذکر : از جهت اینستکه اشاره شود به لزوم ذکر بنحو کلی و مطلق در مقابل هدایت عمومی در همه جهات زندگی مادی و معنوی .  
و توجه دقیق باین معنی با در نظر گرفتن احوال و أوضاع و أعمال و عقائد و افکار سابق ، بخوبی روشن گشته ، و در مقابل اینهمه پیشرفت و موفقیت و آگاهی و معرفت از هر جهت و نظریکه رسیدگی و مقایسه بشود : بسیار جای قدردانی و اهمیت خواهد بود .

مخصوصاً اگر انسان در محیطِ اَلْهٰی و روحانی مَشْعَر و در حال احرام و توجهِ خالص و در تاریکی و صفای شب ، باین موفقیت معنوی و لطف اَلْهٰی که شامل حال او شده است : متوجه باشد ، هر کسی در مرتبه خود سپاسگزار اینهمه رحمت‌های حقّ درباره او خواهد بود .

و ضالّ : کسی است که از صراط هدایت بیرون شده ، و از رسیدن به مقصود حقیقی و کمال انسانی محروم گردد .

و اگر در جمله ( فاذا أفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاَتٍ فاذا كُروا اللّٰهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ ) ، کلمات را بمعانی لغوی تفسیر کنیم : این جمله از جملات جامع و کوتاه و پرمعنی قرآن مجید بحساب خواهد آمد ، و تطبیق خواهد کرد بمرحله سفر من اللّٰه الی الخلق بالحقّ .

توضیح اینکه : عَرَفاَت جمع عَرْفَة بمعنی عرفان و بناء مرّة است ، و گویند رحمة و رَحْمَات ، و چون سالک راه بیت اللّٰه با احرام خود سفر من الخلق الی الحقّ را شروع کرده ، و سپس در طواف و سعی عمره اینمرحله تمام شده ، و با احرام حجّ تمتّع و در حرکت بسوی عرفات و در وقوف عرفات مرحله دوّم نیز که سفر من الحقّ الی الحقّ بالحقّ تکمیل می‌شود ، با افاضه از عرفات بسوی مشعر الحرام سفر سوم که من الحقّ الی الخلق بالحقّ است شروع خواهد شد .

و همینطوریکه جریان اوّل در عمره که از احرام شروع شده بود بخوبی منطبق

بسیار اول می‌شود، جریان دوم نیز که از احرام حج با عرفات بود کاملاً منطبق بسفر دوم است، مخصوصاً که در سرزمین عرفات با تحقق توجّهات روحانی و معارف و مشاهدات ربّانی این سفر تکمیل می‌گردد، و عرفان بمعنی آگاهی بخصوصیات و آثار شیء باشد.

و چون عرفات و عرفان بخصوصیات انتهای سیر بود، از آنجا شروع می‌شود بسرازیر شدن بسوی مشعر الحرام که سفر سوم است.

آری در عرفات همه فیوضات و تجلیات انوار معارف و حقایق از جانب خداوند متعال بوده، و چیزی بجز زمینه و مستعدّ ساختن خود از عهده بنده نمی‌آمد، و از این لحاظ اشاره‌ای باین جهت نشد، ولی در مشعر که در سفر سوم است اشاره بذکر الّهی گردید.

و کلمه شعور نیز که بمعنی ادراک دقیق و احساس لطیف است: با اینمرحله که پس از پایان یافتن مرحله عرفان و شهود صفات و أسماء است، متناسب خواهد بود.

آری سالک تا حقیقت ادراک و احساس دقیق و لطیف را در نیافته، و قدرت تمییز و تشخیص امور خارجی را با نیروی غیبی حقّ تعالی (بالحقّ) پیدا نکرده است: نخواهد توانست در اینمرحله موفق باشد.

و پس از اینمرحله: سفر چهارم شروع می‌شود، و آن سفر من الخلق الی الخلق بالحقّ است، و در اینجا توجّه او بانجام وظائف الّهی و عمل به تکالیف و دستورهای دینی و هدایت بندگان خدا و تعلیم و تربیت آنها و سیر آنان بسوی پروردگار متعال که سفر اول از أسفار گذشته است، خواهد بود.

و باینمعنی اشاره می‌فرماید به - واذکروه کما هدیکم، یعنی پیوسته و در همه امور خود عنوان (بالحقّ) منظور گردد، و مخصوصاً در هدایت و دستگیری بندگان خدا، تمام خصوصیات سلوک و جزئیات سیر خود را در نظر داشته، و مطابق آنچه

قدم برداشته است از جهت عمل و فکر و اخلاق و توجه و اخلاص ، با کمال دقت  
بدیگران تذکر بدهد .

و کسی که خود اینمراحل را نه پیموده است : هیچگونه اهلّیت و قابلیت چنین  
ارشاد را نداشته ، و تنها باید از اخلاقیات و احکام و اعتقادات بنقل اقوال اکتفاء  
کند .

و چنین کسی خود در واقع از ضالّین است ، و آن مرحله‌ای است پیش از این  
أسفار اربعه که ذکر گردید - و **إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ** - که ضمیر در قبله  
رجوع می‌کند بهدایت که در کلمه - هدیکم - هست .

#### روایت :

در کافی ( باب المستأکل بعلمه ح ۴ ) از امام ششم ( ع ) نقل می‌کند که : چون  
دیدید عالمی را که دوست دارنده دنیا است ، او را در برنامه دینداری متّهم سازید ،  
زیرا دوست دارنده هر چیزی در پیرامون آن دور می‌زند . و فرمود : وحی فرمود  
خداوند متعال بحضرت داود ( ع ) که قرار مده در میان من و خودت عالمی را که  
فریفته دنیا باشد ، زیرا او تو را از جاده مستقیم حقّ بگرداند ، و محبّت مرا از قلب  
تو می‌کند ، و آنان راهزنان بندگان خواهان من باشند ، و نخستین چیز را که درباره  
آنها اجراء می‌کنم اینستکه حلاوت و لذّت مناجاتم را از دل‌هایشان برمی‌کنم .

#### توضیح :

آری آنان از مصادیق ضالّین بوده ، و خود از راه مستقیم خدا منحرف شده‌اند ،  
پس چگونه می‌توانند دیگرانرا براه خدا دعوت کرده و هدایت کنند - آنسکه که خود  
گم است که را رهبری کند .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- لیسَ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا : جُنَاح مصدر و اسم ، و أَنْ تَبْتَغُوا خبر است ، یعنی لیس تمایلُ ابتغاءِ کم فضلاً . و علیکم متعلق بجناح است که تخصیص یافته است .
- ۲- و إِنْ كُنْتُمْ لِمَنِ الضَّالِّينَ : کلمه إِنْ مخفف از مثقله است ، بقرینه لام تاکید در لَمَنِ که خبر است ، و تقدیر - و إِنَّه كُنْتُمْ لِمَنِ الضَّالِّينَ .

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ . - ۱۹۹ فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ . - ۲۰۰ .

- ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ : سپس - سرازیر شوید - از محلّیکه .
- أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا : سرازیر شد - مردم - و آمرزش بطلبید .
- اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ : از خدا - بتحقیق - خدا - آمرزنده .
- رَحِيمٌ فَإِذَا قَضَيْتُمْ : و مهربانست - پس زمانیکه - بپایان رسانیدید .
- مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا : مناسک حجّ خود را - پس یاد کنید .
- اللَّهُ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ : خدا را - چون یاد کردن شما - پدران خود را .
- أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ : یا - محکّمتر - در یاد کردن - پس از .
- النَّاسِ مَنْ يَقُولُ : مردم - کسی است - می‌گوید .
- رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا : پروردگارا - بیاور ما را - در - دنیا .
- وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ : و نباشد - برای او - در آخرت .
- مِنْ خَلَقٍ : از نصیبی .

## ترجمه :

سپس سرازیر بشوید از محلّیکه سرازیر گشت مردم ، و طلب آمرزش کنید از خداوند متعال ، بتحقیق او پوشاننده و محو کننده آثار اعمال سوء و مهربان است . - ۱۹۹ پس زمانیکه بپایان رسانیدید مناسک حجّ خودتان را پس یاد کنید خداوند متعال را چون یاد کردن پدران خود یا محکمتر از جهت یاد کردن ، پس از میان مردم کسی هست که گوید : پروردگارا بیاور بما در زندگی دنیا ، و برای او نیست در آخرت از سهم و نصیبی . - ۲۰۰ .

## تفسیر :

## ۱- ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ :

در آیه گذشته گفتیم که افاضه بمعنی اجراء کردن سرازیر شدن باشد پس از امتلاء و تراکم . و مراد در اینجا فیضان و سرازیر شدن از محوطه مشعر الحرام است که در آنجا جمع شده و مأمور بودند بذکر اِلهی ، پس از فیضان از عرفات . و افاضه دلالت می کند به تجمّع و توقّف در آنجا که در ساعات بین الطلوعین از روز دهم از ارکان حجّ محسوب می شود ، و تا چنین وقوف و تجمعی صورت نگیرد مفهوم افاضه هم صدق نخواهد کرد . و یکی از اَسْمَاءُ مُزْدَلِفَه : کلمه جَمع باشد .

و تعبیر با کلمه ثُمَّ أَفِيضُوا : بصراحت دلالت می کند که این افاضه پس از افاضه اوّل از عرفات باشد ، و قهراً منطبق می شود به افاضه از مشعر که وصول بآنجا در افاضه اوّل و ذکر در آنجا در آیه کریمه تصریح شده است .

و حیث : دلالت می کند بمکان و محلّ با کیفیت مخصوص آیه ۱۹۱ . و با این کلمه اشاره می شود به محلّ و کیفیت افاضه از مشعر الحرام ، که بصورت مقرر و از راهیکه همه بسوی منی حرکت می کنند ، دسته جمعی حرکت کرده ، و



برخلاف برنامه دیگران و از راه خلاف نروند .

آری انتخاب راه مخصوص و یا کیفیت مخصوص در جریان این افاضه‌ها بسیار از هر جهت خطرناک است ، و بسا افرادی که روی غرور در اینجهت دچار سردرگمی گشته ، و در هوای گرم آن محیط بخطر مبتلا شده ، و یا از انجام وظائف و مناسک لازم محروم شده‌اند .

و گذشته از این در أمثال این موارد نباید از جمعیت برکنار شد ، زیرا رحمت و لطف و توجّه خداوند متعال همیشه بجمعیت بهتر و بیشتر سرازیر می‌شود .  
 و لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ . - ۶۱/۱۰ .  
 ۲- **وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ :**

استغفار : درخواست کردن پوشانیدن معاصی و خطاها با محو کردن آثار آنها باشد ، و غفور بوزن ذلول بمعنی آنکه پوشاننده و محوکننده آثار معاصی باشد ، و در فارسی بکلمه آمرزنده تعبیر می‌شود .

و این اسم از أسماء حسنی ، و دلالت می‌کند به ثبوت این صفت برای خداوند متعال ، و غفور بودن مانند رحیم بودن برای او از صفات اولیّه و أصیله و ذاتیّه است ، البته فعلیت و ظهور آنها متوقف ببودن و تحقق زمینه و اقتضاء است .  
 و از این لحاظ این اسم شریف پس از استغفار و درخواست طرف که بطور حقیقت و از قلب و با شرائط و زمینه سازی صورت بگیرد ، ذکر شده است ، چنانکه کلمه رحیم هم پس از مغفرت که زمینه ساز توجّه رحمت و مهربانی است ذکر گشته است .

و این موضوع بسیار مهمّ است که : هر درخواست و توقّعی می‌باید با درست کردن مقدمات و زمینه سازی صورت بگیرد ، و هرگز درخواستی و دعایی بدون تحقق شرائط و زمینه به هدف اجابت نمی‌رسد .

۳- **فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ :**

قضاء : در ۱۱۷ گذشت که عبارتست از اتمام و باخر رسانیدن عمل یا قول ، و حکم قاطع و همچنین قاضی از همین معنی باشد .

و مناسک : در ۱۹۶ گفته شد که جمع منسک و آن مصدر میمی و بمعنی عمل مخصوص انجام دادن است که طبق مقررات الهی صورت گرفته و بوظائف مقرر حج اطلاق می شود .

و منظور بانجام رسانیدن اعمال حج است که با قربانی کردن در منی و تقصیر در مروه پایان می پذیرد .

و اما ذکر در ۱۵۲ گفته شد که : ذکر در مقابل غفلت بوده و بمعنی یاد کردن مطلق است ، خواه بزبان باشد یا بقلب یا بشهود .

و منظور اینکه : پس از انجام گرفتن این مراحل و با تمام شدن مناسک حج که بانواع و رنگهای مختلف در مقابل جلال و عظمت خداوند متعال صورت می گیرد : ارتباط فیما بین بنده و پروردگار متعال تثبیت و تحکیم شده ، و ذکر قلبی و توجه باطنی باو برای همیشه ثابت و برقرار بوده ، و در هر حال و در هر حرکت و سکونی از حضور و نظر او غفلت نخواهد ورزید ، پس حقیقت ذکر عبارتست از ارتباط .

آری غفلت همیشه از جانب عبد صورت می گیرد ، و خداوند متعال در همه حال و در هر جایی حاضر و ناظر و محیط و قیوم است ، و چون غفلت عبد تبدیل بذکر و توجه گردید : ارتباط مسلم و قهری است ، مخصوصاً که ذکر در مرتبه شهود باشد که ارتباط نیز شهودی خواهد شد .

و اما ذکر آباء : تشبیه از چند جهت مورد نظر است .

اول - مولد بودن و ایجاد ظاهری آباء که نمونه ای از ایجاد واقعی و تکوینی خداوند متعال است .

دوم - تربیت ظاهری آباء تا زمانیکه طفل بحد بلوغ برسد که نمونه ای از تربیت حقیقی همه جانبه پروردگار متعال باشد .

سوّم - انعام و احسان ظاهری آباء در حق اولاد که نمونه‌ای از نعمتهای ظاهری و معنوی خداوند متعال می‌شود .

چهارم - عطوفت و مهربانی و سرپرستی و مراقبت آباء است که نمونه‌ای از رحمت و محبت و لطف و توجه عمومی و خصوصی پروردگار متعال باشد .  
پنجم - تجلّی صفات ذاتی آباء در ابناء است بنحو طبیعی و توارث که نمونه‌ای از تجلّی و ظهور صفات خداوند متعال در ارواح بندگان او باشد .

و روی این جهات چون عبد صفای ذات و خلوص باطن و توجه و ذکر حقیقی خود را بدست آورد : بنحو طبیعی و باقتضای فطرت پاک در همه حال توجه بخالق مهربان خود پیدا کرده ، و کمترین غفلت و انصرافی از این جهت برای او پدید نخواهد آمد .

و همینطوریکه انسان هرگز از یاد پدر و مادرش غفلت نمی‌کند : از توجه بنعمتها و رحمتها و الطاف عمومی و خصوصی خداوند متعال که در همه حال و در هر زمان و مکانی شامل او است ، غافل نخواهد شد .

و ضمناً اشاره می‌شود که این ذکر از جانب عبد بلحاظ وجدان و بحکم فطرت و در مقابل نعمتهای همه رقم پروردگار متعال لازم خواهد بود .

#### ۴- فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا :

ناس : از آناس و بمطلق انسانها و مردم اطلاق می‌شود - آیه ۱۲۴ .

إیتاء : از ایتیان ، و بمعنی آوردن بنحو سهل است - آیه ۱۴۶ .

دُنْيَا : بوزن صُغْرَى و از ماده دُنُوّ و بمعنی نزدیکی با تسفّل است - ۱۱۴ .

منظور اینکه : برخی از مردم عمومی که زندگی را تنها در برنامه‌های دنیوی و مادّی می‌بینند : درخواست آنها از پروردگار متعال فقط فراهم شدن وسائل و خوشیها و تمایلات مادّی و وسعت در زندگی دنیوی باشد .

و حتّی در خواسته خود نظری بموضوع مخصوص و معینی نداشته ، و بطور

مطلق هرگونه آنچه را که مربوط بزندگی محسوس و پایین و جهان مادی است درخواست می‌کنند .

آری اینها اقتضاء و زمینه‌ای در باطن بزندگی روحانی و عوالم معنوی و ماورای طبیعت نداشته ، و از اینجهت چنین درخواستی هم از پروردگار خودشان نکرده ، و خداوند متعال هم در صورت نبودن زمینه از إعطاء جهات روحی خودداری خواهد فرمود .

#### ۵- وَ مَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ :

آخِرَة : مؤنث آخر بوزن فاعل و بمعنی متأخر است ، و این کلمه در مقابل دُنیا است که ذکر شد .

و در اینمورد بصیغه اسم فاعل تعبیر شده است نه أفعال تفضیل : زیرا که تسفل و نزدیکی در عالم دنیا بحدّ اعلی است ، ولی تأخر عالم آخرت بحدّ متوسط است ، و احتیاجی بصیغه تفضیل نخواهد بود .

و آخرت در پس این زندگی مادی و متصل بآن باشد ، و حتی اگر کسی در ضمن این زندگی دنیوی ، توجه و علاقمند بجهان آخرت و روحانی باشد : می‌تواند از همین جا مقدمات و زمینه آنرا فراهم بسازد .

و خَلَق : بوزن جَبان از ماده خَلَق و بمعنی نصیب و بهره مقدر شده است ، و خلق بمعنی ایجاد چیزی باشد بر کیفیت و تقدیر معین .

و چون زمینه و درخواستی در اینجهت نیست : قهراً بهره و نصیبی هم از جانب خداوند متعال در اینمورد تقدیر و تعیین نخواهد شد .

و تعبیر بلام اختصاص ( لَه ) و حرف مین ( مِنْ خَلَق ) که دلالت می‌کند به جدا شدن و خروج و تبعیض : اشاره بنفی مطلق باشد .

و أمّا تعبیر با ایتاء نه با اعطاء : زیرا ایتاء بمعنی آوردن و نزدیک ساختن است ، بخلاف إعطاء که بمعنی دادن و بخشیدن باشد ، و اینمعنی در موارد رحمت و لطف

مناسب است ، نه در مورد عمل و پرداخت و تأدیه چیزیکه باید بطرف بپردازد و بدهد ، مانند مزد و زکوة .

### روایت :

در اصول کافی ( باب حبّ الدنيا ح ۱۳ ) از امام ششم ( ع ) است که فرمود ، حضرت عیسی بن مریم ( ع ) فرمود : پیوسته برای دنیا عمل می‌کنید در حالتیکه اصل روزی شما بنحو کلی بعهده پروردگار متعال بوده و بشما می‌رسد . برای آخرت عمل نمی‌کنید در صورتیکه موضوعات روحانی و معنوی داده نمی‌شود بکسی مگر با عمل و کوشش کردن . و چگونه می‌توان از افراد فهمیده و دانا بحساب آورد کسی را که بطرف آخرت حرکت و سیر می‌کند در حالیکه اقبال و تمایل او بسوی زندگی دنیا است . و در این جریان آنچه باو ضرر و صدمه می‌زند محبوبتر باشد برای او از آنچه نافع است .

### توضیح :

انسان در جهان طبیعت و ماده زندگی می‌کند ، و همینطوریکه ایجاد او از جهت بدن و طبیعت از جانب خداوند متعال است ، قهراً از لحاظ ابقاء و ادامه حیات در این دنیا نیز بعهده او خواهد بود ، زیرا ایجاد و تکوین بدون ابقاء ، أمر عبث و بی‌نتیجه خواهد بود .

و روی اینجهت است که خداوند متعال هرگونه اسباب و وسائل و مواد لازم زندگی دنیوی را از مسکن و ملبس و مآکل و مشرب و دارو و نباتات و حیوانات و آب و خاک و حرارت و برودت و آفتاب و ماه و زمین و لوازم دیگر را آماده ساخته است که تأمین و بدست آوردن و استفاده از آنها با مختصر عمل و تدبیر حاصل گردد . ولی در جهت زندگی روحانی : تنها از باب لطف ، تنبیه و هدایت و راهنمایی

شده است ، بوسیله انبیاء و اولیاء و کتب آسمانی .  
 زیرا در عالم روحانی و آخرت : همه امور از خود وجود و نفس انسان ظاهر شده  
 و بوجود آید ، و اینمعنی صددرصد برخلاف عالم طبیعت است که همه امور در آنجا  
 بوسائل و اسباب مادی صورت می‌گیرد .  
 پس بدست آوردن نتایج معنوی و روحانی متوقف می‌شود بفعالیّت و مجاهدت و  
 ادامه برنامه اعمال صالح و پسندیده .

### لطائف و ترکیب :

۱- أو أَشَدَّ ذِكْرًا : و تقدیر چنین است که - اذکروه ذِکْرًا أَشَدَّ مِنْ ذِکْرِ الْآبَاءِ ، و  
 می‌توانیم بگوییم که أَشَدَّ چون در معنی نوعی است از مطلق ذکر ، خود مفعول  
 مطلق و بجای آن باشد ، مانند کَلَّ و بعض - و قد ینوب عنه ما علیه دَلٌّ .  
 ۲- فَمِنَ النَّاسِ مَنْ : کلمه مَنْ موصوله و مبتداء ، و من الناس خبر است ، و  
 تقدیر چنین است - الَّذِي يَقُولُ هُوَ مِنَ النَّاسِ . و چون نظر بتقسیم کردن مردم  
 است لذا خبر مقدّم شده است .

و مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ  
 النَّارِ . - ۲۰۱ أولئك لهم نصيب مما كسبوا و الله سريع الحساب . - ۲۰۲ .

### لغات :

و مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : و از آنان - کسی است که - می‌گوید .  
 رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا : پروردگارا - بیاور ما را - در دنیا .  
 حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ : چیزهای نیکو - و در - آخرت .

حَسَنَةً وَقِنَا نِيكُو - و نگهداری کن ما را .  
 عَذَابِ النَّارِ أُولَئِكَ : از عذاب - آتش - آنان .  
 لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا : برای آنها باشد - بهره‌ای - از آنچه .  
 كَسَبُوا وَ اللَّهُ : بدست آوردند - و خداوند .  
 سَرِيعُ الْحِسَابِ : سرعت کننده است - در رسیدگی .

#### ترجمه :

و از آنان کسی هست که می‌گوید : پروردگارا بیاور ما را در دنیا نعمت و رحمت و آنچه نیکو است ، و همچنین در آخرت آنچه را که از الطاف و توجهات و حلاوتها که نیکو باشد ، و نگهدار ما را از شکنجه آتش که موافق احوال ما است . - ۲۰۱ آنان برای آنها باشد بهره و سهمی از آنچه بدست آورده‌اند ، و خداوند متعال بسرعت انجام دهنده است رسیدگی به امور را . - ۲۰۲ .

#### تفسیر :

۱- وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً :

کلمات - ای‌تاء و دنیا و آخرت در آیه گذشته ترجمه شد .

و حَسَنَةً : صفت مشبیهه است از ماده حُسن که بمعنی نیکویی مطلق باشد در هر جهتی از اعمال و اخلاق و صفات ، خواه در امور مادی باشد یا در امور معنوی و روحانی . و تعبیر بصیغه مؤنث : از لحاظ انواع و مصادیق عنوان چیز نیکو است ، و هم برای مبالغه باشد .

و أمّا جمع شدن حسنات دنیوی با حسنات اخروی : در صورتی تحقق و وجود خارجی پیدا می‌کند که در حسنات دنیوی عنوان اخروی و الهی بودن پیدا شود ، تا تنافی و اختلاف در میان آنها پیدا نشده ، و در مسیر واحد که روی هدف و مقصد

واحدی صورت می‌گیرد از هر جهت توافق و وحدت حفظ بشود . پس حقیقت حسنه بودن امور دنیوی در اینستکه : بصورت روحانی و به نیت اِلهی صورت گرفته ، و انسان موفق باشد تا جریان زندگی دنیوی او رنگ اخروی پیدا کند .

آری گویند که : شیئیت و حقیقت شیء بصورت آن باشد نه بماده آن ، و یا تمایز اشیاء با فصل صورت می‌گیرد نه با جنس .

و چون در امور و اعمال دنیوی جهات تمایلات و التذاذات مادی منظور گردد : هرگز ارتباطی با مراحل روحانی پیدا نکرده ، و از عالم آخرت جدا گشته ، و بقاء و ثباتی برای او نخواهد بود .

و بتعبیر دیگر : چیزیکه ثبات و بقایی برای او نیست ، خود او فی نفسه نیکویی و حسنی نداشته ، و برای دیگری خوب خواهد بود .

پس درخواست چیزهای حسنه : اقتضاء می‌کند که آن چیزها خود فی نفسها مطلوب و ثبات و دوامی داشته ، و در عین حال در عالم ماورای ماده نیز مفید و مؤثر واقع شود .

و چنین امور و موضوعاتی گذشته از آنکه در ادامه زندگی دنیوی مفید و مورد استفاده قرار می‌گیرد : در زندگی روحانی و اخروی نیز مؤثر و باقی و ثابت خواهد بود .

## ۲- وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ :

قِنَا : فعل امر از ماده و قی یَقِی از باب ضرب است ، بمعنی نگهدار و حفظ کن ما را از عذاب آتش .

و عذاب : در ۱۶۵ گفته شد که انعکاس افکار و اخلاق و اعمال سوء انسان است که در خارج ظاهر می‌گردد .

و نار : در ۱۶۷ گفتیم که عبارت از آلودگی و کدورت و مضیقه نفس است که در



مقابل صفاء و طهارت و نورانیت و بینایی قلب قرار گرفته ، و آنرا مشتعل می‌سازد ، و این احتراق بمراتب شدیدتر از احتراق مادی باشد ، و چون از خود باطن پدیدار گردد : قهراً و بدون واسطه در روح انسان نفوذ کرده و مشتعل می‌کند . پس این حرارت و آتش از باطن ظاهر گشته ( عذاب است ) و نفس انسانرا در زیر نفوذ شدید خود قرار می‌دهد .

و درخواست وقایه و حفظ از عذاب ، مناسب است با درخواست آوردن حسنه : زیرا نزدیک شدن حسنه و تأثیر آن در قلب انسان متوقف می‌شود به نگهداری و حفظ شدن از گرفتاری و عذاب ، و با ظاهر شدن عذاب که فعلیت و نفوذ پیدا کند در قلب ، نزدیک شدن و آمدن حسنه نتواند مؤثر واقع گردد . پس حفظ از عذاب بمنزله رفع موانع خواهد بود ، آنهم مانعیکه آتش و سوزاننده و محوکننده باشد .

### ۳- اُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ :

نَصِيبُ : از ماده نَصَب یا نِزَه باشد . و نَصِيب بوزن فَعِيل : چیزی است که منصوب گردد ، و اطلاق می‌شود بر مالیکه مقدر و مشخص گردد بعنوان سهم و بهره برای کسی .

پس در مفهوم نَصِيب عنوان انتصاب و برپا شدن و مشخص گشتن منظور می‌گردد . چنانکه در سهم و حصّه و قسمت : عنوان انتساب بفرد معین ، و جدا شدن و معین گشتن آن ، و انقسام آن از قسمتهای چند بیک قسمت ، منظور می‌شود .

و کَسَبُ : بدست آوردن و تحصیل چیزی است که مطلوب است ، از اموال و تمایلات نفسانی مشروع یا غیرمشروع .

این افراد که چنین درخواستی دارند : برای آنها از آنچه بدست آورده‌اند مقدار

مشخص و معینی بهره خواهد بود .  
و تعبیر بنصیب : اشاره به ایفاء حق و اجرای عدل و احیای عمل گذشته باشد ،  
بنحویکه پاداش و نتیجه در مقابل طرف روشن و برپا شده و کسی را در اینجهت  
شبهه و ابهامی باقی نماند .  
و کلمه *مما کسبوا* : اشاره باشد برعایت محاسبه دقیق و نظم عادلانه بطوریکه  
کمترین افراط و تفریطی در مقام رسیدگی بحق صورت نگیرد .  
و در آیه گذشته گفته شد که انعام و احسان خداوند متعال باقتضای مورد و در  
حدود زمینه باشد ، و در این مورد زمینه عبارت از درخواست و طلب خوشی دنیوی  
و اخروی است .  
و لازم است باقتضای این طلب ، رسیدگی دقیق بآنچه بدست آمده و تحصیل  
کرده است ، بشود ، تا حسنات بطور تحقیق مجزی و جدا گشته ، و بحساب او ثبت  
و ضبط گردد .  
و باید توجه داشت که : رسیدگی کردن خداوند متعال به محاسبات بسیار  
بسرعت و تندی صورت می‌گیرد ، و کوچکترین غفلت و تأخیر و مسامحه‌ای در  
اینجهت صورت نگرفته ، و بلکه چون ضبط صوت و جعبه عکاسی هر عملیکه واقع  
شود با تمام خصوصیات و ثبات و کیفیات در صفحه دقیق قلب انسان منعکس و  
ضبط خواهد شد .

إِقرءِ كِتَابِكِ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا - ۱۴/۱۷ .

روایت :

در نورالثقلین از امیرالمؤمنین ( ع ) است که فرمود : روزی رسول اکرم ( ص )  
که در میان اصحاب خود نشسته بود ، از شخصی احوال پرسید ، گفتند : یا رسول  
الله او در اثر ابتلاءات گوناگون چون جوجه‌ای شده است که پره‌های او ریخته باشد .

در این هنگام او وارد مجلس شده ، و بسیار ضعیف و شکسته بود .  
پیغمبر اکرم فرمود : آیا در آیام صحت و سلامتی خود دعای مخصوصی داشته و  
و از خداوند متعال درخواست موضوعی می‌کردی ؟  
عرض کرد : آری از خداوند متعال می‌خواستم که هرگونه از عقوبت و عذابی که در  
آخرت بمن خواهد رسید ، تبدیل بعقوبت و ابتلاء در دنیا باشد !  
رسول اکرم ( ص ) فرمود : آیا نمی‌گفتی که - **اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي  
الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ !**  
در اینجا این دعا را آن مرد خوانده ، و حالت او بطوری عوض شد که گویی از بند  
سختی آزاد گشته ، و بحال سلامتی و خوشی همراه ما پا شده و از جلسه بیرون  
رفتیم .

### توضیح :

خداوند متعال رحیم و کریم و عطوف و غنی و محسن است ، و این صفات از  
صفات اسیله و ذاتیه و اولّیه او است ، و هرگز از ذات واجب و نامحدود او صفات  
قهر و غضب و بخل و إمساک و سختگیری در مرتبه اول ظاهر نمی‌شود ، مگر  
باعتبار عوارض و مقتضیات خارجی که ایجاب این معانی را کند ، آنهم بلحاظ  
اجرای عدالت و حقّ .

پس بنده باید در مرتبه اول در مقام خلاف و عصیان با پروردگار متعال نیاید ، و  
اگر روی جهالت و غفلت چنین خلافی از او سر زد : لازم است هر چه زودتر اظهار  
پشیمانی کرده ، و از صمیم نیت بمقام توبه در آمده ، و أعمال خلاف خود را جبران  
کند .

و در مرتبه دوم که خود را مقصّر و قاصر در پیشگاه عظمت و جلال خداوند  
متعال می‌بیند : درخواست مغفرت و عفو و لطف و احسان کرده ، و پیوسته از او کرم

و عطوفت و رحمت و مهربانی بخواهد ، نه آنکه بزبان خود درخواست بلاء و عذاب و شکنجه و مضیقه نماید .

و اینعمل در مقابل یک شخصیتی که کریم و غنی و قادر و مالک است ، از جهالت و کوتاه فکری و بیخردی سرچشمه می‌گیرد .

### لطائف و ترکیب :

۱- فی الدنيا حسنة : ظرف متعلق است به آتنا ، و حسنة مفعول دوم است . و اصل آتنا : آءتینا است که یاء عوض جزم حذف شده ، و همزه دوم هم قلب بآلف شده است .

۲- قنا : أصل أن إوقنا است که واو قلب بیاء شده ، و یاء و همزه حذف شده و قی میشود .

واذكروا الله في أيام معدودات فمن تعجل في يومين فلا إثم عليه و من تأخر فلا إثم عليه لمن اتقى واتقوا الله واعلموا أنكم إليه تحشرون . - ۲۰۳ و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على ما في قلبه و هو اللد الخصام . - ۲۰۴ .

### لغات :

واذكروا الله في أيام : و یاد کنید - خدا را - در - روزهای .  
معدودات فمن تعجل : ضبط شده‌ها - پس کسیکه - شتاب نمود .  
في يومين فلا إثم عليه : در - دو روز - پس تأخیری نباشد - بر او .  
و من تأخر فلا إثم عليه : و کسیکه - سپس شد - پس مسامحه نیست - بر او .

لِمَنْ اتَّقَى وَاتَّقُوا : برای کسیکه - خودداری کرد - و خوددار باشید .  
 اللَّهُ وَعَلِمُوا أَنْكُمْ : خدا را - و بدانید - بتحقیق - شما .  
 إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ : بسوی او - سوق شده و جمع می‌شوید .  
 وَمِنَ النَّاسِ مَنْ : و از - مردم - کسی هست که .  
 يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي : بشگفت آورد تو را - گفتار او - در .  
 الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ : زندگی - دنیا - و شاهد می‌گیرد .  
 اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ : خدا را - بر - آنچه - در - قلب او است .  
 وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ : و او - دفع کننده‌ترین - دشمنها است .

#### ترجمه :

و یاد کنید خداوند متعال را در روزها و اوقاتی که ضبط شده است ، پس کسی که شتاب کند در انجام وظائف و ذکر در دو روز آخر منی تقصیر و تسامحی او را نباشد ، و اگر کسی در پس آن دو روز انجام بدهد برای او نیز تقصیری نخواهد بود ، برای کسیکه خودداری می‌کند و تقوی داشته است ، و خود را محافظت کنید در مقابل تکالیف الهی و بدانید که شما بسوی او سوق داده شده و در پیشگاه او جمع خواهید شد . - ۲۰۳ و از مردم کسی هست که بشگفت آورد اظهارات و گفتار او تو را در زندگی دنیا ، و خدا را شاهد می‌گیرد بصدق نیت خود و بآنچه در باطن دارد ، در حالیکه او دفع کننده‌تر و ردّ کننده‌ترین دشمنان شما باشد . - ۲۰۴ .

#### تفسیر :

#### ۱- واذكروا لله في أيام معدودات :

در این آیه کریمه امر بذکر شده است در ایّام پس از روز اضحی ، یعنی در اوقات محدودیکه در پایان مناسک حجّ است ، و آن روزهای یازده و دوازده و تا سیزده

باشد ، و اقامت این سه شب بنحو اجمال در منی واجب است .  
و معدوده : در آیه ۱۸۴ گذشت که بمعنی مضبوط و جمع شده است .  
و گفتیم که ذکر بمعنی یاد کردن از زبان ، و از قلب ، و از شهود و حضور است ، و نتیجه ذکر ایجاد ارتباط باشد ، و ارتباط هم با این سه مرتبه ذکر از لحاظ شدت و ضعف فرق می کند .

و چون این ذکر در ایام پس از انجام دادن مناسک و در محدوده منی واقع می شود : لابد از جهت کیفیت ممتاز و در مرتبه اعلی قرار خواهد گرفت ، که عبارت می شود از ذکر شهودی .

و ذکر شهودی که عبارت بود از یاد و توجه کردن قلب بخداوند متعال با حق الیقین ، در ضمن ذکر لسانی و ذکر قلبی که دو مرتبه ضعیف ذکر باشند ، نیز محقق می شود .

و ذکر لسانی هم اعم است از آنکه بصورت نماز خواندن صورت بگیرد ، یا قرآن خواندن ، یا اذکار و اوراد دیگر ، یا ادعیه و مناجاتهای مختلف ، خواه بزبان عربی باشد یا بزبانهای دیگر .

و منظور پیدایش توجه و ارتباط است ، اگرچه با کلمات و جملاتی که از جانب خداوند متعال و یا از جانب انبیاء و اوصیاء رسیده ، و همه جهات در آنها از آداب و معارف ملحوظ شده است ، بهتر خواهد بود .

۲- فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى :  
تَعَجَّلُ : از باب تَفَعَّلَ و از ماده عَجَّلَ که بمعنی شتاب کردن است ، و تَعَجَّلُ بمعنی اختیار عجله است ، و منظور شتاب کردن در کوچ از منی باشد .  
و يَوْمٌ : مطلق زمان نیست که محدود باشد ، مادی باشد یا روحانی ، و مراد در اینجا دو روز عرفی است .

و إِثْمٌ : بمعنی بطؤ و تأخیر است ، و منظور تَعَلَّلٌ و تسامح باشد .

و تعبیر با واو در - واذکروا اللهَ ، و واقع شدن آن پس از جمله - فاذا قضیتم مناسککم : دلالت می‌کند که اینقسمت از ذکر در ایام معدودات ، در عرض مناسک و متصل بآنها باشد .

و چون منظور از ذکر در پایان انجام مناسک : تحکیم ارتباط و در واقع نتیجه بدست آوردن از جریان اعمال و مناسک حج است : این ارتباط و ذکر را بهر صورتی که مقتضی باشد از تلاوت قرآن و خواندن ادعیه و مناجاتها و از اذکار و أسماء الٰهی ، اشتغال بوزد .

و برای اقامت در منی و یا بیرون رفتن از آنجا بمکه بقصد انجام دادن سائر مناسک از طواف و سعی و تقصیر ، در ایام معدودات که از یازدهم و دوازدهم است ، و یا بخاطر کسالت یا امر ضروری دیگر ، مخیر است .

و تعبیر با تعجل : دلالت می‌کند که بهتر و موافق اصل صبر و تأخیر است که پس از این دو روز ( یومین ) بیرون برود .

و در عین حال این تخییر در صورتی است که در حال تقوی و باقتضاء تقوی باشد ، یعنی برخلاف برنامه خودداری و حفظ نفس از تمایلات نفسانی واقع نگردد . پس در اینصورت که ذکر و ارتباط با خداوند متعال را ادامه می‌دهد ، و هم تقوی و خودداری از تمایلات و محرّمات را عملاً در نظر می‌گیرد ، و برای تعجل او در خارج شدن از منی پیش آمد لازمی هست : مانع و تقصیر و تسامح و تعلل بیموردی نخواهد بود .

### ۳- وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاَعْلَمُوا أَنَّكُمْ تُحْشَرُونَ :

حشر : بمعنی مجموع برانگیختن و سپس سوق دادن و در یک محلّ کردن باشد ، کردن باشد ، یعنی تحقق این سه قید .

و اتقاء : در ۱۹۴ گذشت که عبارتست از خودداری کردن از آنچه ممنوع و قبیح باشد . و اتقاء در مقابل خداوند عبارت از حفظ کردن خود است از آنچه برخلاف

رضای او باشد .

و در اینجا بچندین جهت تأکید در اتّقاء شده است :

أوّل - أمر بتحصيل علم و یقین برای واقع شدن حشر بسوی خداوند .

دوّم - تأکید بکلمه أنّ که بمعنی تحقیق است .

سوّم - پیش آمدن حشر بر خداوند متعال در آینده انسان ، و آن موجب کمال

توجّه و دقّت و اهتمام در اتّقاء باشد .

پس عبد باید تا می تواند بهر وسیله ای باشد ، خود را برای حشر بسوی خداوند و

محاسبه قهری اعمال مهیّا سازد ، و بهترین وسیله جلب توجّه و رضای او است در

ایّام حجّ که از جانب خداوند متعال دعوت بر انجام فریضه و مناسک شده است .

و خود او دستور می دهد که : پس از انجام مناسک ذکر گفته و ارتباط خود را با

خداوند متعال تحکیم کنید .

و ما باید پیوسته در حال انجام مناسک و مخصوصاً پس از آن که حالت شهود

برای ما پدید آمده است : این ذکر و ارتباط را ادامه بدهیم .

۴- **و مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا :**

و در اینجا اشاره می شود بغفلت و جهالت برخی از مردم عمومی که فریب دنیا و

نفس را خورده ، و تنها در ظاهر برنامه خود را الهی و دینی کرده ، و در باطن مخالف

حقّ و دین می باشد .

و **إِعْجَاب** : از مادّه **عَجَب** ، و بمعنی بشگفت آوردن باشد .

و **قَوْل** : بمعنی اظهار کردن چیز است که در باطن است ، بهر وسیله ای که اظهار

بشود ، با کلام باشد یا با اشاره و عمل .

و **تعبیر بحیوة دنیا** : برای اینستکه آگاهی و افکار او در رابطه زندگی دنیوی و

امور مادّی صورت می گیرد ، نه زندگی روحانی .

آری افرادی که هم اهتمام و توجّه آنها در خصوص امور مادّی و زندگی دنیوی و



تأمین عیش و خوشی ظاهری است: قهراً در اینجهت قولاً و عملاً و فکراً تفوق پیدا کرده، و بر دیگران که نظر اَصیل آنها تأمین آخرت و عالم روحانی است، امتیاز خواهند داشت.

و مخصوصاً اینکه در اظهار این مطالب دنیوی، بیشتر دقت و توجه داشته، و در زیبایی و جالب بودن آنها کوشش نمایند.

#### ۵- و يُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰی مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ :

إشهاد: از ماده شهود و شهادت که بمعنی حضور و اِشْرَاف پیدا کردن باشد که توأم با علم و آگاهی صورت بگیرد، و از این معنی است عنوان شاهد بودن، و شهید که اشراف پیدا می‌کند بآنچه نهان است.

و إِشْهَاد: شاهد آوردن است بموضوعیکه ادّعاء می‌کند.

و اَلَدُّ: از ماده لَدَد که بمعنی مانع شدن توأم با دفع است.

و خِصَامَت: بمعنی دشمن شدن است، خواه اینکه دشمنی در سخن گفتن باشد مانند مجادله، و یا در عمل باشد مانند منازعه که بمعنی انکار و مخالفت با حق است، و یا توأم با تعدی و تجاوز بحقوق طرف صورت بگیرد.

پس اَلَدُّ بصیغه أفعال تفضیل بمعنی کسی است که در مقابل حق مانع و دفع کننده حق باشد، و آن اضافه شده است بکلمه خِصَام که جمع خِصَم بوده، و اضافه هم بمعنی فی باشد بهتر است.

یعنی با اینکه چنین تظاهر و تعارف کرده، و حتی خدا را هم شاهد بر گفتار و اظهارات خود می‌گیرد: ولی در باطن سختترین مانع و دافع حق و دین اِلَهِی باشد در میان دشمنان دینی شما.

و این آیه شریفه بمناسبت دو آیه ۲۰۰ و ۲۰۱ باشد که در مقام بیان کردن اصناف مردم است، ذکر گردیده است.

و این صنف نازلترین طبقات مردم باشند که آنها را منافق گویند.

**روایت :**

در تفسیر تبیان گوید : آیه کریمه دلالت می‌کند بوجوب تکبیر در این آیات ، و آن اینست که گویند - اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَوْلَانَا وَ رَزَقْنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ .

**توضیح :**

گفتیم که این مناسک و اذکار ایجاد ارتباط با خداوند متعال می‌کند ، و روی موازین صحیح اگر صورت بگیرد بنده را بمقام شهود منتهی می‌نماید ، یعنی بحقّ یقین بزرگواری و عظمت و برتری خداوند متعال را در همه جهات مشاهده نموده ( اللَّهُ أَكْبَرُ ) و هرگونه مورد توجه و پرستش و خضوع را از غیر او نفی می‌کند ( لَا إِلَهَ ) و هم بیقین می‌بیند که همه نعمتها و احسانها از او بوده ، و ستایش کردن و حمد مخصوص او است ( الْحَمْدُ لِلَّهِ ) .

و برگشت این مطالب به توحید ذاتی و صفاتی و افعالی بوده ، و حقیقت توحید پروردگار متعال در قلب و زبان چنین فردی متجلی و محقق می‌گردد .

البته تمام آثار و لوازم و نتایجی که برای عبادات ذکر می‌شود : مشروط بصحت و واقعیت و دارا بودن همه شرائط است ، چنانکه در آثار صلوة و صوم که در کلام خداوند متعال است ، چنین باشد .

**لطائف و ترکیب :**

- ۱- آیات معدودات : جمع معدودات بخاطر توافق با کلمه آیات ، و آیات باعتبار جماعت و هم بتضمین مفهوم وقت ، مؤنث استعمال می‌شود .
- ۲- لَمَنْ اتَّقَى : خبر است برای مبتداء محذوف ، و آن کلمه جواز است .

۳- و مِنَ النَّاسِ مَنْ : خبر مقدّم و مبتداء مؤخر است .

و إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ . - ۲۰۵ و إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لِبِئْسَ الْمِهَادَ . - ۲۰۶ .

#### لغات :

و إِذَا تَوَلَّى سَعَى : و زمانیکه - برگشت - کوشش می‌کند .  
 فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا : در - زمین - تا اخلال کند - در آن .  
 وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ : و از میان بردارد نظم - در محصول زراعت را .  
 وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ : و فرزندان را - و خداوند .  
 لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ : دوست نمی‌دارد - اخلال در نظم را .  
 و إِذَا قِيلَ لَهُ : و زمانیکه - گفته شد - برای او .  
 اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ : خودداری کن - در مقابل خدا - می‌گیرد او را .  
 الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ : برتری و تفوق بدیگران - به تأخیر و مسامحه .  
 فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ : پس کفایت کننده و رسیدگی کن او - جهنّم است .  
 و لِبِئْسَ الْمِهَادَ : و هر آینه بد است - این محلّ آماده شده .

#### ترجمه :

و زمانیکه از نزد شما برگشت کوشش می‌کند در زمین تا اخلال کند در نظام زمین ، و از بین ببرد محصول زراعت و کشاورزی را و مردمان را ، و خداوند متعال دوست نمی‌دارد اخلال را . - ۲۰۵ و زمانیکه گفته شد برای او که خودداری کن در

مقابل خداوند : فرا می‌گیرد او را برتری و تفوق ظاهری بمسامحه و تأخیر انداختن ، پس کفایت می‌کند او را رسیدگی کردن جهتم ، و بد آماد گاهی است آن . - ۲۰۶ .

تفسیر :

### ۱- و إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا :

تَوَلَّى : برای مطاوعت تولیت که دلالت می‌کند به قیام نمودن بامور دیگری و واداشتن او باشد بانجام دادن آنچه موظف است . و تَوَلَّى اطاعت و پذیرفتن این تولیت و عمل بوظیفه است .

پس تولیت : مربوط می‌شود به شخصی که وادارنده دیگری است بامری ، و تَوَلَّى : در خصوص کسی است که در تحت نظر دیگری نبوده و خود مستقلاً قیام بامری می‌کند ، و اینمعنی چون در مقابل تولیت حقّ یا خود حقّ و برنامه حقّ اطلاق بشود : مفهوم اعراض و إدبار از آن فهمیده می‌شود ، پس إدبار از لوازم معنی حقیقی آن باشد .

و اگر قرینه کلامی یا مقامی نباشد : بمعنی خودش که قیام کردن بامری است ، خواهد بود ، مانند متولی مسجد و مدرسه و موقوفه و غیره .

و چون در اینجا مربوط بشخصی است که از خصام بوده و بظاهر دعوی ایمان می‌کرد : قهراً دلالت به مفهوم قیام بامور بنحو استقلال و خودخواهی کرده ، و ضمناً إدبار و اعراض هم از آن فهمیده خواهد شد .

و سَعَى : بمعنی مطلق کوشش کردن است . در مقابل جهد که بمعنی کوشش کردن کامل باشد .

و إفساد : بمعنی اخلال کردن مطلق است ، در تکوینیات باشد مانند نباتات و حیوانات و انسانها و اموال و املاک آنان . و یا در تشریعیات مانند احکام الهی و

مقررات دینی و نظم اجتماعی .

و چون تشریح پیرو تکوین باشد : اِخْلَال در یکی ملازم اِخْلَال در دیگری خواهد بود . و در هر کدام اِخْلَالی بعمل آمد : در نتیجه نظم آفرینش و تقدیر اِلهی که سبب زندگی خوش و حصول اَمْن و آسایش بندگان خدا است ، مختل خواهد شد .  
و در حقیقت شخص مفسد پیوسته در مقابل نظام جهان و مصالح مردم ستیزه کرده ، و کوشش می‌کند که اختلالی در یکجبهت ایجاد کند .

و مقید کردن اِفساد بآرض : برای اینستکه یک فرد منافق بجز محیط مادی از عوالم سماء و روحانیت آگاهی نداشته و هم معتقد بآنها نیست تا در آنجهت نقشه بکشد .

و ارض بمعنی هر چیزی است که پست و متسفل باشد ، و مراد در اینجا عالم ماده است ، در مقابل سماء معنوی .

و چنانکه در آیه ۱۱ گذشت : آنان روی جهالت و محدودیت افکار خود چنین تصوّر می‌کنند که اصلاح طلب هستند .

## ۲- و يُهْلِكِ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ :

و اِهْلَاک : بمعنی از بین بردن حیات است ، و اینمعنی در هر موجودیکه اثری از حیات در وجود او باشد ، با ازاله آن مصداق پیدا کرده ، و عنوان هلاکت و منقضی شدن حیات در آن تحقق پیدا می‌کند ، و از مصادیق موجودات زنده : نباتات و زراعتها و اشجار و چهار پایان و پرندگان و انسانها است که نظم در جامعه آنها و سلامتی و بقاء و زنده بودن آنها وسیله ادامه حیات انسان خواهد بود .

و حَرْث : اطلاق می‌شود به محصولی که از زراعت و کشاورزی بدست آید ، و حرث پیش از درو کردن متحقق می‌گردد .

و حرث نتیجه زراعت است ، و برای تأمین زندگی و خوراک بشر بوده ، و با هلاک شدن آن : معاش انسان مختل و نظم زندگی بهم خواهد خورد .

و نسل : عبارتست از خروج چیزی یا امری از متن چیزی دیگر ، مانند تولد طفل از مادر خواه در انسان باشد یا در حیوان ، و حصول سرعت در ضمن جریان عادی و متوسط .

و اخلال در اینجهت موجب از بین رفتن انسان و حیوان خواهد بود ، در جهت بقاء آنها ، چنانکه حرث وسیله ادامه زندگی و معاش باشد ، و بودن حرث در مرتبه اول لازم است تا مقدمه باشد برای پیدایش نسل ، و از این لحاظ آنرا مقدم ذکر فرموده است .

آری اگر انسان حرث و محصولی نداشته باشد : گذشته از اینکه ادامه زندگی او مختل و تباه خواهد شد ، تولید نسل و فرزند و اولاد نیز قهراً متوقف گشته و از بین خواهد رفت .

و در تشکیل جامعه نیز چنین است : قوام زندگی مادی در جامعه وقتی ثابت و پایدار می شود که وسائل زندگی برای آنها فراهم گردد ، و از مهمترین وسائل زندگی و عیش : آماده شدن خوراک است ، تا زنده بودن و حیات مادی خود را تأمین کند . و البته تأمین حیات مادی می تواند آمادگی را برای پذیرفتن امور معنوی و روحانی مهیا سازد .

و اینجهت هم مورد توجه است که : انسان تا وقتی دارنده اختیار و توانایی و استقلال است که در نیازمندیهای فردی و اجتماعی که اصالت داشته و پایه و اساس زندگی است ، خودکفا و بی نیاز باشد .

و اما دوست نداشتن خداوند فساد را : برای اینست که چون فساد و اختلال در یک مرتبه از مراحل زندگی مادی یا معنوی ( تکوینی یا در تشریح ) صورت بگیرد ، قهراً نتیجه مطلوب در جریان امور ظاهری و باطنی گرفته نشده و گذشته از اینکه برنامه زندگی انسانها مختل و بی نتیجه خواهد بود ، منظور پروردگار متعال نیز در خلق و تقدیر و نظم و بعثت و کتاب و جعل مقررات و تربیت انسانها بی فائده بوده ، و

آنچه مطلوب است بدست نخواهد آمد - و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ - ۵۶/۵۱ .

و ضمناً این جمله شریفه ( إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ) از کلمات کوتاه و جامع و مفید قرآن مجید است ، که در هر موردی که فساد و اختلال ( مادی ، معنوی ، انفرادی ، اجتماعی ) صورت بگیرد صدق خواهد کرد .

۳- و إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ :

أخذ : فراگرفتن و ضبط و جمع کردن چیز است .

و عزّت : در مقابل ذلّت ، وبمعنی برتری و تفوّق باشد نسبت بدیگری که پایین تر از اوست . و عزّت و ذلّت حقیقی از لحاظ نفس انسان منظور می گردد ، یعنی قدرت و قوّت و نورانیت روحی و کمال نفس در مقابل دیگران .

و در اینجا مراد عزّت ظاهری و مادی است که از لحاظ اموال و املاک و عناوین دنیوی و شخصیت ظاهری در میان مردم عادی منظور می گردد ، و اینگونه عزّت و برتری از جهت ظاهر و موقتی باشد .

و علامت عزّت ظاهری اینست که : در این حالت از مبدء عزّت حقیقی که خداوند متعال است ، غفلت و اعراض کرده ، و بلکه بر خلاف امر و دستور او فعالیت و عمل می کند .

و اینگونه عزّت ظاهری از مصادیق دنیا و امور مادی حساب شده ، و بزرگترین مانع در پیشرفت و موفقیت برنامه الهی بشمار خواهد آمد . و از این لحاظ فرمود که : بودن بودن عزّت و برتری دنیوی انسان را وا میدارد و فرا می گیرد برای تأخیر در انجام وظائف و تسامح و کوتاهی در توجّه و عمل برای امور اخروی و روحانی و تحصیل تقوی .

و در این آیه شریفه اشاره می شود بآنکه : عزّت و تفوّق مادی سبب می شود که انسان در مقابل امر بتقوی که مقدمه بسوی حقّ و حقایق است ، تعلل و تسامح

ورزیده و چنین توفیقی پیدا نکند ، تا برسد به نتیجه و بدست آوردن مقامات روحانی و وصول بمعارفِ اِلهی .

#### ۴- فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ :

حَسْبُ : بوزن صَعْب صفت مشبیه است از مادّه حِساب و محاسبه ، و بمعنی رسیدگی کننده و اِشراف و نظر نماینده است .

و از همین مفهوم است معانی اِطّلاع و اِختبار و دَقّت و کفایت ، که عنوان رسیدگی کردن در اَنموارد صدق کند .

و اَمَّا جَهَنَّمُ : این کلمه در لغت عبری ( جِیهَنوم ) گرفته شده است ، و در لغت عربی با مادّه جهنم متناسب باشد که بمعنی غلظت و گرفتگی است . و برای عجمه و علمیّه غیر منصرف استعمال می شود .

و بِئْسَ : از اَفعال مدح و ذمّ بوده ، و از مادّه بؤس که بمعنی شدّت در ناملائمات می باشد ، و برای تخفیف در تلفّظ مانند نِعَمَ فتحه نون عوض بکسره شده است .

و مِهَادُ : مانند کِتاب اسم است برای محلّیکه آماده و مهیّا باشد برای سکونت و استراحت ، و در اصل مصدر بوده است . و تعبیر با صیغه مِهَاد نه با مَهْد : برای دلالت آن با استمرار در آن محلّ است ، بمناسبت حرف اَلف .

و ضمناً اشاره می شود بآنکه : سرزمین جهنّم ساخته و پرداخته و تهیّه شده خود مردمان بدکار و جهنمی باشد ، زیرا آنچه عمل و ساخته پروردگار متعال است ، هرگز بد و ناملائم نمی شود ، مگر بعنوان مجازات و یا قصاص و تنبیه صورت بگیرد ، و حقیقت آنها هم بعمل طرف مقابل برگشته ، و انعکاس اَعمال سوء او خواهد بود .

و تعبیر بکلمه حَسْبُهُ : باینمعنی اشاره می کند ، زیرا جهنّم از عقلاء نیست که از راه فکر و نظر و دَقّت عقلی بامور و سوابق او رسیدگی کند ، بلکه رسیدگی کردن او روی جریان طبیعی و از لحاظ انعکاس کردن و مرآتیت داشتن جهنّم است بهممه



سوابق أعمال و افکار او .

### روایت :

در تفسیر برهان از امام ششم ( ع ) نقل می‌کند که : منظور از کلمه حرث در اینمورد دین باشد ، و مراد از نسل مردم هستند .

### توضیح :

گفتیم که معنی حرث پیدایش محصول در کشاورزی و زراعت است ، و دین عبارتست از پیدایش حالت خضوع و انقیاد در مقابل مقرراتیکه وضع و تنظیم می‌گردد ، و اینمعنی تطبیق می‌شود به پدید آمدن و حصول محصولیکه پس از کشت و زراعت بدست می‌آید .

واطلاق دین باحکام و مقررات از باب تجوّر است . و منظور اینکه شخص منافق حالت خضوع و انقیاد و اطاعت را از مردم گرفته ، و در نتیجه وساوس و ایجاد شبهات ، آنانرا در عقائد و ایمان خودشان سست و ضعیف می‌کند .

و مراد از اهلک نسل و مردم : اینکه با أعمال و وساوس خود نسل مؤمنین را بهلاکت معنوی و کفر و نفاق و شک واداشته ، و نظم و ایمان را از آنان سلب کرده ، و از لحاظ معنوی نسل آنانرا منقرض و یا محدود می‌کند .

پس یکی از مصادیق آیه شریفه : این معنی است که ذکر شده است .

### لطائف و ترکیب :

۱- لِيُفْسِدَ فِيهَا : لام برای اختصاص است ، و چون بفعل مضارع داخل شد کلمه آن مقدر شده و فعل مضارع منصوب می‌شود ، یعنی سعی آنها بخاطر افساد باشد .

۲- و يُهْلِكُ : عطف است به يُفْسِدُ ، یعنی و لِيُهْلِكُ .

- ۳- الفَسَاد : تعبیر به فساد نه بافساد ، اشاره به مذموم و مبعوض بودن خود ماده فساد است ، در هر موردیکه باشد .
- ۴- فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ : جمله مبتداء و خبر است .
- ۵- و لَيْسَ الْمَهَادُ : بئس از أفعال ذمّ است ، و مهاد فاعل است ، و مخصوص بدمّ جهنّم است که حذف شده است .

و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ . - ۲۰۷  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ  
 عَدُوٌّ مُبِينٌ . - ۲۰۸ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فاعلمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ  
 حَكِيمٌ . - ۲۰۹ .

### لغات :

- و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي : و از - مردم - کسی هست که - می‌گیرد .
- نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ : نفس خود را - برای طلب شدید - رضای .
- اللَّهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ : خداوند - و خداوند - مهربان است .
- بِالْعِبَادِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ : به بندگان خود - ای آن کسانی که .
- آمَنُوا ادْخُلُوا : ایمان آوردند - داخل گردید .
- فِي السِّلْمِ كَافَّةً : در - موافقت تمام - همگی .
- وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ : و پیروی نکنید - گامهای .
- الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ : آنکه منحرف و اعوجاج دارد - بتحقیق او - برای شما .
- عَدُوٌّ مُبِينٌ : دشمن تجاوز کننده - آشکار و جدا کننده است .
- فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ : پس اگر - لغزش کردید - از - پس .

ما جاء تكم البيّناتُ : آنچه - آمد برای شما - آیات آشکار .  
 فاعلموا أنّ الله : پس بدانید - بتحقیق - خداوند .  
 عزیز حکیم : دارنده عزّت و برتری است - و صاحب حکم قاطع است .

#### ترجمه :

و از مردم کسی هست که أخذ می‌کند نفس خود را در جریان زندگی دنیوی خود ، بخاطر طلب و در خواست رضا و موافقت خداوند متعال ، و خداوند مهربان است بر بندگان خود ( ۲۰۷ ) ای آنانکه ایمان دارند داخل شوید در برنامه تسلیم و موافقت بهمگی شماها ، و پیروی نکنید از قدمهای شیطانیکه منحرف از صراط حقّ و اعوجاج دارد ، بتحقیق او برای شماها دشمن متجاوز و آشکاریست ( ۲۰۸ ) پس اگر لغزش پیدا کردید پس از آنکه آمده است بشما آیات آشکار و تمییز دهنده خداوند متعال : پس بدانید که بتحقیق خداوند متعال تفوّق و برتری دارنده بهمه موجودات بوده ، و او صاحب فرمان قاطع است ( ۲۰۹ )

#### تفسیر :

۱- و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ :

ناس : اصل آن أناس ، و از مادّه انس ، و بمعنی مطلق انسان است ، از عالم و جاهل و مرد و زن .

و شری : أخذ و گرفتن چیز است که در ضمن جریانی صورت بگیرد ، و از مصادیق آن خریدن چیز است در ضمن معامله .

و نفس : بمعنی فرد متشخص است ، مادّی باشد یا روحانی .

و ابْتِغَاءَ : طلب شدید است که مورد انتخاب و اختیار باشد .

و مَرْضَاتِ : مصدر میمی است ، و بمعنی موافق بودن میل است با آنچه پیش

آید ، و موافقت اعمّ است از مطابقت داشتن .

در اینجا اشاره می شود بقسم چهارم از مردم :

۱- رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا : که تنها زندگی مادّی را خواستار است .

۲- رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً : که طالب هر دو زندگی است ، از مادّی و معنوی .

۳- مَنْ يُعْجِبْكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا : که بظاهر آراسته و بزبان دوست بوده ، ولی از قلب دشمن سر سخت است .

۴- مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ : که نفس و شخصیت خود را بررسی کرده ، و آنرا از محیط تیره و آلوده دنیا نجات داده ، و یکسره طالب سعادت و کمال حقیقی و همیشگی خود باشد .

و تعبیر با کلمه یَشْرِي : اشاره است به مجاهدت بلیغ در جهت اخذ و گرفتن نفس خود و در آوردن آن از محیط آلوده دنیا ، تا در اثر تهذیب و تربیت روحانی آن علاقمند و متوجه بجهان آخرت گردد .

و برنامه مستقیم در این حرکت : طلب و خواستار بودن و بدست آوردن رضا و وفای پروردگار متعال باشد ، در همه شئون زندگی .

## ۲- وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ :

رَأْفَتٌ : بمعنی مهربانی بوده ، و رَعُوفٌ از أسماء حُسْنی است ، و صفت رَأْفَتٌ عبارت از مهربانی شدید و از صفات ذاتی خداوند متعال و مبدء ظهور رحمت باشد . پس رَأْفَتٌ بلحاظ تعلق آن بمردم و ظهور آن در خارج عنوان رحمت پیدا می کند . آری رَأْفَتٌ ذاتی مقتضی ظهور و فعلیت رحمت است ، البته در مواردیکه زمینه برای تعلق رحمت موجود بوده ، و بر خلاف اقتضای عدل و حکمت پروردگار متعال صورت نگیرد .

و عِبَادٌ : جمع عبد چون صَعْبٌ از ماده عبادت و عبودیت که بمعنی تذلل تمام و

اطاعت کامل باشد ، و عبد حقیقی کسی است که در مقام اطاعت و تذلل و فرمانبرداری خداوند متعال قرار گیرد .

و أمّا عبد در مرحله تکوین : بمعنی مطلق انسانها است که در مقابل خلق و تقدیرِ اَلْهٰی قهراً مقهور و بدون اختیار تسلیم باشند .  
و ظهور رحمت و رأفت بهمه عباد بطور مطلق شامل می شود ، باختلاف اینکه نسبت بعباد بمعنی تکوینی : از لحاظ تکوین و در جهت نعمتهای عمومی فقط صورت می‌گیرد .

زیرا بندگانیکه با خداوند متعال ارتباطی ندارند : هرگز زمینه‌ای برای تعلق رحمت و فیض برای آنان نباشد .

### ۳- یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّةً :

دخول : وارد شدن است به محیطی که او را فراگیرد . و ورود مرحله پیش از دخول به محیط باشد .

و سِلْم : بمعنی موافق شدن کامل است که هیچگونه خلاف و خصومتی در ظاهر و باطن وجود نداشته باشد .

و از آثار این معنی : انقیاد و اطاعت کردن کامل و رام گشتن و راضی شدن در مقابل اوامر و خواسته های او است .

و سِلْم : اسم مصدر است از سلامت ، و برای سلم مراتبی هست :  
أول - موافقت و اطاعت در اعمال و حرکات ظاهری بدنی که همه اعمال أعضاء و جوارح و قوای بدنی مطابق برنامه اَلْهٰی انجام وظیفه داده ، و خلافی صورت نگیرد .

دوم - افکار و نیّات باطنی نیز در راه خداوند متعال جریان پیدا کرده ، و از ظاهر و باطن کوچکترین خلافی از انسان دیده نشده ، و از هر جهت موافقت صورت بگیرد .

سوم - اضافه بر دو جهت ، وجود و اِنْتِيت ذات او فانی در نور حق بوده ، و هیچگونه از خودبینی و خودپسندی و شخصیت در ذات او اثری باقی نمانده ، و حقیقت وفاق و فناء و سلم بودن در وجود او متجلی گردد .

و حقیقت عبودیت در این مرحله ظاهر و روشن شده ، و انسان از همه جهات بنده مطیع و راضی و سلم خواهد بود .

و اینمعنی نتیجه و اثر طبیعی حقیقت ایمان است ، زیرا چون گرایش و اطمینان برای انسان در مقابل پروردگار متعال و مقام جلال و عظمت و حکومت و احاطه و نفوذ و قدرت او پیدا شد : قهراً حالت اطاعت کامل و بندگی خالص و تمام برای او حاصل خواهد شد .

و کلمه کَافَّةٌ : از ماده کَفَّ که بمعنی مانع شدن از فعلیت و ظهور چیزی است ، و این کلمه که بصیغه اسم فاعل و در مقام صفت به نفوس و جماعت استعمال می شود ، مانند کلمات طائفة و جماعت و قوم است که باعتبار مانع شدن و کَفَّ آنان از نفوس خودشان و دفع و ردّ شرور و ناملائمات ، بآنان اطلاق می گردد .

و این جمله شریفه نتیجه آیه گذشته ( يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ ) می باشد ، و چون طلب شدید مَرْضَات : عبارت از خواستن موافقت کامل است که درباره صنف چهارم از مردم ذکر شده بود ، خداوند متعال توجه می دهد که همه مردم باید خود را در این مرحله قرار داده ، و پیوسته طالب بدست آوردن مَرْضَات خداوند متعال که عبارت از موافقت تمام و سلم شدن کامل است ، باشند .

و تعبیر به کَافَّةٌ نه بطائفه و امثال آن : برای اشاره کردن باین معنی است که مؤمنین لازمست در مرحله سلم بودن صفت منع و دفع از خلاف و پیش آمدهای ناملائم را داشته باشند .

۴- و لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ :

این جمله در آیه ۱۶۸ ذکر شده و تفسیرش گذشت .

و اتِّبَاع : باختیار پیروی و پشت سر چیزی قرار گرفتن است .  
و خُطُوات : جمع خُطوه که بمعنی قدم که قطعه ایست از سیر انسان .  
و شیطان : کسی است که منحرف و اعوجاج از حق داشته باشد .  
عُدُوْ : تجاوز کننده بحقوق دیگران است .  
و مبین : روشن و آشکار کننده پس از ابهام است .  
ذکر این جمله در ۱۶۸ در مورد شمول نعمتهای ظاهری و استفاده از آنها است ،  
و سپس در ارتباط با این استفاده و اَکَل ، موضوع صیام ذکر شده ، و هم قسمتی از  
محرمات بیان گشته است .  
و در اینجا پس از ذکر مناسک حج ، و پس از بیان قسم چهارم از مردم که در  
طلب مرضات خداوند متعال هستند ، این افراد را بمقام ورود بسلم و رضا دعوت  
فرموده ، و سپس به جمله - وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطَانِ - اشاره شده است .  
آری اتِّبَاع از خطوات شیطان : در مقابل حرکت و سیر بسوی مراحل رضا و  
تسلیم و عبودیت باشد .  
۵- فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فاعلمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ :  
زَلَّتْ : بمعنی لغزش نرم است ، خواه در فکر و رأی باشد یا در عمل و منطق یا  
در عضو پای هنگام حرکت .  
بِیِّنَات : جمع بینه ، و از ماده بینونت که بمعنی روشنی و انکشاف با جداسازی  
است که رفع ابهام گردد .  
و آمدن طبیعی ( مَجِئ ) بِیِّنَات اعم است از ظهور آیات تکوینی و یا تشریحی ،  
مانند وجود خارق عادت پیغمبر اکرم ( ص ) که بصورت فردی از افراد انسان بوده ،  
ولی از لحاظ صفات نفسانی ، و معرفت بعلم و حقایق ، و قدرت اراده ، و ارتباط با  
عوالم غیب ، و روحانیت ذاتی ، ما فوق مراتب انسانها و واسطه در میان خالق و  
مخلوق می باشد .

و چون کتاب نازل از جانب پروردگار متعال که محتوی حقایق و معارف و احکام لاهوتی بوده ، و در حدّ فوق کلام بشر و خارج از قدرت بیان انسانها است .  
و مانند آثار و آیات معجز آسای پیغمبر اکرم ( ص ) که خارق عادت بوده ، و در طول زندگی ایشان مشهود گشته است .

و همه این آیات تکوینی و تشریحی که در مقابل نظر و توجّه مردم بنحو آشکار و روشن مشهود است : دلالت دارند بر ارتباط آنها با عالم غیب و ماورای عالم ماده ، و قهراً موجب تثبیت ایمان و گرایش بغیب بوده ، و انسانها را بمراحل معرفت حقایق لاهوتی هدایت خواهند کرد .

و در اینصورت پدید آمدن تزلزل و تردید و لغزش در این حرکت ، اگرچه مختصر و کوچک هم باشد ، برخلاف وجدان صحیح و عقل سالم بوده ، و گذشته از انحراف و پیدایش خسران ذاتی : در مقابل حکومت و إحاطه قدرت پروردگار متعال نیز سرافکننده و رو سیاه خواهد شد .

آری باید توجّه پیدا کرد که : خداوند متعال عزیز و حکیم است .  
و عزّت : بمعنی تفوّق و برتری پیدا کردن نسبت بدیگری باشد که از او پایین تر است ، خواه در جهت مادّی صورت بگیرد یا معنوی و حقیقی ، و عزّت در وجود خداوند متعال بمعنی حقیقی است ، و بلکه عزّت حقیقی منحصر باشد بوجود مطلق و نامحدود او ، زیرا او تفوّق و برتری مطلق از هر جهت بر همه موجودات داشته ، و نورانیت و علم و قدرت و نفوذ و حکومت او همه مخلوقات را فرا گرفته است .

و حکیم : از حکم و بمعنی صاحب حکم قاطع و نافذ است .  
و این دو کلمه از أسماء حسنی الّهی بوده ، و اشاره می شود به برتری قوّت و قدرت مطلق او ، و در عین حال فعلیّت و تحقّق حکم قاطع او در هر مورد و موضوعیکه مقتضی باشد .

پس شخصیکه لغزشی پس از اتمام حجّت و ظهور آیات بینات ، پیدا کرده ، و در



مسیر تسلیم و موافقت تمایلی براه شیطان برای او حاصل گشت : لازمست متوجه باشد که خداوند متعال در بالای سر او و محیط و متفوق بر او بوده ، و در هر مقامیکه مقتضی باشد حکم مناسب و عادلانه جاری خواهد کرد .  
و حکم کردن که قاطع و یقینی است : متوقف است به صفت عزت و برتری قوت و قدرت ، و از این لحاظ پس از آن ذکر شده است .  
و اما تعبیر به زلت : برای اینکه انحراف پیدا کردن پس از ظهور آیات بیتات ، در مرتبه ضعیف زلت پیدا می شود ، نه إعراض و کفر و خلاف و اعتداء و أمثال آنها .

#### روایت :

در تفسیر عیاشی از امام ششم ( ع ) در رابطه آیه - ادخلوا فی السِّلْمِ کَافَّةً و لا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ - نقل می کند که بأبی بصیر فرمود : آیا می دانی که مفهوم سِلْم چیست ؟ عرض کردم که : شما دانائید . فرمود : منظور ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ( ع ) و فرزندان او ائمه و جانشینان او هستند . و سپس فرمود : و اما منظور از خطوات شیطان ، ولایة دشمنان آنها باشد .

#### توضیح :

سِلْم و موافق شدن کامل اعم است از آنکه انسان در مقابل طرف که او را ملاقات می کند ، حالت وفاق تمام پیدا کند ، و یا اینمعنی بواسطه صورت بگیرد .  
و سلم شدن بواسطه : در صورتی متحقق می گردد که واسطه سلم تمام و فانی کامل در مقابل طرف بوده ، و کوچکترین خلافی در میان آنها وجود نداشته ، و عنوان مظهریت و مرآتیت پیدا کرده ، و از هر جهت نشان دهنده صفات و مراتب و خصوصیات وجود اصلی باشد .  
بطوریکه موافقت و سلم شدن در مقابل واسطه : عین سلم گشتن و حقیقت

وفاق برای وجود اصلی گردد .

و در ۹۸ گفته شد که : انبیاء و اوصیاء آنان و ملائکه ، در مرتبه فنای کامل در مقابل اراده و عظمت پروردگار متعال هستند ، و اگر حقیقت فناء و محو در اراده او تحقق پیدا نکند : اطاعت آنان لازم نشده ، و بلکه برخلاف اطاعت خداوند متعال خواهد بود .

پس فنای در مقابل رسول خدا ( ص ) و ائمه معصومین ( ع ) که محو در اراده خداوند هستند : در حقیقت فانی شدن در مقابل اراده و عظمت پروردگار متعال باشد .

و اما پیروی کردن از مخالفین آنان که برخلاف روش و سلوک آنها عمل و سیر می کنند : قهراً پیروی کردن از شیطان خواهد بود ، زیرا شیطان بکسی اطلاق می شود که انحراف و اعوجاج در صراط مستقیم حق داشته باشد .

### لطائف و ترکیب :

۱- و مِنَ النَّاسِ مَنْ : مَنْ موصول و مبتداء مؤخر است .

۲- ابتغاء مَرْضَاتِ اللَّهِ : مفعول لأجله است از یشری . و یشری صله است برای مَنْ موصول .

۳- كَافَّةً : حال است از ضمیر فاعل در کلمه ادخلوا . و مراد اینست که این برنامه بحالت کفّ و دفع از خودشان باشد .

و گفتیم که کلمه کافّه مثال عامّه و طائفه : برای جماعتیکه از خودشان دفاع می کنند ، اطلاق می شود .

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ . - ۲۱۰ سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ . - ۲۱۱ .

### لغات :

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ : آیا - بدقت می نگرند - مگر - اینکه .  
 يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ : بیاید بنحو طبیعی - خداوند - در - سایبانهایی .  
 مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ : از - ابر - و همچنین ملائکه .  
 وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ : و پایان گرفت - امر خدا - و بسوی - خدا .  
 تُرْجَعُ الْأُمُورُ : برگشت می شود - همه امور و مطالب .  
 سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا : درخواست کن - از بنی اسرائیل - چقدر .  
 آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ : آوردیم آنانرا - از نشانی - آشکار .  
 وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ : و کسیکه - عوض کند - نعمت - خداوند را .  
 مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ : از - پس - آنچه - آمد او را .  
 فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ : پس بتحقیق - خداوند - سخت - عقاب کننده باشد .

### ترجمه :

آیا بدقت منتظر شده و می نگرند ، مگر اینکه با جریان طبیعی بیاید آنها را خداوند متعال از ابر و ملائکه ، در سایبانها در حالیکه فرمان و برنامه الهی بپایان رسیده است ، و بسوی خداوند برگردانیده می شود همه امور . - ۲۱۰ سؤال کن از بنی اسرائیل که چقدر آورده ایم آنها را از نشانی آشکار ، و کسیکه عوض می کند نعمت خدا را پس از آنکه آمد او را ، پس خداوند متعال بتحقیق سخت است از

جهت عقوبت دادن . - ۲۱۱ .

تفسیر :

۱- هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ :

نظر : بمعنی نگریستن با تعمق و دقت است ، در جهت مادی باشد یا معنوی ، و استمرار و ادامه نظر را انتظار گویند .

ظُلُلٌ : بوزن لَقَمٍ و غُرْفٍ ، جمع ظَلَّةٍ ، و آن چیزی باشد که سایه‌دار بوده و بوسیله آن از سایه استفاده شود . مانند ابر و هر چیزیکه سایه‌دار باشد . و ظِلٌّ : مطلق سایه را گویند ، یعنی اثر هر چیزیکه انبساط و گشایش پیدا می‌کند .

و غَمَامٌ : بوزن سَحَابٍ و جَبَانٍ صفت مشبیه است از ماده غَمَّ که بمعنی پوشانیدن باشد ، در موضوع مادی یا معنوی .  
و باین مناسبت به ابر که مانع از تابش آفتاب است اطلاق می‌شود ، و مفهوم غَمَّ یعنی اندوه بهمین مناسبت باشد .

و ملائکه : جمع ملیک ، و بمعنی تسلط و قدرت است ، و بمناسبت مقام روحانیت و صفاء ذاتی در عالم ملکوت ، افراد این عالم را ملائکه گویند .  
این آیه کریمه راجع می‌شود به آیه ۲۰۷ ( و لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ ) که مربوط به افراد پیرو شیطان که منحرف از حق گشته ، و بهانه‌های بیجا و سست در راه گرایش بخداوند متعال و آخرت که عالم ماورای ماده است ، می‌تراشند .

و چون موضوع بحث از ذکر خداوند متعال ( وَاذْكُرُوا اللَّهَ ) و از عالم آخرت ( و فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ ) بود : مخالفین هم در این دو موضوع بهانه‌جویی و تعلل تراشیده ، و ایمان آوردن خود را به آمدن خداوند متعال و ملائکه او متوقف ساختند .

و توجه بضعف و موهون بودن گفتار خود نداشتند که : خداوند متعال و بلکه

ملائکه او نمیتوانند در جهان ماده و بلباس مادی ظاهر شوند .  
و أمّا منشأ این گفتار : از لحاظ خودبینی و خودپسندی بود ( أخذته العِزَّة  
بالإِثم ) ، و باندازه‌ای بقوّت و قدرت خود تکیه می‌کردند که انتظار و توقّع چنین  
أمری را از خداوند متعال داشتند .

این افراد غفلت دارند که : انسان اگر عزّتی داشته باشد ، از جهت وابسته بودن و  
ایمان و ارتباط با جهان غیب و عالم لاهوت است ، و اگر نه : عالم ماده پستترین و  
پایین‌ترین عوالم خلق باشد ، مخصوصاً که ارتباط او با مبدء فیض و رحمت منقطع  
شود ، و در اینصورت چگونه تصوّر می‌شود که خداوند متعال که محیط و مبدء همه  
عوالم است ، باستقبال چنین انسانهایی درآید .

و أمّا قید ظُلل و غَمَام : این معنی از تشریفات است که این افراد بتصوّر خود  
در مرحله اِتیان خداوند متعال فکر می‌کنند ، و چون خیال می‌کنند که خداوند  
متعال در آسمانها بوده ، و باید از آسمان بطرف زمین نزول کند : و غَمَام که عبارت  
از پوشاننده ، و ظُلل که عبارت از سایبانها است ، برای تشریف و تجلیل خداوند  
متعال مناسبتر خواهد بود . و ضمناً وقتیکه در سایه ظُلل پایین آمد بخاطر نوریکه  
خود او دارد : بهتر محسوس خواهد بود .

و همه این توقّعات بخاطر اینستکه : آنان خداوند جهان را از سنخ محسوس و  
جسمانی دانسته ، و معتقد به ماورای عالم حسّ و طبیعت نیستند .

و چون ملائکه را از عوامل و وسائط فیما بین خلق و خالق و نزدیکتر بخود  
می‌دانند : از این لحاظ آمدن و ظاهر شدن آنها را ساده‌تر تصوّر کرده ، و شرائط و  
قیودی هم از برای آمدن آنها ذکر نمی‌نمایند .

## ۲- و فُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَع الْأُمُورُ :

و قضاء : اِتمام و بآخر رسانیدن آمریست از قول یا از عمل .  
و أمر : طلب کردن بنحو استعلاء و برتری است ، و بآن چیزیکه متعلّق أمر و

مطلوب است : أمر گویند ، و جمع آن امور است .  
 و رجوع : مطلق بازگشتن است بسوی محیط سابق ، خواه مادی باشد یا روحانی ، و محلّ باشد یا عمل یا حالت .  
 و جمله ( و قُضِيَ ) حالیّه است ، و منظور اینکه : آنان چنین انتظار و توقّعی دارند ، در حالتیکه حکم قاطع نهایی درباره آنها معلوم و صادر شده است .  
 آری کسیکه جهالت و عناد و عداوت او بحدّی رسیده است که خواستار آمدن خداوند و ملائکه شده ، و درخواست خضوع و اطاعت خدا و ملائکه از تمایلات جاهلانه و خودخواهی آنها باشد : چنین کسی قابل پند و عبرت و تنبیه نبوده ، و باید نابود گردد .

و نابودی اینگونه از افراد فاسد و مفسد که بندگان خداوند متعال را از راه حق منحرف می‌کنند : لازم خواهد بود .  
 و باید توجّه داشت که : همه امور و مطالب در تحت نظر و فرمان و اراده خداوند متعال جریان پیدا کرده ، و محلّ بازگشت و رجوعی بجز مقام عظمت او ندارند .  
 آری همه موجودات ذاتاً و در ادامه حیات محتاج بلطف و کرم و رحمت و نعمتهای ظاهری و باطنی خداوند متعال هستند ، و مرجعی در جریان زندگی آنها بجز خداوند متعال ندارند ، و این مرجعیّت یک امر واقعیت دار و تکوینی و حقیقی است ، و خواه و ناخواه و دانسته و ندانسته در همه مراحل و امور باو توجّه و رجوع می‌کنند .

۳- سَلُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةِ بَيِّنَةٍ :

آیه بیّنه : عبارت از نشانی آشکاریست که نشان دهنده عظمت و قدرت و اراده خداوند متعال بوده و حقّ را از باطل جدا سازد .

مانند تولّد حضرت موسی و جریان محفوظ ماندن او از شرور دشمن ، و حفظ او در دریا ، و برگرداندن او بمادرش ، و زندگی او در بیت فرعون ، و بعثت او برای

هدایت بنی اسرائیل ، و نجات او و بنی اسرائیل از ستم فرعون ، و عبور از آب دریا ، و آیاتیکه در سینا ظاهر شده است .

و منظور متنّبه شدن و عبرت گرفتن جریان امور بنی اسرائیل است که با آنهمه آیات و دلائل روشن ، باز از گامهای شیطان و از هوی پرستی پیروی کرده ، و از مراحل سعادت باز ماندند .

آری بنی اسرائیل هم تقاضاها و درخواستهای مختلفی داشته ، و حتی درخواست معبود ( *إِجْعَلْ لَنَا إِلَهًا - ۱۳۸/۷* ) و درخواست رؤیت خداوند ( *حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً - ۵۵/۲* ) کردند ، و جای تأثر است که این تقاضاهای بیمورد آنها را از هدایت نگهداشت .

و قسمتی از آیات بیّنات که درباره بنی اسرائیل واقع شده بود ، از آیه ۴۹ ذکر گردید ، مراجعه شود .

#### ۴- و مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ :

تبدیل : مطلق عوض کردن چیزی را گویند به چیزی دیگر .

و نِعْمَت : پاکیزه بودن زندگی و نیکویی حال است. و نِعْمَت بکسر اوّل برای بناء نوع بوده ، و دلالت می‌کند به نوعی از آن .

و از جمله نعمتهای الهی که موجب پاکیزه بودن جریان زندگی مادی و روحانی است : برانگیخته شدن انبیاء که هدایت و ارشاد مردم نمایند ، و نزول صحف و کتابهای آسمانی است که محتوی حقایق علوم و معارف و احکام و دستورهایی زندگی دنیوی و اخروی باشد ، و ظهور انواع رحمت و رأفت و تقویت و مساعدت و دفع ابتلاءات و برطرف کردن مضیقه‌ها و ابطال نقشه‌های سوء و غیر اینها که در موارد مختلف از جانب خداوند متعال ظاهر می‌شود .

و تبدیل آنها اعمّ است از تحریف و تغییر و تأویل در ظواهر و یا از جهت معانی و حقایق ، و بطور کلی هر اقدام و عملیکه موجب محو و از بین بردن مقصود اصلی

باشد .

و این عمل مخالف نظام کامل جهان خلقت بوده ، و در حقیقت با تدبیر و تقدیر و نظم مطلوب و خواسته پروردگار متعال مخالفت و دشمنی کردن ، و مانع شدن از اجراء اراده و نیت و لطف او خواهد بود .

و گذشته از این : محروم ساختن بندگان خداوند متعال از زندگی خوش لذت بخش و آرام از هر جهت می باشد .

و سزاوار است که این افراد بعقوبت سخت خداوند متعال گرفتار شده ، و در دنیا و آخرت معذب گردند .

و عقاب : در ۱۹۶ گذشت که از ماده عقب و از باب مفاعله و بمعنی اجراء امری است که در پشت سر و عاقبت عملی انجام بگیرد ، و در اثر آن عمل چنین مجازات برابری بدون فاصله صورت گرفته خواهد شد .

روایت :

در نور الثقلین از امام ششم ( ع ) در رابطه آیه - سَلُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ ، فرمود : در این مورد بعضی از آنان ایمان آورده و آیات الهی را پذیرفتند ، و بعضی دیگر انکار نمودند ، و برخی بزبان اقرار و اعتراف کردند ، و بعضی از آنها تبدیل و تحریف نمودند . و کسیکه تبدیل کند آیات الهی را پس از آمدن و ظهور آنها - فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ .

توضیح :

آری تبدیل بدتر از انکار و مخالفت است ، زیرا در صورت تبدیل اصل موضوع بکلی از میان رفته و منتفی خواهد شد . ولی در صورت انکار موضوع باقی است ، و موافق و مخالف پیدا می کند .



و از این لحاظ است که پشت سر تبدیل عقوبت سخت خواهد شد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- إِلَّا أَنْ : استثناء از ادامه نظر و انتظار است ، و نظر و انتظار تا هنگامی است که خداوند متعال و ملائکه بیایند .
- ۲- فِي ظُلْمٍ : حال و ظرف است ، و این بعقیده و اظهار مخالفین است .
- ۳- وَ مَنْ يُبَدِّلْ : موصول باصله مبتداء است . و فَاِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ اسْت .

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ . - ۲۱۲ .

### لغات :

- زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا : آرایش داده شده است - برای کسانی که - کافرنند .  
 الْحَيَاةُ الدُّنْيَا : زندگی - دنیوی مادی .  
 وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ : و مسخره می کنند - از - کسانی که .  
 آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا : ایمان آوردند - و آنانکه - تقوی دارند .  
 فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : بالای آنها هستند - روز - قیامت .  
 وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ : و خداوند - روزی می دهد - کسیرا که .  
 يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ : می خواهد - به غیر - رسیدگی .

### ترجمه :

آرایش داده شده است برای کسانی که ردّ و بی اعتنایی بحق کردند ، زندگی پست

مادّی ، و مسخره می‌کنند از برنامه‌ها و اعمال آنانکه ایمان آورده‌اند ، و افرادی که تقوی و خودداری دارند در مرتبه بالای مسخره کنندگان کافر خواهند بود در روز قیامت ، و خداوند متعال روزی ظاهری و معنوی می‌دهد بهر کسیکه بخواهد ( باقتضای عدل و زمینه ) بدون حساب . - ۲۱۲ .

تفسیر :

### ۱- زُیِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا :

تزئین : از مادّه زینت است که بمعنی زیبایی و آراسته شدن باشد ، خواه در جهت مادّی باشد و یا در جهت معنوی ، و خواه آن زینت عرضی باشد و یا از خود ذات شیء .

و أمّا زیبایی و جالب بودن زندگی دنیوی در نظر کفّار : برای اینکه انسان بهر چیزیکه علاقمند و محبّت و وابستگی پیدا کند ، قهراً در قلب او جایگیر و ثابت شده ، و موضوعات دیگریکه در مقابل آن قرار گرفته‌اند ، مورد توجه نبوده و بلکه مبعوض و مطرود خواهند شد .

از این لحاظ گفته می‌شود که : **حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِي و يُصِمُّ** - محبّت داشتن بموضوعی انسانرا در آنمورد کر و کور می‌کند ، یعنی از دیدن عیوب و نواقص و جهات ضعف آن و از شنیدن آنها مانع شده ، و بلکه آنها را بصورت زیبایی جلوه می‌دهد .

و کسیکه بزنگی دنیا وابستگی و محبّت پیدا کرده و از توجه بمعنویات و مراحل روحانی محجوب گردید : قهراً این محبّت و گرایش بدنیا رفته رفته شدیدتر و جالبتر شده ، و علائق و محبتهای دیگر بکلی نابود و از قلب او بیرون خواهد رفت . پس زینت دهنده در این مورد : همان کفر و ردّ حقّ و گرایش و محبّت دنیا خواهد بود که بتدریج روی بافزونی و شدّت گذاشته ، و بطوری زینت و جلوه پیدا

می‌کند که همه حقایق را از یاد می‌برد .

## ۲- و یَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا :

سَخَر : بمعنی حکم و تقدیری است که توأم با قهر باشد ، و از اینمعنی است تسخیر و مسخّر ساختن که خواه در مرتبه تکوین باشد ، مانند تسخیر آسمان و زمین ، و خواه در مرحله تشریح و تکلیف صورت بگیرد .

و صیغه مجرّد این ماده اکثراً در مورد حکم توأم با قهر و غلبه استعمال می‌شود ، خواه در جهت قول و گفتار باشد و یا در عمل .

و استعمال آن با کلمه مین : دلالت می‌کند به واقع شدن حکم درباره خصوصیت یا صفتی از موضوع و متعلّق سَخَر ، نه در خود او .

و در اینجا اشاره می‌شود به گفتار و اشارات مخالفین بحالات و أعمال و عبادات مؤمنین و گرایش آنان به پیغمبر اکرم ( ص ) و دین اسلام و خضوع و خشوع آنان در مقابل رسول خدا و قرآن کریم و تحوّل برنامه‌های گذشته‌ای که داشتند ، و این اشارات قولی و عملی بصورت إهانت و تحقیر و تضعیف صورت می‌گیرد .

زیرا آنچه در نظر آنها عظیم و مورد توجّه و تکریم است : امور مادّی و زندگی دنیوی باشد ، و آنان کمترین ارزشی بامور معنوی نمی‌دهند .

و اینمعنی در مورد همه آن افرادیکه وابسته و مستغرق بامور دنیوی و مادّی بوده و از عوالم روحانی منعزل هستند : صدق می‌کند .

## ۳- و الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ :

اتَّقَاء : خودداری کردن و اختیار برنامه تقوی است .

و فوق : بمعنی ارتفاع و بلندی است نسبت بمسکن معلوم .

و یوم : زمان محدود و مطلق را گویند ، کم باشد یا زیاد .

و قیامت : برپا شدن و فعلیت پیدا کردن چیزی است .

و منظور اینکه : در روز قیامت همه قوی و استعدادها و اقتضات حالت فعلیت

پیدا کرده ، و آنچه در باطن و سریره انسان است : ظاهر و آشکار می‌شود ، و در زمان ظهور این حالت دیده خواهد شد که افراد باتقوی برتری و تفوق پیدا می‌کنند از دیگران .

آری تقوی خود را نگهداری کردن است از هر چه بضرر انسان تمام شده و خواهد شد ، خواه در ادامه حیات دنیوی باشد یا اخروی ، و اینمعنی بحکم وجدان و عقل لازم است ، اگرچه تعهد شرعی نباشد .

و اگر با توجه بدستورها و هدایت الهی و شرعی صورت بگیرد : تقوی حقیقی و خودداری واقعی خواهد بود .

و در مقابل این تقوی : کفر و بی‌اعتنایی بحق و صلاح ظاهری و معنوی است که قهراً انسان را در تمام مراحل گرفتار و آلوده کرده ، و موجب سرافکنندگی و عقب ماندگی در مراحل سعادت خواهد بود .

پس پیدایش تقوی بهر مقدار و بهر مرتبه‌ای که باشد : برتر و بالاتر از آزادی و بی‌اعتنایی بحق خواهد بود .

#### ۴- وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ :

رزق : انعام مخصوصی است که مستمر بوده و برای ادامه زندگی باشد .

و حساب و محاسبه : رسیدگی کردن و اشراف است .

منظور اینکه : تقوی داشتن و توجه بتکالیف و وظائف الهی ، مخالف زندگی و عیش دنیوی نیست ، زیرا وسعت و رزق سالم و خوش بدست خداوند متعال است ، و کسیرا که مورد لطف و رحمت او باشد : در زندگی ظاهری و معنوی او توسعه داده ، و حتی بیش از استحقاق لازم او درباره او لطف و توجه می‌شود .

پس معنای - بغیر حساب ، همین است ، یعنی خارج از محدوده رسیدگی دقیق و اشراف کامل به حساب او ، چنانکه در ادعیه وارد است که : **اللَّهُمَّ عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ** و **لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ** .

## روایت :

در کافی ( ابواب الایمان ، باب الروایة علی المؤمن ) مفضل از امام ششم نقل می‌کند که فرمود : کسیکه بر ضرر مؤمنی روایت و قصه‌ای نقل کرده ، و نظرش عیبجویی و پایین آوردن مقام او باشد تا او را از چشم مردم ساقط کند : خداوند متعال او را از مقام ولایت و متولّی بودن خود بیرون آورده ، و در تحت ولایت شیطان درآورد ، و شیطان هم او را نپذیرد .

## توضیح :

شخص مؤمن وابسته بخداوند متعال بوده ، و در تحت اراده و فرمان و خواسته او فانی و محو است ( البتّه بمراتب مختلف )  
 پس مؤمن مظهر صفات إلهی و مجلای أنوار حق است ، و بدگویی از مؤمن و إهانت و کاستن مرتبه او : اهانت بخداوند متعال و برخلاف مظاهر صفات و مقامات او فعالیت کردن باشد .  
 و چنین شخصی از دائره لطف و رحمت حق بیرون شده ، و در محیط برنامه شیطانی که انحراف و اعوجاج از حقیقت بوده ، و دور از صراط مستقیم رحمن است ، وارد خواهد شد .  
 و در اینصورت او از مصادیق شیطان منحرف بحساب آمده ، و خود شیطان منحرف از جنس آدمیزاد محسوب خواهد شد .  
 و چون برنامه شیطان فقط إغواء و منحرف کردن است : چنین فردی را که خود منحرف است در سایه خود قرار نخواهد داد که موجب وزر و وبال و سنگینی مسئولیت او باشد .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- زُيِّنَ : فعل مجهول و نائب فاعل آن الحيوة است ، و چون فاصله شده و هم حيوه مؤنث مجازی است بصیغه مذکر آمده است . و اینجمله از کلمات قصار و جامع قرآن مجید است .
- ۲- وَالَّذِينَ اتَّقَوْا : مبتدا است ، و فوقهم خبر است ، خواه بمعنی ظرف بگیریم ، و یا بمعنی مفهوم عالی و مرتفع باشد .  
و همچنین جمله - واللّه يرزق - که مبتداء و خبر است .

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . - ۲۱۳ .

## لغات :

- كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً : بود - مردم - اُمّتی - تنها .  
فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ : پس برانگیخت - خداوند - پیامبران را .  
مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ : بشارت دهندگان - و ترسانندگان .  
وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ : و نازل کرد - با آنان - کتاب را - بحق .  
لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ : تا حکم قاطع بدهد . در میان مردم .  
فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ : در آنچه - اختلاف کردند - در آن .  
وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ : و اختلاف نکرد - در آن - مگر - آنانکه .  
أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا : آورده شدند کتابرا - از - پس - آنچه .

جاءَ تَهُمَ الْبَيِّنَاتُ : آمده است - آنانرا - آیات آشکار و روشن .  
 بَعِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى : از جهت طلب شدید - در میان آنان - پس هدایت کرد .  
 اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا : آنانرا که - ایمان آوردند - بآنچه .  
 اختلفوا فيه مِنَ الْحَقِّ : اختلاف کردند - در آن - از حق .  
 بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي : باذن و موافقت او - و خدا - هدایت می‌کند .  
 مَنْ يَشَاءُ إِلَى : کسیرا که - می‌خواهد - بسوی .  
 صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ : راه - ثابت و صاف .

#### ترجمه :

بود مردم امتی مورد توجه و تنها ، پس برانگیخت خداوند متعال پیامبران را که بشارت دهندگان و ترسانندگان بودند ، و نازل کرده و فرود آورد با آنان إلهی را که بحق بود ، تا خداوند بوسیله این کتاب در میان آنها حاکم قاطع باشد در موردیکه اختلاف پیدا کردند در آن ، و مردمی که کتابی آورده شده‌اند اختلافی پیدا نمی‌کنند مگر پس از آمدن آیات و نشانیهای روشن ، از لحاظ طلب شدید و درخواست نفسانی آنان که در میان خود داشتند ، پس هدایت و راهنمایی می‌کند خداوند متعال آنانرا که ایمان آورده‌اند بحقیقت آنچه در آن اختلاف واقع شده است از حق ، باذن و موافقت خود . و خداوند متعال هدایت می‌کند کسیرا که می‌خواهد بر راه مستقیم . - ۲۱۳ .

#### تفسیر :

۱- كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ :

أُمَّةٌ : بوزن فُعْلَةٌ از مادّه آمّ که بمعنی قصد کردن با توجه مخصوص است، دلالت می‌کند بچیزیکه مورد توجه و قصد باشد ، خواه یکفرد مشخصی باشد یا افراد و

جماعتی و یا قطعه‌ای از زمان .

و از این ماده است کلمات اُمّ بوزن ضَلْب و اِمَام بوزن کَتَاب ، که بمعنی مورد توجه و قصد ، و توجه و قصد داشتن باشند .

و بَعَث : بمعنی برانگیختن است، یعنی انتخاب کردن چیزی و بلند کردن او برای انجام دادن وظیفه معین است ، و باختلاف موضوعات فرق می‌کند .

و نَبِیّ : بوزن فَعِيل از ماده نَبُو که بمعنی بلندی و رفعت است ، و این اِطْلَاق بخاطر بلندی مرتبه ذاتی و استعداد فطری ، و سپس مجاهدات در مراحل انجام وظائف عبودیت ، و هم پیدایش مقام مأموریت برای انجام دادن ابلاغ رسالت باشد .

منظور اینکه : مردم بجزریان طبیعی همه یکنواخت و روی برنامه ساده و فطری زندگی کرده ، و محتاج بودند بهدایت و سوق آنها بمراحل و منازل روحانیت و کمال و عوالم ماورای جهان ماده و طبیعت ، و از این لحاظ و برای اِعمال لطف و رحمت مخصوص ، پیامبرانی برای تعلیم و تربیت و تکمیل نفوس آنان مبعوث ساختیم .

و تعبیر به ناس : برای اشاره کردن بجهت عمومی آنها باشد .

و تعبیر به اُمّت : برای اینکه در جمع آنها خصوصیت و امتیاز و صفت مخصوصی نبود ، بجز اینکه مورد توجه بودند از جهت استعداد انسانی و قابلیت تربیت و تعلیم ، و از این جهت مورد لطف قرار گرفتند .

زیرا الطاف اِلَهِی متوقّف بوجود زمینه و مقتضی باشد .

۲- مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ :

تبشیر : از ماده بَشَارَت و بُشْر که بمعنی انبساط و گشاده رویی باشد ، و چون مژده دادن در معنی خوشحال کردن و موجب انبساط است ، از این لحاظ تبشیر را در مورد مژده دادن استعمال می‌کنند .

و در مقابل آن اِنذار است که بمعنی ترسانیدن باشد .

و چون مردم در مقابل انبیاء دو گروه می‌شوند ، مانند سائر دعوتها و پیشنهادها



و برنامه‌های مخصوص که موافق و مخالف پیدا می‌کنند: قهراً انبیای الهی نیز در مقام تبلیغ و دعوت خود لازمست هر دو جهت را در نظر داشته، و موافقین را بآینده خوب و نتیجه مطلوب و انبساط و رحمت و نعمت نوید داده، و مخالفین را از گرفتاری و عذاب و غضب و قهر خداوند قهار بترسانند.

و در عین حال لازمست این فعالیت و مأموریت طبق برنامه مخصوص و ضوابط تعیین شده و قوانین و احکام معلومی که از جانب خداوند متعال معین می‌شود، اجراء و عملی گردد، و منظور از کتاب که از طرف پروردگار نازل می‌شود: همین معنی است.

و اما کلمه بالحق: اشاره می‌شود ببودن محتویات و احکام کتاب طبق حق و واقعیت، بطوریکه کوچکترین تزلزل و اضطراب و خلاف حقی در آن واقع نشود، و همه مردم با عمل بآن کتاب راه سعادت و رضای الهی را بدست آرند.

و چون نتیجه این برنامه: عمل و اجرای کتاب است: از این نظر در اینمورد از چندین جهت مورد تأکید واقع شده است.

أول - أنزل: که اشاره بنزول آنست از عالم بالای لاهوتی.

دوم - معهم: توأم شده است با مأموریت انبیاء.

سوم - الكتاب: که تعبیر با این کلمه اشاره می‌شود ببودن آن ظهور و ثبت آنچه در باطن و ضمیر است از حقایق و احکام.

چهارم - بالحق: که اشاره می‌شود بحقیقت بودن آن.

۳- لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ:

حکم: فرمان قاطع و یقینی است، و قضاء اعم است.

و اختلاف: از ماده خَلَف که بمعنی پشت سر و عقب است، و افتعال دلالت می‌کند باختیار، پس معنای اختلاف: اختیار کردن چیزی است که در پشت سر گذاشته شود.

و حقیقت اختلاف : اختیار کردن برنامه خلاف و مخالفت با امری باشد ، خواه آن امر حق باشد یا غیر حق ، و خواه مخالفت از یک فرد سر بزند و یا از جمعی .  
و همیشه در مورد اختلاف است که محتاج می شود بصدور حکم قاطع و بیان حق تا آنچه واقعیت دارد روشن گردد .

و در مفهوم اختلاف : مخالفت یک طرف منظور است که یک امری را پشت سر گذاشته و بی اعتنایی بآن کند ، و از آثار و نتایج این مخالفت پیدایش تضادّ و خلاف همدیگر بودن است .

و چون در مقابل موضوعی که حق و ثابت است : اختلاف و مخالفتی پدید آمد ، قهراً آنچه حق است پوشیده و مشتبه خواهد شد ، و در اینصورت لازم است حکم قطعی و یقینی صادر گردد ، تا مردم بحقیقت امر در اینمورد آگاه شوند .

و از معجزات قرآن کریم که بلفظ و معنی کلام خداوند متعال است : بیان کلیات حقایق و احکام و معارف است که بطور خارق عادت بهممه موارد و مصادیق جزئی و خارجی منطبق می شود .

پس ضمیر در کلمه لیحکم ، بخداوند برمی گردد ، چنانکه در آنزل است .  
و تعبیر با کلمه لیحکم : اشاره است باینکه احکام و محتویات قرآن کریم همه قاطع و صددرصد یقینی است ، زیرا جملات و کلمات آن همه بدون تحریف و تغییر از خداوند متعال است .

۴- و ما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم :

فیه : ضمیر عاید است به ما (فیما اختلفوا) که موصول است .  
اوتوه : فعل ماضی مجهول از ایتاء که بمعنی آوردن است ، و ضمیر عاید است به کتاب ، یعنی آنانکه کتاب بآنها آورده شده است .

و بیانات : در ۲۰۹ گفته شد که عبارت از آیات روشن تکوینی یا تشریحی است که موجب جدا شدن حق از باطل می گردد .

و بَغی : طلب شدید است که با بودن قرینه دلالت بتجاوز می‌کند ، یعنی طلب شدیدیکه در جهت نامناسب صورت بگیرد ، و قهراً منطبق خواهد شد بمفاهیم تعدی و تجاوز و ظلم و استعلاء .

و منظور اینکه : خلاف و اختلاف در مراحل نمایش و ظهور حق صورت می‌گیرد ، و تا حقیقتی عرضه نشده است ، برای اختیار کردن راه مخالف و پشت سر انداختن حق زمینه‌ای نیست .

و در مورد بعثت انبیاء بصورت‌های مختلف حق جلوه می‌کند :

أول - بعثت نبی گرامی که آیت تکوینی حق متعال بوده ، و نماینده و نشان دهنده خارجی پروردگار متعال است .

دوم - اظهارات آنان در روشنگری و آشکار ساختن مراتب افراد از جهت صفاء و طهارت و پذیرش حقیقت ، بوسیله تیشیر و انداز .

سوم - نزول کتاب آسمانی و بیان احکام و دستورهای الهی .

چهارم - حکم قطعی صادر کردن در موارد مخالفت و انحراف از حق .

پنجم - ظهور آیات و دلائل و شواهد بیّنات و آشکار کننده .

این پنج مورد زمینه را برای ایجاد اختلاف مهیا می‌سازد ، و سپس صفت بغی باطنی آنانرا برای تحقق و عملی شدن اختلاف وا می‌دارد .

زیرا حقیقت بغی طلب و درخواست شدید است که چون در مقابل حق و حقیقت صورت بگیرد : منطبق می‌شود بخودخواهی و هوی خواهی و خودبینی ، و این معنی موجب در پشت سر گذاشتن حق خواهد شد .

پس از این آیه کریمه دو مطلب برای ما لازم است مورد توجه باشد :

أول - برحذر بودن و دوری کردن از مخالفت و اختیار راه مخالف حق ، در مواردیکه حقایقی عرضه می‌شود .

دوم - پرهیز کردن از ظاهر شدن صفت بغی و خودخواهی و تجاوز بر حقوق

دیگران در مقابل حقیقت .

البته تشخیص اختلاف از دو جهت معلوم می‌شود : اول - تشخیص دادن موضوع حق . دوم - توجه بموضوع خودخواهی .

۵- فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ :

هدایت : راهنمایی کردن است ، در جهت مادی باشد یا معنوی .

إِذْنٌ : آگاهی و اطلاع است که توأم با موافقت و رضایت باشد .

مِنَ الْحَقِّ : کلمه مین برای بیان موصول ( ماختلفوا ) است ، زیرا حق است که در

مقابل آن مخالفت و إعراض شده است .

لِمَا اخْتَلَفُوا ، بِإِذْنِهِ : هر دو متعلق است به آمَنُوا . چنانکه در - فَمَا آمَنَ لِمُوسَى

إِلَّا ذُرِّيَّةً - ۸۳/۱۰ . و مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوَمِّنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ . ۱۰۰/۱۰ .

و مراد ایمان بخداوند متعال بخاطر ایمان بحق و حضرت موسی ( ع ) است .

و در آیه دوم : ایمان باید با موافقت و آگاهی طرفین باشد ، و بدون آگاهی و

موافقت پروردگار متعال ، هرگز تحقق گرایش باو و تحصیل اُمن و اطمینان ،

امکان‌پذیر نخواهد بود .

و تعبیر بصیغه ماضی در کلمه ( هَدَى ) : بمناسبت کلمات - كَانْ ، بَعَثْ ، أَنْزَلَ ،

اِخْتَلَفْ ، است که نقل جریان زمان گذشته باشد .

و تعبیر در متعلق ایمان بجملة ( لِمَا اخْتَلَفُوا ) : بمناسبت مطلق و مجمل بودن

مورد اختلاف است که بنحو کلی عبارت باشد از حق ، و سپس هدایت إلهی بهمین

موضوع مطلق و مبهم تعلق گرفته ، و آن اطلاق و اجمال را مَبَيِّن و روشن کرده ، و

برای شخص مؤمن قطعی و کامل می‌فرماید ، بطوریکه اختلاف دیگران در ایمان و

اعتقاد او هرگز اثری نمی‌بخشد .

آری بهترین راه در مورد ابهام و متشابه بودن هر موضوع و حکمی اینستکه :

انسان رو بخدا آورده و با توجه خالص از او یاری بطلبد ، بشرط آنکه با صورت وفاق

و تذلل و عبودیت باشد، نه با وجهه مخالفت و انحراف و روی تاریک. و ضمناً باید متوجه شد که: توجهات غیبی و افاضات روحانی و مقامات و معارف الهی که پایه مراتب ایمان است، بطور قطع لازم است از جانب خداوند متعال داده شود، و آنچه از جانب ما باید صورت بگیرد: مهیا کردن زمینه و مقتضی است.

#### ۶- وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ :

یهدی: از همان ماده هدایت و بمعنی راهنمایی مطلق است. و یشاء: از مشیت و بمعنی تمایل شدید است که نزدیک بحد طلب باشد، و مشیت در مرتبه چهارم از مقدمات اراده است که پس از آن مرتبه تصمیم و عزم باشد، و در مرتبه ششم اراده است که سبب بوجود آمدن و تحقق فعل می‌شود. و این بحث در آیه ۵۸ ذکر شده است.

و هدایت الهی در اینجا مقید شده است به مشیت، و مشیت مطلق علت تامه نیست، و در صورتی این مشیت فعلیت پیدا می‌کند که زمینه و اقتضاء در محل وجود داشته، و موانع برطرف گردد، و زمینه و رفع مانع با موارد فرق می‌کند.

و صراط: بمعنی راه وسیع و روشن است، مادی باشد یا معنوی. و مستقیم: از ماده قیام که بمعنی برپا شدن و برخاستن است، و استقامت دلالت به طلب قیام می‌کند، خواه این طلب از جهت ارادی باشد و یا طبیعی. و در اینجا مراد از صراط راه روشن و وسیع روحانی بوده، و مراد از مستقیم مفهوم طبیعی است که بالطبع برپا و درست و راست و فعلیت پیدا کند.

و چون بهترین و کاملترین و مفیدترین راه عبارتست از راهی که انسانرا بکمال خود و بکمال حقیقی که حضرت خداوند متعال و مبدء وجود و عوالم هستی و پروردگار جهان و جهانیان است، برساند: قهراً صراط مستقیم حقیقی آن راهی خواهد بود که انسانرا بسوی لقاء خداوند متعال هدایت کند.

پس بر ما است که زمینه و مقتضیات و شرائط سیر بسوی لقاء و قرب پروردگار

متعال را آماده ساخته ، و مهیای حرکت باشیم .  
و موضوع کتابهای سیر و سلوک همین معنی است .  
و تعبیر بصیغه مضارع در یهدی و یشاء : اشاره با استمرار پیدا کردن هدایت و  
مشیت الٰهی است .

### روایت :

در تفسیر صافی از امام ششم ( ع ) است که گفته شد آیا مردم پیش از آمدن  
انبیاء در ضلالت بودند یا در هدایت ؟ فرمود : نبودند بر هدایت ، بلکه بر فطرت  
اصلی بودند که خداوند متعال آنها را آفریده بود ، و فطرت و خلق الٰهی تبدیل  
نمی شود ، و آنان در هدایت نبودند تا زمانیکه انبیاء مبعوث شده و آنها را هدایت  
کردند .

رجوع شود به آیه ۳۰ / ۳۰

### لطائف و ترکیب :

- ۱- مبشّرین و منذرین : حال باشند از نبیین .
- ۲- الکتاب بالحقّ : بالحقّ حال است از کتاب .
- ۳- لیحکم : متعلّق است به أنزل ، و فاعل آن الله است .
- ۴- بغیاً : مفعول لأجله است از اختلف .
- ۵- لما اختلفوا : متعلّق است به آمنوا .

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمْ  
الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ

أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ . - ۲۱۴ .

ترجمه :

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا : آیا - رسیدگی کردید - اینکه داخل می‌شوید .  
 الْجَنَّةَ و لَمَّا يَأْتِكُمْ : بهشت را - و هر آینه نیامده است شما را .  
 مَثَلِ الَّذِينَ خَلَوْا : شبیه - آنانکه - گذشته‌اند .  
 مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمَمٌ : از - پیش از شما - لمس کرده است آنها را .  
 الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ : شدت و مضیقه - و ضررها و پیش آمدها .  
 وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ : و متزلزل شدند - تا اینکه - گوید .  
 الرَّسُولُ و الَّذِينَ : پیامبر خدا - و آنانکه .  
 آمَنُوا مَعَهُ مَتَى : ایمان آوردند - با او - کی باشد .  
 نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ : یاری کردن - خداوند - آگاه باشید - بتحقیق .  
 نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ : یاری - خداوند - نزدیک است .

ترجمه :

آیا رسیدگی کرده و آگاهی پیدا کردید که داخل می‌شوید به بهشت ، و هر آینه نیامده است شما را مثال و شبیه آنانکه فارغ شده و گذشته‌اند از پیش از شما ، که مس کرده است آنها را شدت و مضیقه و ضررهای خارجی ، و متزلزل و مضطرب شده‌اند بطوریکه پیامبر خدا و یاران و پیروان او می‌گفتند : در چه زمانی یاری خداوند متعال بما خواهد رسید ، آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است . - ۲۱۴ .

تفسیر :

۱- أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ :

حساب : بمعنی رسیدگی کردن و اِشراف داشتن بچیزی است .  
و در اینمعنی شرط می شود که انسان بدقت بخصوصیات موضوعی اِشراف پیدا کرده و کاملاً آنرا تحت نظر و محاسبه قرار بدهد .

و در اینمورد موضوع داخل شدن ببهشت و بهشتی بودن مطرح است ، و چون بدقت اینموضوع محاسبه بشود ، لازم می شود طرفین این قضیه خوب بررسی گردد - بهشت - افراد .

اول - موضوع بهشت است : ما باید متوجه باشیم که بهشت عبارت است از محیطی که در آنجا مزیقه و ناراحتی و محدودیت‌های مادی و جهالت و تظاهر صفات حیوانی و شهوات دنیوی و اعمال و اخلاق آلوده به تیرگی نیت و باطن و انحراف از حق نبوده ، و سرتاسر آن محیط نورانیت و صفا و خلوص و توجه بحق و ارتباط با عوالم روحانی و محبت بمبدء نور و فیض و التذاذ از معارف الهی و انس با اسماء و مظاهر حق متعال باشد .

و در مقابل بهشت : محیط جهنم است که این خصوصیات در آن محیط منعکس بوده ، و سراسر آنجا ظلمت و آلودگی و گرفتگی و مزیقه و عذاب و محجوبیت و محدودیت و انحراف از حق و انقطاع از رحمت و محرومیت از انس و صفا و محبت می باشد .

طرف دیگر - انسان است که : ساکن بهشت می شود ، و لازم است تناسب و ارتباطی در میان آنها موجود باشد ، تا استحقاق سکنی و سزاوار استقرار در آنجا را داشته باشد .

و این تناسب هم ناچار از لحاظ روحانی باید صورت بگیرد ، زیرا جهت مادی در زندگی عالم آخرت هیچگونه تأثیری نداشته ، و بلکه وجود ندارد ، و در آنجا سماوات و ارض و آفتاب و ستارگان و ارزاق مادی و عناوین دنیوی و التذاذات جسمانی بدنی و برنامه‌های دیگر موجود همه منتفی خواهد شد .



پس آنچه در آنچه مفید است : روح پاک و نفس سالم باشد ، چنانکه می‌فرماید : **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** . - ۸۸/۲۶ .  
و قلب سالم در صورتی محقق گردد که اثری از صفات حیوانی و آلودگی و تیرگی و تمایلات و علایق مادی بمال و عنوان و اسم و رسم و لذائد نفسانی و نیات سوء در باطن انسان باقی نباشد .

پس محاسبه و بررسی کردن باهلیت و سزاوار بودن انسان برای بهشت لازمست در اینجهت صورت بگیرد که : آیا چه کسی سزاوار بودن در بهشت می‌باشد ؟ و چه صفات و اعمال و خصوصیتی متناسب با محیط بهشت است ؟ و آیا اوضاع داخلی و خارجی ما موافق با بودن در بهشت است یا در جهنم ؟ و آیا انتظار و امیدواری ما برای داخل شدن در بهشت صحیح است یا نادرست .

## ۲- و لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ :

**مَثَلُ** : بوزن حسن صفت است از مماثلت که بمعنی مشابهت باشد در صفات اصیله ممتازه ، و **مَثَلُ** بمعنی متمثل از این صفات است .

و **خَلَوْا** : از ماده خلاء است که بمعنی فراغت و پایان رسیدن امری است ، و آن ناقص واوی باشد .

و منظور اینکه : اینها که بحساب خودشان اهل بهشت هستند ، گذشته از غلط بدون محاسبه و اندیشه آنها ، هنوز توجه پیدا نکرده‌اند که بظاهر نیز چون گذشتگان صبر و تحمل و بردباری بر ناملائمات و استقامت در راه حق و مجاهدت برای خداوند متعال نداشتند .

زیرا اگر انسان از راه عبودیت و تزکیه و تهذیب نفس ، خود را با بهشتیان نتواند سازگار کند : لازم است از راه مجاهدات عملی و فعالیت و صبر و تحمل ناملائمات و بردباری در شدائد و گرفتاریهای راه خداوند متعال ، استحقاق بدست آوردن اجر جمیل و تنعم عیش بهشتی را داشته باشد ، در صورتیکه این افراد چنین صبر و

استقامتی هم در راه خداوند متعال را نداشتند .

و این محاسبه برای اغلب افراد ساده لوح و ظاهر بین از متدینین ، بغلط تصوّر شده ، و خود را با همان اعمال مختصر ظاهری ، و بدون مجاهدت و مخالفت هوی و سیر در راه عبودیت ، از اهل بهشت و از مقربین می دانند .

۳- مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ :

مَسَّ : بمعنی مالیدن مطلق است بظاهر باشد یا بباطن ، و مادی باشد یا معنوی . بخلاف لمس که سودن بظاهر است .

و بَأْسَاءُ : بوزن عَمِیَاءُ از ماده بَأَسَ و از باب کَرَمَ ، بمعنی شدت ثابت که در باطن و وجود انسان باشد ، مانند فقر و مرض و گرفتگی که برقرار گردد .

و ضَرَاءُ : از ضرر است و آن شرّ و ناملائی باشد که مواجه انسان گشته و در وجود او ناراحتی ایجاد کند ، و ضرر آن حادثه ناملائی است که از خارج حادث گردد ، مانند امراضیکه از خارج می رسد ، و پیش آمد جنگ و نزاع ، و ناملائماتیکه از مردم و از جریان امور بهمرسد .

و زُلْزَلَةٌ : از ماده زَلَّتْ که بمعنی لغزش لطیف باشد ، و زلزله مضاعف است و دلالت می کند به تکرار زَلَّتْ و لغزش ، در ماده باشد یا در جهت روحانی ، و مراد در اینجا زَلَّتْ روحانیست که در مقابل اطمینان قلب و سکون نفس باشد .

منظور اینکه : این افراد هنوز چون ملل گذشته در ارتباط به برنامه دینی و الهی خود ، آزمایش نشده ، و گرایش قلبی و استقامت و ثبوت و استقرار آنان بمرحله اطمینان و یقین نرسیده است .

آری پابرجایی و ایمان محکم انسان در موردی مشخص و روشن می گردد که : بَأْسَاءُ یعنی شدت و مضیقه و ضعف و فقر و مرض درونی در زندگی او فراگیر و مسلط گشته ، و ضَرَاءُ که پیش آمدهای ناگوار و حوادث ناملائم و آزار و ظلم و تجاوز

از دیگران او را سخت گرفتار و ملول و در شکنجه قرار بدهد .  
و این گرفتاریها و شدائد باندازه‌ای زندگی او را تلخ و مضطرب و پریشانحال سازد  
که : سکون و طمأنینه را از دست داده ، و صبر و تحمل و پایداری او بآخر رسیده ، و  
پیوسته با کمال بی صبری و بی طاقتی اظهار کمال اضطراب نموده ، و خواهان  
نجات و رهایی گردد .

و در این حال است که اندازه قوت و استعداد و ظرفیت و تحمل او روشن شده ،  
و تفویض و تسلیم و رضای او در مقابل پروردگار متعال بخوبی آشکار می‌گردد .  
و أمّا جمله - حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ : ذَكَرَ رَسُولٌ وَ اتَّبَعَ او از مؤمنین ، دلالت  
می‌کند باینکه مضیقه و اضطراب آنان بمرتبہ روحانی و الهی منتهی شده ، و آنها را  
از انجام وظائف دینی لازم جلوگیری کرده ، و از خداوند متعال در اینجهت  
درخواست یاری می‌نمودند .

آری گرفتاری و مضیقه دنیوی برای انبیاء و مؤمنین یک جریان طبیعی و امر  
پیش بینی شده است : زیرا توجه پیدا کردن بعوالم ماورای طبیعت و ماده ، و سیر  
در این راه برخلاف مسیر و مجرای انسانهای عمومی و افراد دنیا پرست باشد ، و  
قهرماً موجب سختی در زندگی و عسرت در معیشت و در مورد آزار و اذیت قرار  
گرفتن خواهد بود ، و درخواست یاری از خداوند متعال در این خصوص از انبیاء و  
اولیاء صحیح نبوده و نخواهد بود .

#### ۴- أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ :

و نَصْرٌ : بمعنی کمک و یاری کردن در مقابل دشمن است .  
و قَرِيبٌ : از ماده قُرب که بمعنی نزدیکی مطلق است ، و خداوند متعال از هر  
جهت قریب است ، زیرا او محیط بر زمان و مکان و همه عوالم وجود است ، و  
چیزی از سعه إحاطه او بیرون نیست .

و این جمله از جمله‌های جامع و کلی و کوتاه قرآن کریم است .

و یاری کردن او در موارد زمینه و مقتضی : باقتضای ذات مهربان و بخشنده و صفات جود و کرم و لطف او است .

### روایت :

در کافی ( باب شدّة ابتلاء المومن ح ۷ ) از امام پنجم ( ع ) است که فرمود : خداوند متعال چون بنده‌ای را دوست بدارد ، او را در بلاء فرو برده و بلاء را بر سر او فرو ریزد ، و چون در این جریان خداوند متعال را درخواست کرده و دعاء کند ، فرماید : من برای اجابت دعای تو حاضرم ، و اگر زودتر درخواست تو را قبول کنم البته می‌توانم ، ولی اگر خواسته تو را ذخیره کنم برای آینده تو ، پس آن بخیر و نفع تو خواهد بود .

### توضیح :

ابتلاءات مؤمن که ذخیره آخرت و بخیر و صلاح او باشد : آن ناراحتیها و ناملائماتی است که مربوط می‌شود بتعلّقات دنیوی ، چون پیشرفت در جهت مالی و یا عنوانی و یا ملکی و یا از جهت وابسته شدن باولاد و عشیره ، زیرا این وابستگیها اگر شدت پیدا کرده و رو بافزونی بگذارد : قلب انسانرا فرا گرفته ، و حالت انقطاع و توجّه و اخلاص و محبّت بعوالم روحانی را رفته رفته از بین می‌برد . و یکی از ألطاف مخصوص إلهی نسبت بأفرادیکه از قلب متمایل به سیر بسوی کمال و روحانیّت و لقاء خداوند متعال هستند : اینکه مقدمات و وسائل تعلّقات دنیوی را برای آنان فراهم نساخته ، و از اینجهت همیشه آزرده خاطر و ناموفق و محدود قرار بدهد .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- أم : در ۱۳۳ گفته شد که أم برای استفهام است ، و الحاق میم برای تثبیت و تأکید باشد .
- ۲- حَسِبْتُمْ : از أفعال قلوب است ، و أَنْ تَدْخُلُوا ، برای دو مفعول واقع است ، و در معنی چنین است که : حَسِبْتُمْ أَنْفُسَكُمْ دَاخِلِينَ الْجَنَّةِ .
- ۳- و لَمَّا يَأْتِكُمْ : جمله حالیه است . و لَمَّا چون لم دلالت می‌کند به نفی در گذشته با توقع نسبت بآینده .
- ۴- أَلَا إِنَّ : این کلام جامع از خداوند متعال است .

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ . - ۲۱۵ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ . - ۲۱۶ .

## لغات :

- يَسْأَلُونَكَ مَاذَا : درخواست می‌کنند از تو - چیست - آنچه .
- يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ : هزینه می‌دهند - بگوی - آنچه - هزینه دادید .
- مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ : از - نیکو و برگزیده - پس برای پدر و مادر باشد .
- وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ : و نزدیکان - و بی پدران .
- وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ : و بازنشستگان از عمل ، و أبناء سبیل .
- وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ : و آنچه - عمل کنید - از خیر و نیکو .
- فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ : پس بتحقیق - خداوند - بآن - دانا است .

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ : ضبط شده است - بر شما - کارزار .  
 و هُوَ كُرْهُ لَكُمْ : و آن - نامطلوب است - برای شما .  
 و عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا : و شاید - اینکه - نه پسندید .  
 شَيْئًا و هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ : چیزی را - و آن - نیکو است - برای شما .  
 و عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا : و شاید - اینکه - دوست بدارید .  
 شَيْئًا و هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ : چیزی را - و آن - بد است - برای شما .  
 وَاللَّهُ يَعْلَمُ : و خداوند - می داند .  
 وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ : و شماها - نمی دانید .

#### ترجمه :

درخواست می کنند از تو که چیست آنچه هزینه بدهند؟ بگوی آنچه از چیز نیکو و برگزیده هزینه می دهید، پس برای پدر و مادر باشد، و برای نزدیکان از خویشاوندان، و فرزندانیکه پدر ندارند، و آنها که از فعالیت متوقف شده و دست خالی هستند، و کسیکه در راه سفر درمانده است، و آنچه بجا می آورید از عمل نیکو و پسندیده پس بتحقیق خداوند متعال بآن دانا است. - ۲۱۵ نوشته شده است برای شما کارزار و آن نامطلوب باشد برای شما، و شاید اینکه مکروه بدارید چیزها و آن پسندیده باشد برای شما، و شاید آنکه دوست بدارید چیزی را و آن برای شما نامطلوب باشد، و خداوند می داند و شماها نمی دانید. - ۲۱۶.

#### تفسیر :

۱- يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ  
 وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ :

سؤال : درخواست کردن چیزی است از شخصی، مال باشد یا چیزی دیگر از

علم و بخشش ، و محتاج است باظهار کردن .  
و إنفاق : جریان امری را بانتهاء رسانیدن است ، و از اینمعنی است ایفاء هزینه به عائله و دیگران که در حدّ لازم باشد .  
و ماذا : کلمه ما برای استفهام ، و ذا موصول و بمعنی الذی باشد ، و ضمیرعائد محذوف است ، یعنی ما الذی یُنْفِقُونَه .  
پس سؤال آنان از چیزبست که انفاق می شود ( ما یُنْفِقُ ) و در پاسخ از موارد إنفاق  
( مُنْفَقَ عَلَیْهِمْ ) ذکر شده است : زیرا بحث کردن از خصوصیات و موادّ آنچه انفاق می شود ، بی نتیجه است ، و هر کسی بمقدار توانایی و امکانات خود از هر چیزیکه برای او میسر است ، انفاق کند مطلوب باشد .  
و أمّا موارد انفاق : در مرتبه اول - انفاق و تأمین احتیاجات والدین است ، زیرا نزدیکتر از والدین برای فرزندان از جهت نسبت ، و از لحاظ حقوق تربیت و خدمت ، و از نظر عطوفت و مهربانی ، و روی خیرخواهی و خلوص نیت ، کسی را نمی توان پیدا کرد .  
در مرتبه دوم - انفاق به نزدیکان از خویشاوندان که در طبقه متأخر از والدین باشند ، مانند اجداد و اعمام و احوال و خالات و عمّات و سائر از خویشاوندان نزدیک .  
و در مرتبه سوم - یتامی هستند که بظاهر پناهگاه و ولیّ مهربان و دلسوزی برای آنان نیست ، و بر مؤمنین است که متکفل امور زندگی آنها شده و بأوضاع مادّی و معنوی آنها رسیدگی کنند .  
و در مرتبه چهارم - مساکین هستند که بخاطر ضعف عمومی و بازنشستگی از فعالیت و کار و ناتوانی از تأمین زندگی خود باشند .  
و در این دو مرتبه نسبت داشتن و یا حقوقی در میان بودن ، ملحوظ نیست .

و در مرتبه پنجم - ابناء سبیل باشند که در میان راه درمانده و وسیله‌ای برای رسیدن بوطن خود نداشته و هم در حالت نیازمندی و فقر هستند ، اگرچه در وطن خود بی نیاز و بلکه متمول باشند .

و باید توجه داشت که این موارد پنجگانه : از نظر طبیعی و وجدانی منظور می‌شود ، و حتی اگر کسی مقید باحکام تشریحی هم نباشد ، نمی‌تواند از لحاظ وجدان و انسانیت در این موارد خود را نامسئول دیده ، و اعمالی انجام ندهد . و اینمورد با مورد صدقات که یک وظیفه شرعی و فریضه عمومی است ، فرق می‌کند - رجوع شود به آیه ۶۰ توبه .

پس این آیه کریمه در رابطه انفاق و تأمین هزینه وارد شده است ، چنانکه در آیه ۱۹۵ فرمود : **و أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ و أَحْسِنُوا . ۲- وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ :**

این جمله شریفه از کلمات کوتاه و جامع و مفید قرآن کریم است ، و در عین حال بمنزله قضیه کبری باشد برای - ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ . و دلالت می‌کند که انفاق در موارد گذشته از مصادیق و **مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ** - بوده ، و از اعمال خیریه است .

و **خَيْرٍ** : صفت مشبیه بوزن صعب و بمعنی نیکو و برگزیده است . و علیم بودن خداوند متعال در رابطه عمل خیر : از نظر اختصاص بمورد نیست ، و خداوند متعال بهمه جزئیات و کلیات عالم است ، بلکه در مقام محفوظ بودن عمل و مضبوط شدن أجر و جزاء باشد که کوچکترین عمل خیری نزد خداوند متعال تلف نخواهد شد .

آری علم بمعنی إحاطه است ، و نور و علم او محیط است بهمه عوالم وجود ، و تحقق علم بأعمال مستلزم أجر و جزاء دادن است ، و اگر نه برخلاف عدل و لطف خواهد بود .



و تعبیر بکلمه من خیر ، که خیر بصورت نکره و با کلمه مین ذکر شده است : دلالت می‌کند به مورد توجه بودن هر عملی که خیر باشد از کوچک و بزرگ ، زیرا مفهوم مین عبارت است از مطلق خارج کردن .

۳- کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ :

کتاب : ثبت و ضبط کردن و اظهارنیت مقصود است .

قتال : جنگ و محاربه کردن است ، از ماده قتل که بمعنی کشتن و ازاله حیات باشد . و قتال چون الف داشته و مصدر از باب مفاعله است ، دلالت با استمرار قتل می‌کند ، و اینمعنی تطبیق می‌شود به محاربه و جنگ و باب مفاعله تنها با استمرار دلالت می‌کند نه بعمل در میان طرفین ، چنانکه در باب تفاعل نیز فقط باختیار مفهوم مفاعله دلالت می‌کند . و مخصوصاً در اینمورد مفهوم بین الاثنین غلط است ، زیرا تکلیف قتل بین الاثنین ( قتال ) مستلزم می‌شود که قتل از طرف مسلم و کافر هر دو ثبت و ضبط باشد .

و کُره : اسم مصدر است از کراهت و کُره که بمعنی بی‌اختیاری و ناپسند و نامطلوب داشتن است ، و کُره بضمّ مانند غُسل عبارت از حالت ناپسند و نامطلوب شدن است که مورد رغبت و تمایل واقع نشود ، و اینمعنی در اثر محدودیت و قیودات حاصل شده ، و اختیار و آزادی و اراده را سلب می‌کند .

و عَسَى : فعل لازم است ، و از أفعال مقاربه شمرده شده ، و دلالت می‌کند به نزدیک شدن موضوع به فعلیت و تحقق ، و مانند أفعال مدح و ذمّ محتاج به فاعلی است که پس از آن ذکر می‌شود ، و سپس برای تحکیم و جلب توجه در مرتبه دوم بدلی از فاعل آید ، و گاهی هم اکتفاء بهمین بدل بعنوان فاعل می‌شود .

و در اینجا جمله آن تکرهوا ، و آن تحبوا ، که در معنی تاویل بمصدر است ، فاعل عسی باشد .

و معانی امید و طمع و ظنّ و قرب مطلق : از لوازم و آثار معنی حقیقی است .  
و اما تصوّر محبت یا کراهت برخلاف واقع :

أولاً - انسان وجودش محدود است ، و ادراکات و احساساتش نیز در محدوده قوه وجود او باشد ، و نمی‌تواند بیش از قوای وجودی خود تشخیص و تمیزی داشته باشد .

ثانیاً - اکثر ادراکات انسان در محدوده عالم مادی است ، و یا معنویاتی که از امور مادی انتزاع و استنتاج می‌شود ، مگر افرادی که از مراحل مادی گذشته و در عوالم روحانی زندگی و سلوک کنند ، آنهم در محدوده وجودی خود شهود دارند .

ثالثاً - انسان بزمان آینده و عوالم ماورای ادراکات خود احاطه ندارد ، و از جریانهای طبیعی و از امور خارج از حدود خود آگاه نیست ، و نمی‌تواند بطور مطلق اظهار نظر کند .

رابعاً - انسان از جهت رشته‌های علوم طبیعی نیز ضعیف و محدود بوده ، و نمی‌تواند محیط بهمه آنها باشد .

پس مطلوب و نامطلوب بودن اشیاء نزد ما صددرصد قطعی نخواهد بود ، مخصوصاً اینکه مصالح عمومی و اجتماعی و سیاسی نیز منظور گردد ، چنانکه در مورد محاربه و جنگ اینمعانی مورد توجه می‌شود .

و أمّا شرّ : در مقابل خیر است ، و چون خیر آنچیزیست که برگزیده و اختیار می‌شود از جهت برتری و فضیلت ، پس شرّ چیزی باشد که جهت فضیلت و برتری در آن نبوده و در مورد انتخاب و اختیار کردن واقع نگردد . و در نتیجه خیر چیزی است که در آن نفع و صلاح و مطلوبیت بوده ، و شرّ هر چیزی باشد که در آن ضرر و فساد و مکروه بودن باشد .

پس مطلوب و محبوب بودن از آثار خیر ، و مکروه و ناپسند بودن از آثار شرّ می‌باشد ، و البته اینمعنی تابع تشخیص موضوع خیر و شرّ است ، خواه واقعیت

داشته باشد یا نه .

و این دو جمله از کلمات قصار و جامع قرآن مجید باشد .

#### ۴- وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ :

این جمله شریفه یک ضابطه کلی است ، و از مصادیق آن دو جمله گذشته است که فرمود : تشخیص حبّ و کراهت در مقابل حکمِ اِلَهِی و واقعیتِ هرگز مورد اطمینان نخواهد بود .

آری گفتیم که : علم مخلوق از هر جهت محدود است ، زیرا همینطوریکه وجود او محدود است : همه قوی و إدراکات و احساسات او نیز محدود خواهد بود . پس عالم مطلق و نامحدود خداوند متعال است ، چنانکه ذات او نیز نامحدود و نامتناهی باشد .

#### روایت :

در مستدرک ( ابواب الصدقة باب ۱۸ ح ۵ ) رسول اکرم ( ص ) فرمود : دست بالا بهتر است از دست پایین ، آغاز کن در انفاق بکسیکه از عیالات تو هستند ، مانند مادرت و پدرت و خواهرت و برادرت و آنکه نزدیکتر است به ترتیب مرتبه .

#### توضیح :

از این حدیث شریف استفاده می شود که : کوشش کردن در فراهم ساختن مقدمات و وسائل امور خیریه ، مطلوب و پسندیده است ، و این معنی از عبادات و از امور روحانی اِلَهِی محسوب می گردد .

مانند فراهم ساختن مال و دارائی بهر مقدمه مشروع و صحیح بخاطر انجام دادن خدمات دینی ، و توسعه به عائله و اقارب ، و انفاق بفقراء و نیازمندان ، و دستگیری از ضعفاء ، بشرط آنکه با نیت خالص و بدون تظاهر و خودنمایی صورت

بگیرد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- قل ما أنفقتم : کلمه ما موصول و برای شرط است ، و إعراب نصب در آن مقدر است که مفعول فعل أنفقتم باشد . و جواب شرط جمله - فللوالدین است ، و تقدیر چنین است که : فأن يكون للوالدين .
- ۲- و هو كره لكم : جمله حالیه است از قتال .

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدُّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكَ حَتَّى يَرْدُوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اسْتَطَاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . - ۲۱۷ .

### لغات :

- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ : درخواست می‌کنند از تو - از - ماه .
- الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ : حرام - محاربه هست - در آن - بگوی .
- قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ : محاربه کردن - در آنماه - بزرگ است .
- وَ صَدُّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ : و منصرف کردن شدید - از - راه - خداوند .
- وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ : و رد کردن است - بسبیل - و بمسجد حرام .
- وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ : و بیرون کردن - أهل مسجد - از آن .
- أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ : بزرگتر است - در رابطه - بخداوند .
- وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنْ : و إخلال کردن - بزرگتر است - از .
- الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ : کشتن - و همیشه هستند .

يُفَاتِلُونَكُمْ حَتَّى : محاربه می‌کنند با شما - تا زمانیکه .  
 يَرْدُّوكم عَنْ دِينِكُمْ : برگردانند شما را - از آیین شما .  
 إِن اسْتَطَعُوا و مَنْ : اگر - توانایی داشتند - و کسیکه .  
 يَرْتَدُّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ : برگردد - از شماها - از - دین خود .  
 فِيمَتْ و هو كَافِرٌ : پس بمیرد - و او - کافر باشد .  
 فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ : پس آنان - ساقط و محو گردد .  
 أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا : اعمال آنان - در - زندگی دنیا .  
 و الْآخِرَةِ و أُولَئِكَ : و آخرت - و آنان .  
 أَصْحَابُ النَّارِ : ملازمین - آتش هستند .  
 هم فیها خَالِدُونَ : آنان - در آن آتش - پاینده‌اند .

#### ترجمه :

درخواست می‌کنند از تو از ماهیکه حرام است که محاربه‌ای است در آن؟ بگوی محاربه و مقاتله در ماه حرام خلاف بزرگی است ، و منصرف کردن مردم از راه خداوند ، و ردّ و بی‌اعتنایی است براه خدا و بمسجد حرام که خانه خدا است . و بیرون کردن ملازمین و أهل مسجد الحرام از محلّ خودشان بزرگتر است در رابطه با خداوند متعال ، و ایجاد اختلال در نظام زندگی بزرگتر و بالاتر است از قتل ، و همیشه هستند محاربه می‌کنند با شما تا برگردانند شماها را از آیین خودتان اگر توانایی پیدا کنند ، و کسیکه از شماها برگردد از دین خود و بمیرد در حال کفر و ردّ حقّ : پس آنان سقوط و محو می‌شود اعمالشان در دنیا و در آخرت ، و آنان از ملازمین مخصوص آتش بوده و برای همیشه در آن باقی خواهند بود . - ۲۱۷ .

#### تفسیر :

### ۱- یَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ :

سؤال : درخواست کردن چیزی باشد بوسیله اظهار .

شهر : بمعنی زمان فیما بین رؤیت دو هلال است که یک ماه گویند ، و از لغات عبری گرفته شده است .

و ماههای حرام که ۱۹۴ ذکر شد چهار ماه باشد ، رجب و ذی قعدة و ذی حجه و محرم ، و این چهار ماه گذشته از اسلام در جاهلیت نیز حرام و از لحاظ محاربه ممنوع بود .

و حرام : بوزن جبان صفت و چیز است که ممنوع باشد .

و قتال : مصدر است از مفاعلة و بمعنی محاربه و جنگ کردنست .

و چون در آیه گذشته اشاره بلزوم قتال شده بود ، در اینجا نظر باستثناء کردن قتال در شهرهای حرام بود که فرمود : قتال در این چهار ماه حرام از معاصی بزرگ بشمار آید .

### ۲- وَ صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ :

صَدُّ : منصرف کردن و برگردانیدن شدید است .

سبیل : راه ممتد مستقیمی است که بمقصد منتهی شود .

و کفر : ردّ و بی اعتنایی کردن بچیزی باشد .

در این جا سه جهت برای قتال در شهر حرام ذکر شده است .

أول - منصرف کردن از راه خدا : زیرا سیر بسوی خداوند متعال روی راه روحانی است نه مادی ، و برنامه و دستورها و نقشه کامل آنراه همان احکام و آداب و تکالیف دینی است که انسان با عمل کردن بجزئیات و کلیات آنها از جهت ادب و عمل و ظاهر و باطن و نیت ، موفق می شود قدم بقدم و منزل بمنزل این راه مستقیم را پیموده ، و خود را به محضر پروردگار متعال می رساند .

و چون در قسمتی از این برنامه مخالفت و انصرافی حاصل شود : قهراً بهمان

مقدار از پیمودن راه مستقیم وقفه و اعوجاجی حاصل خواهد شد. آری ممنوع بودن محاربه در این چهار ماه: برای محدود کردن تجاوز و ظلم، و بررسی بزندگی خود و عائله، و توجه پیدا کردن بجهت معنوی و دینی، و موقّق شدن بزیارت خانه خدا، و متنبّه شدن برای سیر معنوی و انجام وظائف الهی خواهد بود.

دوم - قتال سبب می‌شود که انسان به سبیل الهی که عبارت از برنامه دینی و احکام و دستورهای الهی است کفر ورزیده و آنرا ردّ کرده و بی‌اعتنایی نماید: زیرا قتال ردّ عملی است و مخالفت خارجی با برنامه راه خدا می‌باشد.

و ضمیر در کلمه به: بسبیل رجوع می‌کند، نه الله، زیرا قتال بطور مستقیم ردّ و مخالفت و بی‌اعتنایی به برنامه و راه است، نه بخداوند متعال، و از نظر ظاهر رجوع ضمیر بمضاف بهتر از مضاف الیه باشد.

سوم - قتال موجب کفر به مسجد الحرام و بی‌اعتنایی بآن است، و کلمه مسجد عطف است به ضمیر به، و عطف اسم به مجرور، بدون إعاده حرف جرّ مانعی ندارد، و دلالت می‌کند بر ارتباط کامل و وحدت در میان معطوف و معطوف علیه. آری اگر در میان آنها چنین وحدتی نبوده، و هر کدام بطور مستقلّ در مورد حکم واقع بشوند: لازم می‌شود إعاده حرف جرّ، مانند - مررت بزید و بعمر و بخلاف جمله - مررت بزید و عمرو.

و در اینجا هم مسجد الحرام بطور استقلال و جداگانه متعلّق کفر واقع نمی‌شود، بلکه مسجد و سبیل الله هر دو در یک ردیف و مرتبط بهم‌دیگر بوده و از هم جدا نیستند.

چنانکه در تعبیر در کفر به، با ضمیر: اشاره است بوحدت موضوع، یعنی صدّ و کفر بهمان سبیل الله واحد متعلّق است، و در موضوع سبیل بخاطر تعلق صدّ یا کفر، اختلافی حاصل نمی‌شود.

و أمّا ذکر مسجد پس از سبیل الله: اشاره است بأهمیت و عظمت

مسجدالحرام ، زیرا مسجد الحرام با برنامه مخصوص و مناسک و خصوصیات که دارد ، در عین حالیکه از مصادیق سبیل الله است ، ولی گویی که آن راه مستقلی است برای سیر بخداوند متعال .

آری مناسک حج و عمره ، و بلکه حضور و تعبد و توجه در مقابل کعبه و مخصوصاً در حجر اسماعیل خود را فشرده و جالبی است برای سیر روحانی و عروج معنوی و نزول انوار و فیوضات الهی و حصول ارتباط کامل در میان بنده و رب البیت که هر رقم از موفقیت و قرب و لقاء را برای مؤمن مخلص آماده می‌سازد .

چنانکه سلوک عبد با برنامه اذکار و اوراد ، یا با عبادات و طاعات ، یا با توسلات بأنبیاء و اولیاء ، یا با خدمات بعباد صالحین ، یا با خدمت به نیازمندان و محتاجین ، یا با تحصیل علوم و معارف الهی ، هر کدام در عین اینکه از مصادیق سبیل الله باشد ، خود خصوصیات و برنامه و آداب و شرائطی دارد .

و جامع همه طرق و سبل : خلوص نیت و لله و فی الله بودن است .  
و قتال در شهر حرام بهمزدن و رد کردن و مخالفت نمودن با همه راههایی است که انسان را بسوی حق خواهد رسانید .

### ۳- و إخراجُ أهله منه أكبرُ عندَ الله :

اخراج : خارج کردن است از محیطی که وارد آنجا بوده است .  
أهل : افرادیست که ملازم و مصاحب با کسی یا چیزی بوده و اختصاصی ممتاز در میان باشد ، چون اهل کتاب و مکه و غیره .

و ضمیر در کلمه أهله راجع است بمسجد ، و مراد از أهل مسجد افرادی هستند که از جهت معنوی و روحانی ، وابسته و گرویده بمسجد بوده ، و از لحاظ عبادت و توجه مصاحب و ملازم هستند ، یعنی راه سلوک آنان بسوی خداوند متعال انجام دادن برنامه‌های مسجد است .

پس بیرون آوردن این افراد از مسجد یا از مکه ، بطور مستقیم و بلا واسطه مانع



شدن و مخالفت و کفر عملی بمسجد خواهد بود .  
 و أمّا بزرگ بودن اینعمل از صدّ و کفر : برای اینستکه در اینجا افرادی را که در جریان سلوک و در راه سیر بودند ، مانع و مزاحم شده ، و سیر آنها را در خارج قطع کرده اند . ولی در صدّ و کفر : مقدمات توقّف و ناموقّق بودن آنها را فراهم می کنند .  
 و کلمه عند : دلالت می کند به ربط ما قبل به ما بعد آن نه نزدیکی .  
 و أمّا قید عند الله : برای اینستکه در صورت تحقّق اهل مسجد بودن ، آنها را از این وابستگی و ارتباط با خداوند متعال و سلوک بسوی او مانع شده ، و در حقیقت در میان خداوند متعال و بندگان سالک او فاصله ایجاد کرده و قطع رابطه می کنند .  
 پس در اینمورد اینعمل إخراج برخوردار می کند بعنوان ارتباط فیما بین خداوند و بنده او که موجب قطع این ارتباط می شود .

و تعبیر با کلمه عند : اشاره بهمین ارتباط است .

#### ۴- والفِتنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ :

این جمله در ۱۹۱ بکلمه اشدّ ، ذکر شده بود ، زیرا در آنجا بحث از مقاتله و محاربه بود ، و نظر بجهت کیفیت و شدّت عمل می شد .  
 و در اینجا نظر بجهت مراتب حسن و قبح عمل که به ترتیب قتال در شهر حرام ، و سپس إخراج اهل مسجد ، و بعد ایجاد اختلال در زندگی ذکر شده است .  
 و اینکلام از کلمات قصار و جامع قرآن مجید است .  
 و فتنه : بوزن فعله از ماده فتن است که دلالت می کند به ایجاد اختلال در زندگی مادی یا معنوی ، فردی باشد یا اجتماعی .

آری ایجاد اضطراب و اختلال نه تنها زندگی مادی انسان را بهم زده ، و دچار پریشانی و گرفتاری ممتدّ می شود ، بلکه توجّه بزندگی روحانی و تأمین جهات معنوی را نیز از بین می برد .

پس بموجب این کلام الهی : إخلال در زندگی دیگری یا در زندگی اجتماعی

دیگران ، بالاتر و شدیدتر از قتل است ، و از این لحاظ است که در آیه کریمه ۳۳/۵ ،  
جزاء محاربین و مفسدین را قتل یا صلب یا قطع اعضاء تعیین فرموده است .

۵- و لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا :

زال یزال زیلاً از باب عَلِمَ : دلالت می‌کند بدوری و کنار شدن چیزی از نقطه  
معینی ، بطوریکه جدایی و افتراق حاصل گردد . و چون حرف نفی باین فعل درآید :  
دلالت می‌کند به ثبوت و تداوم که لازمه نفی افتراق است .

و اگر این ماده از باب نصر استعمال بشود : از اجوف واوی و بمعنی ارتفاع و بلند  
شدن چیزی از محلی خواهد بود .

پس کلمه و لَا يَزَالُونَ ، در أصل و لَا يَزِيلُونَ بوده است که فتحه یاء بما قبل منتقل  
شده و قلب بآلف گشته است .

وَرَدٌ : بمعنی مطلق بازگردانیدن یا برگردانیدن بطرف عقب است ، مادّی باشد یا  
معنوی .

و دین : خضوع کردن در مقابل جریان برنامه‌ای باشد .

و استطاعت : از ماده طَوَّع که عبارتست از عمل کردن با خضوع و رغبت به آنکه  
مقتضای حکم و فرمان است ، و استطاعت بمعنی درخواست و طلب طَوَّع است ،  
خواه طلب و درخواست بزبان باشد یا بعمل یا بزبان حال یا بطبیعت ذاتی ، و نتیجه  
این درخواست فراهم و مهیا شدن زمینه برای عمل بوظیفه و طاعت است .

و وظیفه و طاعت نیز اعم است از آنکه در مقابل فرمان الهی باشد یا فرمان  
شخصی دیگر یا فرمان و حکم طبیعی .

و مراد در اینجا از استطاعت آنها : مهیا شدن زمینه و مقتضی برای انجام دادن  
آنچه خود را موظف می‌دانند .

و از این لحاظ غالباً بمعنی توانایی و قدرت استعمال می‌شود . و أمّا مقاتله  
مخالفین بمنظور برگردانیدن مسلمین از اسلام :

أولاً - اختلاف از میان برداشته شده ، و کدورت‌های شخصی و خانوادگی و قومی و محلی برطرف می‌شود .

ثانياً - معاشرت و معاملات و اختلاط صورت گرفته ، و قهراً از نظر مادی و ظاهری موجب استفاده خواهد شد .

ثالثاً - عنوان و شخصیت آنها محفوظ شده و تجلیل و تکریم می‌شوند ، زیرا اغلب مخالفین از افراد متمول و متشخص ( دنیاپرست ) می‌باشند .

رابعاً - تجمع و تشکل متدینین در نتیجه موجب مبارزه و مقابله و مخالفت شده ، و در تشکیلات مخالفین ضعف و ناراحتی ایجاد می‌کند .

خامساً - پیدایش و وسعت قوت و نفوذ مسلمین سبب می‌شود که رفته رفته از عده و نیروی و قوت آنها کاسته شده و محدود گردند .

و از این لحاظ فعالیت اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی مخالفین ادامه پیدا می‌کند تا برسد بمرحله جنگ ، و تنها هدف آنها برانداختن و از بین بردن جمعیت مسلمین باشد .

آری تمام نظر و مقصد آنها برانداختن برنامه اسلامی است ، و نظری بجهت دیگر از جهات اختلاف ندارند ، زیرا این برنامه است که منشأ همه جور اختلاف و موجب هر رقم جبهه‌گیری و تهدید و طرد و تضعیف مخالفین و عدم سازش می‌شود .

و تنها چاره در اینمورد قوت و قدرت گرفتن و فراهم ساختن وسائل دفاع ( و أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ ) است ، تا قدرت و استطاعت مخالفین تضعیف و بی‌اثر باشد .  
**۶- و مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ :**

إرتداد : از باب افتعال از ماده ردّ و بمعنی اختیار ردّ است ، یعنی برگشتن و ردّ شدن با اختیار .

**حَبَطُ** : بمعنی سقوط با محو شدن باشد ، و اینمعنی در اثر پیدایش ضعف و شکست خوردن می شود ، مانند شکست در ایمان و عقیده . و در اینمورد دو موضوع را سبب حبط أعمال قرار داده است :

**أوّل** - برگشتن از برنامه آلهی خود که عبارت بود از خضوع و سلم شدن در مقابل مقررات آلهی ، بطوریکه از این برنامه سرپیچی کند .

و معنای ارتداد و خصوصیات آن در کتب فقهی ذکر شده است .

**دوّم** - ادامه پیدا کردن این ارتداد تا آخرین زمان حیات که رحلت از این دنیا در حال ارتداد صورت بگیرد .

و در این آیه کریمه از موضوع ارتداد بعنوان کفر تعبیر شده است ، و حقیقت کفر هم همین است ، یعنی ردّ و مخالفت و بی‌اعتنایی کردن .

و باید توجه داشت که : حقیقت و صورت واقعی عمل با نیت مشخص می شود ، و از اینجهت است که ارزش عمل نیز با همان نیت و خصوصیات آن معلوم و مشخص می گردد ( الأعمال بالنیات )

و چون انسان توجه و اعتقادی بخداوند متعال و عوامل ماورای طبیعت نداشته ، و أعمال او به نیت خداوند متعال و در راه او صورت نگرفت : ارزشی پیدا نکرده ، و از جانب او هم أجری بهم نخواهد پیوست .

و در صورت ارتداد و کفر نیز چنین است ، و کسیکه مخالفت و ردّ حقّ می کند : گذشته از نبودن ارزش معنوی برای أعمال او ، نباید کمترین توقّعی برای أخذ نتیجه و أجر از خداوند متعال داشته باشد ، زیرا عمل او برای خدا و به نیت او و در راه او نبوده است تا چنین انتظاری داشته باشد .

و ظرف فی الدنيا و الآخرة : متعلّق به فعل حبطت باشد .

و مراد سقوط و محو شدن أعمال است بطوریکه کوچکترین اثری از آنها در دنیا و در آخرت دیده نشده ، و همه از بین برود .

و أمّا أعمال نیکو و خالصی که پیش از ارتداد صورت گرفته است ( اگر باشد ) :  
اگر پس از ارتداد در اثر جبر و انجبار و محاسبه قهری زمان بزمان ، از بین نرفته  
باشد ( بر فرض محال ) در نامه أعمال صالح او ثبت شده ، و در دنیا یا در آخرت  
جزاء داده خواهد شد .

و بهر صورت آثار أعمال بدون تأخیر در صفحه نفس انسان مانند ضبط صوت ،  
ثبت می شود ، و از کوچکترین حرکت و عملی در این جهت غفلت نخواهد شد ، ولی  
در مقام محاسبه و نتیجه گیری جبر و انجبار شده ، و نتیجه منظور می شود .

#### ۷- و أولئک أصحاب النار هم فیها خالدون :

أولئک : در ۱۷۵ گذشت که اولی جمع ذا بوده ، و اسم اشاره است .

أصحاب : جمع صاحب که بمعنی معاشریست که ملازم باشد .

و نار : چیزییست که مشتعل شود ، و نار روحانی عبارت از آلودگی و ظلمت باطن  
است که مشتعل گردد در باطن ، و اشتعال آن شدیدتر باشد .

و خلود : مطلق استمرار و دوام است که خصوصیات آن متوقف می شود باقتضاء  
در محلّ ، و تلائم در جهات خارجی . و با انتفاء زمینه و اقتضاء و شرائط ، استمرار  
نیز منتفی می شود .

و تعبیر با أصحاب النار بحمل مطلق : اشاره می شود بفعلیت این مصاحبت برای  
آنان و تثبّت این اشتعال در قلوب آنها بنحویکه زمینه برای مستمر بودن و دوام آن  
محقق گردد .

و معنی خلود ، همیشگی ثابت نیست : زیرا اینمعنی با تقدیر مجازات و مختلف  
بودن آن وفق نمی دهد ، و گاهی ممکن است برخلاف میزان باشد .

و گذشته از این : عمل یا اعتقادیکه موجب خلود است ، باختلاف اشخاص شدت  
و ضعف پیدا کرده ، و دارای مراتب بسیاری می شود ، و نمی توان همه را در خلود  
ثابت و مطلق جای داد ، در صورتیکه در مقام محاسبه آخرت سر سوزن و ذره ای کم

و زیاد نمی‌شود .

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - ۷/۹۹ .

### روایت :

در نهج البلاغه ( خطبه ۵۰ ) می‌فرماید : مبدء وقوع فتنه‌ها تمایلات و دلخواه‌های پستی است که از آنها پیروی شده ، و احکام بی‌سابقه‌ای است که مخالفت کتاب خدا در آنها شده ، و مردهایی بر امور دیگران تولیت پیدا کنند ، ولی روی برنامه مخالف دین الٰهی ، پس اگر باطل مخلوط نگردد بحق : هرگز پنهان نمی‌ماند باطل بر کسانیکه خواهان حق هستند ، و اگر حق خالص شود از شبهات باطل : هر آینه زبانهای معاندین کوتاه گردد .

### توضیح :

گفته شد که فتنه بمعنی نوعی از إخلال کردن در امور باشد ، و بزرگترین إخلال اینستکه انسان روی هوای نفس و دلخواه خود در احکام تشریحی الٰهی إخلالگری کند، و چون تشریح از جانب خداوند متعال و مطابق کامل تکوین است : قهراً ایجاد اختلال در تشریح موجب پیدایش اختلال در نظام تکوین خواهد شد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- قتال فیه : بدل اشمال از شهر حرام است .
- ۲- قتال فیه : مبتداء است که با ظرف اختصاص پیدا کرده است .
- ۳- ولا یزالون : از افعال ناقصه است ، و یقاتلونک خبر است .
- ۴- حتی یردوکم : پس از حتی آن ناصبه مقدر است .

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ . - ۲۱۸ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ . - ۲۱۹ .

### لغات :

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا : بتحقيق - آنانکه - ایمان آوردند .  
وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا : و آنانکه - هجرت کردند - و کوشیدند .  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ : در - راه - خداوند - آنان .  
يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ : امید دارند - رحمت و مهربانی - خدا را .  
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ : و خداوند - پوشاننده - و مهربان است .  
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ : درخواست می‌کنند تو را - از - خمر - و قمار .  
قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ : بگوی - در آنها - مسامحه و تأخیر - بزرگست .  
وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ : و سودهایی هست - برای مردم .  
وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن : و مسامحه در آنها - بزرگتر است - از  
نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ : سود آنها - و درخواست می‌کنند تو را .  
مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ : چیست - آنچه - انفاق کنند - بگوی .  
الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ : صرف نظر کردن - اینچنین - آشکار می‌کند .  
اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ : خداوند - برای شما - نشانیهای خود را .  
لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ : شاید شما - اندیشه و فکر کنید .

### ترجمه :

بتحقیق آنانکه گرایش و ایمان آوردند ، و آنانکه از وطن کوچ کردند و کوشش نمودند در راه خداوند متعال ، آنان امیدوار می‌شوند رحمت و مهربانی خدا را ، و خدا پوشاننده و محو کننده خطاها و مهربان است. - ۲۱۸ درخواست کرده و می‌پرسند از تو حکم می و قمار باختن را ؟ بگوی در این دو موضوع مسامحه داشتن و تأخیر انداختن وظائف لازم باشد ، و ضمناً سودهایی نیز برای مردم پیدا شود ، ولی تسامح و سستی در آنها بزرگتر و بیشتر از سودی است که در آنها باشد . و درخواست می‌کنند از تو که چه چیزی را انفاق و هزینه به دهند؟ بگوی صرف نظر کردن از خطاهای دیگران را ، اینچنین آشکار و روشن می‌کند خداوند متعال برای شما نشانیهای خود را ، شاید که شما بفکر آید . - ۲۱۹ .

تفسیر :

۱- **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ :**

ایمان : خود یا دیگری را در امن وطمأنینه قرار دادن است .

و مهاجرت : از ماده هجر است که بمعنی ترک چیزی می‌باشد با بودن ارتباط در میان آنها ، و در مهاجرت دلالت بر استمرار هجرت نیز هست که این ترک استمرار و ادامه پیدا کند .

و جهد : کوشش تمام انجام دادن است در رابطه امری که آنرا باخر برساند . و در مجاهدت که از باب مفاعله است ، دلالت باشد بر استمرار پیدا کردن کوشش ، و این کوشش با عمل باشد یا بوسیله مال یا بفکر ، و در راه خدا باشد یا امر مادی .

در اینجا دو مرحله از سلوک انسان بسوی لقاء خداوند متعال ذکر شده است :  
**اوّل -** ایمان و خود را در محیط امن معنوی قرار دادن ، و از مخالفت خداوند و پیروی نفس اماره و شیطان منحرف بیرون آمدن است ، و این مرحله بسیار عظیم و موفقیت آمیزی است ، و علامت این منزل پیدایش محبت خداوند متعال در قلب



انسان ، و از میان رفتن حبّ نفس و حبّ دنیا باشد .  
 دوّم - مرحله کوشش در عمل و سعی کامل در انجام دادن وظائف الهی و اطاعت  
 أوامر خداوند متعال در راه او .  
 و در اینجا لازم است که انسان در پیمودن این راه بهر وسیله ممکن که مفید و  
 مؤثر است ، متوسّل گردد ، البتّه وسیله و عملیکه انسان را پاک و نزدیک بخدا  
 کرده ، و موجب رضایت او شود .  
 و در این مرحله دو امر لازم است که باید عملی گردد : اوّل - انصراف و ترک  
 محیط تمایلات مادی و هویهای نفسانی . دوم - وارد شدن به محیط روحانی و  
 مجاهدت تمام در این راه .

## ۲- اُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ :

رجاء : امیدوار بودن است ، و آن توقّع داشتن خیر است در موردیکه حصول آن  
 ممکن باشد ، بخلاف امل و آرزو که در مواردی استعمال می شود که حصول آن  
 بعید بنظر برسد .

و این کلمه در مقابل خوف استعمال می شود : زیرا در خوف اضطراب و پریشانی  
 در اثر مواجه بودن با ضرر و خطر پیش آید که نتیجه آن محافظت و خودداری و  
 مراقبت باشد . بخلاف رجاء که امیدوار شدن و متوقّع بودن حصول خیر است .  
 و رحمت : بمعنی مهربان و رأفت است .

و غَفُورٌ : بوزن ذَلُول صفت است از مغفرت که بمعنی پوشانیدن و محو آثار  
 باشد ، و اینمعنی از آثار رحمت است .

و چون نظر در مهاجرت و مجاهدت : تحصیل مغفرت نسبت بجرایمانهای گذشته  
 بوده است : از اینجهت مقدّم بر کلمه رحیم ذکر شد .

و أمّا در مورد رجاء رحمت : برای اینکه مغفرت از آثار رحمت است ، و رحمت از  
 صفات ذاتیه اُصیله پروردگار متعال باشد ، و امیدوار بودن برحمت که سرچشمه

مغفرت است مناسبتر خواهد بود ، زیرا رحمت شامل لطف و مهربانی و هم مغفرت می شود .

و رحمت عمومی در مورد سلوک سالکین : شامل اصلاح گذشته و هم توجه و عنایت مخصوص بمراحل متأخر خواهد بود .

و چون سالک بسوی خداوند متعال در جهت روحانی سیر کرده ، و خود را برای مقام قرب و حضور آماده می سازد : در حقیقت زمینه را برای توجه مخصوص و رحمت حق متعال آماده می کند ، و قهراً بموجب - فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسُيِّدْخُلْهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ۱۷۵/۴ ، كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ۱۲/۶ : إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ۵۶/۷ ، رحمت مطلق او متوجه این بنده خواهد بود .

۳- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا :

سؤال : درخواست کردن مطلق است ، از مال یا علم و یا چیز دیگر .  
خمر : بمعنی پوشانیدن است ، و اطلاق می شود بچیزیکه پوشاننده باشد ، و چیزیکه مُسکِر است بلحاظ پوشانیدن آن عقل و حواسّ بدنی را خمر گویند .  
و در مفهوم این ماده شرط است که پوشانیدن بطریق اختلاط و اتصال صورت بگیرد ، نه از راه إحاطه و فرا گرفتن خارجی مانند ساتر بدن .

و ميسر : مصدر میمی است از ماده یُسِر که بمعنی آسانی و سهولت باشد ، و چون قمار باختن راه سهل و آسانی است در بدست آوردن منافع مادی : از این لحاظ بکلمه ميسر تعبیر شده است .

و نفع : خیری است که برای انسان یا غیر انسان حاصل گردد ، و آن در مقابل ضرر است که عبارت باشد از مطلق شرّ مواجه ، و مَنَافِع جمع مَنفَعَة یا نفع است ، مانند محاسن جمع حُسن .

و اِثم : در ۱۷۳ گذشت که بمعنی تأخّر و بَطْؤ در انجام دادن وظیفه و اعمال خیر باشد ، و در حقیقت عبارت می شود از مسامحه و تقصیر و بی اعتنائی به تکالیف واجب .

و منظور اینکه : در خمر و میسر از جهت مادی منافی هست مانند بدست آوردن استفاده های ظاهری در جریان اشتغال بآنها ، که بنحو آسان و سریع صورت می گیرد ، و یا آثار طبیعی از تقویت و تفریح که در خواص مفردات طبی بآنها اشاره می شود .

ولی ضررها و خساراتیکه در این جریانها بانسان برخورد می کند ، بسی بالاتر و بیشتر است : حتی از جهت مادی هم ، در مقابل بُرد ، باخت دارد که گاهی انسانرا از هستی ساقط می کند ، و ضررهای بهداشتی و طبی مخصوصاً در مسکرات موجود است که قابل انکار نبوده ، و بطور تفصیل از آنها بحث شده است .  
و آنچه در این آیه کریمه بآن اشاره است : بسیار از نظر مادی و روحانی مهمّ و مورد توجه است .

خداوند متعال می فرماید : و اِثْمُهُمَا أَكْبَرُ - حالت تأخیر و دیرکرد و تسامحی که در این دو عمل پیدا می شود ، بالاتر و بیشتر از منافع و فوایدی است که در جریان آنها بنظر می رسد .

آری این دو عمل هر کدام ممکن است ساعتهاى ممتد انسانرا بخود مشغول کرده ، و روزهای چندی هم بلوازم و آثار طبیعی آنها از جهت مادی و فکری و روحانی مبتلا و گرفتار گردد .

و در امتداد این زمان از انجام دادن وظائف خود در جهت دنیوی و اخروی به مسامحه و تعلل و طول آرزو و تأخیر پرداخته ، و آیام عمر شریف خود را بهمین تقصیر و تأخیر سپری می کند .

آری مهمل گذاشتن این سرمایه انسانی و اوقات عزیز ، مخصوصاً از جهت

معنوی و فعالیت روحانی، قابل جبران نیست. پس انسان عاقل هرگز حاضر نمی‌شود که بخاطر استفاده‌های نامشروع و تمایلات و هوسرانیهای ناصحیح و آلوده بخسارات و زیانهای بسیار مختلف، این اندازه بخود صدمه بزند.

و جمله ( و اِثْمَهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ) از کلمات جامع و قصار قرآن کریم است. و نظر در اینجا بنحو کلی اشاره به مرجوح بودن این دو عمل است، و در آیه دیگر ( ۹۰/۵ ) بتحريم آن اشاره خواهد شد.

#### ۴- و يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ :

إنفاق : در ۲۱۵ گفته شد که جریان امری را بپایان رسانیدن است، و از مصادیق آن هزینه لازم را در موارد آن انجام دادن باشد.

و عضو : صرف نظر کردن است از چیزیکه مقتضی بر نظر کردن و توجه بآن باشد، و از اَسْمَاءِ حُسْنَى خداوند متعال اسم عفو است.

و چون إنفاق بمعنی خرج و هزینه دادن و تأمین زندگی است : قهراً از جهت موضوع اعم می‌شود از آنکه در جهت مادّی باشد یا معنوی.

پس إنفاق کردن عفو و در گذشتن از تقصیر و خطاهای دیگران بزرگترین مصداق و مهم‌ترین مورد إنفاق خواهد بود.

و إعطای هزینه و مال بدون عفو و إغماض و گذشت، نتیجه مطلوب نداده، و قلوب ضعفاء و نیازمندان را مسرور نخواهد کرد.

پس خدمت و بذل و احسان در مرتبه اوّل : اظهار عفو و إغماض و صرف نظر از تقصیر و قصور است، و سپس چیز دیگر.

و چون عفو که ندیدن خطا و چشم‌پوشی از تقصیر، و محو کردن بغض و کینه و گرفتگی قلب، و خضوع و نرمی و فروتنی است : در این انفاق هر دو طرف آرامش و صفا و محبت و دلگرمی پیدا خواهند کرد :

### ۵- کَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ :

تبیین : روشن ساختن است با جداسازی و رفع ابهام .  
و آیات : جمع آیت که بمعنی نشان‌دهنده و رساننده بمقصود است .  
و لَعَلَّ : دلالت می‌کند به ترجیحی و امیدواری در مضمون مدخول آن .  
و تَفَكَّرَ : از ماده فکر که بمعنی تأمل و اندیشیدن است ، یعنی نظر و اندیشه در مقدمات و دلائلی است که تا انسان را بمطلوب خود که مجهول است هدایت کند ، خواه آن مجهول امر مادی باشد یا معنوی .  
و منظور از مطلوبیکه مجهول است : خداوند و صفات او است :  
أَوَّلًا - مقصود اُصیل و هدف نهایی در عالم وجود : مقام لاهوت است که مبدء و منتهای همه عوامل و موجودات باشد .  
۲- کمال انسان و سعادت او : وصول و ارتباط پیدا کردن با این عالم است ، زیرا هر موجودی نشانه و نمایشی است از صفات جمال و جلال و عظمت او ، و هر چه بیشتر کسب فیض و نور کند : جامعتر خواهد بود .  
۳- انسان وقتی آرامش و طمأنینه و امن پیدا می‌کند که با خداوندیکه همه امور بدست او است مرتبط و مانوس گردد .  
۴- منظور از روشن ساختن و نشان دادن آیات : نشانیها و آیات الهی است نه آیات دیگر ، زیرا خداوند بندگان خود را بدیگری هدایت نمی‌کند ، و پیوسته آیاتی را تکوینی باشد یا تشریحی ، که نشان‌دهنده او است ، بمردم اِراءه می‌کند .  
۵- بقرینه کلمه لکم و کلمه تَفَكَّرَ : لازم است که این تبیین آیات بنفع آنان بوده ، و در اندیشه و فکر خیر و سعادت خود باشند ، زیرا اندیشه در مورد دیگران و امور دیگر نمی‌تواند مورد امر و تکلیف قرار بگیرد .

روایت :

تفسیر برهان از امام ششم (ع) نقل می‌کند که : سؤال کردم از تفسیر این آیه کریمه - **مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ؟** فرمود: کسانی هستند که چون انفاق کنند اِسراف نکرده و تنگ نمی‌گیرند - **وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا** - ۲۷/۶۷. سپس فرمود : آیه موردنظر پس از این آیه نازل شده است ، و مراد وسط و اعتدال باشد.

### توضیح :

گفتیم که عفو صرف نظر کردن و در گذشتن از تعدی و تقصیر و مطلق خطاء است ، و چون مطلق خطاء منظور گردد ، اعمّ می‌شود از اِفراط و تفریط ، یعنی کوتاهی و تقصیر داشتن و تجاوز و تعدی کردن ، و مفهوم جامع عبارت می‌شود از حدّ وسط و اعتدال .

و همچنین اعمّ می‌شود از معتدل بودن در عمل خود یا دیگری .  
پس تفسیر عفو بمفهوم وسط و اعتدال و کفاف و قصد ، در روایات شریفه از مصادیق موضوع عفو خواهد بود .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- **فیهما اِثم کبیر** : مبتداء مؤخر موصوف ، و خبر مقدم است .
- ۲- **و اِثمهما** : اِثم اسم مصدر است ، و اضافه بقرینه ( فیهما اِثم ) بمعنی فی باشد ، یعنی حالت تأخریکه در آنها است .
- ۳- **من نفعهما** : اگر بمعنی مصدر بگیریم اضافه بفاعل می‌شود ، یعنی سود دادن آنها . و اگر بمعنی اسمی باشد بمعنی فی خواهد بود .
- ۴- **ماذا ینفقون** : ما برای استفهام است ، و ذا موصول است بمعنی الّذی ، و در محلّ مفعول به باشند ، و از این لحاظ کلمه عفو بتقدیر فعل مقدر منصوب شده

است ، یعنی قل ینفقون العفو ، و مرکب بودن ماذا غیر وجیه باشد .  
 فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ يُسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ  
 تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنْ  
 اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ . - ۲۲۰ .

### لغات :

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ : در - زندگی دنیوی - و اخروی .  
 وَ يُسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ : و درخواست می‌کنند از تو - از یتیمان  
 قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ : بگوی - بصلاح آوردن - آنان - بهتر است .  
 وَ إِنْ تُخَالِطُوهُمْ : و اگر - آمیزش داشته باشید با آنان .  
 فَإِخْوَانُكُمْ وَ اللَّهُ : پس برادران شما هستند - و خداوند .  
 يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ : می‌داند - اخلال‌کننده را - از .  
 الْمُصْلِحِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ : اصلاح‌کننده - و هرگاه - میخواست - خدا .  
 لَأَعْتَبْتُمْ إِنْ : هر آینه برنج و سختی می‌آورد شما را - بتحقیق .  
 اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ : خداوند - بالاتر و برتر از همه - و حاکم قاطع است .

### ترجمه :

در جهت دنیا و در جهت آخرت ، و درخواست می‌کنند از تو از جهت یتامی ،  
 بگوی بصلاح بردن آنها و برای آنها بهتر و پسندیده‌تر باشد ، و اگر بخواهید با آنها  
 آمیزش داشته باشید : پس برادران شما هستند ، و خداوند آگاه و عالم است به  
 اخلال‌طلب از مُصلِح و صلاح‌طلب ، و هرگاه میخواست خداوند متعال هر آینه  
 بسختی و رنج‌وامی داشت شما را ، بتحقیق خدا بالاتر و برتر و حاکم قاطع  
 است . - ۲۲۰ .

تفسیر :

### ۱- فی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ وَ یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْیَتَامَى :

یَتِیم : مفرد یتامی و از مادّه یَتَمُّ است که بمعنی انقطاع و منفرد شدن از آنچه وابستگی بآن داشت ، و از مصادیق آن فاقد بودن پدر یا مربّی یا مادریکه مربّی بجای پدر بود .

در این مورد از دو موضوع بحث شده است :

اوّل - نتیجه ذکر آیات و احکام الّهی است که : تفکر و اندیشه کردن در حقیقت زندگی و خصوصیات امور دنیوی و اخروی باشد .

زیرا چون انسان خطوات شیطان را در مقابل مرضات خداوند متعال بررسی کرده ، و آیات تکوینی و تشریحی الّهی را تحت نظر در آورده ، و آرایش و جلوه‌های دنیای مادّی و موقتی بودن آنها را در مقابل ثبوت و پایدار بودن و نعمتهای حقیقی و لذاذات آخرت مقایسه نموده ، و مقدمات و شرائط و خصوصیات زندگی روحانی و بهشت و عوالم ماورای مادّه را بدقّت فکر نماید : بطور یقین سعادت و خوشبختی و پیشرفت بسوی کمال و حقّ را تشخیص خواهد داد .

آری همه اُدیان و انبیاء و کتب آسمانی برای همین هدف از جانب خداوند متعال پدید آمده و صورت خارجی پیدا می‌کنند .

و نظر از خلقت انسان هم همین است .

دوّم - مطرح کردن موضوع ایّتام است که جریان رسیدگی بآنها آیا در رابطه

زندگی دنیوی صورت می‌گیرد یا اخروی ؟

و آیا مخالطه و آمیزش و نشست و برخاست و آمد و رفت از نظر زندگی مادّی و ظاهری با ایّتام چگونه باید باشد و چه آداب و احکامی داشته و از نظر معنوی و روحانی چه آثار و نتایج دارد ؟



اینها موضوعاتی است که برای مردم مورد توجه است .

## ۲- قُلْ إِصْلَاحُ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِن تَخَالِطُوهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ :

إصلاح در مقابل إفساد است ، و إفساد بمعنی ایجاد اختلال و تباهکاری کردن باشد ، و در مقابل آن إصلاح که بمعنی برطرف کردن و رفع اختلال و تباهی و آشتی دادن امور و افراد و اجزاء باشد که ارتباط در میان آنها برقرار شده و بهم پیوستگی تثبیت گردد .

و مخالطت : بمعنی آمیزش پیدا کردن و استمرار آن باشد .

و إخوان : جمع أخو مانند خرب و خربان که بمعنی کسی است که از جهت ولادت و أصل با دیگری شریک باشد ، خواه بیک واسطه یا با چند واسطه صورت بگیرد ، و در جهت مادی باشد یا معنوی .

و در اینمورد اگر طرفین از مؤمنین باشند : از اصل ایمان معنوی ریشه گرفته و برادر ایمانی هستند . و اگر نه از جدّ اعلاّی واحد بوده و بیک ریشه نسبی منتهی می شوند - إنّما المؤمنون إخوة . و در اینجا در پاسخ سؤال از یتامی بدو جهت اشاره می شود :

أول - بجهت خدمت و دستگیری مادی و معنوی از آنها در رفع آشفتگی و پراکندگی و تباهی زندگی آنها ، بطوریکه زندگی آنها تأمین گشته و نیازمندیهای آنها برطرف شده ، و بتوانند زندگی سالم پیدا کنند . و اینمعنی یک أمر کلی است که خصوصیات و جزئیات آن باختلاف موارد و اشخاص و مراتب توانایی فرق می کند ، و إصلاح وضع آنها هم گاهی بجهت مالی نیازمند می شود ، و گاهی بجهت تربیتی و تعلیم ، و گاهی از لحاظ مراقبت و برنامه زندگی ، و جهات دیگر .

دوم - اشاره بجهت آمیزش و اختلاط با آنها است که : نباید در میان آنها و دیگران فرقی گذارده ، و اختلاط با آنها را کیفیت و برنامه مخصوصی اجراء کرده ، و با سردی تلقی کند .

و بلکه لازم است توجه داشته باشد که : اختلاط با آنها بصورت گرم و مهربانی و صفا و محبت بوده ، و چون خویشان نزدیک و برادران خود با آنها رفتار کند ، تا آنها احساس ضعف و حقارت نکنند .

و تعبیر بکلمه إصلاح : برای تنبیه باینجهت است که هرگونه خدمت و مساعدتیکه صورت می‌گیرد ، لازم است بعنوان اصلاح امور و احوال آنها واقع شود ، و اینجهت است که موجب می‌شود بهترین مصداق ( خیر ) تعاون و خدمت محسوب گردد .

و در تعبیر با کلمه خیر ، و همچنین در تعبیر با فإخوانکم ، اشاره می‌شود بواقعیت داشتن این دو موضوع ، تا توجه شود که بهترین خدمت إصلاح است ، و یتامی برادران شما هستند ، و این دو امر واقعیتی است نه فرض و تصور .

### ۳- و اللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ :

این جمله شریفه از کلمات قصار و جامع قرآن مجید است . و باید هر کسی در هر موضوعی که بعنوان خدمت یا انجام وظیفه یا عمل نیکو و صالح برنامه‌ای را انجام می‌دهد: متوجه باشد که تنها گفتار و اظهار و ادّعاء کافی نیست ، بلکه باید واقعیت داشته باشد .

و اگر دیگران از حقیقت نیت و از واقعیت امر آگاه نیستند ، خداوند متعال آگاه بهممه ظاهر و باطن امور است .

و بالاتر از این آنکه: خداوند متعال محیط و عالم است بطواهر و بواطن و نهان و پنهان افراد ، و واقعیت و حقیقت وجود و صفات آنها را می‌بیند ، تا برسد بأفکار و نیات که در مرتبه دوم از صفات ذاتی و از مظاهر صفات باشند ، و همچنین اعمال و رفتار و کردار که از مظاهر نیات و در مرتبه سوم جلوه می‌کنند .

و از این لحاظ است که تعبیر به مصلح و مفسد شده است ، نه با نیات خیر و شرّ ، یا با اعمال صالح و فاسد .

و تقدیم کلمه مفید: برای اهتمام و توجه بیشتر است به نبودن فساد، و در عین حال اکثریت در اینجهت است، زیرا حبّ دنیا و تمایل بعنوان و طمع بجلب نفع و مال برای بسیاری از مردم، امر عادی است.

۴- و لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَنَّاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ :

إعانت: از ماده عَنَت که بمعنی دشوار بودن با اختلال و آشفتگی است، و إعانت متعدی و بمعنی ایجاد اختلال و دشوار ساختن است.

و عزیز: از ماده عَزَّت در مقابل ذَلَّت، و بمعنی استعلاء و تفوق است نسبت بکسیکه پایین تر از او باشد.

و عَزَّت و ذَلَّت گاهی ذاتی و تکوینی است، و گاه بسبب عوارض و امور خارجی باشد، مانند عنوان و مال.

و عَزَّت حقیقی کامل مخصوص خداوند متعال است که استعلاء و بلندی مقام او نامحدود و نامتناهی مطلق و ابدی باشد.

و حکیم: بمعنی صاحب حکمت و قاطع است، و چون قاطع بودن حکم و فرمان متوقف باستعلاء و عَزَّت است، پس از آن ذکر شده است، و عَزَّت هم پس از جمله - و لَوْ شَاءَ اللَّهُ - آمده است که در حقیقت برای تثبیت موضوع مشیت باشد.

و أمّا موضوع إعانت: بمناسبت عنوان افساد است، زیرا إعانت دلالت می کند به شدت در اختلال و دشواری، و اینمعنی برای تنبیه و متوجه ساختن مفسدین است که خیال نکنند که افساد آنها در اثر قدرت و قوت آنان و ضعف دیگران باشد.

روایت:

در تفسیر برهان از امام ششم (ع) می پرسند که: ما وارد خانه برادری می شویم که در آنجا یتیمان و خادمی هم هستند، پس در سر سفره آنها نشسته و از غذا و آب آنها گاهی می خوریم، و خادم آنها خدمت می کند، پس وظیفه ما در اینجا

چیست؟ فرمود: اگر وارد شدن شما به آنخانه بنفع آنها است، اشکالی ندارد. و اگر بضرر آنها صورت می‌گیرد، باید خودداری کرد. و فرمود: **بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ - ۱۴/۷۵**، و شما از حقیقت این امر آگاه هستید. و خداوند متعال می‌فرماید: **وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ**.

### توضیح:

گفتیم که فساد بمعنی إخلال و ایجاد آشفتگی است، و إصلاح در مقابل آن و بمعنی بهم پیوستگی و ایجاد آشتی و رفع اختلال باشد. و اینمعنی با کم و زیاد بودن فرق نمی‌کند، و مناط همان مطلق ضرر و یا سود داشتن است که میزان صحت اختلاط است.

### لطائف و ترکیب:

- ۱- **إِصْلَاحٌ لَهُمْ**: مبتداء نکره موصوف است، و **خَيْرٌ خَيْرٌ** است.
- ۲- **فِإِخْوَانُكُمْ**: خبر است از مبتداء محذوف که معلوم است و تقدیر چنین است که: **فِإِخْوَانُكُمْ**.
- ۳- **وَأَوْشَاءَ اللَّهُ**: بقرینه جزاء، کلمه **إِعْنَاتٍ** مفعول به و مقدر است، یعنی **لَوْشَاءَ** الاعنات لأعنتکم.

**و لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ وَّلَا أُمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَّلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَّلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَّلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَّلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَّاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَّالْمَغْفِرَةِ بِأُذُنِهِ وَّيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ - ۲۲۱**.

## لغات :

و لا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ : و زناشویی نکنید - با زندهای مُشْرک .  
 حَتَّى يُؤْمِنَ و لَأَمَّةٌ : تا - ایمان بیاورند - و هر آینه کنیزی .  
 مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ : ایمان آورده - پسندیده‌تر است - از مُشْرکه .  
 و لَوْ أَعْجَبْتُمْكُمْ : و هرگاه که - بشگفت آورد شما را .  
 و لا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ : و بزناشویی نیاورید - مردان مشرک را .  
 حَتَّى يُؤْمِنُوا و لَعَبْدٌ : تا - ایمان بیاورند - و هر آینه بنده .  
 مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ : مؤمن - بهتر است - از - بنده مشرک .  
 و لَوْ أَعْجَبَكُمْ أَوْلَتْكُمْ : و هرگاه که - بشگفت آورد شما را - آنان .  
 يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ : می‌خوانند - بسوی - آتش .  
 و اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ : و خداوند - می‌خواند - بسوی - بهشت .  
 و الْمَغْفِرَةَ بِإِذْنِهِ : و پوشانیدن خطاها - با موافقت او .  
 و يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ : و آشکار می‌کند - آیاتش را - برای مردم .  
 لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ : شاید آنان توجه کرده و غفلت نکنند .

## ترجمه :

و زناشویی نکنید با زندهای مشرک و غیر موحد تا هنگامیکه ایمان آورده و یکتاپرست شوند ، و کنیزیکه مؤمن بخداوند متعال و موحد است بهتر باشد از زن آزاد مشرک ، و اگر چه بشگفت بیاورد شما را صورت و ظاهر او ، و به تزویج و زناشویی ندهید زنها را به مردان مشرک تا وقتیکه ایمان آورده و موحد باشند ، و بنده مملوک مؤمن بهتر و برتر است از مرد مشرک ، و اگر چه ظواهر او بشگفت آورد شما را ، آنان که مشرک هستند می‌خوانند بسوی آتش ، و خداوند می‌خواند بسوی بهشت و آمرزش با موافقت او ، و روشن و آشکار می‌کند آیات و نشانیهای خود را

برای مردم ، شاید آنان از غفلت در آمده و متوجه گردند. - ۲۲۱ .

تفسیر :

### ۱- و لا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ :

نکاح : بمعنی زناشویی کردن است که بر مقررات معین عرفی و شرعی صورت گرفته و با همدیگر بتوانند زندگی مستمر داشته باشند .

و إِنْكَاحٍ : متعدی بدو مفعول شده ، و بمعنی بزناشویی دادن می‌شود ، و در این جهت فرقی نمی‌کند که فاعل مرد باشد یا زن . و زناشویی کردن عبارتست از زندگی و عیش با همدیگر و شرکت در مصاحبت و عشرت بطور مطلق و تأمین مقدمات و اسباب زندگی از طرفین که هر کدام در محدوده امکانات و باقتضای حال خود .  
و أَمَّا تَمَتُّعٌ : از آثار این زناشویی باشد .

و إِنْشْرَاقٍ : همتا قرار دادن و شریک و همدست درست کردن باشد ، و شرک در مورد خداوند متعال شرکت در تکوین و خلق او است که هر کدام سهمی در اینجهت داشته باشد .

و أَمَّا جِهَةٌ : این شرط : برای اینستکه معلوم شد که نکاح زناشویی و استمرار مصاحبت و معاشرت است ، و این امر نیازمند به بودن وحدت در هدف و برنامه زندگی است ، و اگر هدف و برنامه در زندگی طرفین مختلف باشد : توافق و گرمی در مصاحبت و رفاقت امکان‌پذیر نخواهد بود .

مانند اینکه دو نفر با اختلاف در برنامه مسافرت از لحاظ حرکت و غذا و سائر خصوصیات ، و با دو گونه بودن هدف و نقطه منتهای سیر ، خواستار رفاقت و هسمفر بودن باشند .

و موضوع توحید و إِنْشْرَاقٍ : از هر جهت مخالف همدیگرند ، و هرگز قابل جمع شدن و توافق فکری و عقیدتی و عملی نیست ، و لازم است که طرفین از اعتقادات

و افکار و اعمال مخصوص خودشان صرف نظر کرده و کوتاه آیند ، و اینمعنی با حفظ اعتقاد ناشدنی است .

## ۲- و لَأَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ :

أَمَّةٌ : بمعنی زنیست که کنیز و مملوک باشد ، و أصل کلمه أَمَوَةٌ است ، و تصغیر آن أُمِّيَّةٌ باشد که در نسبت أُمَوِی می شود .

و إعجاب : بمعنی شگفت آوردن و تعجب ایجاد کردن باشد .

منظور اینکه : برای شما مسلمانان که مقید با اعتقادات اسلامی و پابند با اعمال دینی هستند : زناشویی با یک زن مملوک کنیز ، بهتر از تزویج زنیست که از لحاظ جمال و مال مورد إعجاب بوده ، ولی از جهت اعتقاد مشرک باشد .

زیرا صبر و سازش از لحاظ شکل و صورت و زیبا نبودن : آسان است ، و با مختصر جلوگیری کردن از هوی و هوس خواهی و با پیروی از عقل و تدبیر قابل تحمل و توافق می شود ، برخلاف اختلاف در فکر و روش و برنامه زندگی که هدف انسانرا تغییر خواهد داد .

و ذکر إشراک در مقابل ایمان : برای اینستکه ، در صورت ایمان ، شخص مؤمن خود و دیگران را در اثر گرایش و وابسته شدن بمبدء واحد ، أمن داده و از هرگونه اضطراب و تزلزل ایمن ساخته است . بخلاف إشراک که در صورت تعدد مؤثر و مبدء انسان نمی تواند برنامه واحد و گرایش معین و هدف مشخص داشته ، و پیوسته در حالت تزلزل و اضطراب و پریشانی بسر می برد .

## ۳- وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ

اعجبکم :

در این جمله اشاره می شود باینکه : نامطلوب بودن زناشویی در صورت مشرک بودن طرف فیما بین زن و مرد یکسان است ، زیرا نظر به استمرار زندگی و مصاحبت در میان زن و مرد است ، و لازم است هر دو از جهت برنامه و هدف در زندگی

خودشان توافق کامل داشته باشند .

و در این دو قسمت از جهت کیفیت بیان و تعبیر اختلافی دیده نمی‌شود ، مگر در کلمه نکاح و إنکاح که درباره مرد بصیغه مجرد و درباره زن بصیغه متعدی باب افعال تعبیر شده است .

و این اختلاف تعبیر اشاره می‌کند که : نکاح از طرف مرد بطور مستقیم و بنحو استقلال صورت می‌گیرد ، ولی از طرف زن لازمست اولیاء او این امر را بنحو شایسته و با رعایت دقت انجام بدهند .

آری زن از جهت احساسات و هم از لحاظ عواطف قویتر و شدیدتر از مرد است ، و زمینه فریب خوردن و تحت تأثیر کلمات دیگران واقع شدن در وجود او بیشتر است ، و مخصوصاً اینکه از رنگهای مختلف و نیرنگهای گوناگون اجتماع بحدّ کافی آگاه نیست ، پس در این جریان که بسیار مهم بوده و سرنوشت طرفین را در سرتاسر زندگی خود و بلکه فرزندان آنها نیز تعیین می‌کند : بطور حتم باید با تصویب و تحت نظر اولیاء صورت بگیرد .

و از این لحاظ است که خطاب در هر دو مورد برای مردها واقع شده است .

۴- **أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ :**

دعوت و دعاء : بمعنی خواندن است که جلب توجه و تمایل کرده و بسوی او سوق شود ، و تنها خواندن را نداء گویند .

و نار و جنّت : اعمّ باشند از نار و جنّت مادی یا معنوی

و مغفرت : پوشانیدن و محو آثار خطاها باشد .

و اذن : آگاه بودن توأم با موافقت و رضایت است .

و أمّا مقصد و هدف آنانکه مشرک هستند : عبارت است از آتش و دعوت بآتش ، زیرا در ۲۱۴ گفته شد که جهنّم روحانی تعبیر می‌شود از آن به آلودگی و مزیقه و ظلمت و انقطاع از حقّ و نور و رحمت و محبت و هر آن چیزیکه در محیط



محبوبیت و بُعد پدید آید .

و بطوریکه گفته شد : اشراک ملازم است با اضطراب و تزلزل و پیدایش حالت انقطاع از مبدء نور و دور شدن از محیط توحید و طمأنینه .

چنانکه خداوند متعال مردم را دعوت می‌کند به عالم وحدت و نور و طمأنینه نفس و قرب و ارتباط و لقاء که حقیقت و روح بهشت روحانی است .

پس کسیکه طالب انس و مصاحبت با مشرک باشد : خواه و ناخواه در پی سلوک راه آتش و انقطاع از حقّ و نور خواهد بود .

ولی خداوند متعال همیشه بندگان خود را بسوی حقّ و سعادت و نور و بهشت و مغفرت و صفاء و خلوص دعوت می‌کند .

زیرا او نور نامتناهی بوده و علم و قدرت او نامحدود است ، و هرگز کوچکترین ضعف و احتیاجی در وجود او نیست ، و در اینصورت نظری بجز خیرخواهی و هدایت بسعادت و کمال نخواهد داشت .

و اُمّا مقدّم شدن جنّت بمغفرت : برای اینستکه موضوع کلام و بحث در دعوت ببهشت و مغفرت است ، نه خود آنها .

و چون دعوت باستجابت رسیده ، و زمینه و مقتضی برای سیر بسوی بهشت و طلب توبه و توجّه برحمت و حقّ پیدا شود : قهراً بسبب پیدایش حالت استغفار و برطرف کردن موانع ، زمینه مغفرت فراهم خواهد شد .

پس دعوت بمغفرت لازمست بعد از دعوت ببهشت صورت بگیرد ، تا حالت تهیّو و استعداد برای طلب مغفرت پیش آید .

و اُمّا وصول به جنّت : البتّه پس از تحقّق مغفرت خواهد شد .

و اُمّا کلمه یاذنه : متعلّق است به کلمه یدعو ، و چون این دعوت از باب لطف و فضل الهی بوده ، و خصوصیات و جزئیات آن تحت نظر و تصویب و تقدیر او باید صورت بپذیرد : قهراً مانند سائر امور و خواسته‌های او با موافقت و آگاهی خداوند

متعال باید انجام بگیرد. و این قید دلالت می‌کند که : این دعوت که خارجی و عملی است ، با علم و آگاهی خداوند متعال و با موافقت کامل او صورت می‌گیرد ، نه مانند دعوت مشرکین که از روی ناآگاهی و جهالت مطلق می‌باشد .

### ۵- و يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ :

تبیین : آشکار ساختن با جدا کردن حق از باطل که رفع ابهام شود .  
آیات : نشانیهای آشکار که هدایت بمقصود می‌کنند ، خواه آیات تکوینی خارجی باشد و یا آیات تشریحی .

و للناس : اشاره است باینکه تبیین آیات برای عموم مردم است نه برای خواص که آنان با حق الیقین و شهود قلب حق را می‌بینند .  
و تذکر : از ماده ذکر است که بمعنی یاد کردن در مقابل غفلت باشد . و باب تفعّل برای مطاوعت تفعیل است ، یعنی یاد آوردن در مقابل یاد دادن . و در اینجا بکلمه - للناس لعلهم يتذكرون ، تعبیر شده . و در آیه ۲۱۹ بکلمه - لعلکم تتفكرون ، گفته شده است .

زیرا در اینمورد بمناسبت موضوعات یتامی و مفسدین و زناشوئی و مشرکین و مؤمنین : مقتضی بر تذکر و تنبّه و توجه است ، تا این موضوعات و آثار و خصوصیات آنها را بدقت دریابد .

و در مورد ۲۱۹ بمناسبت موضوعات اَشْهُرُ حُرْمٍ و قتال و فتنه و مهاجرت و مجاهدت فی سبیل الله و خمر و میسر و عفو : لازم است تفکر نموده تا نتایجی را که مجهول است بدست آورد .

و خداوند متعال در مقابل دعوت مشرکین بآتش : مردم را بجنت دعوت کرده ، و سه امتیاز اضافی هم بر آن افزوده است .

اوّل - دعوت بمغفرت هم که ملازم با ورود ببهشت است اضافه شده است .

دوم - اذن و آگاهی و تحت رضایت و موافقت او بودن است .

سوّم - روشن کردن آیات الهی است برای توجّه بیشتر مردم ، تا برای مردم اتمام حجّت و تکمیل لطف و رحمت و هدایت گردد .

### روایت :

نورالثقلین از کافی از ابومحمّد حسن بن جهّم نقل می‌کند ، امام هشتم ( ع ) مرا فرمود : ای ابامحمد چه می‌گویی درباره کسی که تزویج می‌کند زن نصرانیّه‌ای را بر زنیکه مسلمه است ؟ عرض کردم : من فدایت گردم ، نظر من در مقابل حضرت تو چه وجهی دارد ! فرمود : شما نظر خود را بگوی ، و قول من از گفتار تو معلوم می‌شود ! عرض کردم : جایز نیست تزویج کردن نصرانیّه بر مسلمه باشد یا بر غیر مسلمه . فرمود : برای چه ؟ عرض کردم : بخاطر قول خداوند متعال : **و لا تَنكحوا المُشْرِكاتِ حَتّٰى یُؤْمِنَ .**

فرمود : چه می‌گویی درباره آیه کریمه : **أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلُّ لَكُمْ ... وَ الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ - ۵/۵ .**

عرض کردم : آیه ولاتنکحوا المشرکات ، آنرا نسخ کرده است . امام ( ع ) در اینجا تبسّم فرموده و ساکت شد .

### توضیح :

از تبسّم و سکوت امام ( ع ) استفاده می‌شود که : در اینمورد نکات دقیقی هست که باید بررسی و تحقیق شود :

۱- سکوت آنحضرت می‌فهماند که صلاح عقلی و دینی در اینمورد سکوت بوده ، و لزوم و اقتضایی بر مخالفت نبوده است .

۲- پرسش اعتراض‌آمیز آنحضرت از آیه مائده ، بطور لطیف از نظر او کشف

می‌کند ، مخصوصاً که در ابتداء فرمود : از گفتار شما قول و نظر من معلوم خواهد شد ، و این پیش‌بینی در صورت توافق قولین صدق نمی‌کند .

۳- بطوریکه مسلم است سوره مائده پس از فتح مکه ، و سوره بقره در اوائل ورود بمدینه طیبه ، نازل شده است ، و چگونه ممکن است که آیه‌ای در زمان متقدم و گذشته آیه متأخر را نسخ کند .

۴- این دو آیه کریمه از لحاظ موضوع و خصوصیات با همدیگر اختلاف دارند ، و تنافی و تضادی فیما بین آنها نیست تا مجبور باشیم یکی را نسخ دیگری بدانیم ، زیرا آیه مائده درباره اهل کتاب است ، و آیه بقره مربوط به مشرکین می‌باشد .

۵- و این دو عنوان که در این دو آیه کریمه هست ، هر کدام بمعنی حقیقی و بمصداق مسلم آن حمل می‌شود ، و مصداق قطعی و مسلم از کتابیه : از نصاری و یهود محسوب می‌گردند . چنانکه مصداق قطعی از مشرکه : جماعت بت‌پرست بانواع مختلف باشند .

و إطلاق مشرکه بحمل اولی بر اهل کتاب صحیح نیست ، اگر چه مرتبه‌ای از شرک را داشته باشند . چنانکه اطلاق اهل کتاب بر بت‌پرستان بحمل اولی درست نباشد ، اگر چه بعضی از فرقه‌های بت‌پرست در ابتدای آیین خود از اهل کتاب بودند .

پس مناط صدق فعلی حقیقی این دو عنوان باشد .

۶- ظاهر این آیه کریمه با قرینه‌های داخلی و خارجی آنکه : نهی در اینجا بمعنی نهی تنزیهی است ، نه نهی تحریمی مطلق ، و این اندازه بطور مسلم از صریح آیه استفاده می‌شود .

اگرچه در صورت اراده بت‌پرستی از مشرک : حرمت زناشویی بطور اجمال ، ولو در إنکاح ، ثابت است .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- ولأمة : مبتداء است و لام برای تأکید است ، و همچنین در جمله - و لعبد مؤمن خیر من مشرک .
- ۲- و لو أعجبتکم : در ۱۰۴ گفتیم که کلمه لو ، دلالت می‌کند به تعلیق ، و در اینجا تعلیق می‌شود خیر بودن به اعجاب .
- ۳- حتی يؤمنوا : در ۵۵ گفته شد که این کلمه دلالت می‌کند به منتهی شدن حکم سابق بما بعد آن ، و آن حرف است ، و بمقتضای مفهوم جمله ، خصوصیات آن فرق می‌کند ، از جهت عاطفه بودن یا جازه بودن یا مقدر شدن حرف آن ، و غیر اینها .
- ۴- بإذنه : متعلق است به يدعو ، و حال است .

و يسألونك عن المَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي المَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ المَتَطَهِّرِينَ . - ۲۲۲ .

## لغات :

- و يسألونك عن المَحِيضِ : و درخواست می‌کنند از تو - از - حیض .
- قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا : بگوی - آن - آزار است - پس کناره‌گیری کنید .
- النِّسَاءَ فِي المَحِيضِ : از زنان - در حال حیض .
- و لَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ : و نزدیک نشوید آنها را - تا وقتیکه .
- يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ : پاک شوند - پس زمانیکه - پاک کردند خود را .
- فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ : بیایید آنها را - از - جاییکه .

أَمَرَكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ : أمر کرده است - خدا - بتحقیق - خداوند .  
 يُحِبُّ التَّوَّابِينَ : دوست می‌دارد - توبه‌کنندگانرا .  
 وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ : و دوست می‌دارد - پاک‌کنندگانرا .

#### ترجمه :

و درخواست می‌کنند از تو از خون حیض ، بگوی که آن آزاریست ، پس کناره‌گیری کنید از زنها در حال حیض ، و نزدیک نشوید آنها را تا زمانیکه پاک بشوند از حیض ، پس زمانیکه خود را پاک کردند و پاک شدند پس بیایید آنها را از آن جایکه خداوند امر فرموده است ، بتحقیق خداوند دوست می‌دارد توبه‌کنندگانرا ، و دوست می‌دارد پاک‌کنندگانرا . - ۲۲۲ .

#### تفسیر :

#### ۱- وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى :

سؤال : درخواست کردن چیزی است ، مال باشد یا علم یا چیزی دیگر .  
 و محیض : مصدر میمی است بمعنی سیلان خفیف در داخل شیء . و حیض بمعنی مصدری و هم بمعنی اسمی استعمال می‌شود .  
 و أذى : مصدر است مانند تَعَب ، عبارت است از حالتی که بسبب رسیدن ناملائم و أمر مکروه حاصل گردد ، و گاهی برای مبالغه بخود آن أمر مکروه و ناملائم اطلاق می‌شود .

و منظور اینکه حالت مَحِيض برای زنها برخلاف جریان عافیت و صحت و تندرستی بوده ، و در عین حال یک أمر طبیعی است که در اثر فعالیتت جهاز رحم ، چنین حالت خونریزی طبیعی منظمی صورت گرفته ، و زمینه برای بوجود آمدن جنین درست می‌شود .

و در این آیام لازمست که : زنها بطور کلی از فعالیت زیاد و مخصوصاً از جهت تحریک تمایلات پرهیز کنند .

## ۲- فاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي المَحِيضِ وَ لَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ :

اعتزال : از افتعال و از ماده عزل که بمعنی کنار و جدا شدن از موضوعیکه در محیط جریان آن بود ، و اعتزال : اختیار عزل است .

و قرب : بمعنی مطلق نزدیکی است ، و مراد در اینجا مطلق نزدیک شدن بآنها در جهت التذاذ باشد .

و در اینمورد دو مرحله در ارتباط با مؤانست و اختلاط با زن را در حال محیض بیان فرموده است .

اوّل - در مرحله اوّل فاصله گرفتن و کنار رفتن مطلق است ، تا هیچگونه موجبات تحریک او نشده ، و باستراحت فکری و عملی خود ادامه داده ، و فعالیت کاری کمتر داشته ، و تحریک أعصاب پیدا نکند ، زیرا بهترین برنامه برای زن در آیام حیض استراحت مطلق است .

دوّم - در مرحله دوم که تا حدودی برای او استراحت و آرامشی پیدا شده است : از مقاربت جنسی به پرهیزد ، که اینمعنی موجب تحریک أعصاب مربوط بجهاز رحم گشته ، و ممکن است خونریزی و ناراحتی شدیدی پیدا کند .

و أمّا طهارت : بمعنی مطلق پاکیزگی است که در جهت مادی باشد یا معنوی ، و تطهیر بمعنی مطلق پاکیزه کردن است .

و مراد در اینجا پاکیزه شدن از آلودگی بخون حیض باشد که مورد کلام است ، و پاک شدن از آن بنحو طبیعی صورت می‌گیرد ، و چون بجریان طبیعی این پاکی حاصل شد : زمینه برای نزدیک شدن پیدا شده ، و دو مرحله فاصله گرفتن ، و پرهیز از مقاربت برطرف خواهد شد ، و با حصول این زمینه و اقتضاء : پاکیزه بودن ظاهری نیز برای رفع هر گونه آلودگی و پلیدی لازم است .

### ۳- فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَ كُمْ اللَّهُ :

تَطَهَّرَ : از باب تَفَعَّلَ و دلالت می‌کند به مطاوعت تطهیر ، یعنی پذیرفتن و أخذ کردن و اختیار نمودن عمل تطهیر ، و آن عبارتست از أخذ پاک شدن و عمل پاکیزگی ، و چون اینمعنی یک جریان اختیاری خواهد بود که پس از پاک شدن طبیعی صورت می‌گیرد ، قهراً تطبیق پیدا می‌کند به غُسل و تطهیر ظاهر بدن که بنحو مخصوص وارد شده است .

پس با تحقق تطهّر : زمینه التذاذ و مؤانست کاملاً بی‌مانع شده ، و فعلیت پیدا کردن آن صورت واقعی خواهد داشت .

آری شرایط در مورد زمینه موجود شده ، و موانع مرتفع گشته است ، و سپس لازم می‌شود رعایت برنامه و شرایطیکه در مرحله تمتّع باید باشد . و از رعایت شرائط حلیت تمتّع مانند عقد نکاح و تمتّع ، و کیفیت و خصوصیات تمتّع است که در کتب فقهی مندرج است .

و حیث : دلالت می‌کند به مکان و محلّ با کیفیت مخصوص .

و منظور اینکه : از لحاظ محلّ استمتاع و کیفیت آن لازمست طبق دستورهای دینی الهی رفتار شده ، و برخلاف مقرّرات عمل نشود .

### ۴- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ :

حَبٌّ : دوست داشتن است با تمایل شدید است .

و مبدء حَبٌّ و دوست داشتن هر چیزی : حَبٌّ نفس و ذات خود باشد ، و چون دیگری از جهت صفات ذاتی و یا ظاهری مشابه با او شد : قهراً علاقمند باو خواهد بود ، و همچنین اگر از آن بنفع خود استفاده کرده ، و برای وصول بههدف خود از او یاری بطلبید ، خواه آن هدف تحصیل کمال باشد ، و یا رسیدن بلدّت .

و أمّا حَبٌّ و دوست داشتن از جانب خداوند متعال :

أولاً - مخلوق همه مظاهر اراده و قدرت و علم و حکمت پروردگار متعال



هستند ، و حبّ ذاتی او اقتضای چنین تکوین و تقدیر کرده ، و صفات جود و لطف و رحمت و عظمت او ایجاب کرده است که این عوالم را با کمال نظم بوجود آورد .

ثانیاً - این مخلوقات مختلف تا در صفای طبیعی و فطری خود باقی هستند آیات الهی و نشان‌دهنده صفات او بوده ، و قهراً محبوب او خواهند بود ، و همچنین از انسانها آنکه فطرت پاک خود را حفظ کرده ، و یا با توبه و بازگشت و اصلاح و تزکیه ، طهارت و صفاء و روحانیت و نورانیت پیدا کرده‌اند : در حقیقت قرب معنوی به پیشگاه خداوند متعال بدست آورده ، و بالطبع مورد محبت و لطف و توجه او قرار خواهند گرفت .

و أمّا تقدّم توّابین بر متطهّرين : برای اینستکه توبه و بازگشت در مرتبه اوّل لازم است متحقّق شده ، و از محیط فساد و عصیان و انحراف و مخالفت بصراط صلاح و اطاعت و استقامت و موافقت رسیده ، و سپس موفق به تطهیر نفس و تهذیب و تزکیه خود گردد .

پس توبه قدم اوّل ، و صلاح عمل و تطهیر در مرتبه دوم قرار دارد .

### روایت :

نورالثقلین - از علل الشرایع از امام پنجم ( ع ) نقل می‌کند که فرمود : زنها در زمان حضرت نوح ( ص ) سالی یکمرتبه حیض می‌دیدند ، تا زمانیکه از برنامه حجاب بیرون رفته ، و تا هفتصد زن آزادی طلبیده ، و لباسهای زرد و رنگین پوشیده ، و خود را آرایش داده و معطر می‌ساختند ، و آنها در شهرها بتدریج متفرّق گشته ، و در مجالس جشن و اعیاد با مردها شرکت می‌کردند ، و در صفوف آنها وارد می‌شدند .

در این زمان خداوند متعال آنها را در هر یک ماه بدیدن خون حیض مبتلا

ساخته ، و مجبور شدند برای خودشان برنامه‌های جداگانه‌ای تنظیم کنند ، و سپس در اثر اختلاط با زندهای دیگر و مزاجت با فرزندان آنها : این جریان عمومیت پیدا کرد .

### توضیح :

۱- بر خلاف آنچه مردم می‌بینند و تصور می‌کنند : جریانهای روحی حاکم بر امور مادی است ، و طوریکه بدن و قوای بدنی از هر جهت تحت فرمان و خواست و حکم روح انسان انجام عمل می‌دهد : امور معنوی و روحانی نیز صددرصد در جریانهای مادی نافذ و مؤثر است .

وسعت در زندگی مادی و مضیقه و خوشی و گرفتگی و عافیت و بیماری و موفقیت و خوشبختی و سرانجام مطلوب و سعادت ابدی و یا آلودگی و بدبختی دائمی : معلول جهات روحی و امور معنوی است .

۲- متأسفانه افراد مادی و دنیاپرست از دو موضوع مهم که حقیقت زندگی انسان را تشکیل می‌دهند ، بکلی غفلت دارند :

اوّل - عوالم ماورای ماده و اعتقادات و اعمال و جریانهای معنوی را از قلب قبول ندارند ، و تنها بزبان موافقند .

دوّم - تأثیر و نفوذ اعمال معنوی و امور روحانی را در جریانهای زندگی مادی و ظاهری باور نمی‌کنند ، در صورتیکه اگر بدقت بررسی شود ، اکثر خوشیهای فردی یا اجتماعی ، و یا ابتلاءات و گرفتاریهای مردم ، از همین توجه یا بی‌توجه بودن به جهات معنوی باشد .

آری منتهای ارتباط در میان عوالم مادی و عوالم روحانی موجود است ، و عوالم روحانی هم سراسر در مقابل عالم لاهوت ( خداوند متعال و صفات او ) فانی و سلّم محض و مطیع هستند .

و انسان در همه امور و اعمال خود باید خدا را در نظر داشته و روی برنامه الهی و رضای او قدم بر دارد ، و تصوّر نکند که او در کارهای خود ، خودمختار و مستقل است .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- هو اذی : مبتداء و خبر است ، و الف اذی حذف شده است .
- ۲- فاعتزلوا: منظور اعتزال از مقاربت است ، و برای تاکید و مبالغه اینچنین تعبیر شده است .

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ . - ۲۲۳ و لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . - ۲۲۴ .

### لغات :

- نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ : زندهای شما - محصول و نتیجه است - برای شما .  
 فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى : پس بیایید - بسوی محصول خود - گونه‌ای .  
 شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا : خواستید - و مقدم بدارید .  
 لِنَفْسِكُمْ وَاتَّقُوا : برای نفسهای خودتان - و خودداری کنید .  
 اللَّهُ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ : در مقابل خداوند - و بدانید - بتحقیق شما .  
 مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ : بهم خواهید رسید با او - و مژده بدهید .  
 الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَجْعَلُوا : ایمان آورندگانرا - و قرار ندهید .  
 اللَّهُ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ : خدا را - نشانه - برای سوگندهای خود .

أَنْ تَبْرُوا وَتَتَّقُوا : اینکه - نیکوکاری کنید - و خودداری کنید .  
و تُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ : و اصلاح کنید - در میان - مردم .  
و اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ : و خداوند - شنوا - و عالم است .

#### ترجمه :

زنهای شما محصول جریان عمل شما است ، پس بسوی محصول خودتان بیایید از هر گونه‌ای که بخواهید ، و مقدّم بدارید برای نفسهای خود ، و خودداری داشته باشید ، و بدانید که شماها خواهید رسید بخداوند متعال و مژده بده مؤمنین را . - ۲۲۳ و قرار ندهید خدا را نشانه برای سوگندهای خود باینکه نیکوکاری کنید و خودداری کنید از اعمال خلاف و اینکه اصلاح نمایید در میان مردم ، و خداوند متعال شنونده است سخنان شما را و عالم است بهمه اعمال و نیّات شما . - ۲۲۴ .

#### تفسیر :

۱- نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ :

نِساء : در مقام اطلاق به مفهوم جمع زنها استعمال می‌شود ، و در مقام اراده مفرد بلکه مرأة تعبیر می‌شود ، و آن از لغت سریانی و عبری گرفته شده است . و نساء در مورد تجلیل استعمال می‌شود ، و نِسوه در مورد تحقیر و تضعیف ، بمناسبت الف و واو .

و حَرْث : در أصل مصدر و بمعنی بدست آوردن محصولی است که از زراعت حاصل شده ، و پس از آن درو کردن خواهد بود . و برای مبالغه بخود محصول عمل اطلاق می‌شود .

و اضافه نساء بضمیر - کم: دلالت باختصاص می‌کند ، و منظور اینکه ، زنهای اختصاصی شما که منکوحه و مزدوجه شما هستند ، دست آورد و محصول برنامه

جریان زندگی دنیوی شما می‌باشند ، و همینطوریکه با تربیت زراعت و حفظ آن از آفات محصول مطلوبی برای شما حاصل گردد ، تربیت و حفظ همسر نیز بهترین محصول را بطور مطلق و مطلوب خواهد داد . و با انس و همسری و همراهی و یاری آنان می‌توانید زندگی سالم و توأم با طمأنینه خاطر و آرامش دل و خوشی عیش و شادی و سرور داشته باشید .

آری انسان نمی‌تواند زندگی انفرادی داشته ، و نیازمندی خود را از تمام جهات و مخصوصاً از جهت عیش و عشرت و تنظیم و تدبیر منزل و تأمین زندگی داخلی و تولید نسل و فرزند و تربیت آنها و تصمیم در أخذ برنامه ثابت در زندگی بحالت تنهایی داشته باشد .

و اِتیان : بمعنی آمدن بجریان سهل و طبیعی است.

و اُنّی : برای استفهام یا شرط ( که از لحن کلام فهمیده می‌شود ) در مورد کیفیت در زمان یا مکان باشد ، و منظور در اینجا اشاره بجهت و کیفیت است . و چون آیه کریمه در ارتباط با حرث و مطلق محصول در زندگی و استفاده از مؤانست با همسر است : می‌فرماید ، اِقبال و توجه کنید به همسرهای خودتان از هر جهت و بهر کیفیتی که انتظار استفاده از آنها هست .

از جهت مؤانست و همسر بودن ، آمیزش و ازدواج و مقاربت ، از لحاظ تدبیر منزل و تنظیم امور زندگی داخلی ، از جهت تربیت اولاد و حفظ زندگی فرزند ، و درخصوص تأمین طمأنینه و آرامش و سکون ، و برای حصول خوشی و سرور و حسن عیش ، و کمک گرفتن و استعانت در جریان زندگی داخلی و رفع نیازمندیها ، و غیر اینها .

پس اختصاص دادن حرث بمفهوم زراعت ، و کلمه اُنّی بموارد محلّ و مکان ، و کلمه اِتیان بمعنی زناشویی و مقاربت : برخلاف مدلول آیه کریمه باشد .

۲- و قَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ :

تقدیم : بمعنی جلو انداختن است ، خواه از جهت زمان باشد ، یا مکان ، و یا از لحاظ رتبت ، و یا بنسبت چیزی دیگر .

این جمله شریفه مربوط است به توجّه بزندگی معنوی که دو قسمت مورد نظر شده است :

أوّل - اشاره میشود باهمیت دادن و توجّه بیشتر پیدا کردن بجهت تکمیل نفس و رعایت منافع و جهات روحانی نفس در ضمن برنامه مادی که استفاده از وجود همسر بود .

و منظور از تقدیم برای آنفس : جلو انداختن جهت معنوی و زندگی روحانی است از لحاظ اهمیت و رتبت ، بطوریکه در خلال توجّه بجهت زندگی مادی ، پیوسته بجهت روحانی و الهی توجّه پیدا کرده ، و بلکه اساس برنامه زندگی ظاهری خود را بر مبنای برنامه الهی قرار بدهد .

و در اینصورت است که : فعالیت و برنامه‌های مادی او نتیجه‌بخش و باقی و ثابت و حسن عاقبت پیدا خواهد کرد .

دوّم - موفق شدن به برنامه تقوی که عبارت است از خودداری و محافظت خود از آنچه بنفس او صدمه و ضرر می‌زند ، از محرّمات عقلی و شرعی که در اینصورت خود را از انحطاط روحی و خطرهای معنوی و گرفتاریهای اخروی محفوظ می‌دارد . و این موضوع پس از تقدیم و جلو انداختن توجّه بنفس صورت می‌گیرد ، و تا انسان توجّهی بلزوم و اهمیت رسیدگی بسعادت و انجام وظائف الهی پیدا نکرده است : موفق در انجام این برنامه و قدم برداشتن در این راه نخواهد شد .

### ۳- و اعلموا انکم مُلاقوه و بشر المؤمنین :

ملاقات : بمعنی روبروشدن و دیدار کردن است ، و آن اعمّ است از دیدار بلطف و مهربانی ، و یا بقهر و غضب .

و أمّا حصول مطلق ملاقات : متوقف می‌شود به تحقّق تجرّد از مرتبه مادیت و

جسمانیت و برطرف شدن محدودیت نسبی و از بین رفتن اسباب و وسائل و قوای مادی .

و در این جریان اگر تهذیب و تزکیه نفس از آلودگیها و از صفات حیوانی نیز حاصل گردید : لقاء و دیدار حقیقی نیز صورت خواهد گرفت ، چنانکه برای مؤمنین و متقین این موفقیت محقق گردد .

و از این لحاظ است که فرمود : و بشر المؤمنین .

و تبشیر : بمعنی خوشحال کردن و مژده دادن است که در ۲۱۳ گذشت .

و مؤمن : کسی است که گرایش پیدا کرده است بخداوند متعال .

پس همه باید توجه داشته باشند که برنامه لقاء پروردگار متعال برای همه مردم براتب مختلف و باختلاف مقامات افراد محقق خواهد شد ، و همه باید خود را آماده این ملاقات کنند .

و از اینجا است که مراقبه و رسیدگی بحالات نفس ، و در نظر گرفتن آنچه بصلاح و خیر و حسن عاقبت انسان است ، در مرتبه اول برای هر کسی لازم بوده ، و از اهمّ واجبات شمرده خواهد شد .

و بموجب این جمله شریفه ( واعلموا ) تحصیل علم و یقین درباره موضوع لقاء پروردگار متعال از علوم واجب لازم می باشد ، زیرا امتیاز و برتری انسان با همان پیشرفت در برنامه لقاء حاصل می شود .

۴- و لا تجعلوا الله عرضةً لأيمانكم أن تبرّوا و تتقوا و تصلحوا بين الناس :

جعل : بمعنی قرار دادن و تقدیر و تعیین خصوصیات است .

عرضه : چون لقمه از ماده عرض که بمعنی در دید قرار دادن و چیز را در منظر گذاشتن است ، و صیغه فُعله دلالت می کند به مقدار معین و محدودی از فعل ، مانند حُفْره و جُحفه که بمعنی مقدار معینی از حفر و از آب حوض باشد .

و ایمان جمیع یمین و بمعنی سوگند است .

و بَرّ: بمعنی حسن عمل و نیکوکاری است .  
و إِصْلَاح: در مقابل إِفْسَاد و بمعنی برطرف کردن فساد باشد .  
در این آیه کریمه اشاره می‌فرماید بآنکه: انجام دادن اعمال خیر و تقوی پیدا کردن و بسوی لقاء قدم برداشتن، لازم است روی تصمیم و خلوص نیت و قاطعیّت باشد، نه بتظاهر و ادّعاء و تکیه کردن بسوگندهای غلیظ، تا دیگران را موافق و همراه خود ساخته و صورت‌سازی کند .  
و سوگند یاد کردن خود مکروه است مخصوصاً اگر سوگند بخداوند متعال صورت بگیرد که بهر بنحوی باشد موجب تحقیر و اهانت پروردگار متعال خواهد بود .  
و أمّا موضوعاتی که با سوگند اثبات می‌کنند:  
أوّل - نیکوکاری و حسن عمل است، بنحویکه همه اعمال او موافق حکم الهی یا عقلی شده، و برخلاف عقل و شرع عملی را انجام نداده، و در این برنامه ثابت قدم باشد .  
دوّم - ترک اعمال زشت و دوری کردن از آنچه موجبات گرفتاری و عذاب و محرومیّت باشد، و آنرا تقوی گویند .  
سوّم - برنامه اصلاح امور مردم: بطوریکه گرفتگی و اختلال و بهم خوردگی و فساد و اختلاف را از میان مردم و از امور آنان برطرف سازد، تا محیط زندگی برای خود او و دیگران برای سیر بسوی لقای پروردگار متعال هموار گردد .  
۵- و اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ :

شنوایی در مقابل إظهارات و سوگندهای آنان است که فقط جهت ظاهری داشته باشد . و دانایی و إحاطه آگاهی او، در مقابل أعمال و رفتار آنان است .

روایت :

در نورالثقلین در ذیل آیه کریمه روایاتی نقل می‌کند، و از جمله آنها روایت



معمر است از امام هشتم (ع) که آنحضرت فرمود: مردم درباره آمدن بجانب نساء از ادبار آنان چه می‌گویند؟ معمر گفت: شنیده‌ام که اهل مدینه در اینموضوع اشکالی ندارند. فرمود: قوم یهود می‌گفتند که چون مردی بطرف زن خود از طرف پشت نزدیک آمده و مجامعت کند، بچه‌ای که متولد شود کج چشم باشد، و در اینمورد این آیه شریفه نازل شد - فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ - یعنی از پشت آید یا از پیشروی. و منظور مجامعت به ادبار نیست، بلکه نظر بخلاف قول یهود است.

### توضیح:

أولاً - بقرینه تولّد بچه نظر قوم یهود به مجامعت معمولی است از طرف پشت، نه آنکه مجامعت به ادبار صورت بگیرد.

ثانیاً - گفتیم که معنی حقیقی حرث: بدست آوردن محصول است نه زراعت و کاشتن تخم که مناسب شأن و مقام نساء نباشد.

و کلمه أنتی هم دلالت به کیفیت می‌کند، و اعم است از آنچه بلحن شرط ذکر بشود یا استفهام یا اخبار، و از جهت زمان باشد یا مکان.

ثالثاً - إتیان از ادبار از مصادیق مفهوم إتیان حرث است، و همچنین إتیان و مجامعت به ادبار، اگرچه مصداق مکروه و نامطلوبی از عنوان کلی اتیان نساء باشد.

رابعاً - با توجه بمعانی حقیقی کلمات آیه کریمه، اختلاف تعبیرات از روایت شریفه رفع شده، و مفهوم کلی روشن می‌گردد.

### لطائف و ترکیب:

۱- فَأَتُوا حَرْثَكُمْ: کلمه حَرْث در اصل مصدر است بمعنی بدست آوردن محصول از عمل، و برای مبالغه بنساء اطلاق شده است، و از این لحاظ در مفرد و جمع استعمال آن صحیح می‌شود.

۲- اَنَّى شِئْتُمْ : گفتیم که اَنَّى دلالت میکند به کیفیت ، و اَمَّا مفاهیم شرط و استفهام و اِخبار و زمان و مکان : از لحن تعبیر فهمیده می‌شود ، و معنی کیفیت بهمه این عناوین شامل می‌شود .

۳- و قَدِّمُوا : مفعول تقدیم محذوف است ، و آن مفهوم کلی ، ما یُفید و ما یَنْفَع و مطلق الخیر - باشد .

۴- و اَعْلَمُوا اَنْكُمْ ملاقوه : عِلْم از افعال قلوب است که بدو مفعول وارد شوند ، و آنها در اصل مبتداء و خبر باشند ، و گاهی حروف مشبیه بسر ایندو مفعول آمده و از عمل باز مانند ، چنانکه در اینجا تقدیر کلام چنین بوده است : اِعْلَمُوا اَنْفُسَكُمْ مُلَاقِیْنَ - و با دخول اَنْ ، خبر مرفوع شده است .

۵- اَنْ تَبَرُّوا : مفعول لأجله است از نهی ، یعنی چنین سوگندی را بخاطر بَرّ و تقوی یاد نکنید ، و سوگند نخورید بخاطر بَرّ و تقوی .

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ . - ۲۲۵ لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ . - ۲۲۶ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . - ۲۲۷ .

### لغات :

- لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ : فرا نمی‌گیرد - شما را - خداوند .
- بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ : بسبب عمل بی فکر - در سوگندهای شما .
- وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا : ولی - فرا می‌گیرد - شما را - بآنچه .
- كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ : تحصیل کرده - دل‌های شما - و خداوند .
- غَفُورٌ حَلِيمٌ : پوشاننده و آمرزنده - و ضبط کننده و صابر است .

لَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ : برای کسانی که بتأخیر می اندازند - از .  
 نِسَائِهِمْ تَرْبُصُ أَرْبَعَةَ : زندهای خودشان - انتظار - چهار .  
 أَشْهُرٍ فَإِنْ فَأُؤُوا : ماهها - پس اگر - برگشتند .  
 فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ : پس بتحقیق - خداوند - آمرزنده - و مهربان است .  
 وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ : و اگر - تصمیم گرفتند - طلاق را .  
 فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ : پس بتحقیق - خداوند - شنونده - و دانا است .

#### ترجمه :

مؤاخذه و فرا نمی‌گیرد خداوند متعال بسبب عمل بی فکر و قصدیکه در سوگندهای شما است ، ولکن فرا می‌گیرد شما را بسبب آنچه کسب و تحصیل کرده است قلوب شما ، و خداوند متعال آمرزنده و بردبار است . - ۲۲۵ برای کسانی که اظهار سستی و تأخیر می‌کنند از زندهای خودشان ، لازم است صبر و انتظار چهار ماه را داشت ، پس اگر از فکر خود برگشتند : پس بتحقیق خداوند متعال آمرزنده و مهربان است . - ۲۲۶ و اگر تصمیم گرفتند جدایی و طلاق پس خداوند اظهار و سخن آنها را شنیده و بأعمال و رفتار آنها آگاه و مطلع است . - ۲۲۷ .

#### تفسیر :

#### ۱- لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ :

مؤاخذه : از باب مفاعله دلالت با استمرار می‌کند ، و أخذ بمعنی فرا گرفتن چیزی باشد که آنرا ضبط و تحت سلطه قرار بدهد ، خواه از طریق دست باشد و یا بوسیله قلب و یا بسامعه ، و از راه عطوفت و مهربانی صورت بگیرد و یا از راه قهر و شدت .  
 و لغو : آن عملی است که بدون فکر و قصد و تعقل صورت بگیرد ، خواه در کلام باشد و یا در عمل و یا در موضوع خارجی .

و سوگندیکه بدون فکر و تعقل و تصمیم صورت بگیرد : از مصادیق کلام لغو محسوب خواهد شد .

و در موضوع لهُو : توجّه و قصد بآن هست ، ولی توأم با هوسرانی و خوشی نفس بی آنکه نتیجه‌ای منظور گردد .

و اَمَّا يَمِين : از لغت سریانی گرفته شده و بمعنی سوگند است ، و در عربی از مادّه یَمَن و بمعنی قوّت و برکت و زیادی خیر باشد .

و در مفهوم سوگند : تشدید و تقویت است برای مورد سوگند .  
و چون سوگند خوردن بعنوان تحکیم و تقویت مطلوب است : لازم است توأم با تصمیم جدّی و توجّه قاطع باشد .

و در صورتیکه سوگند خوردن در مقابل وظائفِ اِلَهِی و جهات معنوی : توأم با حقیقت و جدّی نباشد : مورد مؤاخذه نخواهد شد ، ولی اگر عناوین کذب و اِضلال و تحریف حقّ و ترویج باطل و اِعتانت بظلم همراه این نوع سوگندها ، باشد ، باختلاف موارد ، مؤاخذه خواهد شد .

و منظور اینکه : در سوگندیکه تصمیم و قاطعیّت و واقعیت نیست ، آثار وضعی تعهّد را نیز نخواهد داشت .

## ۲- وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ :

کَسَب : بمعنی تحصیل و بدست آوردن چیزی است که مطلوب است .  
و قلوب : جمع قلب بمعنی تحوّل شدید است ، و چون قلب انسان پیوسته در حرکت و قبض و بسط طبیعی باشد : آنرا قلب گویند .

و همچنین قلب روحانی که پیوسته بخاطر تقدیر و تدبیر و نظم و اداره بدن در فعّالیّت باشد ، و قلب روحانی در حقیقت همان نفس ناطقه انسانی است که حاکم و مدبّر در بدن می‌باشد .

و منظور آن حکم و تصمیم جدّی است که در مورد سوگند برای انسان و روح او

حاصل شده و بصورت سوگند اظهار می‌کند .  
و در اینصورت مسؤول آثار و لوازم این تصمیم ( سوگند ) خواهد شد .  
و این جمله شریفه از کلمات جامع و کلی قرآن مجید است که بهمه مواردیکه با اراده قاطع و اختیار تام قلوب چیزی تحصیل شده و بدست آید : شامل گشته ، و در معرض محاسبه و مؤاخذه قرار خواهد گرفت ، و مناط اختیار و اراده و حاکمیت روح است ، و تنها مباشرت بدن و اعضاء کافی نیست .  
چنانکه در مواردی از احکام فقهی که بعناوین سهو و اشتباه و خطاء و نسیان و اضطرار و إکراه ، بحث می‌شود این معنی روشن خواهد شد .  
و أمّا تعبیر بماده کسبت : در اینمورد بسیار مناسب است ، زیرا کسب که تحصیل و بدست آوردن مطلوب است ، آخرین مرحله و نتیجه قصد و عمد و اراده و تصمیم و نیت است ، و در این مرحله تصمیم و نیت سوء انسان صددرصد صورت عمل پیدا می‌کند ، و در اینجا است که چنین فردی مورد مؤاخذه خواهد شد .  
و أمّا ذکر مغفرت و حلم پس از اینجریان : اشاره برحمت عمومی و وسیع پروردگار متعال و آمرزش و بردباری او باشد که همیشه زمینه برای رحمت و توبه او بوده و هست ، و نباید عصیان و خلاف موجب یأس و انقطاع از مبدء رحمت و حلم گردد .  
و مغفرت و غفران : بمعنی پوشانیدن و محو کردن آثار خطاء و خلاف است ، و در عرف از آن بکلمه آمرزیدن تعبیر می‌شود ، و این معنی از آثار رحمت ذاتی و عمومی خداوند متعال است ، و قهر و غضب إلهی از عوارضی است که در مقابل خلاف و تجاوز از حق ظاهر گشته ، و بانتهاء آنها منتفی خواهد شد .  
و أمّا حلم : عبارتست از ضبط نفس از هیجان غضب و قهر و احساسات تند ، و حصول حالت سکون و طمأنینه و صبر و بردباری در مقابل ناملائمات .  
و خداوند متعال حلیم مطلق است ، زیرا او قادر مطلق و عالم و محیط مطلق

بوده ، و هیچگونه فقر و حاجت و ضعفی در ذات و وجود او نیست تا سبب شتاب و عجله در امور او باشد .

۳- لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرْبُصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ :

ایلاء : از مادّه ألو ، و بمعنی تقصیر و تأخیر در عمل است .

و تَرْبُصٌ : از مادّه ربص و بمعنی صبر با انتظار داشتن است .

مبحث ایلاء ، از أبواب فقهی بوده و اینستکه زوج سوگند یاد کند که مدّت چهار ماه بزوجه منکوحه خود نزدیک نشود ، که مراد از ایلاء بتأخیر انداختن عمل مقاربت است بمدّت چهار ماه که نزدیک شدن بمنکوحه در اینمدّت واجب است . و چون مقاربت در هر چهار ماه حقّ شرعی منکوحه است : می تواند در اینجریان ایلاء بحاکم شرعی شکایت کند .

و اگر این مدّت را صبر کرد ، پس از پایان گرفتن چهار ماه وظیفه زوج است که بسوی زوجه خود برگردد ، و اگر برنگشت لازم است حاکم شرعی مجبور کند به برگشتن و یا بطلاق دادن .

پس در صورتیکه ایلائی از جانب زوج با سوگند محقق گردید : زوج تا چهار ماه می تواند صبر کند ، اگرچه در صورت نیت سوء و قصد اذیت بمورد بزوجه ، اینعمل صحیح نیست ، و می تواند با تأدیه کفّاره برای سوگند خود ، نیت ایلاء را بهم بزند .

۴- فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ :

فَاءٌ : انعطاف و تمایل پیدا کردن است پس از حالت گردنکشی ، و برگشتن است پس از اعراض و دوری .

و ضمیر بأزواجیکه ایلاء کرده اند برمی گردد ، و چون اینعمل در واقع بطور مطلق مذموم بوده ، و گاهی حرام می شود : از این لحاظ مانند برگشتن و توبه از سائر معاصی ، در مورد مغفرت و رحمت پروردگار متعال قرار خواهد گرفت .

یعنی باید توجه داشت که ندامت و برگشت از برنامه ایلاء که بنحو اجمال ایذاء و

آزار رسانیدن بزوجه بود : توبه کردن بسوی خداوند غفور و رحیم است که همیشه باب رحمت او برای افراد خطاکار و عاصی و متخلف باز می‌باشد .  
و در تعبیر به کلمه - فاءوا - نه تابوا و نظائر آن : اشاره است بحقیقت خطاء و عصیان که عبارتست از گردن فزازی و خودبینی و تحقیر زوجه خود که یگانه همراه و یار او باشد .

و هم با ذکر دو اسم - غفور و رحیم - ثابت می‌کند وقوع خطاء و عصیان را در برنامه ایلاء که صورت می‌گیرد .

#### ۵- و اِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ :

عزم : عبارتست از قصد جازم که پس از آن اراده صورت گیرد .  
و طلاق : بمعنی آزاد شدن از محصوریت و محدودیت است ، خواه این محدودیت بجریان طبیعی باشد ، و یا بجریان ثانوی و یا به تعهد صورت بگیرد ، مانند عقد و نکاح .

و در مقام متعدی شدن از باب افعال یا تفعیل استعمال می‌شود .

و ضمیر در کلمه - عزموا - بأزواج راجع است .

و این جمله شریفه در مقابل انعطاف پیدا کردن و برگشتن است ، و منظور اینستکه : و اگر انعطاف و تمایلی بادامه زندگی پیدا نکرده ، و موضوع طلاق و آزادی و جدایی را انتخاب کرد : باید متوجه باشد که خداوند متعال حاضر بوده و مذاکرات آنها را می‌شنود و از نیات و اعمال آنان آگاه است .

و لازم است این جدایی بأحسن وجه و مانند حالت اول وصل و عقد با خوشرویی و خیرخواهی صورت بگیرد .

و أمّا رجوع این ضمایر بأزواج : برای اینستکه جریان ایلاء از جانب آنان آغاز شده است ، و باید توجه شود که نساء آنان همان حرث و همسرها هستند ، و نباید در این جریان کوچکترین ظلم و تزییع حقوقی نسبت بآنها واقع شود ، و باید

بدانند که خداوند متعال همیشه حاضر و ناظر بر جریان امور بوده و ولی مظلومین و مستضعفین است .

و بطوریکه بارها گفته شده است : صفات خداوند متعال عین ذات او است ، و او در عین تجرّد ذاتی مطلق همه صفات حُسنی و قوای کمال را داشته ، و در این جهت محتاج بواسطه و وسیله و مقدّمه و تحصیل ندارد .

و فرق سمیع با علیم اینستکه : در سمیع ، آگاهی و احاطه نسبت باصوات مادی و روحانی منظور می‌شود . و در علیم ، احاطه و آگاهی نسبت بموضوعات و موجودات اعتبار می‌گردد .

#### روایت :

در تفسیر عیاشی از امام ششم ( ع ) است که فرمود : چون مردی از زن خود دوری کرده و ایلاء نمود که نزدیک او نشده و او را مسّ نکرده و سر خود را با سر او جمع ننماید : پس آن مرد در وسعت و آزادی است تا پایان چهار ماه ، و چون چهار ماه تمام شد ، و از طرف زنش درخواست حقی نبود ، باز در وسعت خواهد بود . و چون پس از گذشت چهار ماه آنزن مطالبه حقّ خود را نمود : مرد مخیر می‌شود در میان رجوع و برگشت و حالت انعطاف ، و یا تصمیم گرفتن بجدایی و طلاق ، و در اینصورت باید در حال طهر باشد .

#### توضیح :

۱- ایلاء اگر با سوگند و روی غرض صحیح صورت بگیرد : لازم می‌شود تا چهار ماه از زن خود دوری کند ، مگر آنکه از نیت خود منصرف شده ، و کفّاره قسم را بدهد .

۲- با ایلاء جدایی و طلاق حاصل نمی‌شود ، و طلاق دادن محتاج است به



حصول حالت طهر که در آن مقاربت نگردد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- لا یؤاخذکم : أخذ دلالت می‌کند به فرا گرفتن و ضبط در مرتبه ابتدایی . و مواخذه به فرا گرفتن و ابقاء و استمرار در آن ، و اینمعنی ملازم با عقوبت و بازخواست است .
- ۲- باللغو فی ایمانکم : حرف فی متعلق بلغو است که مصدر است .
- ۳- للذین خبر مقدم از تربص است ، و اضافه تربص به أربعة بمعنی فی است ، یعنی تربص فی أربعة أشهر .
- ۴- و إن عزموا الطلاق : تعبیر نشده است به - علی الطلاق - زیرا کلمه علی ، دلالت بر استعلاء و استیلاء می‌کند ، و اینمعنی در مورد محقق نیست ، و این تصمیم از روی تحقیق صورت نگرفته است .

و المطلقات یتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء و لا یحلُّ لهنَّ أن یتکتمن ما خلق الله فی أرحامهنَّ إن کُنَّ یؤمننَّ بالله و الیوم الآخر و بعولتهنَّ أحقُّ بردهنَّ فی ذلک إن أرادوا إصلاحاً و لهنَّ مثل الذی علیهنَّ بالمعروف و للرجال علیهنَّ درجةٌ والله عزیز حکیم . - ۲۲۸ .

### لغات :

- و المطلقات یتربصن : و زنهاى طلاق داده شده - منتظر می‌شوند .  
 بأنفسهنَّ ثلاثة قروء : بنفسهای خودشان - سه - آیام عادت .  
 و لا یحلُّ لهنَّ أن : و حلال نمی‌شود - برای آنها - اینکه .

يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ : بپوشانند - آنچه را که - آفریده است - خدا .  
 فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ : در - رحمهای آنها - اگر - هستند .  
 يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ : ایمان بیاورند - بخدا - و بروز .  
 الْآخِرِ وَ بُعُولَتِهِنَّ : پسین - و شوهرهای آنان .  
 أَحَقُّ بِرِدِّهِنَّ فِي : سزاوارترند - به برگردانیدن آنها - در .  
 ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا : این - اگر - بخواهند .  
 إِصْلَاحاً وَ لَهُنَّ : اصلاح را - و برای آنها است .  
 مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ : شبه - آنچه بر آنها است .  
 بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ : بآنچه شناخته شده است - و بری مردها است .  
 عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ : بر زنها - بالا رفتن تدریجی .  
 وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ : و خداوند - برتر و غالب - و حکیم است .

#### ترجمه :

و زنهایی که طلاق داده شده‌اند منتظر شده و صبر می‌کنند برای خودشان سه عادت از آیام حیض را ، و حلال نمی‌شود برای آنها که کتمان کنند آنچه را که پیدا و واقع می‌شود در رحمهای آنان از آثار حیض و یا جنین ، اگر باشند ایمان دارند بخداوند متعال و بروز پسین ، و شوهران آنها سزاوارترند به برگردانیدن آنها بحالت گذشته که ازدواج است ، در این زمان عده که آیام عادت است ، اگر بخواهند اصلاح امور و جبران گذشته باشد ، و برای زنها است از حقوق مانند آن حقوقیکه برای مردها است برگردن آنها ، و برای مردها باشد بر زنها استعداد اینکه افزونی و برتری پیدا کنند ، و خداوند متعال متفوق و برتر و دارای علم و حکمت است . - ۲۲۸ .

تفسیر :

### ۱- و المطلقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ :

تطليق : بمعنی رفع محصوریت و برطرف کردن محدودیت باشد ، و طلاق اسم مصدر و بمعنی آزادی حاصل از تطليق است .

و مراد زنهایی هستند که از قیود و تعهدات عقد نکاح رهایی یافته‌اند .

و تَرَبُّصٌ : اخذ و اختیار کردن صبر و نظر است ، و آن از ماده رَبَص و بمعنی انتظار با صبر باشد برای توقع امر خیری یا شری .

و قُرْءٌ : بمعنی حیض دیدن است ، و آن بوزن غُسل اسم مصدر است از قراءت که بمعنی فهم و ضبط مطالب و موضوعات ثبت شده است ، و مفهوم حیض بمناسبت همین معنی باشد ، زیرا زن چون جریان زندگی و حالات مختلف و امور متحوّل خود را بدقت بررسی کرده ، و توجه پیدا نمود : آیام عادت و جریان خون حیض را در صفحه طبیعی مزاج خود تفهّم و ضبط می‌کند .

و اطلاق کلمه قُرء به آیام طهر از راه تجوّز باشد نه حقیقت .

پس قُرء در مقابل طهر است ، و چون در آیام طهر صیغه طلاق واقع می‌شود : بموجب این آیه کریمه لازم است سه عادت حیض پیش آید ، و پس از دیدن سه عادت ، عدّه او تمام می‌شود .

و قید سه عادت حیض دلالت می‌کند : بامکان پاک نبودن رحم در یک یا دو عادت ، بخاطر ضعف یا قوّت رحم ، ولی با تمام شدن سه مرتبه از دیدن حیض ، اطمینان بطهر حاصل گردد .

### ۲- و لَا يَحِلُّ لِهِنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ :

حَلَالٌ : چیز است که در آن ممنوعیتی نشده و آزادی و اباحه در آن باشد ، و آن در مقابل حرام است که ممنوع گردد .

و کتمان : پوشانیدن چیزیست که در واقع هست .

خلق : ایجاد چیزیست است بر کیفیت مخصوص و تقدیر معین ، و منظور ایجاد چیزیست در رحم زن که برای او روشن است ، مانند جریان خون حیض و یا انعقاد نطفه در رحم او ، و این امور در مقام طلاق و عده تأثیر زیاد دارد .  
 آری طلاق در آیام حیض جایز نیست ، و عده حامله تا انتهای حمل ادامه پیدا می‌کند ، و پیش از تمام شدن عده عقد نکاح جایز نباشد ، و تا عده طلاق باقی است حقوق زن و مرد بر گردن یکدیگر باختلاف موارد باقی خواهد بود .  
 پس زنیکه ایمان بخداوند متعال و حساب روز پسین دارد : هرگز ممکن نباشد که این امور را موضوعاً و حکماً فراموش کند .

زیرا توجه نداشتن باین امور : موجب بهم خوردن نسبهها ، و اختلال در خانوادهها ، و تعطیل احکام الهی ، و تضییع حقوق طرفین ، بوده ، و مفسد بسیاری مترتب خواهد شد .

و تعبیر با کلمه خلق نه با ایجاد و تکوین : بخاطر دلالت ماده خلق است به مفهوم اضافی تقدیر و کیفیت مخصوص ، و اینجهت مناسبتر می‌شود .

### ۳- و بُعُولْتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا :

بَعْل : بچیزی اطلاق می‌شود که قائم بنفس خود و استعلاء و استغناء و بلند مرتبه باشد ، و از مصادیق آن زوج ، نخل بی‌نیاز از آب ، و صنم ، و مالک ، و محلّ بلند است .

و حَقٌّ : چیزی است که ثابت و مطابق با واقع باشد ، یعنی دو قید در آن منظور گردد - ثبوت ، واقعیت .

و امتیاز و سزاوارتر بودن زوج سابق : برای سابقه داشتن و استیناس ، و آشنا بودن بافکار و روش زندگی او ، و آگاهی از جزئیات خوبیهای ظاهری و باطنی و می‌باشد .

و ردّ: بمعنی بازگردانیدن بجهت عقب است، و مراد بازگردانیدن زنهای مطلقه است بحالت قبل از طلاق که در نکاح همین زوج بوده و با همدیگر مانوس و زندگی می‌کردند.

و تعبیر به بُعُولَة نه بَأْزَواج: اشاره است بامتیاز و خصوصیت زوجیکه بلند مرتبه و استعلاء و استغناء داشته باشد، نه مطلق زوجیکه قابل اعتماد و اطمینان نیست. و از این نظر است که قید شده است به إِرَادَة إِصْلَاح، و اینمعنی درباره بُعُولَة قابل تحقّق است که استعلاء و برتری دارند.

و إِصْلَاح: بمعنی برطرف کردن فساد و رفع اختلال باشد، و در اینمورد بخاطر وقوع طلاق و جدایی در میان زوجین، نظم امور خانوادگی و جریان طبیعی و صحیح زندگی مختل گردیده است، و با اراده إِصْلَاح زوج میتواند رفع این اختلال بشود.

#### ۴- و لَهَنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ :

لام: دلالت می‌کند باختصاص. و عَلَى: باستعلاء و تحمیل. یعنی مخصوص زنها و برای آنها است مشابه آنچه بر عهده آنها باشد.

و مَعْرُوف: بمعنی شناخته شده و روشن نزد عقل و عرف و شرع، و منظور اینکه آنچه برای آنها یا بر عهده آنها است، با برنامه معروف و بجریان شناخته شده باید صورت بگیرد.

مانند رسیدگی کردن هر کدام از طرفین بااحتیاجات دیگری، و رفع ناراحتیها، و دفع ناملائمات، و تأمین زندگی، و آماده ساختن وسائل معیشت، و غیر اینها. و این امور باید طبق معروف و روی برنامه صحیح و معقول صورت بگیرد، نه روی هوسرانی و برخلاف عقل و عرف مقبول.

و ضمناً باید توجه داشت که: در انجام این وظائف و خدمات می‌باید مساوات و برابری و عدالت را مراعات کرده، و توقع بیجا و انتظار بیمورد و زائد را نباید از

دیگری داشت ، و حقیقت اجرای عدالت در میان زن و شوهر این معنی است ، و در اینجهت است که در اکثر موارد بیعدالتی و تحمیل و ستمگری و رعایت نکردن حقوق و ایذاء و تجاوز شروع شده و باختلاف کشیده می شود .

و اینجمله از کلمات جامع و بسیار پرمعنی قرآن مجید است .

### ۵- و لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ :

رَجُلٌ : بمعنی مرد است ، و از ماده رَجَل گرفته شده است که بمعنی پای است ، و در لغت عبری نیز کلمه رَجَل بمعنی قدم باشد .

و در این ماده مفهوم استقامت و پابرجایی و تحرک و عمل اخذ شده و در این موارد استعمال می شود .

و جهت انتخاب اینکلمه در مورد پیشرفت و ترقی آنان اشاره باین صفت و خصوصیت آنان باشد که ذاتاً دارای استقامت و پابرجایی و تحرک هستند ، و زمینه صعود در وجود آنان موجود بوده ، و می توانند با برنامه دقیق در اینجهت موفق بوده ، و بر زنها تفوق پیدا کنند .

و دَرَجَه : از ماده دُرُوج و بمعنی حرکت تدریجی صعودی بدقت و احتیاط است ، و این حرکت اعم است از آنکه مکانی باشد و یا در عمل و یا معنوی . و دَرَجَه و دَرَج : اطلاق می شود به مرتبه ای از مراتب این حرکت صعودی .

پس در رجال از لحاظ ذات و طبیعت : صفت استقامت و حرکت و پیشرفت موجود باشد ، و از لحاظ عمل و درمقام زندگی می توانند حرکت تدریجی و صعودی داشته و بالا بروند .

و این زمینه و استعداد در وجود رجال : بخاطر موظف بودن آنها برای تأمین زندگی و اداره امور عائله است ، و لازمست پیوسته در انجام این برنامه و برای ایفاء این وظیفه طبیعی و شرعی و عقلی همیشه در کوشش و مجاهدت و فعالیت باشند . پس امتیاز رجال از لحاظ استعداد حرکت و ترقی تدریجی عملی او است ، نه

بلندی مقام او از جهت خلقت و ذاتی .

و اختلاف در استعداد و صفات ذاتی در همه موجودات عوالم روی حکمت و باقتضای تدبیر و صلاح بینی و نظم جهان ، منظور گشته است ، و این معنی حقیقت خیراندیشی و لطف و اجرای رحمت و عطف است ، تا زندگی مراتب موجودات از هر جهت تأمین گرد - و مِن آیاتهِ اختلافُ ألوانکم .

چنانکه در خلقت زن از لحاظ ظاهر و معنی خصوصیتی منظور شده است که در طبیعت مرد نیست ، و این اختلاف در همه طبقات و مراتب و انواع و اجناس موجودات دیده می شود .

و منشأ این اختلافات در تکوین : تحقّق بخشیدن بنظام عالم ، و تأمین احتیاجات طبقات موجودات ، و تکمیل نقشه خلقت ، و اداره موجودات بنحو اتمّ و أصلح باشد .

و اختلافات در صفات و خصوصیات مرد و زن هم از این قبیل بوده ، و برای تأمین زندگی و رفع احتیاجات آنها باشد ..

و در آیه ۲۰۹ گفتیم که : عزّت برتری و تفوّق پیدا کردن است نسبت بدیگران که از او پایین تر هستند ، و عزّت حقیقی که تفوّق مطلق بهمه موجودات است ، مخصوص می باشد بخداوند متعال .

و حکیم : بمعنی صاحب حکم قاطع است ، و تحقّق و فعلیت این حاکمیت متوقّف می شود ببودن عزّت و تفوّق ، و از این نظر است که این اسم شریف پس از اسم عزیز ذکر شده است .

و ذکر این دو اسم شریف در اینمورد : اشاره است بمطالبی که بیان شد ، یعنی در رابطه استعداد داشتن رجال و هموار شدن زمینه برای حرکت و عمل و مجاهدت که بتوانند به درجاتی نائل آمده ، و تأمین عائله کنند : خداوند متعال تفوّق و استعلاء داشته ، و روی حکمت دقیق عمل می کند .

و امکان سوء استفاده و انحراف در جهت عزّت و برتری او متصور نبوده ، و برنامه او در همه مراحل حکمت و تدبیر است .

### روایت :

در تفسیر عیاشی از زراره از امام پنجم ( ع ) ، و از محمد بن مسلم از آنحضرت ، و از عبدالرحمن از امام ششم ( ع ) فرمودند : زن طلاق داده شده جدا می شود ، در اولین قطره از دیدن خون حیض در مرتبه سوم . و محمد بن مسلم سؤال کرد چه وقتی جدا می شود از زوج خود ؟ فرمود : زمانیکه ظاهر شود خون حیض در مرتبه سوم از عادت او . و عبدالرحمن گوید از امام ششم پرسیدم که زن مطلقه کی آزاد و مالک خود می شود ؟ فرمود : زمانیکه خون حیض را در مرتبه سوم دید : جدایی حاصل شود .

### توضیح :

بطوریکه تحقیق شده است : کلمه قُرء معنی حقیقی آن رؤیت خون حیض است ، مانند قراءت کلمات در صفحه ساده ، و اَمَّا إِطْلَاقُ آن بَأَيَّامٍ طَهْرٍ بعنوان تجوّز و بقرینه مجاورت و ملازمت باشد .  
و اَمَّا دِيْدِنَ قَطْرَةَ أَوَّلَ مِنْ خُوْنٍ فِي مَرْتَبَةِ سُوْمٍ : صددرصد ثابت می کند پاک بودن رحم را از نطفه .

### لطائف و ترکیب :

۱- يَتَرَبَّصْنَ : بصورت خبر بوده و در معنی برای أمر و تعیین وظیفه است ، گویی که این عمل بطور قطع واقع خواهد شد ، و این تعبیر از صیغه أمر بهتر دلالت به طلب می کند .



- ۲- ثلاثة قروء : ثلاثة مفعول تربص است ، و قرء بمعنی خون حیض است ، نه زمان طهر .
- ۳- و بُعولتھنَّ أَحَقُّ : أفعال تفضیل چون با حرف من استعمال بشود نه با الف و لام ، همیشه مفرد و مذکر خواهد بود ، بخلاف اینکه معرّف با الف و لام باشد که لازم است با موصوف خود از جهت مذکر بودن و تثنیه و جمع بودن مطابقت نماید ، و در اینجا حرف من بخاطر معلوم بودن حذف شده است ، چون الله اکبر .
- ۴- و للرجال علیهنّ درجۃ : درجه مبتداء مؤخر است ، و للرجال خبر مقدم است . و همچنین در جمله - و لهنّ مثل الذی - که مثل مبتداء مؤخر ، و لهنّ خبر مقدم است .

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ . - ۲۲۹ .

### لغات :

- الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ : طلاق - دو مرتبه است .
- فإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ : پس نگهداری است - با برنامه معروف .
- أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ : یا - آزاد کردن - به نیکویی کردن .
- وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ : و جایز نمی‌شود - برای شما - اینکه .
- تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ : باز گیرید - از آنچه - آورده‌اید بآنها .
- شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا : چیزی را - مگر - اینکه - بترسند .

أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ : اینکه بر پا ندارند - حدود - خداوند را .  
 فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا : پس اگر - ترسیدید - اینکه بر پا نمی‌دارند .  
 حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ : حدود - خدا را - پس تمایلی نیست .  
 عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ : بر آنها - در آنچه - عوض بدهد - آنرا .  
 تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ : اینها - حدود - خداوند است .  
 فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ : پس تجاوز نکنید بحدود خدا - و کسیکه .  
 يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ : تجاوز کند - بحدود - الهی .  
 فَاولئك هم الظالمون : پس آنان - آنها - ستمکارانند .

#### ترجمه :

طلاق دو مرتبه واقع می‌شود ، و پس از آن نگهداری باید باشد بمعروف و روی برنامه شناخته شده ، و یا آزاد کردن و رها نمودن آن بنیکویی کردن و با حسن عمل ، و جایز نیست برای شما اینکه باز گیرید از آنچه باو داده‌اید از مهر و غیر آن چیز پیرا ، مگر آنکه بترسند از آنکه نتوانند برپا دارند حدود و احکام الهی را ، پس اگر ترسیدید که حدود خدا را نتوانند برپا کنند ، پس تمایل از حق نباشد برای آنها در اینکه زن عوضی بدهد در مقابل طلاق و رهایی خود ، اینها حدود و احکام الهی است و از آنها تجاوز مکنید ، و کسیکه تجاوز می‌کند از حدود خداوند پس آنان آنها ستمکارانند . - ۲۲۹ .

#### تفسیر :

۱- الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فِيمَا سَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ :

در آیه گذشته معلوم شد که طلاق اسم مصدر است از تطليق ، و آن بمعنی آزادی از محدودیت و محصور بودن باشد .

و مَرَّتَانِ : تثنیه مَرَّة از ماده مَرور است ، و مرور بمعنی گذشتن بر چیزی است . پس در کلمه مَرَّة از جهت ماده مفهوم اجتياز و گذشتن بر چیزی اعتبار می شود ، و از جهت صیغه دلالت می کند بیک مرتبه واقع شدن ، یعنی یکدفعه مرور کردن بر چیزی .

و منظور در اینجا جریان طلاق و مرور آنست بر زوجین ، و این جریان محدود باشد به دو مرتبه ، و در هر یک از این دو مرتبه زوج می تواند در ایام عده رجوع کند بی آنکه محتاج بعقد جدیدی باشد .

و این طلاق را رجعی گویند . ولی در طلاق سوم زوج نمی تواند بزوجه مطلقه خود رجوع کند ، و آنرا طلاق بائن گویند .

و اِمْسَاک : بمعنی بازداشتن و نگهداری کردن است ، یعنی توقیف کردن چیزی یا شخصی است از آزادی .

و تسریح : در مقابل اِمْسَاک بوده ، و بمعنی آزاد کردن از تعلق و وابسته شدن است ، مانند تسریح موهای سر با شانه ، و تسریح گله گوسفند برای چریدن ، و همچنین در شجر و عبد و غیر آنها .

و معروف : در آیه گذشته گفته شد که بمعنی شناخته شده از جهت عقل و شرع و عرف است که برنامه از هر جهت شناخته شده باشد .

و منظور اینکه : با نظر به نتیجه اختیار داشتن امساک یا تسریح ، طلاق را در دو مرتبه باید تصویر و فرض کرد ، و در هر مرتبه زوج با توافق و رضایت زوجه می تواند اختیار نگهداری و ادامه زندگی داده ، و با برنامه معروف با همدیگر سازش کنند . و یا از همدیگر با اجرای حسن نیت و نیکویی و خوشی جدا باشند .

و پس از واقع شدن این دو طلاق و بی پایان رسیدن جریان زندگی پس از آنها با طلاق سوم در میان زوجین بینونت و جدایی قهری حاصل گشته ، و نمی توانند با همدیگر زندگی کنند .

پس حرف فاء ( فامساک ) در نتیجه وقوع این دو طلاق است ، که هر کدام چنین نتیجه‌ای خواهد داد .

و آنچه مهم است : در نظر گرفتن برنامه معروف در جریان زندگی در زمان امساک و نگهداری ، و برنامه احسان و حسن عمل و نیت در صورت تسریح و آزادی سازی از قید تعهد زوجیت است .

و متأسفانه باین دو برنامه اکثر مردم که جاهل و محجوب و در تحت پوشش عصبانیت و خودبینی هستند : عمل و حتی توجه هم نمی‌کنند .

و تعبیر بکلمه - مَرَّتَان : اشاره است باستقلال هر یک از این دو طلاق در جهت امساک و تسریح ، زیرا مَرّه از مرور کردن بچیزی و گذشتن است ، و اینمعی در خارج باید دو مرتبه واقع شود ، و کلمه - فامساک - اثر و در تعقیب هر یک از این دو مرتبه باشد ، و از این نظر بصیغه نکره استعمال شده است .

۲- و لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً :

حَلٌّ و حَلَالٌ : بوزن مِلْح و جَبَان ، صفت مشبیه باشند از حَلّ که مصدر و بمعنی جواز و ممنوع نبودن است .

و اِيتَاءٌ : بمعنی آوردن و دادن است .

و منظور اینکه : در این جریان جایز نیست که در مقابل طلاق دادن ، از زن چیزی بگیرد ، و این عمل و بازگیری برخلاف عقل و شرع است : زیرا طلاق دادن زوج اگر بحالت اختیار و صلاح دید خود او است ، نباید بوسائل و مقدماتی متوسل شده و چیزی از زن بازگیرد ، و اینمعی از ستمکاریهای بزرگ و از اعمال برخلاف عدل و انسانیت باشد .

آری اگر خود زن در اثر فشار زندگی و یا روی ناراحتیهای مختلف بخواهد باختیار خود چیزی بدهد برای وقوع طلاق مانعی ندارد .

۳- اِلَّا أَنْ يَخَافَا اَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللّٰهِ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللّٰهِ فَلَا جُنَاحَ

### عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ :

خوف : در مقابل أمن و معنی ترس باشد ، و آن در موردی صورت می‌گیرد که احتمال ضرر و خطری برده شود .

إِقَامَهُ : از ماده قوام و قیام ، و بمعنی بر پا کردن و فعلیت دادن و راست داشتن است .

و در ۱۸۷ گفته شد که : حَدِّ بِمَعْنَى شِدَّةٍ وَ تَنْدِي اسْتِ ، وَ أَحْكَامٍ وَ ضَوَابِطِ إِلَهِيّی از لحاظ قاطعیّت و شدّت آنها است که نباید با آنها مقابله یا مخالفت کرده ، و خود را در معرض شدّت و قاطعیّت و تندی آنها قرار داد ، و این تعبیر در مواردی آورده می‌شود که مورد توجّه و اهتمام مخصوص پروردگار متعال باشد .

و چون در اینمورد زن ضعیف بوده و ممکن است طرفدار و قوم و یآوری نداشته باشد : خدایوند متعال بحمايت و یاری او چنین احکام و حدودی را وضع می‌فرماید .

و اگر نتوانستند سازش کرده و صبر و تحمل نموده ، و از بهم خوردن حدود إلهی و احکام او ترسی داشته و مضطرب شدند : در اینصورت چاره‌ای نیست بجز اینکه زن روی اضطرار یا باختیار و صلاح بینی چنین عوضی را در مقابل آزاد شدن خود از چنگال این مرد جنایتکار و ظالم به پردازد .

و جُنَاحٌ : مصدر است بمعنی تمایل از برنامه حقّ و عدل .

و افتداء : افتعال از ماده فدی و فداء که بمعنی عوض قرار دادن چیزی است در مقابل چیزی دیگر . و افتداء دلالت می‌کند به اختیار کردن این عوض دادن در اینمورد .

پس عوض دادن زن در اینمورد اشکالی از جهت شرع و عقل پیدا نکرده ، و کمکی بظلم و تعدی مرد نمیشود ، بلکه روی اضطرار یا جهات دیگر عقلایی است .

۴- تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُم

**الظالمون :**

عُدوان : بمعنی تجاوز کردن بحقوق دیگران است ، و اعتداء : از افتعال بمعنی اختیار تجاوز به حقوق باشد . و تعدی از تفعل برای مطاوعت از تفعیل و بمعنی أخذ تجاوز به حقوق است .  
و اینجمله ( و مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَآوَأْتِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ) از کلمات کوتاه و جامع و پرمعنای قرآن مجید است .

آری اگر کسی بحدودِ الهی تجاوز کرده ، و حدودِ الهی را ندیده گرفته و با آنها مقابله و مخالفت نموده ، و خود را در معرض شدت و حدت احکام پروردگار متعال قرار داد : قهراً بزرگترین ستم و ظلمی را بخود روا داشته ، و هم تجاوز بآیینِ الهی کرده است .

پس کسیکه بزن خود تعدی و ظلم می‌کند : قهراً بحدودِ الهی و احکام و مقررات دینی اعتداء کرده ، و باید متوجه باشد که طرف مقابل او خداوند متعال و حدود او است ، و در اینصورت از مجازات غیبی پروردگار غافل نباید بشود .

**روایت :**

در تفسیر قمی از امام ششم ( ع ) نقل می‌کند که : طلاق سنت اینست که مرد زن خودشرا در حالیکه طاهر است و مقاربتی نشده و با شهادت دو شاهد عادل طلاق بدهد ، و سپس ترک کند او را تا عده او به تمام شدن سه قرء پایان برسد ، در اینصورت جایز می‌شود برای زوج اینکه او را دوباره عقد کند ، مانند سائر افرادی که می‌توانند او را خواستگاری کنند ، البته این عقد نیز مانند عقد اول محتاج برضایت طرفین و تعیین مهر خواهد بود .... و پس از مرتبه سوم که تزویج کند : اگر دیگر باره طلاق بدهد که طلاق سوم خواهد بود ، برای او حلال نمیشود مگر پس از مزاجت زن با مرد دیگر و طلاق گرفتن از او برضایت طرفین .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- فامساکُ : خبر است از مبتداء مقدم ، و تقدیر چنین است - فالواجب حينئذٍ إمساك بمعروف .
- ۲- أن تأخذوا : در محلّ فاعل است به لا يحلّ ، یعنی لا يحلّ لكم أخذكم ، و شيئاً مفعول أخذ است .
- ۳- إلّا أن يخافا : در موضع حال است ، یعنی إلّا خائفين .
- ۴- أن لا يُقيما حدودَ : در موضع مفعول به يخافا است ، یعنی يخافا ترك إقامة الحدود .
- ۵- لا جُنَاحَ : کلمه لا برای نفی جنس ، و علیهما خبر است .

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ . - ۲۳۰ .

## لغات :

- فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ : پس اگر - طلاق داد او را - پس حلال نیست .  
 لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى : برای او - از بعد از این - تا .  
 تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ : زناشویی کند - با زوجی غیر از اولی .  
 فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ : پس اگر - طلاق داد او را - پس تمایلی نیست .  
 عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا : بر آن دو - اینکه - بهمدیگر رجوع کنند .  
 إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا : اگر - گمان کنند - اینکه - بر پا می دارند .  
 حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ : حدود - خداوند را - و اینها .

حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا : حدود - إلهی است - روشن می‌کند آنها را .  
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ : برای قومی که - می‌فهمند و می‌دانند .

#### ترجمه :

پس اگر پس از پایان رسیدن جریان دو طلاق ، طلاق در مرتبه سوم واقع شد : پس حلال نمی‌شود این زناشویی در میان آنها ، مگر آنکه زوجه با شوهر دیگری ازدواج کند ، و اگر این شوهر دوم نیز آنزن را طلاق داد : تمایل از حق نخواهد بود که این زن و مرد اولی بهم‌دیگر برگردند ، و در مرتبه دیگر زندگی را از سر بگیرند ، در صورتیکه گمان داشته باشند که حدود إلهی را می‌توانند برپا دارند ، و اینها حدود و احکام پروردگار متعال است که آشکار می‌کند آنها را برای قومی که می‌دانند . - ۲۳۰ .

#### تفسیر :

۱- فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ :

منظور اینکه : اگر مرد پس از دو طلاق دادن و رجوع کردن بآدامه زندگی ، در مرتبه سوم نیز طلاق داد آنزن را ، در اینجا طلاق بعنوان بائن صورت گرفته ، و در میان آنها بینونت و جدایی حاصل گشته ، و مرد نمی‌تواند در آیام عدّه این طلاق بزن رجوع کند .

و این زن برای این شوهریکه طلاق سوم داده است ، حلال نخواهد بود ، مگر در یک صورت که با مرد دیگری ازدواج حقیقی و جدی نموده ، و سپس از آنها طلاق شرعی صحیح بگیرد .

و در این صورت نیز لازمست بدو جهت توجّه شود :

أول - عدّه طلاق بنحو درست پایان پذیرد .



دوم - رجوع بشوهر اول از روی دقت و با در نظر گرفتن سوابق حالات و خصوصیات زندگی و اخلاقی طرفین باید صورت بگیرد ، تا در مرتبه دیگر موجب ندامت و ناراحتی نگردد .

و تطلیق : از باب تفهیم دلالت بتحقیق و وقوع طلاق می کند .

و لا تحلّ : مرادف است با ممنوع و حرام بودن .

و نکاح : زناشویی کردنست که بر مقررات عرفی و شرعی صورت گرفته و بر مبنای ادامه زندگی مستمر باشد .

پس طلاق و نکاح هر دو باید روی مقررات صحیح صورت بگیرد ، و مطلق زناشویی یا آزادی و رهایی مورد توجه نیست .

۲- فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ :

منظور اینکه : اگر شوهر دوم او را طلاق جدی و صحیح داده ، و روی مقررات معلوم از همدیگر جدا شدند ، و هم آیام عدّه طلاق بپایان رسید : در اینصورت برخلاف حق و عدل نیست که اگر روی صلاح بینی و عاقبت اندیشی و بررسی دقیق بخصوصیات طرفین و اخلاقیات و افکار همدیگر ، خواستند در مرتبه چهارم با هم زندگی و زناشویی کنند ، و شاید در اینمرتبه در اثر تجربه‌های زیاد و گذشت از طرفین بتوانند سازش داشته باشند .

و تراجع : از ماده رجوع ، و برای مطاوعت مفاعله است . و دلالت می کند به مطاوعت و اختیار کردن استمرار رجوع .

و ظنّ : اعتقادیست که بعد یقین نرسیده باشد ، و در اینمورد یقین پیدا کردن بگریان آینده و اجرای حدود الهی در میان خود مشکل و بلکه ممتنع است ، و آنچه امکان پذیر است ظنّ باشد .

و أمّا حدود الهی در اینمورد : عبارتست از احکامیکه در جهت فقهی برای نکاح و مزاجت و طلاق ضبط است ، و همچنین حقوقیکه برای طرفین در کتب مربوطه

ذکر شده است .

و بطور کلی : هر یک از زوجین می‌باید با رعایت کمال عدالت و با عمل بهمه وظائف ، کوچکترین ستم و ظلمی بدیگری روا ندارد .

### ۳- و تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ :

تبیین : روشن کردن با جداسازی است که پس از ابهام باشد .

و علم : در اینجا بمعنی دانستن بنحو کلی و معرفت اجمالی بمبدء و تکلیف و مکلف بودن عبد است ، تا بتواند با عقل خود توجه بأحكام پیدا کند .

و آقایان علماء می‌گویند که : شرط توجه تکلیف إلهی ، بودن عقل و توجه است در انسان ، و اگر شخصی مجنون و یا سفیه و یا جاهل قاصر و یا مریض کلی باشد : تکلیف باو متوجه نمی‌شود ، مگر باندازه‌ایکه تشخیص می‌دهد .

در این آیه کریمه نیز می‌فرماید : ما أحكام و حدود إلهی را برای کسانی آشکار و روشن می‌کنیم که در مرحله تشخیص و تمییز باشند .

آری افرادیکه مجنون و یا شبیه مجنون هستند : بظاهر شناخته می‌شوند ، ولی آنها که در اثر فریب خوردن از شهوات و تمایلات و تعلقات دنیا بکلی از مرحله عقل و توجه بحق و از تشخیص خیر و صلاح خود محجوب و مهجور و غافلند : بظاهر از استفاده از أحكام و حدود و آیات إلهی بی بهره باشند ، اگرچه در معنی مکلف بوده و معاقب می‌شوند .

پس باید توجه داشت که : پوشیده شدن عقل ( مجنون ) اگر ذاتی و تکوینی شد ، مورد ملامت و موجب عقوبت نخواهد بود .

ولی اگر در اثر سوء اعمال و انحرافات اخلاقی و تعلقات ناروا و تمایلات حیوانی صورت بگیرد : گذشته از محروم شدن از برکات و خیرات و فیوضات معنوی و کمالات نفسانی ، سخت دچار عقوبت و آینده تاریک و گرفتاری طولانی خواهند بود .

## روایت :

در تفسیر عیاشی از حسن بن زیاد ، از آنحضرت پرسیدم که :  
مردی زن خود را بطلاق بائن طلاق داده است ، و زن با دیگری بعقد متعه ازدواج کرده ، آیا این زن پس از متعه ، بمراد اولی حلال می شود که بتواند با او زناشویی کند ؟ فرمود : نه ، مگر آنکه ازدواج کند بهمان خصوصیتی که از آن بیرون آمده است ، یعنی بصورت نکاح دائمی باشد ، چنانکه خداوند متعال می فرماید :  
حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ . و در متعه طلاقى نیست .

## توضیح :

- ۱- اولاً - در آیه شریفه عنوان نکاح است ، و نکاح بمعنی زناشویی کردن است که بر مبنای استمرار صورت بگیرد .
- ۲- نظر ظاهری بر تحول زندگی و زناشویی است که موجب تنبّه و توجّه بحقیقت زندگی بوده ، و بنقاط ضعف خود و دیگری متوجّه باشد ، و در متعه چنین تنبّه و توجّه پیدا نمی شود ، زیرا گاهی متعه در یک ساعت محدود واقع شده ، و برخورد با خصوصیات زندگی نمی شود .
- ۳- در متعه طلاق دادن نیست ، و با تمام شدن مدّت قهراً منقضی می شود ، و از اینجهت برخوردی از لحاظ طلاق و رجوع و جریان طلاق و عدّه و رجوع و خصوصیات دیگر نخواهد بود .
- ۴- نظر در متعه فقط بحصول استمتاع موقّتی است ، و اگر در ضمن زندگی و عنوان زناشویی هم باشد : استثنایی خواهد بود .
- ۵- در آیه کریمه تصریح شده است بطلاق ( فان طلقها ) که مرد دوم پس از نکاح و تحقّق مقاربت طلاق بدهد ، پس در زوج دوم قید نکاح و هم قید طلاق شده است .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ : کلمه اِنْ ، از حروف شرط است که از عوامل جزم حساب می‌شود ، و چون شرط فعل ماضی و مبنی باشد : قهراً مجزوم نشده و جزاء هم بخاطر فاصله پیدا کردن مجزوم نخواهد شد .
- ۲- مِنْ بَعْدُ : کلمه بعد از ظروف است ، و چون مضاف الیه آن حذف شد : شبه افتقاری بحروف پیدا کرده و مبنی بر ضمّ می‌شود .
- ۳- لَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا : کلمه لا ، برای نفی جنس است ، و جناح اسم و علیهما خبر است . و آن یتراجعا بدل است از خبر ، و در معنی چنین می‌شود که - لا جُنَاحَ أَنْ يَتَرَاجَعَا .

و إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُومًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ . - ۲۳۱ .

## لغات :

- و إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ : و زمانیکه - طلاق دادید - زنها را .  
 فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ : پس رسیدند - به پایان وقت آنها .  
 فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ : پس باز بدارید آنها را - به نیکویی .  
 أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ : یا آزاد کنید آنها را - به نیکویی .  
 وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا : و باز ندارید آنها را - بضرر دادن .  
 لِيَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ : تا تجاوز کنید - و کسیکه - عمل کند .

ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ : این را - پس بتحقیق - ظلم کرده - خود را .  
 و لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ : و نگیرید آیات - خداوند را .  
 هُزُؤًا وَاذْكُرُوا : بخواری - و یاد بدارید .  
 نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ : نعمت خداوند را - بر شماها .  
 و مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ : و آنچه - نازل کرده است - بر شما - از کتاب .  
 وَ الْحِكْمَةِ يَعْظُمُكُمْ بِهِ : از حکمت قاطع - موعظه می‌کند شما را - بآن .  
 وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا : و خودداری کنید - خدا را - و بدانید .  
 أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ : بتحقیق - خداوند - بهر چیزی - عالم است .

#### ترجمه :

و زمانی که طلاق دادید زنها را ، پس رسیدند به آخر وقت عدّه طلاق خودشان ، پس نگهداشته و باز بدارید آنها را با برنامه نیکویی شناخته شده روشن ، و یا آزاد کنید آنها را از محدودیت و قیودیکه در تعهدات عقد ازدواج بود بمعروف و نیکویی ، و باز ندارید آنها را بعنوان آزار رسانیدن تا بحقوق آنها تجاوز کنید ، و کسیکه چنین عملی را انجام بدهد بتحقیق بخود ستم کرده است ، و نگیرید آیات و نشانیهای الهی را بخواری ، و یاد کنید نعمت خداوند متعال را که بر شما داده است ، و آنچه را که از کتاب آسمانی و احکام قاطع برای شما نازل کرده است ، موعظه می‌دهد با آن شما را ، و تقوی داشته باشید ، و بدانید که خداوند بهر چیزی عالم است . ۲۳۱ .

#### تفسیر :

۱- و إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ :  
 تطلیق و نساء و إمساک و معروف در آیات گذشته معلوم شد .  
 و بلوغ : رسیدن چیزی است بحدّ اعلی و مرتبه منتهای خود ، و اینمعنی در هر

مورد و موضوعی متناسب آن مورد است .

و أجل : بمعنی غایت و آخر وقت معین باشد .

و منظور اینکه : چون طلاق و رهایی دادید زنها را ، و آنها را از تعهدات عقد نکاح آزاد کردید ، و پس از طلاق دادن مدت سپری گشته و عده شرعی و لازم طلاق بآخر رسید : و خواستید آنها را نگهداری کرده ، و برای ادامه زندگی حفظ و بازداشت کنید ، خواه با رجوع کردن در عده و یا بعقد جدید : لازم است در این جریان برنامه زندگی شما روی حساب دقیق عنوان معروف باشد .

یعنی همه برخورد و مصاحبت و زناشویی و اختلاط با برنامه معروف صورت گرفته ، و گفتار و کردار او مطابق آنچه از نظر عقل و شرع و عرف پسندیده و شناخته شده است ، باشد .

و بدقت متوجه باشد که : کمترین آزار و ظلم و تحمیلی که برخلاف حق و معروف است ، از او دیده نشود .

و این دستور مربوط است بمطلق وقوع طلاق که پس از آن امکان امساک و یا تسریح موجود باشد .

## ۲- أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا :

منظور اینکه : پس از انجام رسیدن مدت عده طلاق ، در صورتیکه عقل و شرع و وظیفه الهی اقتضاء کرد ، آنها را آزادی و رهایی بخشید روی برنامه معروف ، و حقوق آنها را که از جهت شرع و عرف مقرر است کاملاً حفظ و رعایت کرده ، و رسیدگی بخود آنها و اولاد آنها و تأمین زندگی آنها که سالها با شما زندگی و همکاری کرده‌اند فراموش نکنید .

و سخت به پرهیزید از اینکه : آنها را بازداشت و نگهداری کرده ، و مقصد شما در این عمل ایجاد زحمت و آزار و ضرر رسانیدن به آنها باشد ، و اعتداء عبارتست از تجاوز کردن بحقوق دیگران ، و بدترین نوع اعتداء : تجاوز کردن بحقوق همسر است

که از ابتدای زناشویی با همدیگر زندگی کرده ، و حقوق بیشتر در گردن یکدیگر داشته ، و از جهت وجدان و عقل صددرصد باید رعایت این حقوق بشود .  
و بسیار تأثر آور است که : اکثر افراد متشرع در جهت رعایت حقوق همدیگر و انجام برنامه‌های اخلاقی ، بسی بی توجه و مقصر بوده ، و گویی که این وظائف هیچگونه ارتباطی با دین نداشته ، و رعایت آنها لازم نیست ، و این کمال جهل و بیخردی است .

### ۳- و مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ :

هر عملی که از انسان سر می‌زند ، صالح باشد یا فاسد : پیش از ظاهر شدن آن در خارج ، در نفس خود انسان تأثیر کرده ، و اثر سوء و یا حسن اثر آن در قلب انسان ظاهر می‌شود .

پس ظلم بدیگری و اعتداء بحقوق دیگران : در مرتبه اول و پیش از تجاوز کردن بدیگری ، بخود ظلم کردن خواهد بود .

و همچنین در همه موارد عصیان بخدا و تزییع حقوق الهی و یا حقوق بندگان خدا و ظلم و ستمکاری ، که حقیقت آنها ظلم بخود باشد .

آری خداوند متعال نیازی بطاعت و عبادت ما ندارد ، و هرگونه انجام وظائف عبودیت برای تربیت و تکمیل و سعادت پیدا کردن و روحانیت داشتن نفس انسان باشد .

و بندگان خدا هم اگر توجه و ارتباطی با او داشته باشند : خداوند متعال خسارت و ضرر آنها را جبران خواهد کرد .

### ۴- و لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا :

آیات بر دو قسم باشد : تکوینی خارجی ، و تشریحی تدوینی .

و آیت بطور کلی : چنانکه در ۳۹ گفته شد ، آن چیزی است که نشان دهنده و نماینده صفات و مقامات عظمت او بوده ، و با توجه باو انسان را بمقصد اصلی

دلالت کند .

و آیات تکوینی عبارتست از موجودات و مخلوقاتیکه از جهت ذات و صفات نمایشگر و نشان دهنده ذات و صفات پروردگار متعال باشند ، چون انبیایِ اِلَهِی و اولیایِ حقّ که صفات و علم و قدرت او را نشان می‌دهند . و مانند موجودات دیگر که از لحاظ خلقت و نظم و خصوصیات ذاتی آفرینش ، بحکمت و علم و قدرت و تدبیر و احاطه او دلالت می‌کنند .

و آیات تدوینی و تشریحی او : عبارتند از آیات و کلمات تدوینی و کتب آسمانی و احکام و فرمانهای اِلَهِی .

و هُزُو بمعنی خواری و حقارت است .

و چون آیات در مرتبه پسین و در پشت مقصود اصیل واقع شده ، و در حقیقت نشانه و ظلّ او است : توجّه و معرفت او پیشروی و نزدیک شدن باشد بمقصود . و در مقابل دوری و مخالفت و انکار آن نیز موجب دوری و محرومیت خواهد بود .

آری آیت بودن از طرف بالا باید معین شود ، و بدون تعیین و جعل او چیزی نمی‌تواند خود را آیت قرار بدهد ، پس بهترین وسیله برای هدایت و تقرب و پیشروی بسوی مقصد : در نظر گرفتن آیات و توجّه داشتن بنشانیها است ، خواه نشانیهای ظاهری باشد و یا از جهت معنوی و روحانی .

و از این لحاظ است که در اینجا می‌فرماید : آیات اِلَهِی را بحقارت و خواری نگیرید ، زیرا بحقارت گرفتن آیات در حقیقت بی‌اعتنایی و توجّه نداشتن بمقصد بوده ، و موجب محرومیت کلی خواهد بود .

۵- **وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ :**

**نِعْمَت :** بوزن رحمت مصدر و بمعنی پاکیزه بودن زندگی و خوشی حال است . و بوزن جلسه برای نوع و دلالت می‌کند بر نوعی از زندگی خوش پاکیزه .

و نِعْمَت بر دو نوع باشد : مادی ، و روحانی .



نِعْمَتِ مَادِّی: مانند سلامتی بدن، فراهم شدن اسباب و وسائل خوشی، تمام بودن اعضاء بدن و قوای بدنی، تحولاتیکه از آغاز تکوّن انسان پدید آمده است، و رحمت‌های عمومی خداوند متعال.

و نِعْمَتِ رُوحَانِی: مانند هدایت فطری انسان با عقل، هدایت خارجی بوسیله انبیاء و اولیاء، هدایت اِلَهی بوسیله کتب آسمانی، هدایت بوسیله اِلْقَاءات و الهامات و رؤیاهای روحی، هدایت بوسیله تنبیهات و جریانهای خارجی. و در این آیه کریمه نِعْمَت را از موضوع ما اَنْزَلَ، جدا ساخته است، و اینمعنی بخاطر اینستکه: کتاب و حکمت از مصادیق فضل و رحمت خداوند متعال است، و آنها اَعْمّ باشند از عنوان پاکیزه بودن و خوشی زندگی، اگرچه از اسباب خوشی معنوی و از مقدمات باشند.

و منظور از کتاب: ثبت و ضبط آنچه‌یست که در باطن هست، و در کتاب آسمانی اینمعنی بخاطر اظهار و تثبیت منویات صدق می‌کند، زیرا خداوند متعال حقایق و معارف و احکام و مطالب دیگر را اظهار و نازل کرده، و در قلوب انبیاء و صفحات خارجی ثبت می‌شود.

و منظور آنکه: برای خودداری کردن از تجاوز بحقوق نساء و ظلم بآنها، متذکّر باشید نعمتهایبیرا که خداوند متعال بشما عطا فرموده است، و احکام و ضوابط و قوانینی را که مقرر کرده است، و معارف و حقایقی را که برای شما تعلیم نموده است.

پس متوجّه باشید که همه رقم از انواع نعمت و رحمت و لطف، بدست توانای خداوند متعال باشد، و ما باید در مقابل این نعمتها و اَلطاف اِلَهی، پیوسته شاکر و قدردانی کنیم.

۶- یَعْظُکُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ :

و عَظ: بمعنی ارشاد بحق بوسیله تذکّرات و تنبیهات مؤثّر است. و تذکّرات

باختلاف طرف فرق پیدا می‌کند که بصورت انذار باشد یا تبشیر یا نصیحت یا غیر اینها .

و می‌فرماید که ارشاد و موعظه بوسیله همین کتاب و حکمت ( ما انزل ) صورت می‌گیرد ، مشروط بآنکه شما تقوی داشته باشید تا کلمات حق در قلوب شما مؤثر و مفید واقع بشود .

و متأسفانه برخی از مردم بجای توجه و خلوص باطن و تقوی ، کلمات خداوند متعال و کتاب و احکام او را بی ارزش و خوار تصور کرده و با بی اعتنایی بآنها با سعادت و خوشبختی خود ستیزه می‌کنند .

و این افراد آگاه نیستند که خداوند متعال در همه جا حاضر و ناظر و محیط بر تصورات و اعمال و نیات آنها است .

و باید آنها بدانند که کوچکترین تجاوز و ظلمی که از آنان سر می‌زند بی مجازات و بدون کیفر نخواهد بود ، و خداوند یار مظلومین و کمک کننده بر مستضعفین می‌باشد .

و کلمه بکلّ شیء علیم : دلالت می‌کند باحاطه علمی کامل خداوند متعال به همه موجودات و عوالم از جزئیات و کلیات و مادّیات و معقولات ، زیرا کلمه شیء شامل همه موجودات می‌شود .

آری شیء : هر آن چیزی باشد که مطلوب گردد ، و آن از ماده مشیت است ، و در قرآن مجید کلمه شیء بخداوند متعال هم اطلاق شده است - قل ائی شیء اکبر شهادة قل الله - ۱۹/۶ .

و توجه شود که خداوند متعال در این آیه شریفه بخاطر اعلام و اشاره بر عظمت موضوع تجاوز بحقوق نساء ، از طرف رجال جاهل و ظالم ، به هفت موضوع مهم اشاره فرموده است :

۱- تجاوز و ظلم بزوجه‌ای که همسر است ظلم بنفس خود است .

- ۲- تجاوز باو استهزاء و خوار شمردن احکام و آیاتِ اَلْهٰی است .
  - ۳- نعمتهای ظاهری و باطنی خداوند متعال را ندیدن است .
  - ۴- کتاب آسمانی و حقائقِ اَلْهٰی را ترک کردن است .
  - ۵- به پند و ارشاد خداوند اعتناء نکردن است .
  - ۶- در این جریان و همیشه تقوی نداشتن است .
  - ۷- توجه نداشتن باینکه خداوند آگاه از همه اعمال است .
- و کمتر خلاف و عصیانی در قرآن مجید هست که این اندازه بآن توجه و اهتمام شده باشد .

### روایت :

در تفسیر نورالثقلین از امام ششم ( ع ) نقل می‌کند که : سزاوار نیست برای مرد که زن خود را طلاق داده ، و سپس رجوع کند باو در زمان عدّه ، در صورتیکه نیازی در حقیقت باو ندارد ، و نظرش اینستکه او را طلاق بدهد ، و اینجا از مصادیق ضرار می‌شود که در آیه کریمه بآن اشاره فرموده و آنرا نهی کرده است ، و چون رجوع کردن بعنوان نگهداری و امساک باشد : بی مانع خواهد بود .

### توضیح :

یکی از موارد طغیان و ظلم شدید رجال : تجاوز کردن و آزار رسانیدن بهمسرهای خود باشد ، خواه از لحاظ مسکن باشد ، و یا از جهت ملبس ، و یا زندگی و وسائل زندگی ، و یا فشار آوردن و در مضیقه گذاشتن آنها در مواردیکه خلاف عقل و شرع نیست ، و یا کوتاهی کردن در تعلیم حقایق و احکام دینی و قرآن مجید از جهت الفاظ و معانی بهر وسیله‌ای که مشروع و صحیح است .

آری مردم جاهل از آداب زناشویی و ازدواج همین را می‌فهمند که از همسر

خود استفاده‌های مادی کرده ، و هیچگونه توجهی بجهت دینی و تعلیم و تربیت روحانی آنها نداشته باشند ، در صورتیکه تربیت زن سبب تربیت فرزندان او می‌شود ، و زندگی آنها زندگی آرام و معقول و صحیح و مفید خواهد شد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- ضرراً : مصدر است از باب مفاعله و دلالت می‌کند به استمرار ضرر ، و منصوب است بعنوان مفعول لأجله بودن است .
- ۲- لتعتدوا : لام برای دلالت بعاقبت و متعلق به لا تُمسکوا باشد .
- ۳- و ما أنزل : عطف است به نعمت ، یعنی واذکروا ما أنزل .
- ۴- یَعْظُکُمْ به : جمله حالیه است ، و ضمیر به ما انزل رجوع می‌کند .
- ۵- واتَّقُوا ، واعلموا : عطف باشد بر واذکروا .

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ . - ۲۳۲ .

### لغات :

- وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ : و زمانیکه - طلاق دادید - زنها را .  
 فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ : پس رسیدند - به آخر وقت آنها .  
 فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ : پس منع نکنید آنها را - اینکه .  
 يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ : زناشویی کنند - با شوهرهای خودشان .  
 إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُم : زمانیکه - توافق پیدا کردند - در میان خود .

بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكُ : بآنچه شناخته شده و روشن است - این .  
 يَوْعَظُ بِهِ مَنْ : پند داده می‌شود - با آن - کسیکه .  
 كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ : هست - از شما - ایمان می‌آورد .  
 بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ : بخدا - و روز - پسین .  
 ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ : این شما را - خالصتر است - برای شما .  
 وَ أَطْهَرَ لِلَّهِ : و پاکتر است - و خداوند .  
 يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ : می‌داند - و شما - نمی‌دانید .

## ترجمه :

و زمانیکه طلاق دادید زنها را پس رسیدند به پایان مدّت عدّه خودشان ، پس سخت نگرفته و منع نکنید آنها را از اینکه با شوهرهای خودشان زناشویی کنند ، وقتیکه با همدیگر توافق کردند که در میان خودشان روی برنامه شناخته شده و روشن زندگی کنند ، با این دستور پند داده می‌شود کسی را که هست ایمان می‌آورد بخداوند متعال و بروز واپسین ، و این شما را خالصتر و پاکتر است ، و خداوند عالم است و شما نمی‌دانید . - ۲۳۲ .

## تفسیر :

۱- وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ :

عَضَلُ : مانع شدن است با مضیقه قرار دادن و در فشار گذاشتن . و از مصادیق آن منع است از زناشوئی با شوهر گذشته یا دیگری ، و مانع شدن از آزادی است تا چیزی از مال او گرفته شود .

و تراضی : از مادّه رضا و بمعنی موافق شدن میل است با آنچه پیش آید . و در

ماده توافق: موافقت میل قلبی شرط نیست.

و منظور اینستکه: چون از زندهای شما طلاق گرفته، و آیام عدّه آنها سپری گشته و آزاد شده، و خواستند با شوهر قبلی یا دیگری زناشویی کنند: پس مانع از خواسته آنها نشوید، در صورتیکه از روی بررسی و دقت و اندیشه بوده، و روی برنامه معروف باشد.

و معروف گفته شد که: بمعنی شناخته شده و روشن از جهت شرع و عقل و عرف است، بطوریکه جریان زندگی و برنامه آنها در این زناشویی موافق با حکم شرع و عقل صورت بگیرد.

در آیه گذشته از اختیار زوج بحث شده بود، و در این آیه کریمه از اختیار و صلاح دید و نظر زوجه بحث شده است، و در هر صورت قید معروف شرط گشته است که باید با در نظر گرفتن برنامه معروف انجام بگیرد، تا برای طرفین و مخصوصاً بری زوجه محذوری پیش نیاید.

البتّه قید تطلیق و بلوغ أجل عدّه: هر دو بصورت مربوط بزوجه است، و تا این دو قید واقعیت پیدا نکرده است: زوجه نمی تواند آزادی و رهایی از قیود زوجیت پیدا کند.

اگرچه این تقیّد برنگ دیگر برای زوج هم هست، ولی برای زوجه یک جریان طبیعی است که باید از لحاظ مزاجی حالت طهر پیدا کند.

و خطاب در کلمه لا تَعْضَلُوهُنَّ، بازواج و اولیاء است که طلاق داده اند، چنانکه در آیه گذشته نیز (فَأَمْسِكُوهُنَّ) چنین بود، و صیغه جمع در رجال و نساء: باعتبار افراد مطلقین و مطلقات است.

و تعبیر بکلمه (ازواجهنّ) برای تعمیم ازواج است به أزواج گذشته یا آینده، و بهر صورت نباید مطلقین مانع از خواسته نساء باشند، البتّه وقتیکه با برنامه معروف صورت بگیرد.

ذَلِك : کلمه اشاره و خطاب بمفرد است ، و منظور رسول اکرم ( ص ) باشد ، و چون اینجهت مربوط بعَلَّت و فلسفه احکام گذشته بوده ، و از احکام مربوط بعموم مردم خارج می باشد : بکلمه خطاب مفرد خاصّ تعبیر شد ، چنانکه در آیه گذشته نیز بجمله ( و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه ) تعبیر با کلمه مفرد خطاب شده است که التفات از جمع بفرد معین باشد ، برای تشخیص مقصد در کلام .  
و دو کلمه ذا و تا : اسم اشاره است ، و کاف برای خطاب باشد ، چنانکه در ذلکم ، کلمه خطاب برای جمع آمده است .

و منظور اینکه : منع و عضل نکردن زن از آزادی در اختیار زوج ، اگر مطابق صلاح و معروف صورت بگیرد : بخیر و صلاح همه است ، زیرا اکراه و محدود کردن او بسا که در آینده موجب اختلال در زندگی آنان و سائر خویشاوندان گردد .  
و کسیکه ایمان بخداوند حکیم و بصیر دارد : باید متوجه باشد که احکامِ اِلَهِی صدرصد روی آگاهی و عاقبت اندیشی و بخیر و صلاح بندگان او باشد .  
و ضمناً با توجه و اعتقاد بروز جزاء : انسانرا از ظلم کردن بدیگران و اکراه و اجبار بازداشته ، و می فهمد که همه بنده خدا هستند ، و خداوند متعال حاکم بر همه است ، و همه در آینده نزدیک بسزای اعمال خود خواهند رسید .  
پس مردم باید از لطائف و دقائق و حکمتهای احکامِ اِلَهِی پند و اعتبار گرفته ، و در همه موارد آنها را در نظر داشته باشند .

۳- ذَلِكُمْ اَزْكَی لَكُمْ و اَطْهَرُ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ :

اَزْكَی و اَطْهَرُ : صیغه افعال تفضیل باشند از ماده زکو و طهر .

و زَكَو و تَزْكِيه : عبارتست ازخارج کردن آنچه حقّ و صحیح نیست از متن سالم . مانند اِزَاله صفات رذیله از قلب ، و اِخْرَاج حقوق مالی از مال ، و بیرون کردن چیزهای فاسد از متن سالم .

و طُهِر و تَطْهِیر : عبارتست از پاک بودن شیء در جهت مادی یا معنوی ، و آن

در مقابل قذر بودن و نجس بودن باشد .

و در اینمورد سه جهت برای آزادی انتخاب زن بیان شده است :

اول - مداخله نکردن و مانع نشدن از برنامه شخصی زنها در جهت انتخاب زناشویی : موجب بیرون کردن و ازاله نیات و تمایلات بر خلاف حقّ و توجه نکردن و بی اعتنائی بخواسته‌ها و هویهای نفسانی ، و صرف نظر کردن از هوسرانی و خودخواهی خواهد بود .

دوم - تطهیر و پاک کردن قلب است از آلودگیها و صفات خبیثه حیوانیه ، بطوریکه روح انسان پاک بوده ، و هیچگونه رجس و ناپاکی نداشته باشد . پس نظر در تزکیه بجهت ازاله چیزاست که برخلاف حقّ است . و در تطهیر بجهت پاکی و طهارت باشد .

و از اینجهت است که تزکیه بر تطهیر مقدم می‌شود ، زیرا نظر در تزکیه بجهت نفی و ازاله باشد . و در تطهیر بجهت پاکی و اثبات طهارت .

و تزکیه و تطهیر قلب باختلاف اشخاص و موارد فرق می‌کند : گاهی از لحاظ خودبینی و خودخواهی است ، و گاهی حسد و یا طمع و یا بخل و یا غضب و یا عصبیت و یا شهوت و یا صفات دیگر باشد .

سوم - آگاهی و علم خداوند متعال و جهل ما است که : بخیر و صلاح خود و بگریان آینده زندگی خود و بحقیقت احکام الهی جاهل هستیم .

آری اگر ما بتوانیم آگاهی از خصوصیات محیط زیست خودمان در حال حاضر پیدا کنیم ، ولی اطلاع از آینده و از خصوصیات محیطهای دیگر و بواطن امور و از صلاح و فساد حقیقی جامع بین ظاهر و باطن و حال و آینده ، برای ما غیر ممکن است .

پس وظیفه ما بحکم عقل ، تسلیم شدن در مقابل احکام و دستورهای الهی است که علم و حکمت او نامحدود و نامتناهی باشد .



## روایت :

در نهج البلاغه از کلمات قصار أميرالمؤمنين (ع) است که می‌فرماید : **جِهَادِ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ** - جهاد زن در نیکو شوهرداری است .

## توضیح :

**جهاد و مجاهدت** : بمعنی سعی کامل و کوشش تمام با استمرار است در انجام برنامه‌ای که دارد ، و از مصادیق اینمعنی جهاد در راه خدا برای دفع دشمنان دینی است ، و جهاد در انجام وظائفِ اِلهی است ، و کوشش در خدمات لازم است . و چون زن موظف به تدبیر منزل و تربیت اولاد و خدمات داخلی زندگی و رسیدگی بچریان امور شوهر است : قهراً باید مجاهدت و کوشش و فعالیت صمیمانه و خالصانه او نیز در این راه بوده ، و این مجاهدت از وظائف لازم و واجب او بشمار آید .

چنانکه مرد موظف است که بهر نحویکه می‌تواند معاش و مسکن و لباس و سائر احتیاجات عائله خود را تأمین کند .

و در اینمورد هم اظهار علاقه بزناشویی و مخصوصاً بزواج اول ، علامت حسن تبعل و خود را موظف دیدن در این برنامه باشد .

و اما برنامه توجه فقط بجهت جنسی و تعیش نفسانی : برای افرادیست که زندگی را تنها در ادامه شهوات و تمایلات تصوّر می‌کنند .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- **أَنْ يَنْكِحَنَّ** : شبه مفعول است که در معنی حرفی حذف شده است ، و تقدیر - **مَنْ أَنْ يَنْكِحَنَّ** ، است ، و اینرا در اصطلاح منصوب بنزع خافض گویند .
- ۲- **بِالمَعْرُوفِ** : حال است ، از فاعل تراضوا .

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ . - ۲۳۳ .

### لغات :

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ : و مادرها - شیر می دهند .  
 أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ : فرزندان خودشانرا - دو سال .  
 كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ : تمام - برای کسیکه - بخواهد .  
 أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ : اینکه - تکمیل کند - شیر دادن را .  
 وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ : و بر - کسیکه مولود برای او است - روزی آنها .  
 وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ : و پوشاک آنها باشد - به نیکویی .  
 لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا : تکلیف نمی شود - شخصی - مگر .  
 وَوُسْعَهَا لَا تُضَارَّ : بوسعت و گنجایش او - ضرر رسانیده نشود .  
 وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا : مادری - بواسطه فرزندش .  
 وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ : و نه - پدری - بسبب فرزندش .  
 وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ : و بر - وارث پدر است - مانند - این وظیفه .  
 فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا : پس اگر - بخواهند - جدا شدن از شیر را .  
 عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ : از - توافق - از هر دو - و مشاورت .  
 فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا : پس تمایل از حق نیست - بر آندو .  
 وَإِنْ أَرَدْتُمْ : و اگر - خواستید .

أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ : اینکه - شیر بطلبید - بفرزندان شما .  
 فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا : پس تمایل از حق نیست - بر شما - زمانیکه .  
 سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ : تسلیم کردید - آنچه - می‌دهید .  
 بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ : به نیکویی - و خودداری کنید - خدا را .  
 وَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ : و بدانید - بتحقیق - خداوند .  
 بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا : بآنچه - عمل کنید - بینا است .

#### ترجمه :

و مادران شیر می‌دهند فرزندان خود را دو سال تمام ، این برای کسی است که بخواهد شیر خوردن را در حق فرزند تمام گرداند ، و بر عهده پدر است روزی مستمرّ این شیر دهندگان ، و همچنین پوشاک آنها ، به برنامه عدل و شناخته شده ، تکلیف کرده نشود شخصی مگر در محدوده وسعت و استعداد او ، آزار داده نمی‌شود مادری بخاطر فرزندش ، و نه پدری بخاطر فرزند او ، و بر عهده وراث پدر است آنچه بر عهده او بود از نفقه و کسوه شیر دهنده ، پس اگر پدر و مادر بخواهند جدا ساختن بچه را از شیر ، از روی توافق هر دو با مشاورت با یکدیگر پس تمایلی از حق نباشد برای آنها در این امر ، و اگر خواستید شیر بطلبید برای فرزندان خود : برخلاف حق نیست در صورتیکه تسلیم کنید در مقابل شیر دادن آنچه را که خواسته‌اید تأدیه کنید به میزان و روی برنامه نیکو و پسندیده ، و خودداری کنید از مخالفت دستورهای خداوند متعال ، و بدانید که خداوند بآنچه عمل می‌کنید بینا باشد . - ۲۳۳ .

#### تفسیر :

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ :

ولادت: بمعنی زاییدن که بیرون آمدن چیزی است از دیگری بجریان طبیعی، در حیوان باشد یا در غیر آن. و اسم فاعل از این ماده والد و والدیه است که جمع والدة: والِدات می‌شود. و اسم مفعول مَوْلود است. و ولد بوزن حَسَن و صُلْب و مِلْح از صفت مشبیه بوده و بمعنی متولد است.

و رَضِع و رَضَاع: بمعنی نوشیدن شیر از پستان مادر است، و إرضاع شیر دادن است، و مُرضِعه شیر دهنده است، و مرتضع کسی است که شیر می‌خورد. و حَوْل: بمعنی تحوّل و تبدّل است که در صورت یا حالت یا صفت یا در برنامه‌های دیگر انجام بگیرد. مانند تحوّل ایّام و ماههای یک سال بسال دیگر، و تغییر پیدا کردن حالات انسان، و تحوّل در حرکت زمین که آنرا حرکت وضعی بدور خود نامند.

پس یکی از مصادیق آشکار تحوّل: تغییر ایّام سال است که در اثر حرکت انتقالی زمین بدور آفتاب حاصل شده، و برای همه محسوس است، و مدّت آن ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه باشد، و باین مناسبت یکسال را حَوْل گویند. و اگر سال را بحساب ماه اندازه‌گیری کنیم: لازم است ماههای شمسی را که بروج دوازده گانه است مناط قرار بدهیم، چنانکه نظر در ماهها مناط قرار دادن حرکت انتقالی ماه است بدور زمین، که اینمعنی هم برای همه از طلوع و غروب ماه محسوس و معلوم است.

و شیر دادن مرضعه بمدّت دو سال تمام: در صورتیست که جنین حدّ اقلّ و مسلّم بودن و درنگ خود را در رحم داشته باشد، و آن شش ماه است، و از این لحاظ می‌فرماید: و حملُهُ و فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا - ۱۵/۴۶، زیرا نظر برشد مطلق و تربیت جسمانی طفل است در زیر تربیت طبیعی مادر، و آن از اوّل انعقاد نطفه حساب می‌شود که مجموعاً سی ماه خواهد بود.

و در صورتیکه شش ماه بیشتر در رحم مادر بود: از مدّت شیر دادن طفل در

زمان پس از وضع حمل ، کم خواهد شد .

۲- لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا :

رود و إرادة : طلب کردن چیز است با انتخاب و اختیار کردن ، و اینمعنی پس از تصوّر شیء و حصول تمایل است .

و إتمام : بآخر رسانیدن در موضوعی است ، بنحویکه دارای همه اجزاء و شرائط لازم باشد . و تکمیل : پس از اتمام بوده و مربوط است باضافه کردن خصوصیات و محسنات .

و منظور اینکه : دو سال تمام شیر دادن در صورتیست که صلاح و خیر در آن باشد ، و مانعی در ادامه اینمدّت بهم نرسد ، از ضعف مادر ، و ضرر شیر به بچه ، و رغبت طفل بغذا ، و امثال اینها .

و علی المولود له : یعنی بر عهده کسی که طفل زاییده شده است برای او ، و آن پدر طفل باشد . و تعبیر باین لفظ : برای تفهیم علت حکم است ، زیرا وقتیکه طفل برای او زاییده شده است ، و بنفع او بوده و صاحب آنست : لازم است تأمین زندگی او نیز بعهد او باشد ، زیرا پدر ولیّ طفل است ، و باید غنیمت و غرامت توأم گردد .

و رزقهنّ و کسوتهنّ : رزق عبارتست از انعام مخصوصی که برای ادامه زندگی بوده و استمرار داشته باشد .

و کسو : بمعنی پوشیدن لباس و پوشیده شدن بآن باشد ، و این ماده بدو مفعول متعدّی می شود ، و کسوه بضم اول و کسر آن : صیغه بناء نوع بوده ، و بلباس که نوعی پوشاک است اطلاق می شود ، و یا بصیغه فعله مانند لقمه است ، و چیزی را گویند که با آن پوشیده شود .

و مراد از معروف بودن رزق و لباس : اینستکه مطابق ضوابط عقل و شرع و عرف

باشد ، و نباید کوتاهی بشود .  
و تکلیف : از ماده کَلَف است که بمعنی لحوق چیز است بموضوعی که موجب سختی و مشقت باشد ، خواه در جهت مادی باشد و یا معنوی ، و این لحوق برخلاف جریان طبیعی می باشد .  
مانند عارض شدن حالتی در صورت از رنگ و آلودگی . و چون توجه تکالیفی بانسان از جانب مقام بالا .  
و تکالیف و دستورهایی که از جانب خداوند متعال به بندگان خود صادر می شود : از این قبیل خواهد بود .  
و این تکالیف نظیر تکالیف و دستورهایی است که در یک کارخانه یا در مدرسه برای افراد و شاگردهای آنجا معین شده ، و برای رعایت نظم محیط و پیشرفت و بالا رفتن سطح اعمال و افکار افراد بکار برده می شود .  
و اینجهان چون مدرسه و دانشگاهی است که تنها نظر به تربیت و تعلیم و پیشرفت علمی و عملی شاگردانست ، و مدیر و ناظم و سران مؤسسه هیچگونه نظر شخصی بجز تکمیل افراد ندارند .  
البته طبقه بندی و تشکیل کلاسهای متفاوت برای عمل و تحصیل دانش لازم است که : مطابق استعداد ذاتی و گسترش فکر و وسعت ادراک ، هر کسی در مرتبه ای اشتغال ورزیده ، و وظیفه و تکلیف مخصوصی را انجام بدهد .  
و این جمله از کلمات کوتاه و جامع قرآن مجید است .  
و بطوریکه در تأمین معاش مرضعه ، قهراً مطابق توانایی و امکانات صورت می گیرد ، و بیش از وسع و قدرت نباید متوقع شد ، و او هم نباید در حدود قدرت خود کوتاهی کند : تکالیف إلهی نیز چنین است ، هر کسی مطابق ادراک و فهم و معرفت خود از تکلیف إلهی استفاده کرده و کمأ و کیفأ از آن بهره مند می شود .  
آری صورت عمل بظاهر یکسان است ، ولی باطن و نیت و تشخیص و معرفت و

توجه بمقامات اِلهی غیر متناهی است .

و همین توجه و معرفت است که مراتب اشخاص را تعیین می‌کند .

و وَسْع : بمعنی گسترش و انبساط با احاطه است .

۳- لا تُضَارَّ وَالِدَةُ بَوْلِدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلَهُ :

مضارّه و ضِرَار : از مادّه ضرر است که بمعنی حادثه ناملائیمی باشد و در باب

مفاعله مفهوم استمرار اضافه می‌شود .

و این کلمه نهی از فعل مضارع مجهول است که بر سه وجه خوانده می‌شود ، و

این قاعده در فعل مجزوم از مضاعف جاری است .

و ضرر رسیدن بمادر بخاطر طفل : اینستکه او را مجبور کنند به شیر دادن و

نگهداری و تربیت بچه با فقدان شرائط و مستعدّ نبودن او در این برنامه و یا موجود

بودن موانع .

و ضرر رسیدن بپدر اینست که : او را مجبور کنند بانفاق بیشتر و پرداخت

مقداری از مال که بیرون از توانایی او باشد ، و یا اضافه قیودیکه برای او قابل تحمل

نیست .

و بقرینه جمله گذشته ( لا تَكْلِفُ نَفْسٌ ) قراءت لا تضارّ ، بصیغه مجهول متعین

می‌شود که مرتبط باشد بتکلیف بحال وسع .

۴- وَ عَلَيِ الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ :

وارث : از مادّه وِث و آن انتقال چیزی است بهر مقداری که باشد مادّی باشد

یا معنوی از شخصی یا از موضوعی بدیگری ، و شرط است که این انتقال پس از

پایان حیات موروث باشد .

و اینجمله عطف است به - وَ عَلَيِ الْمَوْلُودِ لَهُ ، و دو جمله لا تُكَلِّفُ ، و لا

تُضَارُّ ، از لواحق و متمّمات جمله علی المولود ، باشد .

پس وارث از والد کسی است که اموال و مدیریت و سرپرستی او بآن منتقل

گردد ، مانند پسر بزرگ یا جدّ یا دیگری ، که پس از فوت والد طفل ، موظّف می‌شود به باقیماندگان سرپرستی کرده ، و زندگی بچه و مرضه و مرتبه او را تأمین کند .  
و بهر صورت بچه شیرخوار که سراپا عجز و فقر است ، همیشه مورد توجه و عنایت خداوند متعال بوده ، و لازم است پدر و مادر و جدّ و اولاد و دیگران که سرپرست خانواده می‌شوند ، نیازهای او را بهر نحوی باشد ، برطرف کنند .  
آری خداوند متعال بهر کسی که نیرو و قدرت و وسعتی می‌دهد : موظّف می‌باشد که از ضعفاء دستگیری کرده ، و بفقراء رسیدگی نموده ، و بایتام سرپرستی کند .

و باید متوجه شد که : مال و قوّت و قدرتی که بکسی از جانب خداوند متعال داده می‌شود ، بخاطر اینستکه او وسیله رفع حوائج بندگان خدا گردد ، زیرا در جهان ماده همه خواسته‌های خداوند متعال بوسیله اسباب ظاهری اداره و تأمین می‌شود ، و نباید تصوّر شود که نعمت و وسعت درباره فردی ، تنها بخاطر خود او است ، تا خود را در رفع حوائج ضعفاء بی نیاز بداند .

##### ۵- فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا :

فِصَالٌ و مفاصله : از ماده فصل است ، و آن در مقابل وصل باشد ، و فصل و وصل اعمّ باشند از مادّیات و معنویات ، و در باب مفاعله دلالت است بر استمرار . و فصل در عالم ماده عبارتست از قطع ارتباط در میان بدن و قوای بدنی یا چیز دیگر با موجودی دیگر . و در عالم روحانی عبارتست از صفا و سلامتی نفس و روحانیت و خلوص در صفات روحانی و نورانیت . زیرا در عالم روحانی : زمان و مکان و بدن و قوای بدنی و مال و ملک و تمایلات مادّی همه نابود می‌شوند .

پس منظور از فصال در اینجا : جدا ساختن بچه است از شیر ، و این جدایی مرتبه دوم در زندگی مادّی انسان است ، زیرا در مرتبه اوّل از عالم جنینی و از محیط رحم مادر که نهایت انس را بانجا داشته ، و بجز زندگی آنجا هیچگونه توجه و



تمایلی بخارج از آن پیدا نکرده بود ، با گریه و زاری جدا می‌شود .  
و در مرتبه دوم - در آغوش مهر مادر و در تحت تربیت او با شیر او انس گرفته ،  
و این دوران زندگی هم سپری می‌شود .

و استمرار زندگی در این دو مرحله : بسیار مهم بوده ، و برای همیشه در زندگی  
دنیوی انسان از لحاظ ساخته شدن ، و مخصوصاً از جهت صفات انسانی و ذاتیات و  
روحانیات تأثیر زیادی دارد ، و بلکه میتوان گفت که استعداد ذاتی را کاملاً تربیت و  
فعلیت می‌دهد ، و آنچه از قوای ذاتی او هست : در این دو منزل از شیر و خون مادر  
نیرو گرفته و رشد می‌کند .

آری مادّه هر انسانی از نطفه متکون از پدر و مادر بوده ، و صورت و فعلیت پیدا  
کردن او از خون و شیر مادر خواهد بود .

و از این لحاظ است که : توصیه می‌شود اولاً - مادرها شیر بدهند ، زیرا شیر آنها  
از جهت مادّی مناسبتر و مانوستر بوده ، و از جهت روحانی هم بهر صورت بهتر و  
قابل کنترل کردن است .

و در جهت جدا کردن از شیر نیز بهتر است که با رعایت تمام آداب و شرائط و  
خصوصیات ظاهری و باطنی انجام بگیرد .

آری در اینجا مرحله سوم از زندگی انسان شروع می‌شود ، و لازم است همه  
برنامه‌های زندگی در این مرحله ( مادّی و روحانی و بهداشتی و تربیتی و اخلاقی و  
معاشرت و آداب خوردن و خوابیدن و سخن گفتن و بازی کردن ) تحت نظر و تربیت  
پدر و مادر قرار بگیرد .

و تراضی : در آیه گذشته گفتیم که : بمعنی توافق میل قلبی است .  
و تشاور : از مادّه شور است ، و مشاورت عبارتست از انتخاب کردن امری از  
قول یا عمل یا رأیی از اموری که منسوب باشند بجمعی . و در اشاره و تشویر : عنوان  
انتخاب از جانب فردی منظور می‌شود . و مفهوم انتخاب امر در همه مشتقات آن

منظور است .

و اهمّ بودن این مرحله از اینجهت است که : دوره خودسازی و آمادگی و تهیّه مقدمات برای دوره چهارم که زمان تکلیف و انجام وظیفه و پیدایش ارتباط در میان او و خالق است ، شروع شده و بههدف اصلی که آغاز مقام عبودیت است نزدیک می شود .

و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ - ۵۶/۵۱ .

۶- و إن أردتم أن تسترضعوا أولادكم فلا جناح عليكم إذا سلّمتم ما آتيتم بالمعروف :

خطاب در اینجا جهت عمومی پیدا کرده است ، و مخصوص والدات و مطلقات و آباء نبوده ، و بهمه افراد شامل می شود .

و منظور اینکه : چون بخواهید برای طفل مرتضع ، دایه‌ای پیدا کنید که آنرا شیر بدهد ، مانعی نداشته و برخلاف حق نخواهد بود .

البته با رعایت شرائط لازم ، مانند سلامت بدن و صلاح عمل و صحت عقیده و فکر و حسن ذات و مراقبت بوظائف دینی و نظم و دقت در عمل ، با پرداخت حق شیر دادن باشد .

و توجه مخصوص بتسلیم حق العمل : برای محکم بودن این قرارداد و ملتزم شدن مرضعه بتعهد و نظم عمل خود است ، تا طفل مرتضع در اثر مسامحت و سستی صدمه نه بیند ، و دیگر آنکه مرضعه‌ای که از قوای بدنی و جان خود بذل می‌کند : مظلوم واقع نشود .

پس در صورت لزوم و نیازمندی به مرضعه : هیچگونه خلافی در اینعمل نیست ، مشروط به تعیین حق العمل و پرداخت آن بر طبق عرف مقبول و معمول بطوریکه تجاوزی بر حق او نشود .

۷- واتقوا الله واعلموا أن الله بما تعملون بصير :

منظور پیدا کردن و رعایت خودداری از خلاف حقّ است در این هفت حکمی که خداوند متعال دستور داده است ، و توجّه دادن است باینکه خداوند آگاه و بینا و محیط است بآن خصوصیات و جزئیاتیکه در اینموارد عمل می‌کنید .

اول - ارضاع والدات باطفال خود حولین کاملین .

دوم - موظّف بودن پدران برای تأمین زندگی و لباس والدات .

سوم - کوتاهی نکردن در اینمورد از وسع و تمکّن خود .

چهارم - والد و والده در این جریان نباید صدمه و ضرر بخوردند .

پنجم - اگر والد فوت کرد ، وارث او موظّف بانجام است که امور مربوط بوالد را از تأمین احتیاجات طفل تأمین کند .

ششم - در مورد صلاح دید و توافق والدین ، مانعی نیست که طفل را از شیر خوردن باز دارند .

هفتم - اگر از خارج دایه‌ای برای شیر دادن به بچه تعیین کنند با رعایت شرائط لازم بی مانع است .

### روایت :

در سفینه البحار ( وسع ) نقل می‌کند که : امام هفتم ( ع ) در خانه پدرش سکنی داشت ، و پس از فوت پدر ، عائله خود را از آنجا بمنزل دیگری نقل داد . ابراهیم بن عبدالحمید گفت : عرض کردم فدایت کردم ، چطور از خانه شریف پدرت بجای دیگر منتقل شدی؟ فرمود : عائله پدرم از جهت مکان در مضیقه بودند ، و خواستم وسعتی برای آنها حاصل شود ، تا پدر بزرگوام آگاه باشد که من بعائله او وسعت و آسایش دادم . عرض کردم : آیا این تکلیف برای امام ( ع ) است ، یا مؤمنین نیز چنین وظیفه‌ای دارند؟ فرمود : این وظیفه برای امام و برای همه مؤمنین است ، زیرا مؤمنی نیست که پس از فوت او در هر جمعه‌ای باهل خود سر

می‌زند ، پس اگر آنها در خیر و خوشی بودند : خدا را ستایش و حمد می‌کند . و اگر نه : برای آنها طلب رحمت و آمرزش می‌نماید .

### توضیح :

آری این وظیفه یکی از موارد جمله شریفه ( و علی الوارثِ مِثْلُ ذَلِكِ ) می‌باشد که : جانشین شخصی که فوت کرده است ، موظف می‌شود بامور باقیمانندگان و عائله او رسیدگی کند .

### لطائف و ترکیب :

۱- یرِضِعنَ : بظاهر صیغه مضارع خبری است ، ولی مقصود انشاء و امر است ، و این تعبیر مؤکدتر در دلالت بامر از صیغه امر می‌باشد ، که گویی این ارضاع محقق و واقعیت دار است .

۲- رزُقهنَّ : مبتداء مؤخر بوده ، و علی المولود له : خبر مقدم است .

۳- اَلَّا وُسْعَهَا : مفعول دوم تکلیف است ، و یا تقدیر چنین می‌شود که - لا تُكَلِّفُ نَفْسٌ اَمْرًا اِلَّا وُسْعَهَا .

۴- عن تراضٍ : صفت است برای فصال .

۵- فلا جناحَ : در هر دو مورد جواب شرط است .

۶- إذا سلّمتم : اذا ظرف است و در آن مفهوم شرطیت باشد .

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ  
عَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ  
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ . - ۲۳۴ .

## لغات :

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ : و آنانکه - بپایان رسانیده می شوند - از شما .  
 وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً : و ترک نظر می کنند - همسرهای خودشانرا .  
 يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ : منتظر و صبر می کنند - بخودشان .  
 أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا : چهار - ماهها - و ده روز .  
 فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ : پس زمانیکه - باخر رسانیدند - مدّت خودشانرا .  
 فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا : پس تمایل از حق نباشد - بر شما - در آنچه .  
 فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ : عمل کردند - در - نفسهای خودشان .  
 بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهِ : به نیکویی شناخته شده - و خداوند .  
 بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ : بآنچه - عمل می کنید - آگاه است .

## ترجمه :

و آنانکه در برنامه زندگی خود بپایان رسانیده می شوند از شماها ، و او می گذارند همسرهایی را ، انتظار و صبر داشته باشند بخودشان چهار ماهها و ده روز ، پس زمانیکه بپایان رسیدند در مدّت مقرر شده خودشان ، پس تمایل از حق نیست بر شما در آنچه بجا آوردند در نفسهای خودشان به برنامه نیکوی پسندیده ، و خداوند متعال بآنچه عمل می کنید آگاه باشد . - ۲۳۴ .

## تفسیر :

۱- وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا :

توقی : از ماده وفاء که بمعنی اتمام عمل کردن است بتعهدیکه دارد ، خواه این تعهد بجریان تکوین بوده باشد و یا بتشریح و روی برنامه الهی و دینی و یا روی

تعهد عرفی .

و توفی دلالت می‌کند باخذ و اختیار و فاء ، و متوفی کسی یا چیزیست که به پایان رسانیده شده باشد جریان عمل و حرکت او ، چون به پایان رسیدن زندگی زندگی و فرا رسیدن أجل ، و متوفی بصیغه اسم فاعل کسی است که اختیار کند به پایان بردن عمل را ، و چون باخر رسانیدن مدت أجل دست خداوند متعال است نه بنده ، پس اطلاق آن بشخصیکه فوت می‌کند صحیح نباشد .

و وذر : بمعنی ترک کردن توجه و نظر است بچیزی ، مانند ترک توجه کردن عبادت و طاعت ، و ترک توجه داشتن بتعلقات .

و مراد در اینجا قطع توجه قهری شخص متوفی است بأزواج خود ، که در نتیجه أزواج بدون همسر و زوج باقی می‌مانند .

و لطف تعبیر با این ماده نه با ماده ترک : برای اینست که ماده ترک در مورد اموری استعمال می‌شود که مقدور باشد .

و أزواج : جمع زوج است ، و آن بشخصی یا چیزی اطلاق می‌شود که قرین یا همسر و همعدل داشته باشد ، و بهر کدام از دو قرین اطلاق آن صحیح است .

و چون در مقابل رجال استعمال بشود : قهراً زنها منظور خواهند شد ، و از اینجهت بصیغه - یتربصن - از آنها تعبیر آورده می‌شود که در ارتباط عده وفات آنها خواهد بود .

و عده وفات برای زنیکه آزاد بوده و شوهرش فوت کند : مدت چهار ماه و ده روز است ، و تعیین اینمدت بخاطر روشن شدن حامله نبودن زن است ، و معمولاً در مدت چهار ماه بودن جنین بواسطه حرکت آن و آثار دیگر معلوم می‌شود .

و این در صورتیست که حامله بودن آن معلوم نشود ، و اگر معلوم شد عده او عده حمل یا عده وفات است ، هر کدام از آنها که بیشتر باشد ( أبعد الأجلین ) .

۲- فَإِذَا بَلَغَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ :

منظور اینکه : چون زنها در عده وفات شوهر خود ، با آخر رسید مدت معین عده که چهار ماه و ده روز است ، پس تمایل از حق نباشد بر شما که درباره آزادی و اختیار داشتن آنها سکوت کرده ، و آنچه آنها روی برنامه شرعی و عقلی و عرفی پسندیده عمل کردند : مختار باشند .

و چون زمان تعهد بزوجیت آنها سپری شده است : تعهد آنها تنها از جهت عقل و شرع و عرف باقی و ثابت باشد ، و بطور اجمال کلمه معروف باینجهت اشاره دارد . در اینصورت برنامه‌ای که آنها برای ادامه زندگی خود و بصلاح خود تشخیص داده و انتخاب می‌کنند : باید آزادی داشته باشند ، بشرط آنکه روی برنامه معروف صورت بگیرد ، یعنی اموری نباشد که بر خلاف احکام و مقررات دینی یا عقلی یا عرفی پسندیده باشد .

و بطور اجمال لازمست آنها را از جهت انتخاب محل زندگی ، و یا زناشویی ، و یا اشتغال بمشاغل مشروع و آبرومند ، و یا در جهت بودن با اولاد و تربیت آنها ، آزادی عمل داشته باشند .

و در اینجهت هیچگونه برخوردی و کوچکتین تعصب و ناراحتی برای قوم شوهر نباید پیدا شود ، زیرا عملی ناپسندیده است که برخلاف شرع یا عقل یا عرف مقبول صحیح باشد .

پس این دو قیدیکه در آیه کریمه ( فی أنفسهنّ ، بالمعروف ) ذکر شده است ، محفوظ بوده ، و نباید از آنها تجاوز کرد .

### ۳- وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ :

و لازمست هر دو طرف توجه داشته باشند که هر عملی از آنها سر بزند بنفع یا بضرر طرف دیگر ، بحسن نیت یا بسوء نیت ، برای خدا و حق یا برخلاف حقیقت ، خداوند متعال بهمه خصوصیات آنها و بظاهر و باطن آنها آگاه بوده ، و صددرصد جزای خیر یا شر آنها از جانب خداوند متعال طبق عدل کامل و حق داده خواهد

شد .

و أمثال اینجمله شریفه در مواردی ذکر می‌شود که : عمل قابل تأویل بوده و ظاهر و باطن پیدا کند که بتوان بصورت آنرا جلوه داد .  
و این جمله از کلمات قصار و جامع قرآن مجید است .  
و خبیر بمعنی آگاهی دقیق و نافذ و محیط باشد .

### روایت :

در تهذیب شیخ از امام پنجم ( ع ) است که : زراره می‌پرسد از عدّه متعه در صورتیکه زوج فوت کند ؟ فرمود : چهار ماه و ده روز است ، و سپس فرمود : یا زراره در هر موردی از نکاح که زوج فوت کند ، خواه زوجه آزاد باشد یا کنیز ، و نکاح دائمی باشد یا متعه یا بمملوک شدن : چهار ماه و ده روز است .

### توضیح :

این عمومیت از آیه کریمه استفاده می‌شود که فرمود : الَّذِينَ يُتَوَقَّونَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا ، زیرا أزواج بهمه انواع زوج از دائمی و متعه و آزاد و مملوک که شوهر آنها فوت کند ، صدق می‌کند .

### لطائف و ترکیب :

۱- بَأَنْفُسِهِنَّ - فِی أَنْفُسِهِنَّ : اُولی متعلّق به تربّص ، و بمعنی انتظار و صبر در رابطه جریان زندگی خودشان ، می‌باشد . و دوّمی متعلّق به فعلن ، است ، یعنی افعالیکه درباره خودشان انجام می‌دهند .



و لا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِیْمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِی أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَذَكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَ لَا تَعْزَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ یَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجْلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِی أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ . - ۲۳۵ .

### لغات :

و لا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِیْمَا : تمایل از حق نیست - بر شماها - در آنچه .  
 عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ : عرضه کردید - بآن - از - خواستگاری .  
 النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ : زنها - یا پوشیده داشتید .  
 فِی أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ : در نفسهای خودتان - دانست - خدا .  
 أَنْكُمْ سَتَذَكُرُونَهُنَّ : بتحقیق شما - زود یاد می‌کنید آنها را .  
 وَلَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ : ولی - وعده مستمر نداشته باشید با آنها .  
 سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا : پنهانی - مگر - اینکه - بگویید .  
 قَوْلًا مَعْرُوفًا : سخنی - نیکوی پسندیده .  
 وَ لَا تَعْزَمُوا عُقْدَةَ : و قصد جدی نکنید - بوابسته شدن .  
 النِّكَاحِ حَتَّىٰ یَبْلُغَ : زناشویی را - تا بسر رسد .  
 الْكِتَابِ أَجْلَهُ وَاعْلَمُوا : نوشته و ثبت شده - باخرش - و بدانید .  
 أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِی : بتحقیق - خداوند - می‌داند - آنچه را - در .  
 أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ : نفسهای شما است - پس حذر کنید از آن .  
 وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ : و بدانید - بتحقیق - خداوند .  
 غَفُورٌ حَلِیمٌ : آمرزنده - و بردبار است .

## ترجمه :

تمایل کردن از حق نیست بر شماها در آنچه عرضه کردید بآن ، از خواستگاری زنها و یا پوشیده داشتید در نفسهای خودتان ، دانست خداوند متعال که بتحقیق شماها زود یاد می‌کنید آنها را ، ولی وعده مستمرّ پنهانی نداشته باشید ، مگر آنکه سخن گویند سخن شناخته شده پسندیده ، و قصد قاطع نکنید به وابستگی زناشویی ، تا زمانیکه بسر رسد آنچه نوشته شده و مضبوط است به آخر مدّت خود ، و بدانید که خداوند متعال می‌داند آنچه را که در نفسهای شما است ، پس از مخالفت او به پرهیزید ، و بدانید که بتحقیق خداوند آمرزنده و بردبار است . - ۲۳۵ .

## تفسیر :

## ۱- و لا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ :

عَرَضُ : چیزی را در دیدگاه قرار دادن و نشان دیگری دادن باشد ، بهر مقصودی که باشد ، بعنوان خرید و فروش ، یا اظهار وجود ، یا بخاطر جلب توجه ، یا غیر اینها .

و در إِعْرَاضِ : نظر بقیام و صدور فعل است با فاعل .

و در تَعْرِیضِ : نظر بوقوع فعل است به مفعول به .

و چون صیغه إِعْرَاضِ با حرف عن استعمال بشود : دلالت می‌کند به منصرف شدن و پشت کردن .

و مفهوم عرضه داشتن در اینمورد هم صدق می‌کند ، زیرا شخص اعراض کننده با اعراض خود نفس خود را در معرض قرار داده و میخواهد شخصیت خود را ظاهر کند .

و خِطْبَةِ : صیغه بناء نوع است از خطاب که بمعنی تکلم نمودن بحال حضور در مقابل دیگری است ، پس خِطْبَةِ دلالت می‌کند بنوعی از مخاطبه که در مقام

خواستگاری گفته می‌شود .

و خُطْبَه بوزن لُقمه : بمعنی خطاب و کلامیست که در مقام حضور مخاطبه می‌شود ، و خَطیب کسی است که خطبه بخواند .

و منظور اینکه : تمایل کردن از حقّ نباشد در آنچه عرضه می‌کنید آنرا ، از خواستگاری زنهای بی مانع و آزاد که عده آنها بآخر رسیده است ، خواه عده رجعی باشد یا وفات یا بائن .

زیرا تزویج و زناشویی برای طرفین ، از ضروریات برنامه زندگی بوده ، و چون با برنامه صحیح و عقلی و شرعی صورت بگیرد ، در هر حال خوب و مطلوب خواهد بود .

البته رعایت برنامه صحیح و معروف در اینموارد لازم است ، و اینمعنی با موارد فرق پیدا می‌کند ، و از جمله اموریکه در بعضی از موارد لازم است : رعایت اهانت و تحقیر نکردن و صدمه نزدن بعنوان و آبروی أحد طرفین است از لحاظ عرف معقول ، مانند ازدواج با کسی که هیچگونه تناسب عرفی و کفو بودن در میان نباشد .

۲- أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَالِمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَذَكَّرُونَ نَهْنٌ :

کَنْ : بمعنی پوشانیدن با حفظ کردن باشد .

و اِکْنَان : از باب اِفعال ، و دلالت می‌کند به جهت صدور از فاعل ، یعنی پوشانیدن و حفظ کردن صادر از فاعل .

و ذِکْر : بمعنی یاد کردن در مقابل غفلت داشتن است .

و منظور اینکه : برخلاف حقّ نیست که آشکار در مقابل زنیکه آزاد شده و بی‌محدور است ، عرضه زناشویی کنید ، و یا آنکه در قلب خود چنین نیّتی را داشته و پنهان بدارید .

و خداوند میداند که شماها آنچه در ضمیر خود دارید ، آشکار خواهید کرد ، و

نخواهید توانست آنرا پوشیده بدارید .

و چون ذکر و یاد کردن بهر دو قسم از ذکر زبانی و ذکر قلبی شامل می‌شود : در اینجا هم با کلمه - ستذکرونهنّ ، اشاره می‌فرماید بادامه دادن تمایل و خواستگاری باظهار و زبان یا بااستمرار در قلب و پوشانیدن در باطن .  
و در اینصورت تمایل باظهار یا بذکر قلبی اگر توأم با جهات دیگریکه برخلاف عقل و شرع است ، نباشد ، بی مانع خواهد بود ، و در جملات دیگر بقسمتی از آن خلافها اشاره می‌فرماید .

### ۳- وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا :

مواعده : از ماده وَعَد و از باب مفاعله است که دلالت به استمرار می‌کند . و وعد عبارتست از تعهد کردن بامری خواه آن امر خیر باشد یا شرّ ، و اختصاص پیدا کردن بیکی از آنها بواسطه قرینه معین می‌شود .  
و سِرّ : بمعنی مطلق پوشیدن است که در مقابل عَلَن و شامل کتمان و خفاء و بطون می‌شود .

و در اینمورد که تعهد و التزامی مخصوص در میان آنها بنحو سِرّ و پنهانی صورت می‌گیرد : برخلاف صلاح طرفین بوده ، و موجب سوءظنّ دیگران شده ، و بضرر آنها خواهد بود .

و تحریک احساسات دیگران ، و فراهم کردن زمینه برای سوء ظنّ : برخلاف عقل و شرع می‌باشد .

آری گفتار نیک و سخن پسندیده و قول معروف که بر وفق عقل و شرع و عرف اظهار بشود : هیچگونه مانعی ندارد ، و آن از هر جهت بهتر و مطلوبتر از پنهان کردن و سِرّی شدن مواعده است .

### ۴- وَ لَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ :

عزم : بمعنی قصدیست که جزمی و جدّی باشد ، و پس از این مرتبه از قصد

جازم ، اراده حاصل می شود .  
و تعبیر نکردن با قصد : بری اینست که مطلق قصد کردن محذوری نداشته ، و ممنوع نباشد .  
و أمّا تعبیر نکردن با اراده : برای اینست که اراده علت اخیر وقوع فعل باشد ، و آن قابل نهی و منع نیست .  
و عُقْدَه : از ماده عقد است که بمعنی شدّ و محکم کردن و بهم بستن دو چیز باشد در نقطه معین ، و آن در مقابل حلّ است که بمعنی باز کردن عُقْدَه و گره باشد . و عُقْدَه بوزن لقمه بمعنی آنچه چیزی است که بسته و گره زده می شود .  
و عُقْدَه نکاح آن چیز است که با آن زناشویی بسته شده و محکم می گردد ، و آن عقد اصطلاحی نکاح است با شرائط لازم ، و نکاح تحقّق مفهوم زناشویی در میان مرد و زن باشد .  
و کتاب : بمعنی ثبت و ضبط و اظهار نیت منظور است .  
و نظر در اینجا نوشته و حکم عدّه طلاق است که در آیین مقدّس اسلام ثبت و مضبوط می باشد .  
می فرماید : در ایّام عدّه طلاق تصمیم نگیرید باجرای عقد نکاح ، و منتظر باشید تا زمان عدّه منقضی گشته ، و زن آزادی پیدا کرده و از محدودیت عدّه رهایی یافته ، و طرفین با کمال آزادی و صلاح بینی و تدبّر و فکر برنامه خود را در زندگی آینده تشخیص بدهند .  
در اینمورد هم نهی می شود از شتابزدگی در تصمیم و عزم .  
و أمّا تعبیر بقصد جدّی به عُقْدَه ، نه بکلمه و لا تَعْقِدُوا عَقْدَ النِّكَاحِ : برای اینکه عقد کردن در حال عدّه حرام است .  
۵- وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ :  
حذر : پرهیز کردن از لحاظ خوف است .

آری اگر انسان معرفت پیدا کند بمقامات و صفات پروردگار متعال ، و اینکه علم او محیط است بهممه موجودات و بظواهر و بواطن آنها : متوجه خواهد شد که او بهممه نیتات و افکار قلبی و اعمال ظاهری انسانها آگاه بوده ، و هر نیت و عمل خیر یا مخالفی که از او سر بزند ، در پیشگاه حضور او روشن و آشکار خواهد شد .

و در اینصورت همیشه خود را تحت مراقبت قرار داده ، و از مخالفت و عصیان در مقابل احکام و دستورهای پروردگار متعال ، پرهیز و خودداری خواهد کرد .

و تعبیر به - ما فی أنفسکم ، نه بما فی باطنکم : برای اینکه نفس انسان همان حقیقت و روح او است ، و آنچه در نفس انسان باشد هیچگونه از او جدایی پیدا نمی‌کند ، و بلکه در حقیقت انعکاس در ذات او پیدا می‌کند . ولی باطن اعم است ، و بهرچیزیکه در ظاهر نبوده و پوشیده است شامل می‌شود .

#### ۶- واعلموا ان الله غفور حلیم :

در آیه ۲۲۵ گذشت که مغفرت بمعنی پوشانیدن و محو آثار خطا و خلاف است . و حلم : بمعنی حالت سکون و بردباری است .

پس چون انسان بعصیان و خطای خود توجه پیدا کرد : نباید حالت یأس و دوری از رحمت پروردگار متعال برای او پیدا شده ، و خود را از دریای لطف نامحدود او منقطع به بیند ، بلکه باید خداوند متعال را غفور و رحیم دانسته ، و از او طلب آمرزش و محو خطاها داشته ، و او را حلیم و صابر بداند .

#### روایت :

در تفسیر صافی روایاتی نقل می‌کند ، و از جمله آنها از امام ششم ( ع ) از تفسیر این آیه سؤال شده ، و آنحضرت می‌فرماید : مواعده سرّی اینست که مرد بزن گوید وعده ما فلان خانه باشد ، تا در آنجا خواستگاری را عرضه کند . و قول معروف اینستکه : عرضه می‌کند باو خطبه و خواستگاری را ، بدون آنکه عزم و تصمیم

بر خطبه بگیرد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- سرّاً : مفعول به است از لا تواعدوهنّ .
- ۲- عُقْدَةُ : مفعول به است از لا تعزموا .
- ۳- أن تقولوا : منصوب است باستثناء از سرّ .

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفَرَّضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ  
مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى  
الْمُحْسِنِينَ . - ۲۳۶ و إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ  
فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَ أَنْ  
تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ . - ۲۳۷ .

### لغات :

- لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ : تمایل از حق نیست - بر شما - اگر .  
طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا : طلاق دادید - زنها را - تا که .  
لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ : مسّ و نزدیکی نکرده‌اید آنها را - یا تا .  
تَفَرَّضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً : مقدر کنید - برای آنها - مهر معینی .  
و مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ : و نفع بدهید آنها را - بر وسعت دار .  
قَدْرَهُ و عَلَى الْمُقْتِرِ : بمقدار آن ، و بر - تنگدست .  
قَدْرَهُ مَتَاعاً : بمقدار آن - نفعی با لذت .  
بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً : بنحو پسندیده نیکو - سزاوار باشد .

عَلَى الْمُحْسِنِينَ : بر - نیکوکاران .  
 وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ : و اگر - طلاق دادید آنها را - از .  
 قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ : پیش - اینکه - مس کنید آنها را .  
 وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ : و در حالیکه بتحقیق - معین کرده‌اید - برای آنها .  
 فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا : چیز مقدری - پس نصف - آنچه .  
 فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ : مقدر کردید - مگر - اینکه - صرف نظر کنند .  
 أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ : یا - صرف نظر کند - کسیکه - بدست او است .  
 عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ : گره و بسته - زناشویی - و اینکه .  
 تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى : عفو کنید - نزدیکتر است - بتقوی .  
 وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ : و فراموش نکنید - فضیلت و افزونی را .  
 بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ : در میان شما - بتحقیق - خداوند .  
 بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ : بآنچه - عمل می‌کنید - بینا است .

## ترجمه :

تمایل از حق نیست بر شما که اگر طلاق بدهید زنها را ، تا آن زمانیکه مس و نزدیکی نکرده‌اید آنها را ، و تا وقتیکه معین و مقدر کنید برای آنها چیز معینی ، و در انتفاع و التذاذ قرار بدهید آنها را ، که بر شخص متمکن است باندازه خود ، و بر شخص تنگدست باشد بمقدار توانایی خود ، نفع و خیری که طبق برنامه معروف و از لحاظ عقل و عرف شناخته شده باشد ، و سزاوار باشد برای کسانی که نیکوکارند . - ۲۳۶ و اگر طلاق دادید آنها را پیش از آنکه آنها را مس کنید و برای آنها مهر معینی قرار داده‌اید : پس نصف آنچه معین شده است تأدیه کنید ، مگر اینکه از آنها صرف نظر کنند ، یا صرف نظر کند کسیکه ولایت داشته و بدست او است حلّ و عقد نکاح ، و اگر صرف نظر کنید از این نصف مهریکه بر عهده مرد است



نزدیکتر خواهد بود بتقوی ، و فضیلت و افزونی را در میان خودتان فراموش نکنید ، خداوند متعال بآنچه شماها عمل می‌کنید بینا است . - ۲۳۷ .

تفسیر :

۱- لا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ إِن طَلَّقْتُم النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِیضَةً :  
مسّ : مطلق مالیدن است بظاهر باشد یا بباطن ، و مادّی باشد یا معنوی ،  
بخلاف لمس که تنها در مالش بظاهر اطلاق می‌شود .  
و فرض : بمعنی تقدیر و تعیین و تدبیر است که روی برنامه‌ای باشد .  
منظور اینکه : برخلاف حقّ نیست اگر زنیکه هنوز نزدیکی باو نشده است ، بدون  
مانع طلاق داده شود .

و تا مقدّر و معین کنید برای آنها مهر معینی را .  
و کلمه او : بمعنی تردید و حقیقی خود آنست ، و متعلّق است بجناح ، یعنی  
انحراف از حقّ نیست یا فرض و تعیین کنید مهریرا ، و اینمعنی همین است که در  
مثال - لِأَلَا زِمْنِكَ أَوْ تَقْضِيَّتِي حَقِّي - اراده می‌شود ، یعنی از تو جدا نمی‌شوم تا  
وقتیکه برآوری حقّ مرا ( یا برآوری حقّ مرا ) پس کلمه او ، بمعنی تردید ، و مربوط  
است به نفی انحراف .

و اقوال دیگریکه زده شده است ، همه برخلاف باشد .  
و أمّا تعبیر بجمله مثبت ( تَفْرِضُوا ) ، نه با منفی ( و لَمْ تَفْرِضُوا ) : برای  
اینستکه مهر از شرایط عقد نکاح بوده ، و لازم است مقارن عقد معین گردد ،  
بخلاف مسّ زوجه که تأخیر آن ضرری بعقد نمی‌زند .

و أمّا نبودن تمایل از حقّ و بی مانع بودن طلاق در این صورت : برای اینکه  
طلاق در صورت عدم مسّ ، مانند فسخ عقد و اقاله است قبل از تصرّف که در اکثر  
اوقات بنفع و صلاح طرفین بوده ، و قبول کردن اقاله خود ممدوح است .

و در صورت معین نشدن مهر: هنوز عقد بصورت قطعی نیامده و صددرصد محقق نشده است، و فسخ آن مشکل نخواهد بود.

### ۲- و مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وِ عَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ :

تمتيع: از ماده مَتَّع و بمعنی نفع دادن است که موجب التذاذ باشد. و تمتع برای مطاوعت و بمعنی منتفع و ملتذ شدن است.

و نفع دادن بمعنی خیر رسانیدن در مقابل ضرر باشد، و اینمعنی با موارد و طرفین فرق می‌کند، و باید از لحاظ عرف صحیح پسندیده باشد، زیرا بزن نیز در این جریان ناراحتیهای مادی و معنوی رسیده است، و از لحاظ عدل و عرف و وجدان لازم است، از طرف مطلق جبران شود.

و این خدمت برای افرادی که متمکن بوده و در وسعت و گشایش مادی هستند: بیشتر مورد توقع و سزاوار عمل هستند.

و افراد تنگدست هم در حدود امکانات خود، باین عمل خیر لازم موظف می‌شوند، در ۲۳۳ فرمود: لَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.

و تعبیر با موسع نه با متمکن و مقتدر: برای بیان حقیقت است، زیرا متمکن اعم است از اینکه وسع داشته باشد، و یا روی مقدمات و وسائط دیگر خود را آماده بسازد، مانند قرض کردن یا فروش اجناس زندگی یا بنحو دیگر.

و کله قدر هم که بمعنی اندازه است: اینمعنی را روشن می‌کند.

### ۳- مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ :

مَتَاع: اسم مصدر از تمتيع است، یعنی نفع و خیر متحصّل.

و منظور اینکه: در این برنامه دو جهت باید مورد توجه شود:

اول - اینکه آن نفع و خیر روی برنامه معروف باشد، یعنی از جهت عقل و شرع و عرف پسندیده و مورد قبول باشد، و در عرف معقول آنرا مطرود و مردود ندانند.

دوم اینکه - سزاوار و زیبنده نیکوکاران باشد، نه مطلق عمل نیکو و احسان

کردن بهر نحویکه صورت بگیرد .

پس کلمه مَتَاعاً : مفعول مطلق از مِتَّعُوهُنَّ باشد . و حَقّاً : حال است از متاع بمعروف ، و با کلمه متاع اشاره می‌شود بیودن موضوع روی برنامه معروف . و با کلمه حَقّاً : اشاره می‌شود بیودن متاع بمعروف ، سزاوار و ثابت و واقعیت دار برای آنانکه نیکوکار باشند .

پس شخص مَطَّلِقٍ اگر نیکوکار است ، و یا اگر می‌خواهد نیکوکار باشد ، لازمست باین دستور بدقت عمل کند .

۴- و اِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لِهِنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ :

در اینجا حکم طلاق قبل از مسّ و مقاربت که با مقدر و معین شدن مهر از اول عقد نکاح ، بیان شده و می‌فرماید : در اینصورت لازمست نصف مهر معین شده پرداخت بشود .

و توضیح این کلمات در همین آیه شریفه روشن شده است .

۵- اِلَّا اَنْ يَعْفُونَ اَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَ اَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى :

عفو : صرف نظر کردنست از چیزیکه مورد نظر باشد .

و در اینجا نصف مهر مورد نظر بوده و لازم است از طرف مرد به زن او تأدیه بشود ، ولی اگر از طرف زن یا ولی او عفو بشود : بهتر و نزدیکتر بمرحله تقوی خواهد بود .

زیرا در این جریان تصرّفی که مورد نظر و منظور بود صورت نگرفته است ، و تأدیه نصف مهر بخاطر ناراحتی فکری و خیالی زن است ، و در صورتیکه به این پیش آمد بی توجه بوده ، و ضرر و خسارتی از جهت مال یا آبرو و عنوان ندیده باشد : عفو و اغماض بهتر و مطلوبتر خواهد بود .

زیرا مرد نیز در این جریان ضرر و ناراحتی می‌بیند ، و این طلاق برای طرفین

ناملایم ، و اکثراً مرد بی تقصیر بوده است .  
و صیغه یَعْفُونَ : جمع مؤنث است ، و جمع مذکر هم بصورت بهمان صیغه باشد  
ولی در تقدیر یَعْفُوون باشد .  
و تعبیر بکلمه - بیده عُقْدَةُ النِّكَاحِ : برای اینست که شامل پدر و جدّ و وصی و  
برادر و سائر اولیاء که در اینمورد اختیار دار و سرپرستی دارند ، بشود .  
و در تعبیر به و أَنْ تَعْفُوا ، بصیغه جمع مذکر مخاطب : برای تعمیم حکم عفو  
است بهمهمه افرادی که در این جریان از طرفین مؤثر و دخیل هستند ، و هر کسی در  
مقام خود می باید گذشت و صرف نظر داشته ، و از هر جهت سختگیر و متعصب  
نبوده ، و یا با سازش و ملامت و نرمی و مهربانی در خاتمه دادن باین جریان قدم  
برداشته و کمک کند .

#### ۶- و لَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ :

نسیان : عبارتست از عفلت کردن از چیزیکه بآن متذکر بود .  
و فضل : بمعنی افزونی و زیادتی است که بیش از حدّ لازم باشد ، و اینمعنی از  
جانب خداوند متعال روی جریان طبیعی و باقتضای مقام الوهیت و رحمت و صفات  
ذاتی او باشد که در مرحله تکوین بطور مستقیم و بدون وساطت چیز دیگر صورت  
می گیرد .

و همچنین در مرحله پس از تکوین که باقتضای حال و عمل و با بودن زمینه  
تعلق خواهد گرفت .

و أمّا فضل و افزونی دادن در میان مردم نسبت بهمدیگر : مخصوص است  
بأشخاصیکه از لحاظ ذات ، صفات برجسته و امتیاز و برتری بدیگران داشته ، و  
باقتضای صفات ذاتی خود ، قهراً در مقام چنین اعمال و نیکوکاریهای برجسته‌ای  
درمی آیند .

و توقع فضل از دیگران : یک امر فطری است که هر کسی انتظار دارد که دیگری

در حقّ او با فضل و نیکوکاری افزونی رفتار داشته باشد ، خواه در جهت عمل باشد یا از لحاظ اخلاق .

پس هر فردی خود را در مرحله تکوین و در جریان ادامه زندگی ، غرق رحمت و فضل نامحدود پروردگار متعال دیده ، و پیوسته از دیگران هم توقّع و انتظار فضل دارد .

و روی این سابقه تکوینی و فطری خود : سزاوار است که درباره خود با دیگران نیز اینموضوع را توجّه داشته و رعایت کند .

و بمناسبت این سابقه است که : کلمه - و لا تَنسُوا - ذکر شده است .  
و سپس می‌فرماید که : بهر نیت و بهر مقصد و بهر کیفیتی که عمل کنید خداوند متعال بهمه خصوصیات آن بینا بوده ، و مطابق آن اعمال جزاء خواهد داد .

### روایت :

در من لایحضر از امام ششم ( ع ) است که می‌فرماید : چون مردی زن خود را پیش از مقاربت با او طلاق داد ، لازم است که نصف مهر او را پرداخت کند . و اگر مهری معین نشده است : باید مطابق مقدار معروف که از نظر عقل و عرف شناخته شده است ، برای زن تملیک و در مورد استفاده او قرار بدهد ، البته مطابق وسعت و توانایی مرد باشد . و برای زن در این صورت عده‌ای نبوده و هر ساعتی بخواهد می‌تواند زناشویی کند .

### توضیح :

در این حدیث شریف بچندین حکم اشاره شده است :

- ۱- مهر زنیکه مدخوله نیست نصف مهریست که معین شده است .
- ۲- و اگر تا این ساعت طلاق ، مهری معین نشده است : اصل مهر و تعیین آن

برمی‌گردد بمیزان عقل و عرف با در نظر گرفتن اندازه وسع و توانایی مرد ، و نصف چنین مهری پرداخت می‌شود .

۳- زن غیر مدخوله چون طلاق داده شد : عده‌ای برای او نبوده ، و می‌تواند پس از طلاق صحیح ، زناشویی با دیگری کند .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- علی الموسع قدّره : جمله در محلّ حال از فعل تمتیع است .
- ۲- حقّاً : حال است از تمتیع .
- ۳- فنصف : خبر است از مبتداء محذوف - فالواجب .
- ۴- و أن تعفوا أقرب : مبتداء و خبر است - عفوکم ، و تعبیر به فعل مضارع برای دلالت به انتظار و توقّع باشد .
- ۵- للتقوی : تعبیر با لام نه با مین ، برای تأکید و تشدید است ، زیرا لام دلالت باختصاص می‌کند ، پس عفو نزدیک است باختصاص تقوی ، و در مقام اختصاص داشتن بتقوی .

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ . - ۲۳۸ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ . - ۲۳۹ .

### لغات :

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ : نگهداری داشته باشید - بر - نمازها .  
و الصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ : و بر نماز - میانه‌ای .

و قوموا لله قانتین : و قیام کنید - برای خدا - خضوع کنندگان .  
 فإِنْ خِفْتُمْ فِرْجَالاً : پس اگر - خوفی داشتید - پس پیادگان .  
 أَوْ رُكْبَاناً فَإِذَا أَمِنْتُمْ : یا سواران - پس زمانیکه - ایمن شدید .  
 فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا : یاد کنید - خداوند را - چنانکه .  
 عَلَّمَكُمْ مَا : تعلیم داده است شما را - آنچه را که .  
 لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ : نبودید - بدانید .

#### ترجمه :

محافظت و مراقبت کنید بر نمازها و بر نماز میانه‌ای ، و قیام کنید مخصوص خداوند متعال در حالت خضوع و تسلیم شدن . - ۲۳۸ پس اگر در حال خوف و وحشت باشید : در حالت پیاده روی باشید یا در حالت سواری . پس زمانیکه ایمن گشتید از خوف ، یاد کنید خداوند را آنچنانکه تعلیم داده است شما را بآنچه نبودید آنرا بدانید . - ۲۳۹ .

#### تفسیر :

#### ۱- حافظوا على الصلوات و الصلوة الوسطی :

محافظت : از مفاعله که دلالت می‌کند بر استمرار ، از ماده حفظ و بمعنی رعایت و نگهداری با ضبط کردن است .

و صلوة : در آیه ۳ گفته شد که بمعنی نماز از لغات گذشته عبری و سریانی و آرامی گرفته شده است ، و ماده صلو در لغت عربی بمعنی ثناء جمیل و ستودن نیکو باشد .

و نماز بهترین وسیله ارتباط پیدا کردن بنده با پروردگار متعال و موجب اظهار خضوع و تذلل و مناجات و قرب است .

و صلوة وُسطی ( میانگین ) : عبارتست از نماز مغرب .  
و توصیف آن بعنوان در میانه قرار گرفتن : برای اینستکه نمازها در اینجا اعمّ  
است از فرائض و نوافل ، و نماز مغرب واقع می‌شود در میان نمازهای یومیّه ۲۴  
رکعت ، ولیلیّه ۲۴ رکعت .  
و أيضاً - نماز مغرب از لحاظ رکعات سه رکعتی بوده ، و واقع در میان نماز دو  
رکعتی و چهار رکعتی است .  
و عمده اینستکه : وقت آن در میان روز و شب بوده ، و نخستین ساعت فراغت از  
مشاغل مادّی و از تحصیل وسائل زندگی دنیوی است ، و در این ساعت می‌باید با  
کمال خلوص و توجّه و خشوع اقبال بطاعت و عبادت و عرض بندگی کند .  
و أمّا ذکر نماز پس از احکام طلاق : زیرا که نکاح و طلاق در حقیقت عبارت  
باشد از حالت وصل و فصل و انس و فراق در میان دو فرد از مخلوق . نماز عبارت  
است از حصول انس و پیدایش ارتباط و برقرار شدن وصل روحی در میان بنده و  
پروردگار متعال . و در اینجا توجّه داده می‌شود که مراقبت و محافظت بر نمازها که  
وسیله ارتباط و وصل فیما بین خالق و مخلوق است : بهر حال لازمست مورد اهتمام  
و توجه بوده ، و نباید از تجویز طلاق سوء استفاده کرده ، و ارتباط و وابستگی خود  
را از پروردگار متعال منقطع ساخت .

## ۲- و قوموا لله قانتین :

قیام و قوام : بمعنی برپا شدن و فعلیت پیدا کردن است .  
و قنوت : در ۱۱۶ گفتیم که بمعنی خضوع کردن توأم با اطاعت است .  
و در اینجمله شریفه اشاره می‌شود به نتیجه و منظور از صلوة که حصول حالت  
خضوع پیدا کردن و تسلیم شدن در مقابل پروردگار متعال است ، و اینمعنی  
کاملترین حالت ارتباط در میان بنده و خالق باشد ، و هم آخرین نتیجه حاصل از  
حقیقت نماز است .



و ضمناً این قیام و قنوت بنده ، بسیار متناسب باشد با اقامه نماز مغرب در اوّلین ساعت شب ، پس از فراغت از مشاغل روز .

پس هر کسی باید متوجّه باشد که : قیام در روز برای تأمین زندگی و تحصیل مقدمات معیشت خود و عائله باشد ، البتّه این برنامه هم باید به نیت پاک و خالص و برای انجام وظائف الهی باشد .

چنانکه قیام در شب برای بدست آوردن حالت قنوت لله و تحصیل روحانیت و نورانیت و جهت معنوی است .

و باید توجه داشت که قنوت در مقابل پروردگار متعال : بزرگترین مقام و آخرین سعادت برای انسان است ، زیرا بنده خود را فانی و تسلیم مقام عظمت و جلال و اراده خداوند متعال کرده ، و در حقیقت آثار وجودی و قوای و اراده او در ظلّ نور لایتناهی و قدرت و نیروی نامحدود حقّ متعال قرار می‌گیرد .

### ۳- فَإِنْ خِفْتُمْ فِرْجَالًا أَوْ رُكْبَانًا :

خوف : در آیه ۲۲۹ گفتیم که در مقابل امن بوده ، و در موردی استعمال می‌شود که احتمال ضرر و خطری داده شود .

و رِجَال : جمع راجِل و رَجَل و رَجِيل از ماده رِجَل که بمعنی قدم پای باشد ، و مشتقات انتزاعی از این کلمه استعمال شده است ، مانند رَجَل یرَجَل و تَرَجَل و ارتَجَل ، که از مفهوم راه رفتن بی‌پای أخذ شده است ، و بهمین مناسبت به مرد اطلاق می‌شود که در مقابل زن بوده ، و بی‌پای خود تکیه کرده و فعّالیّت می‌کند .

پس رِجَال در اینجا بمعنی راه روندگان بی‌پای باشد .

و أَمَّا رُكْبَان : جمع راکب از ماده رُكوب که بمعنی سوار شدن و برقراری چیزی است بر دیگری ، مانند برقراری انسان بر مرکبی ، و بر قراری دین یا خلاف و عصیان بر شخصی .

و خوف در اینجا معنی مطلق داشته ، و مخصوص زمان جنگ نیست ، و شامل

می‌شود بهرگونه از خوفیکه موجب ضرر و خطر بجان خود و به عائله و مال و ناموس باشد، از جهت دشمن یا دزد یا قاطع طریق یا حوادث جوئی و ناملائمات طبیعی که قابل تحمّل نیست، چون سیل و شدت گرما و سرما و برف و حیوان سبع و گزنده و آنچه از طاقت انسان خارج بوده و خطرناک باشد.

و در اینصورت: وظیفه انجام دادن نماز است در حال رفتن و حرکت خواه به پیاده رفتن عادی یا دویدن و یا با سوار شدن به حیوان یا ماشین باشد، یا بهرنحویکه بتوان از خطر ایمن گشت.

#### ۴- فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ :

أمن: در مقابل خوف بوده، و بمعنی بیم نداشتن و از اضطراب و تزلزل ایمن گشتن باشد.

و ایمن شدن از خطر و پیدایش حالت آرامش: بهترین زمینه برای توجه و یاد کردن خداوند متعال است.

آری یاد خدا در حال خوف و خطر و اضطراب: بخاطر دیدن خوف و برای رفع خطر بوده، و توجه باین جهات باشد، و از این لحاظ چون رفع ضرر و خطر شد: توجه و تذکر بخداوند متعال نیز خاتمه پیدا خواهد کرد - فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ - ۶۷/۱۷.

ولی تذکر و توجه در حال أمن و آرامش: در اثر توجه بعظمت و مقامات جلال و کمال و جمال او خواهد بود.

و گفتیم که: نتیجه صلوة حصول قنوت و خضوع و تسلیم است، و چون برای نمازگزار چنین اثری حاصل گشت: قهراً در نفس او نفوذ پیدا کرده و باقی خواهد ماند، و در اینصورت با پیدایش حال أمن و آزادی بهتر موفق به توجه و خضوع و تسلیم خواهد شد.

پس باید توجه داشت که منظور در نماز: انصراف از غفلت و برگشتن بحال توجه

باو بصورت قیام و رکوع و سجود و قنوت و خشوع و تذلل است ، و این بزرگترین سعادت و خوشبختی برای انسان است که بتواند ارتباط خود را با مبدء فیوضات حفظ و تحکیم کند .

و نماز مصداق کامل و تمام ذکرِ اَلْهِی است که جامع همه مراتب و خصوصیات و محتوی هرگونه حالات و اطوار ذکر بوده ، و همه جزئیات و مقدمات و شرائط و کیفیات آن عملاً و قولاً و باطناً از جانب پروردگار متعال بیان شده است .

آری جزئیات برنامه نماز با این خصوصیات ظاهری و معنوی از محیط افکار انسانها بیرون بوده ، و معنی - ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ - همین است ، و مانند نماز است آیات نازل شده از جانب خداوند متعال ، و تعیین اَسْمَاءِ اَلْهِی که از مراحل فکر و تعقل بشر بیرون است ، و همه این موضوعات بزرگترین ذخائر و اسباب ذکر مقامات و صفات پروردگار متعال باشند .

و بررسی و تحقیق و فکر خالص در این آیات و اذکار و اَسْمَاءِ لازم است در محیط آرام و امن صورت بگیرد ، تا با صفای دل و طهارت باطن و خلوص نیت ، بتواند از حقائق و اسرار آنها آگاه بشود .

#### روایت :

در نورالثقلین در رابطه آیه کریمه - و حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوات - از امام ششم ( ع ) نقل می‌کند که : منظور از صلوات ، رسول اکرم و امیرالمؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام باشند . و صلوة وُسطی امیرالمؤمنین ( ع ) است . منظور از - قوموا لِلّهِ قانتین - قنوت برای ائمه علیهم السلام است .

#### توضیح :

گفتیم که صلوة و صلوة : بمعنی ستودن و ثناء جمیل است ، و چون در نماز از

لحاظ أقوال و أعمال و حرکات : ستایش خداوند متعال شده و خضوع و خشوع و مناجات و تذلل واقع می‌شود ، بخود این عبادت صلوة گویند که گویا آن مظهر ستایش شده ، و ستایش کننده و ثنا گوینده باشد .

و رسول اکرم ( ص ) و حضرات ائمه اطهار نیز از لحاظ گفتار و رفتار و أعمال و حرکات ، نشان دهنده و مظاهر ستایش و ثناء هستند که گویا وجود ایشان سراسر ثناء و ستایش است .

پس مصداق بودن آنحضرات برای مفهوم صلوة و ستایش ، اکمل و اتمّ از نماز باشد .

و أمّا صدق صلوة وسطی به امیر المؤمنین ( ع ) : برای اینستکه آنحضرت در میان مرتبه ولایت حضرات ائمه معصومین ( ع ) و مقام نبوت حضرت رسول اکرم ( ص ) واقع شده ، و فیوضات و انوار و معارف و حقایق الهی را از مقام رسالت و وحی گرفته و به اهل بیت رسالت که ائمه و خلفای آنحضرت هستند می‌رساند .  
و بلحاظ دیگر : رسول اکرم ( ص ) والد و جدّ بوده و اهل بیت و ائمه علیهم السلام فرزندان او هستند ، و امیرالمومنین ( ع ) در میان والد و اولاد بوده ، و بهر دو طرف منسوبست .

### لطائف و ترکیب :

۱- فرجالاً : منصوب بحال است ، و جواب این ، یعنی و این خفتم فلیکن قنوتکم و صلوتکم فی حال کونکم راجلین .

۲- کما علمکم : در محلّ نصب است بوصف بودن ، یعنی فاذکروا الله ذکرأ مثلاً ما علمکم .

۳- مالم تکونوا : مفعول دوم است برای علم ، و مجرد آن که از أفعال قلوب است یک مفعول برمی‌دارد ، مانند - تعلمون - یعنی تعلمونه ، که ضمیر بموصول

راجع است .

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ . - ۲۴۰ و لِلْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ . - ۲۴۱ .

#### لغات :

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ : و آنانکه - بپایان رسانیده می شوند - از شماها .  
 وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا : و ترک از نظر می کنند - همسرهایی را .  
 وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ : سفارشی باید - برای همسرهای آنان .  
 مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ : که انتفاعی داشته باشند - تا - سالی .  
 غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ : غیر - خارج کردن از محلّ - پس اگر .  
 خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ : خارج شدند - پس نیست - تمایل از حقّ .  
 عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ : بر شما - در آنچه - عمل کنند .  
 فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ : در رابطه خودشان - از - نیکوکاری .  
 وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ : و خداوند - برتر و غالب - و حکم کننده است .  
 و لِلْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ : و برای طلاق داده شده ها - انتفاعی باشد .  
 بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا : به نیکوئی پسندیده - که سزاوار است .  
 عَلَى الْمُتَّقِينَ : بر افراد پرهیزکاران .

## ترجمه :

آنانکه در زندگی بیپایان رسانیده می‌شوند از شماها ، و ترک می‌کنند توجه خودشان را از همسرهای خود ، سفارش می‌کند خداوند متعال سفارشی برای همسرهای آنان که انتفاعی داشته باشند تا مدت یکسال ، بدون خارج کردن از مسکن خودشان ، پس اگر خودشان بیرون شدند برای شما تمایل از حق و محذوری نباشد اگر مربوط بخود عملی را انجام بدهند ، عملی را که شناخته شده و پسندیده باشد از جهت عقل و شرع ، و خداوند متعال دارای عزت و حکمت است . - ۲۴۰ و برای زنهای طلاق داده شده حق انتفاعی باشد تا یکسال ، حقی است بر ذمه افراد پرهیزکار . - ۲۴۱ .

## تفسیر :

۱- وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لَأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى

## الْحَوْلِ :

در ۲۳۴ گذشت که ، توفی : بمعنی بیپایان بردن ، و متوفی کسی است که بیپایان برده شود جریان امر او .

و وَذَر : ترک نظر و توجه باشد بموضوعی .

و زَوْج : بمعنی قرین و همسر ، و جمع آن أزواج است .

و وَصِيَّة : بوزن فعيلة از ماده وَصی که بمعنی رسانیدن چیزی باشد بموردی ، و

آن سفارشی است قولی یا کتابتی که محتوی چنین برنامه‌ای ( ایصال چیزی بموردی ) باشد .

و مَتَاع : اسم مصدر و بمعنی نفع متحصّل از تمتیع - آیه ۲۳۶ .

و حَوْل : بمعنی تحوّل و سالیکه متحوّل می‌شود . - ۲۳۳ .

و منظور اینکه : مردهاییکه مدت عمر آنان بیپایان رسانیده شده ، و فوت کرده و

همسریرا پس از خود باقی می‌گذارند ، در صورتیکه از جانب شوهر سفارش و وصیتی درباره تأمین زندگی آنان نشده بود ، از طرف خداوند متعال وصیت می‌شود که تا مدت یکسال حق داشته باشند که از دارایی شوهر متوفی استفاده و انتفاع به برند ، تا بتوانند خود را تأمین کنند .

و تعبیر بکلمه حول نه با سنه: برای اشاره کردن بموضوع تحوّل است ، که امید آن هست که در زندگی او تحوّل پیدا شده و بتواند زندگی خود را تأمین کرده و در آسایش بسر برد ، و از این لحاظ ادامه پیدا کردن این یک سال بمعنی تحوّل حال و زندگی او باشد بسیار مناسبتر و مطلوبتر خواهد بود .

۲- **غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَا فِي أَنْفُسِنَا مِنْ مَعْرُوفٍ :**

**خُرُوج :** در آیه ۵۸ گفتیم که عبارتست از بیرون شدن از محیطی که او را فرا گرفته بود ، چنانکه دخول وارد شدن باشد بآن محیط .

**و إِخْرَاج :** بمعنی بیرون کردن دیگری است از آن محیط .

منظور اینکه : این انتفاع توأم نشود با بیرون کردن او از محلّ سکنی و محیط زندگی او ، و حقّ آن دارد که در این یکسال از مسکن خود نیز انتفاع ببرد .

ولی اگر خود او روی اختیار و صلاح بینی ، بیرون رفتن از آن محیط زندگی سابق را بخیر خود تشخیص بدهد : برای شماها محذوری نخواهد داشت ، و او در اموریکه مربوط بزنگی خود است از آمد و رفت و مؤانست و پوشیدن لباس و اختیار مسکن و سفر و زینت کردن و زناشویی و چیزهای دیگر آزاد باشد ، بشرط اینکه در همه امور و جریانها رعایت موضوع معروف را داشته و برخلاف آنچه پسندیده و نیکوی نزد عقل و شرع و عرف است عملی را انجام ندهد .

۳- **وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ :**

**عزّت :** در ۲۰۶ گفتیم که عزّت عبارتست از برتری و تفوّق داشتن نسبت

بدیگری که از او پایین تر است ، و آن در مقابل ذلت باشد که دیگری باو تسلط و تفوق داشته باشد .

و عزت حقیقی تنها برای خداوند متعال بوده ، و سپس برای اشخاصیکه در ظل و حمایت او قرار بگیرند .

آری خداوند متعال قدرت و قوت و کمال و جلال او ذاتی بوده ، و بی نهایت و نامحدود و بی نیاز و پاینده و ثابت و حق و ازل و ابدی است ، و او مبدء عمه عوالم هستی بوده ، و همه جهان و جهانیان اثری است از تجلیات نور او . پس همه بالطبع مقهور حکم و اراده او هستند .

و اگر این مقهوریت بنحو ارادی و اختیاری صورت بگیرد : مقام فناء و تسلیم حاصل شده ، و قهراً صفات جلال و جمال الهی در وجود او جلوه گر خواهد شد ، و در این مرحله است که خداوند متعال می فرماید : **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ** . - ۸/۶۳ .

و **أَمَّا حُكْمٌ** : در آیه ۲۰۹ نیز از این دو اسم شریف بنحو اجمال توضیحی داده شده است ، و حکمت بوزن **فِعْلَةٌ** برای نوع است ، از ماده حکم که بمعنی فرمان نافذ و قاطع باشد .

و در آنجا گفتیم که : حکم قاطع و نافذ متوقف است بیودن صفت عزت و برتری و قوت ، و از این لحاظ پس از اسم شریف عزیز ذکر شده است .

و منظور در اینجا اشاره کردن به عزت و حکم قاطع الهی است که : توجه شود باحاطه قدرت و عظمت و نفوذ فرمان و حکم او ، به بندگان خود که خدا را همیشه حاضر و قادر و نافذ دانسته ، و درباره ضعیفان ظلم و تجاوز نمایند .

#### ۴- **وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ** :

بمناسبت احکام طلاق ، و اشاره بتوصیه و سفارش درباره أزواج متوقین که تا یکسال حق استفاده و انتفاع از تشکیلات شوهرهای متوقی دارند : بنحو کلی



توصیه فرمود درباره عموم مطلقات که پس از طلاق بنحو اجمال حق انتفاع از اموال و مسکن شوهرهای خود دارند ، و نباید بمجرد طلاق و جدایی ، بطور کلی مطلقات را کنار زده ، و از هرگونه از برنامه‌های زندگی محروم کرد .

آری مطلقات ماهها و سالها با شوهرهای خود پهلوی همدیگر زندگی کرده ، و شب و روز یار و معین و دلسوز یکدیگر بوده ، و بسا که به کمک و فعالیت و کوشش هر دو ، وسائل و اسباب و وسعت در زندگی آنها پیدا شده است : پس مرد با وجدان و شریف و با تقوی که بعوالم ماورای ماده هم معتقد است ، چگونه می‌تواند همه این آشنایی و خدمات و سوابق انس را ندیده گرفته و فراموش کند .

آیا مرد یا خانواده مرد چنین اجازه‌ای بخود می‌دهند که تا این حدّ از خود خشونت و بی‌تفاوتی نشان داده ، و هیچگونه توجهی بجهات تقوی و خودداری از خلاف رضای پروردگار متعال نداشته باشند .

### روایت :

در نورالثقلین از کافی از امام ششم ( ع ) که در رابطه آیه شریفه - و للمطلقاتِ متاعٌ - می‌فرماید : چون مرد متمکن بود ، انتفاع می‌دهد بزن خود با عبد و کنیز . و اگر در مضیقه بود ، متاع می‌دهد بگندم و مویز و لباس و درهم . و فرمود : امام مجتبی ( ع ) بزنی را که طلاق داده بود با کنیزی او را انتفاع داد ، و آنحضرت زنی را طلاق نداد مگر اینکه او را متاع می‌داد .

### توضیح :

در تعبیر با کلمه متاع بصورت نکره : اشاره می‌شود به لزوم مطلق متاع که اندازه و خصوصیت آن بموارد و با قوت و ضعف مرد فرق پیدا می‌کند ، چنانکه در اینحدیث تصریح شده است .

و ضمناً استفاده می‌شود که : متاع از جهت جنس هم مطلق بوده ، و شامل هر رقم از انواع منافع و فواید از خوراک و مسکن و لباس و اسباب و وسائل زندگی می‌شود ، چنانکه در اینحدیث انواع منافع ذکر شده است .

پس اینحکم یک امر عمومی و إرشادی و وجدانی است ، و مخصوص مواردی نیست که زوجه حق الارث یا مهری نداشته باشد .

مگر در مواردی که زوجه بکلی منزجر و متأذی گشته ، و هیچگونه حاضر بارتباط و استفاده از متاعی نباشد .

و با اینحال برای اطاعت از دستور إلهی و وجدانی می‌توان این خدمت را بطور غیرمستقیم و بواسطه انجام داد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- وصیة : در تقدیر یوصی الله وصیة - باشد که جمله خبر از مبتداء - والذین یُتوفون است .
- ۲- متاعاً : بدل است از وصیت ، یعنی یوصی الله متاعاً و انتفاعاً لازواجهم الی الحول .
- ۳- الی الحول : صفت است برای متاع که با این قید باشد .
- ۴- غیر إخراج : حال است از متاع که آن تمتع و انتفاع در محیط مسکن سابق خود باشد ، نه در خارج .
- ۵- من معروف : بیان است از ما فعلن که أفعال است .
- ۶- متاع بالمعروف : متعلق است به متاع ، یعنی تمتع و انتفاع و استفاده‌ای است که روی برنامه معروف و پسندیده باشد ، و در اینجا مربوط می‌شود به انتفاع نه بأعمال .

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ . - ۲۴۲ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ . - ۲۴۳ .

### لغات :

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ : همچنین - روشن می‌کند - خداوند - برای شماها .  
 آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ : نشانیهای خود را - شاید شما - تمییز بدهید .  
 أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ : آیا - نظر نکردی - بسوی - کسانی که .  
 خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ : بیرون شدند - از - خانه‌های خودشان .  
 وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ : و آنان - هزاران بودند - برای پرهیز .  
 الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ : مرگ - پس گفت - برای آنان - خدا .  
 مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ : بمیرید - سپس - زنده گردانید آنانرا .  
 إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ : بتحقیق - خداوند - هر آینه صاحب - فضل است .  
 عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ : بر - مردم - ولیکن .  
 أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ : بسیاری - از مردم - سپاس نمیکنند .

### ترجمه :

این چنین آشکار و جدا می‌کند خداوند متعال آیات و نشانیهای خود را برای شماها که شاید شما تمییز بدهید حقایق را . - ۲۴۲ آیا ندیدی بسوی آنانکه بیرون رفتند از خانه‌های خودشان و آنها هزاران نفر بودند ، بخاطر پرهیز کردن از مردن ، پس گفت آنانرا خداوند که بمیرید ، سپس زنده گردانید آنانرا ، بتحقیق خداوند متعال هر آینه صاحب فضل و افزونی است بر مردم ، ولی بیشتر مردم حقیقت را تشخیص نمی‌دهند .

تفسیر :

## ۱- کَذَلِكُ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ :

در ۱۱۸ معلوم شد که : تبیین بمعنی روشن و جدا ساختن است که پس از ابهام صورت بگیرد . و آیت : چیز است که نشان دهنده مقصود و رساننده بآن باشد ، تکوینی باشد یا لفظی .

و عقل : قوه ایست در انسان و حیوانات دیگر که بوسیله آن خیر از شرّ و صلاح از فساد تمییز داده می شود .

و آیات در این مورد در ارتباط با احکام طلاق ذکر شده است ، و منظور از آن آیات تشریحی باشد که برای بیان خیر و صلاح در زندگی انسانها آمده است ، چنانکه در آیه ۲۲۱ و ۲۳۱ پس از بیان احکام مربوط بخمر و میسر و نکاح ، باز باین معنی اشاره شده و تبیین آیات را گوشزد می فرماید .

و آیات تشریحی قرآن مجید : از لحاظ معانی و هم از جهت الفاظ در حدّ اعجاز بوده ، چنانکه در اعجاز قرآن در مقدمه پنجم ذکر شد .

و قرآن مجید و آیات کریمه آن نشانیهای تمام از مقامات عظمت و جلال پروردگار متعال ، و مظاهر صفات جمال او است .

پس نتیجه ذکر آیات : تمییز حقّ از باطل است ، یعنی با دقّت و تفکر کامل چون در آنها بررسی و تحقیق بشود : حقایق معارف الهی و احکام و دستوره‌های آسمانی و لطایف غیبی ، بخوبی روشن و آشکار گشته ، و از باطل جدا خواهد شد .

و معنای تعقل همین است .

## ۲- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ

مُوتُوا :

رؤیت : مطلق نگریستن باشد با چشم باشد یا با قلب و یا با خیال و یا در خواب ، و در مضارع همزه حذف می شود برای تخفیف در تَلَقُّظ ، و یاء آخر هم

بمجزوم بودن حذف شده است .

دیار : جمع دار است ، و آن محلی است که با دیواری یا با علامت دیگری محدود باشد ، خواه اتاق یا خانه یا شهر باشد ، و اعم است از دار مادی یا روحانی .

و أَلْف : از ماده أَلْف و ائتلاف و مصدر است .

و أَلْف : بمعنی هزار از لغت عبری ( اِلِف ) گرفته شده است .

و بلحاظ ائتلاف آحاد و مات ، تناسب در میان دو معنی می باشد .

و حَذَر : بمعنی پرهیز کردن است که از جهت خوف باشد .

و آنچه از این آیه کریمه استفاده می شود اینست که :

اول - بقرینه أَلْم تَر : این جریان در محیط نزدیک واقع شده است ، از جهت مکان و هم زمان که امکان رؤیت بوده است .

دوم - بقرینه خرجوا مِن دیارهم : در بیرون شهر خودشان که پس از خارج شدن از آنجا پیش آمده است .

سوم - بیرون رفتن آنها بقرینه حذر الموت : بخاطر ابتلاء و مرضی بوده است که در محیط شهر حادث شده بود .

چهارم - بقرینه موتوا : موت آنها تحت نظر و با امر خداوند متعال واقع شده بود ، و جمعیت آنها هزاران نفر بودند .

پنجم - بقرینه ثم أحياهم : سپس که مدتی گذشته بود خداوند متعال آنها را زنده کرده است .

و اما اینکه محلّ و نام آنشهر چه بوده است ، و مشخصاً در چه زمانی واقع شده است ، و در کدام مکان و سرزمین فوت کرده اند ، و علت موت آنها چه بوده است ، و

فاصله موت و حیات آنها چقدر بوده است ، و پس از زنده شدن چه کرده اند ؟

اینها مسائلی است که توضیح داده نشده است ، و احتیاجی هم بتوضیح نداشته

است ، زیرا نظر بجهت إراءه آیت إلهی است که إحياء مردگان باشد ، نه ذکر تاریخ و

خصوصیات دیگر .

و از ذکر این جریان با خطاب اَلَمْ تَرَ : فهمیده می شود که این امر در زمان رسول اکرم ، جریان مسلّم و معلومی بوده است که دانشمندان آنزمان از یهود و نصاری و اعراب از آن آگاهی داشتند ، و از این لحاظ آنرا انکار نکردند .

و ما روایتی را در اینموضوع از کافی نقل خواهیم کرد .

و اَمَّا جَمَلَةٌ - فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُوا : اشاره است به آیه شریفه - اِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - ۸۲/۳۶ .

و قول : در آیه ۸ گفتیم که عبارتست از اظهار و انشاء آنچه در قلب است ، بهر وسیله و بهر زبان و بهر لغتی باشد .

پس قول پروردگار متعال : اظهار و انشاء اراده او است ، نه آنکه پس از اراده و خواستن محتاج به قول و گفتار باشد ، بلکه خود ایجاد و تکوین خارجی از جانب او حقیقت قول است .

۳- ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ : حیات : مقابل ممات بوده ، و عبارتست از زنده بودن که در اثر تحقق نظم تمام در میان اجزاء و شرائط پیدا شود ، چنانکه موت در اثر پیدایش اختلال در اجزاء و شرائط حاصل خواهد شد .

و حیات در همه مراتب موجودات محقق می گردد .

و همینطوریکه موت با اراده تمام و محیط پروردگار متعال در همه موجودات زنده صورت می گیرد : اِحیاء نیز با اراده و قول او صورت خارجی پیدا خواهد کرد . و چون علم خداوند متعال محیط بهمه عوالم و جزئیات و کلیات و اشیاء است : با اراده نافذ که توأم با قدرت کامل و احاطه تمام است ، همه خواسته های او صورت عمل خواهد گرفت .

آری ما هم اگر در موضوعی که بهمه اجزاء و خصوصیات آن آگاه بوده و تحت

اختیار ما است ، بخواهیم تحوّل ایجاد کنیم ، احتیاجی به اندیشه و مقدّمه چینی و تهیّه أسباب نخواهیم بود ، مانند زدن کلید برق کارخانه معظم و منظّمی است که بلافاصله مشغول کار خواهد شد .

و فضل : در ۲۳۷ گفته شد که بمعنی افزونی و زیادتی از حدّ لازم است ، که بمقتضای لطف و مهربانی و احسان اضافی صورت خواهد گرفت ، و در اینمورد اّحیاء پس از اماتّه که در اثر بی مبالاتی و رعایت نکردن شرائط زندگی و بهداشت و جهات روحی و اّلهی و دینی صورت گرفته بود ، باقتضای فضل و لطف پیدا شده است .

و در موارد دیگر هم فضل اّلهی عنوان افزونی از میزان دارد ، و در همه شوّون زندگی لطف و فضل خداوند متعال شامل انسانها و بلکه همه عوالم و موجودات می باشد .

آری آماده شدن وسائل عمومی زندگی بیش از حدّ ضروری و لازم ، و وفور نعمتهای مادی افزونتر از مقدار معین ، و فراهم شدن أسباب هدایت و روحانیت بیشتر از حدّ محدود ، و بعث رسل و انزال کتب و ارشاد بطرق مختلف و الهامات غیبی ، و اّلقاءات قلبی و منامات و حوادث و پیش آمدهای عبرت‌انگیز ، و ایجاد موانع در مواردیکه بخیر و صلاح نیست : همه اینها از مصادیق لطف و فضل پروردگار متعال می باشد .

و ذو : در ۱۷۷ گفتیم که دلالت می کند به ملازمت شدید که توأم با قاهریت باشد ، و اینمعنی مصاحبت مخصوص است .

و شکر : عبارتست از سپاسگزاری یعنی اظهار قدردانی و تجلیل از نعمتهای طرف خواه ظاهری باشد یا معنوی ، و آن در مقابل کفران است که بمعنی پوشانیدن و ردّ کردن نعمتها است .

و قدردانی اعمّ است از آنکه بقلب باشد یا بزبان یا بعمل ، و بهترین قدردانی

اینستکه : با توجه بنعمت آنرا در مورد مطلوب و پسندیده مصرف کرده ، و در برنامه‌ایکه خداوند متعال موافق و راضی است استفاده کند .  
 و کفران تمام اینستکه : نعمت خداوند متعال را بی ارج دیده و از آن استفاده‌ایکه مطلوب و منظور است نکند .  
 و اکثر مردم چنین حالی را داشته ، و از مصادیق فضل و رحمت إلهی حسن استفاده نکرده ، و آنها را در راههای خلاف و عصیان و عداوت ، و بضرر خود بکار می‌برند .

إِعملوا آل داود شكراً و قليلاً من عبادي الشكور . - ۱۳/۳۴ .

#### روایت :

در فروع کافی حدیث ۲۳۷ ، در آیه ألم تر الی الذین خرجوا ، از امام پنجم ( ع ) نقل می‌کند که : آنان مردمانی بودند از مدینه‌ای از بلاد شام ، و هفتاد هزار خانوار بودند ، و مرض طاعون در میان آنها ظاهر می‌شد ، و چون احساس آنمرض را می‌کردند ، افراد متمکن و ثروتمند از شهر بیرون می‌رفتند ، و مستضعفین و فقراء باقی مانده و مرگ در آنها زیاد واقع می‌شد ، و سپس می‌گفتند اگر متوجه می‌شدیم ما نیز بیرون می‌رفتیم .

و تصمیم گرفتند که اگر باز طاعونی رسید : همگی از شهر خارج شوند ، و در این مرتبه که طاعون آمد : همه اهالی از شهر بیرون رفتند ، تا حرکت کرده و بسرزمینی که خراب شده ، و بسبب طاعون همه کوچ کرده بودند رسیدند ، و پس از اینکه در آنجا برقرار شده و سکنی اختیار نمودند ، خطاب آمد که - موتوا جميعاً .

و پس از مدتی که از اجساد آنها استخوانهای آنان مانده بود : پیغمبری از انبیای بنی اسرائیل بنام حزقیل از آنجا گذشته ، و از مشاهده این استخوانها و این منظره بسیار متأثر گشته و گریست .



و سپس عرض کرد: خداوندا اگر بخواهی و اینها را زنده کنی، مانند دیگران تو را بندگی کرده و فرزندی از خود باقی گذاشته و بلاد تو را آباد خواهند کرد؟ فرمود: آیا دوست می‌داری که چنین باشد؟ عرض کرد: آری.

پس خداوند متعال وحی کرد که: این کلمات را بگوی!

حزقیل نبی همان کلمات را خوانده، و مشاهده نمود که استخوانها هر کدام از جای خود حرکت کرده و بدیگری پیوسته، تا همه بصورت‌های تمام زنده شده، و بهم‌دیگر با تعجب و حیرت می‌نگریستند.

و سپس زبان بذکر خداوند و تکبیر و تهلیل گشودند.

و حزقیل گفت: شهادت می‌دهم که خداوند متعال بهمه چیز قادر است.

و امام ششم فرمود: آن کلمات اسم اعظم بود.

### توضیح:

- ۱- حزقیل: کلمه عبری که به حاء و زاء است، و در کتب عبری به خاء و راء می‌نویسند، و حِزق: بمعنی قوّت و شدّت بوده، و ایل: بمعنی خدا است، یعنی قوّت و شدّت خداوند.
- او از انبیای بزرگ بنی اسرائیل است که در یهودیه فلسطین در قرن ششم قبل از میلاد متولد شده، و در سال ۵۹۸ - ق م، بخت نصر او را اسیر کرده و بابل برد.
- ۲- و بُخْت نَصْر: بضمّ باء و فتح نون و تشدید صاد مفتوحه، از سلاطین بابل ایرانی که در ۵۶۳ ق م فوت کرد. و این غیر از بُخْت نَصْر اوّل است که در قرن دوازدهم قبل از میلاد بوده است.
- ۳- اسم اعظم: در ذیل آیه ۱۶۳ بحث شده است.
- ۴- طاعون: مرضی است عفونی و مسری، و میکربش در سال ۱۸۹۴ کشف شد، و این میکرب در حرارت ۶۰ درجه از بین می‌رود.

در طاعون ریوی : مرض بوسیله اخلاط دهان بدیگران منتقل می شود .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- کذلک یُبَيِّنُ : کذلک حال است از یُبَيِّنُ ، یعنی آشکار و جدا می کند آیات خود را در حالیکه مانند آیات مذکوره است .
- ۲- و هم أَلُوفٌ : جمله مبتداء و خبر و حالیه است .
- ۳- حَذَرَ الْمَوْتِ : مفعول له است از خرجوا .

و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . - ۲۴۴ مَنِ الَّذِي يُقْرِضُ  
اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفْهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ وَ إِلَيْهِ  
تُرْجَعُونَ . - ۲۴۵ .

### لغات :

- و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ : و کشتار کنید - در - راه - خداوند .  
وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ : و بدانید - بتحقیق - خداوند .  
سَمِيعٌ عَلِيمٌ مَنِ ذَا : شنوا - و آگاه است - کیست - این .  
الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ : کسیکه - جدا می کند - برای خدا .  
قَرْضًا حَسَنًا : جدا کردن - نیکو .  
فَيُضَاعِفْهُ لَهُ : پس افزودن می کند آنرا - برای او .  
أَضْعَافًا كَثِيرَةً : أمثال - زیاد .  
وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ : و خداوند - فرا می گیرد - و می گستراند .  
وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ : و بسوی او - برگشته می شوید .

## ترجمه :

و کشتار کنید در راه خداوند ، و بدانید بتحقیق خداوند متعال شنوا و آگاه است . - ۲۴۴ کیست آن کسیکه جدا می‌کند برای خداوند جدا کردن نیکو ، پس افزون می‌کند آنرا برای او امثال زیاد ، و خداوند فرا می‌گیرد و گسترده می‌کند ، و بسوی او برگشته می‌شوید . - ۲۴۵ .

## تفسیر :

## ۱- و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ :

مقالته : در ۱۹۰ گفتیم که از باب مفاعله و از ماده قتل و بمعنی استمرار قتل و کارزار کردن و جنگیدن است .

و سیل : راه ممتد و مستقیمی است که بنقطه مقصود منتهی می‌شود . و چون در آیه گذشته از ترس موت و بجزر از طاعون از وطن خود بیرون رفته ، و تصوّر کرده بودند که با همان فرار از این ابتلاء می‌توانند از گرفتاری نجات پیدا کنند ، و غفلت شده بود از احاطه علم و قدرت اِلهی ، و از توجه و استعانت و تفویض امور باو : همگی در همان سرزمین دور افتاده بهلاکت مبتلاء شده ، و سپس بعد از این هلاکت و متلاشی شدن ابدان آنها که هیچگونه زمینه برای عود سلامتی و حیات در وجود آنها نبود ، خداوند متعال با اراده نافذ و کامل خود آنها را زنده فرمود .

از این لحاظ باید مرتبه اوّل خداوند متعال را در نظر گرفته و بخواسته او اعتماد کرده ، و اگر فراری از ابتلاء باشد : لازم است مطابق رضا و دستور او صورت گرفته ، و برخلاف وظیفه اطاعت و بندگی او قدمی و عملی انجام داده نشود که او قادر و حافظ است .

و از مصادیق این موضوع : وظیفه جهاد با دشمنان خدا و دین است که لازمست

با توکل و توجه باو ، و با کمال خلوص و محبت و دقت در انجام این وظیفه الهی اهتمام داشت .

و چون وظیفه دینی تشخیص داده شد : نباید کمترین هراس و وحشت و اضطرابی بخود راه داده ، و متزلزل گشت .

البته شرطیکه در این آیه کریمه ذکر شده است : در راه خدا بودن و برای خدا بودن مقاتله است ، و ضمناً توجه داده شده است که خداوند باظهارات آنها از جهت گفتار ، و به نیات و بواطن و افکار آنها از لحاظ پندار آگاه و محیط است ، و خداوند متعال مطابق نیات قلبی و اظهارات لسانی آنها معامله خواهد فرمود .

و اگر بناء باشد که : مؤمنین بخدا چنین دستوری نداشته ، و در مقابل دشمنان و مخالفین سکوت و تسلیم و محافظه کاریرا اختیار کنند : برای همیشه می باید مقهور و مغلوب و سرکوب گردند ، و هرگز بندگان وابسته به پروردگار جهان چنین ذلت و سرافکنگی را تن نخواهند داد .

پس حقیقت مقاتله و جهاد : پیشرفتن در راه هدف ، و برای برطرف کردن موانع در موفقیت ، و دفاع کردن از حق است .

و این دو اسم از أسماء حسنی : در آیه ۱۲۷ بطور اجمال توضیح داده شده است - رجوع شود .

## ۲- مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً :

قرض : بمعنی جدا کردن و قطع نمودن مقدار معینی است از چیزی ، خواه آنچه مال باشد یا لباس یا طلا یا شعر یا غیر اینها .

و بمناسبت این معنی به وام دادن که جدا کردن مقداری از مال و تحویل بدیگری است ، اطلاق می شود .

و در عنوان دین : نظر بجانب مستقرض و قرض گیرنده است که در تحت برنامه معین قرض قرار گرفته و آنرا قبول می کند .

و مضاعفه: از ماده ضَعْف در مقابل قوَّت است. و أما بمعنی افزونی و زیادت و تکرر: از کلمه ضِعْف بکسر اوّل و از لغات عبری و آرامی گرفته شده است.

و أضعاف: جمع ضِعْف بکسر اوّل، بمعنی مثلها باشد.

پس کلمه ضَعْف تنها بچیز ضعیف یا چیزیکه مثل ضعیف و از مصادیق ضعیف است، دلالت می‌کند. و اگر بخواهیم به تکرر و افزونی دلالت کند: بصیغه تشبیه یا جمع (ضِعْفین - أضعاف) لازم است تعبیر کنیم.

و در این آیه کریمه از چندین جهت معنی مثل و مثلها مناسبتر است: زیرا مفهوم افزونی مطلق شامل همه مراتب می‌شود، و محتاج نیست با کلمه کثیره توصیف بشود، مخصوصاً پس از صیغه جمع - أضعاف، و صیغه مفاعله - یضاعفه. و دیگر اینکه: مثلهای زیاد از جهت عرف و محدود بودن جزاء، مناسبتر است، بخلاف عنوان افزونیهای بسیار.

و در آیات دیگر هم همین معنی مثل مناسبتر باشد، چنانکه در آیه - یُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ - ۳۰/۳۳، و آیه - لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً - ۱۳۰/۳ - چنین است.

و منظور اینکه: کسیکه قسمتی از مال، و یا عمل و فعالیت، و یا گفتار و منطق، و یا خدمات بمردم و قضاء حوائج آنان، و یا نوشتن مطالب دینی و مفید، خود را جدا و معین کرده، و برای خداوند متعال و بحساب او گذاشته، و در راه او صرف کند: پس خداوند چندین برابر أمثال آنرا باو عطا خواهد فرمود.

و در اینجا بچند نکته دقیق باید توجه پیدا کنیم:

۱- منظور از قرض دادن بخدا: قطع و جدا کردن قسمتی از دارایی خود است که در راه خدا صرف بشود، و إقراض بمعنی قرار دادن کسی است که صاحب و ملازم قطعه جدا شده باشد، و دو مفعول بر میدارد، پس معنی - أَقْرَضَ اللَّهُ مَالاً: اینستکه جعل الله ذا مال مقطّعة. و در این آیه کریمه منظور اینست که - أَلْذِي

يَجْعَلُ اللَّهُ ذَا قِطْعَةٍ مَعِيَّةً .

و مراد قرض دادن بخدا بمفهوم عرفی و متداول آن نباشد ، چنانکه قرض بمعنی لغوی هم اعم است از قرض شرعی .

۲- قرضاً حسناً : اشاره می‌فرماید باینکه این قرض نیکو و پسندیده و خالص از جهت عمل و نیت و اجرای در خارج باشد ، و اگر نه بحساب خداوند متعال ثبت نخواهد شد .

۳- يُقْرِضُ اللَّهُ : باید طرف قرض خدا بوده ، و کوچکترین توجه و قصدی بموارد مصرف آن نداشته باشد .

۴- واقع شدن این آیه کریمه پس از امر بجهاد : بمناسبت اینست که در إقراض ، جهاد بنحو عموم و از هر جهت موجود است ، یعنی قرض دادن اموال برای آمادگی خود و مجاهدین ، و قرض دادن از عمل و فعالیت و مجاهدت در راه پیشرفت و دفاع از اسلام ، و قرض دادن در جهت خدمات و مساعدتهای بدیگران ، و قرض دادن از جهت تبلیغات و ترغیب و تشویق افراد جنگنده ، و غیر اینها . پس این آیه متمم امر بجهاد خواهد بود .

۳- وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ :

قبض : بمعنی فرا گرفتن که تحت تسلط قرار بگیرد ، یعنی جمع کردن چیزی است که زیر سلطه قرار بگیرد . مانند قبض با دست ، و قبض روح ، و قبض امور ، و غیر اینها . و قابض از أسماء حسنی است که بمعنی جمع کننده و در زیر سلطه خود قرار دهنده باشد ، و متعلق می‌شود بصفت یا عمل ، مانند قبض رحمت و فیض وجود .

و آن در مقابل بسط است که بمعنی گسترانیدن و امتداد دادن و وسعت دادن است که باختلاف موضوعات فرق می‌کند . مانند بسط و توسعه در مکان ، و بسط و بذل در احسان ، و بسط و نشر فرش و فراش و علم ، و بسط و طلاق در لسان .

و این کلمه را در بعضی از موارد بخاطر تناسب حرف طاء ، با حرف صاد تلفظ می‌کنند ، چون هر دو از حروف استعلاء است ، بخلاف حرف سین که از حروف تسفل و استفال باشد که موقع تلفظ زبان تسفل پیدا کرده و بطرف کام بالا نمی‌رود .

**پس بصط :** لغت جداگانه‌ای نیست ، و همان ماده بسط است که بعضی از قراء برای میل نفسانی خود ، با صاد تلفظ کرده‌اند .

و اینها غفلت کرده‌اند که کلمه بسط از لحاظ تلفظ روانتر و سهولتر از بصط است ، زیرا حرف باء از حروف شفوی ، و پس از آن سین از حروف استفال ، و در آخر طاء از حروف استعلاء بوده ، و این ترتیب در مقام تلفظ ، به ترتیب مخارج طبیعی حروف می‌باشد ، گذشته از اینکه حرف باء و سین هر دو از حروف انفتاح و استفال بوده ، و با همدیگر در آغاز جریان تلفظ متناسبتر هستند .

و منظور توجه دادن است باینکه : در مقام بذل مال در راه خداوند متعال ، باید در نظر گرفت که فرا گرفتن و أخذ و جمع ، و گسترش و توسعه دادن مال و ملک و توانایی ، بدست قدرت پروردگار متعال باشد .

و خداوند متعال جبران کننده و عوض دهنده در بذل و اعطاء می‌باشد ، زیرا که او مالک همه خزائن سماوات و ارض است ، و با مجرد اراده او هر چیزیکه بخواهد وجود خارجی پیدا می‌کند .

**و اما رجوع کردن بسوی او :** در آیه ۲۱۰ گفته شد که رجوع بمطلق برگشتن بسوی محیط سابق اطلاق می‌شود ، مادی باشد یا روحانی .

و چون مبدء حقیقی و خالق در عالم وجود بجز او نبوده ، و همه خواه و ناخواه ، و دانسته یا ندانسته ، از عوالم مادی یا روحانی ، قهراً باید بسوی او بازگشت کنند : پس لازمست که پیوسته و در همه امور و اعمال تنها باو توجه داشته ، و فقط از او امید خیر و یاری داشت .

زیرا مرجع و ملجأ و پناهگاهی بجز او نبوده، و هر عملی که در راه او انجام داده شود: برای انسان ذخیره گشته، و نزد او با تمام کیفیات و خصوصیات محفوظ و باقی خواهد بود.

و این جمله از کلمات کوتاه و جامع قرآن مجید است.  
**مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ - ۹۶/۱۶.**

### روایت :

در نورالثقلین از امام ششم (ع) نقل می‌کند که: چیزی نیست که محبوبتر باشد برای خداوند متعال از جدا و خارج کردن قسمتی از دراهم و وجوه را برای امام که پیشوای مسلمین است، و خداوند قرار می‌دهد هر درهم را در بهشت باندازه کوه احد، و در قرآن می‌فرماید: **مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً**. سپس فرمود: سوگند بخدا که این معنی در صله و رسیدگی امام صورت می‌گیرد.

### توضیح :

البته امام پیشوای حق و مرجع ظاهری و روحانی ملت و جانشین پیغمبر اکرم (ص) و عالم بهمه حقایق و احکام و دقایق کتاب خدا است، و چون همیشه در مقابل حکومت‌های ظاهری و سیاسی و دولتهای ظالم و جابر، محدود و مقهور و تحت نظر بودند، و از طرف دیگر تأمین زندگی ذرّیه رسول اکرم و خانواده‌های اهل بیت که در مضیقه بودند و همچنین خانواده‌های مستضعفین از مؤمنین و یا تأمین مخارج مبلّغین و محصلین علوم دینی و سائر موضوعات لازم، بعهدده آنان بود: قهراً لازم و واجب می‌شد که افراد متدین و روشنفکر پیوسته این جهت را متوجه شده، و مراقب این وظیفه واجب را بوده، و مسامحه نورزند.



البته بهترین و کاملترین مصداق این آیه کریمه : همین إقراض و جدا ساختن قسمتی از اموال و امکانات دیگر است که صرف موارد احتیاج و مصارف إلهی امام (ع) باشد .

و موضوعات سهم و خمس نیز از مصادیق این وظیفه می باشد .  
و چنانکه معلوم شد : برنامه در اجرای این وظیفه إلهی توجّه داشتن به صرف در راه خدا و دقت کردن در اینجهت است ، تا افراد سودجو و ناهل در اینموارد سوء استفاده نکنند .

و اینست که مراجع بزرگ و مسلم شیعه که از جهت علم و عمل و تقوی ، صددرصد مورد اطمینان هستند ، شرط می کنند که سهم امام و بلکه خمس نیز طبق نظر او مصرف بشود .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- مَنْ ذَا الَّذِي : مبتدا و خبر و صفت ، و یقرض صله است .
- ۲- قَرْضًا حَسَنًا : مصدر و مفعول مطلق است ، و حسن صفت قرض است .
- ۳- فَيُضَاعَفُهُ : در جواب استفهام است که آن مقدّر شده است ، و أضعافاً حال است از ضمیر یضاعفه .

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ . - ۲۴۶ .

## لغات :

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ : آیا - نظر نکردی - بسوی - گروهی - از .  
 بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ : بنی اسرائیل - از - پس از .  
 مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ : موسی - زمانیکه - گفتند - برای پیغمبری .  
 لَهُمْ إِبْعَثْ لَنَا مَلِكًا : برای آنها - برانگیز - برای ما - سلطانی .  
 نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ : کارزار کنیم - در - راه - خداوند .  
 قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ : گفت - آیا نزدیک و توقع شد از شما - اگر .  
 كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ : ثبت و نوشته شده است - بر شماها - کارزار .  
 أَلَا تُقَاتِلُوا قَالُوا : اینکه - کارزار نکنید - گفتند .  
 وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ : و چیست - برای ما - اینکه - کارزار نکنیم .  
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ : در - راه - خداوند - و بتحقیق .  
 أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا : بیرون آورده شدیم - از خانه‌های خودمان .  
 وَ أَبْنَانِنَا فَلَمَّا كُتِبَ : و از فرزندان خودمان - پس زمانیکه - نوشته شد .  
 عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا : بر آنها - کارزار کردن - پشت کردند .  
 إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ : مگر - کمی - از آنان .  
 وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ : و خداوند - آگاه است - بستمکاران .

## ترجمه :

آیا ندیدی بسوی گروهی از بنی اسرائیل که پس از رحلت حضرت موسی ( ص ) بودند ، زمانیکه گفتند به پیغمبری از آنان که برانگیز برای ما و معین کن سلطانی را ، تا کارزار کنیم برهبری او با دشمنان در راه خدا ! گفت : آیا نزدیک می‌شوید که اگر نوشته شد برای شما فرمان کارزار اینکه کارزار نکنید ! گفتند : چه شده است برای ما که جنگ نکنیم در راه خداوند ، در حالیکه بیرون کرده شده‌ایم از خانه‌ها و

جایگاههای خودمان و از میان فرزندان خودمان! پس چون کارزار و جنگ برای آنها نوشته شده و معین گردید: پشت کرده و مخالفت کردند، مگر افراد کمی از آنان، و خداوند آگاه است به ستمکاران. - ۲۴۶.

تفسیر:

۱- أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ :

ملأ: بمعنی پر شدن و تمام شدن ظرفیت و استعداد است. و ملأ بوزن حسن صفت است، و اطلاق می شود بجمعیکه از جهت عنوان یا شرف یا خلق نیکو یا علم و فضیلت یا مال و ثروت بحد تمام بوده و این جمعیت در نتیجه، مورد توجه و ستایش قرار بگیرند.

و أمّا نبی: بقرینه دو فرد طالوت و جالوت در این آیه کریمه، منظور اشمویل (سمع الله) نبی است که دو کتاب صموئیل اول و ثانی از کتب عهد عتیق بنام او نامیده شده، و شرح جریانات زمان او، و همچنین جریان طالوت در آن دو کتاب ثبت است.

و این جریان در اواخر قرن پنجم از فوت حضرت موسی (ص) واقع شده است، و طالوت در سال ۴۹۵ فوت کرده است. و مراد از طالوت همان ملک است که باشاره نبی معین گردید.

و از خصوصیات این پیشنهاد معلوم می شود که آن جمع (ملأ) افراد برجسته و ممتلی از فضیلت و حکمت بودند:

أولاً - متوجه بودند که: رفع فساد و ظلم در اجتماع چون با مذاکره و سازش و عدالت اصلاح پذیر نشود، محتاج خواهد بود به کارزار و زور و قدرت و شمشیر، تا حقوق مظلومین محفوظ باشد.

زیرا تسلیم شدن بظلم : خود موت تدریجی و بلکه بدتر است ، و از این لحاظ است که جهاد از اصول دین اسلام شمرده شده است ، البته با شرائط و مقرراتی که در کتب فقهی ذکر کرده‌اند .

ثانیاً - این پیشنهاد را بشخص نبیِ اِلهی نموده و از او درخواست تعیین ملک و رهبر نمودند ، تا در این برنامه روی اطمینان و واقعیت بینی و دقت و احتیاط عمل کرده ، و جهت اِلهی پیدا کنند .

و اما ارتباط این آیه کریمه با آیات گذشته : در اینجا اشاره است به تأیید حکم قتال در آیه ۲۴۴ ، و اهمّیت و لزوم آن عقلاً در بعضی از مواردیکه موجب حفظ انفس و اموال و اهداف دینی و نوامیس باشد ، بطوریکه این قوم خود قتال را پیشنهاد کردند .

۲- قال هل عَسَيْتُمْ اِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا و ما لَنَا اَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ :

عَسَى : در ۲۱۶ گفته شد که : عَسَى فعل لازم و از افعال مقاربه است ، و دلالت می‌کند به نزدیک شدن موضوع بفعلیّت و تحقّق .  
و اَلَّا : مرکّب از اَن ناصبه ، و لای نافیه است .

پیغمبر خدا روی توجّه روحانی و یا بجریان طبیعی و فطانت خود ، اظهار کرد که : آیا شما نزدیک می‌شوید به ترک و اعراض از مقاتله ، اگر حکم قتال برای شما نوشته شود ؟ آنجمیع از طرف خود و دیگران گفتند که : چگونه ما از قتال سرپیچی می‌کنیم با اینهمه ظلم و ستم ، و با اینکه این مقاتله روی برنامه اِلهی بوده ، و در راه او است .

و چیزیکه بقصد انجام وظیفه اِلهی بوده و برای او صورت بگیرد : جای تزلزل و نگرانی نبوده ، و منتی در میان نخواهد بود .

۳- و قد اُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا و اَبْنَانِنَا :

و گفتند: گذشته از اینکه این مقاتله جهاد با دشمن خدا بوده، و در راه خدا و برای دفع کفر است: از لحاظ جریان طبیعی هم ما مظلوم واقع شده‌ایم، و باید دفع ظلم و تعدی کنیم.

و در اینجا اشاره می‌شود بحکومت جابرانه فلسطینیان که شعبه‌ای از عمالقه بودند، و جزیره سینا و مقداری از شامات بدست آنها اداره می‌شد، و از زمینهای بنی اسرائیل گرفته، و از آنان اسیر کرده بودند، و بنی اسرائیل از اینجهت بناراحتی و فشار بسر می‌بردند، بطوریکه با بودن ضعف خودشانرا آماده جنگ می‌کردند.

در تاریخ طبری (ج ۱ ص ۱۰۴ طبع اول) گوید: و متولد شد برای لاوذب سام بن نوح: طسم و جدیس که منزل آنها در یمامه بود، و عملیق بن لاوذ که منزل او در حرم بود، و برخی از اولاد او بشام منتقل شدند، و از آنها است عمالیق، و فراعنه مصر هم از عمالیق بودند... و گفته می‌شود که عملیق اول کسی است که بلغت عربی سخن گفت، چون از بابل بیرون آمدند، و اولاد عملیق و جرهم از عرب عاربه حساب می‌شوند.

۴- فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ :

کتابت: اظهار مقصود و نیت با ثبت و ضبط آن باشد.

و قتال: مصدر است از مفاعله، و بمعنی کارزار کردن، آیه ۲۱۶.

و تولی: در آیه ۲۰۵ گفتیم که، اینکلمه چون در مقابل حق ذکر شد، مفهوم اعراض و ادبار از آن فهمیده می‌شود، گویی که خود بدون مطاوعت دیگری قیام بانجام دادن امور خود می‌کند.

منظور اینکه: اظهار و سخن با عمل توافق پیدا نکرده، و چون هنگام امتحان و عمل فرا رسیده و برخلاف تمایلات نفسانی شد: شروع می‌شود باعراض و مخالفت کردن، و افراد کمی باقی می‌مانند.

و این معنی یکی از اسرار لزوم رهبر و فرمانده است که: در مواردیکه امری

صددرصد لازم و بنفع مردم شد : حکم الزام آور صادر کرده و ملت را مجبور باطاعت نماید .

و پیروی این رهبر که جانشین و خلیفه پیغمبر خدا است : بر همه ملت متدین لازم خواهد بود .

و **أَمَّا ظَلَم** : در ۱۲۴ گفته شد که ظلم عبارتست از تجاوز کردن بحق کسی و ضایع کردن آن ، خواه خود باشد یا بدیگری ، و در جهت مادی صورت بگیرد یا معنوی ، و بزرگترین ظلم آنکه در حق خود و در جهت معنوی باشد .

و در اینجا ظلم مادی ظاهری از جانب ستمکاران مخالف و حکومت جا برانه فلسطینیان به بنی اسرائیل صورت گرفته است ، ولی ظلم بالاتر از آن از خود بنی اسرائیل است که بسبب تخلف از جهاد و اعراض از مقاتله و مخالفت دستور رهبر معین شده از جانب پیغمبر خدا ، درباره خود و قوم خود و ضعفاء خود صورت می‌گیرد .

آری تقصیر در انجام وظائف اجتماعی ، و شانه خالی کردن از خدمات مردمی ، و در رفع حوائج ضعفاء و فقراء ، بزرگترین عصیان و ظلم بخود و بدیگران حساب آید ، مشروط بر اینکه این خود سبب ظلم و تجاوز دیگری نباشد .

### روایت :

در نهج البلاغه از خطبه ۲۸ در جهاد : می‌فرماید : کسیکه ترک کند جهاد را روی رغبت از آن ، می‌پوشاند خداوند متعال او را لباس ذلت و پوشاک بلاء ، و خوار می‌شود بکوچکی . آگاه باشید که من دعوت کردم شما را به کارزار این قوم ( اصحاب معاویه ) شب و روز و در سرّ و علن ، و گفتم که بجنگید با اینها پیش از آنکه با شما بجنگند ، سوگند بخداوند که قومی در میان خانهایشان جنگیده نمی‌شوند مگر آنکه خوار و ذلیل گردند ، و شما بگردن همدیگر انداختید و سستی نمودید ، تا وقتی که

غارنها بشما می‌زنند، و از سرزمینهای شما تصرف می‌کنند.

### توضیح:

**جهاد:** از باب مفاعله، بمعنی سعی بلیغ و بکار بردن توانایی و طاقت بحدّ تمام است. و در شریعت عبارتست از ادامه مجاهدت بجان و مال و فکر در راه خدا، و برای آن مصادیقی هست: اول - جهاد با نفس که با برنامه تزکیه نفس و تهذیب صورت می‌گیرد. دوم - جهاد با کفّار و مشرکین و دشمنان اسلام که در مقابل اسلام و مسلمین فعالیت می‌کنند. سوم - جهاد با گروههای بظاهر اسلامی که برای ضرر زدن بمسلمین از راههای مختلف مشغول نقشه و عمل هستند.

و عنوان جهاد بهر سه نوع شامل می‌شود، گرچه هر یک از آنها احکام و آثار مخصوصی دارد.

و در قسم اول - لازمست از اساتید این رشته که عملاً نه علماً مراحل تزکیه نفس را پیموده‌اند، و یا از نوشته‌های این قبیل از افراد با تقوی و کامل و روشن استفاده بشود.

و در قسم دوم - لازمست با تصویب امام در زمان حضور او و یا از نواب خاص او نه نواب عام، صورت بگیرد، و در این مورد این تکلیف از زنها و از بیمارها و از پیرمردها و از اطفال و از افراد مجنون و از آنها یکه مملوک و بنده هستند و از فقراء که نمی‌توانند زندگی خود و عائله را تأمین کنند، ساقط می‌باشد.

و در قسم سوم - در اینمورد که نظر بصدمه زدن بنفوس و اموال و نوامیس و بمسلمین است: لازمست همه از مرد و زن و کوچک و بزرگ و سالم و بیمار و پیر و جوان، هر کسی در حدود توانایی خود در این برنامه شرکت کرده، و در رفع این گرفتاری از مسلمانان بکوشند، و این قسم اگر چه از لحاظ لغت و حقیقت از مصادیق جهاد است، ولی در اصطلاح فقهی بخاطر جدا شدن احکام و آثار این دو

رقم : این نوع را دفاع گویند ، رجوع شود بکتاب فقهی .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- من بنی اسرائیل : حال است ، یعنی کائناً من بنی اسرائیل . و من بعد موسی حال است از بنی اسرائیل ، یعنی کانوا من بعد موسی .
- ۲- اذ قالوا : متعلق است به ألم تر ، یعنی ألم تر الیهم زمان قولهم .

و قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتْ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ . - ۲۴۷ .

### لغات :

- و قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ : و گفت - برای آنان - پیامبر آنها .  
 إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ : بتحقیق - خداوند - بتحقیق - برانگیخته است .  
 لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا : برای شما - طالوت را - پادشاه - گفتند .  
 أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ : بچه کیفیت - می باشد - برای او - پادشاهی .  
 عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ : بر ما - و ما - سزاوارتریم .  
 بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتْ : پادشاهی - از او - و آورده نشده است .  
 سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ : وسعتی - از - مال - گفت .  
 إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ : بتحقیق - خداوند - خالص کرده او را .  
 عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً : بر شماها - و افزونی داده است او را - گشایش .



فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهِ : در معرفت - و در جسم - و خداوند .  
يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ : می آورد - پادشاهی خود را - کسی را - بخواهد .  
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ : و خداوند - وسعت دهنده - و دانا است .

#### ترجمه :

و گفت برای آنان پیامبر آنان : بتحقیق خداوند بتحقیق برانگیخته است برای شماها طالوت را پادشاه گفتند : چگونه می شود برای او پادشاه بودن بر ما در صورتیکه ما سزاوارتریم بیادشاهی از او ، و او را وسعتی در جهت مال داده نشده است ! گفت : بتحقیق خداوند او را خالص کرده و برگزیده است بر شما ، و افزونی داده است او را گسترشی در جهت معرفت و جسم ظاهری ، و خداوند می آورد تسلط و پادشاهی را بهر کسی که می خواهد ، و او صاحب وسعت و علم است . - ۲۴۷ .

#### تفسیر :

### ۱- و قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا :

نَبِيُّ : در ۲۱۳ گفتیم که از ماده نبو و بمعنی بلندی و رفعت است ، و لازمست در شخص نبی از سه جهت امتیاز باشد : اوّل - از جهت استعداد ذاتی و صفات فطری .  
دوّم - از جهت مجاهده در مقام انجام وظائف عبودیت . سوم - از لحاظ مأموریت پیدا کردن برای ابلاغ رسالت و توجه مخصوص برای او .

و در آیه گذشته معلوم شد که مراد از نبی در اینمورد اشموئیل است که در کتب عهدین بنام صموئیل ذکر شده است ، و در ترجمه های فارسی کلمه صموئیل است ، و زندگی این پیغمبر بزرگ در قرن پنجم از وفات حضرت موسی ( ص ) می باشد .  
و بَعَثَ : بمعنی برانگیختن است ، یعنی انتخاب و بلند کردن او است برای انجام

مأموریت و ابلاغ رسالت .

و **طالوت** : در التحقیق از خصوصیات این کلمه بحث شده است ، و او بتعیین اشموئیل نبی و بموجب درخواست بنی اسرائیل بمقام سلطنت و رهبری در اداره امور زندگی و دفاع از حقوق آنان منصوب شد . او مرد صحیح العمل و دانا و با معرفتی بوده است که با جالوت سلطان فلسطینی کارزار کرده ، و با مغلوب کردن او بنی اسرائیل را از ظلم و تجاوز و شرّ او محفوظ داشت، و در سال ۴۹۵ پس از وفات حضرت موسی (ع) درگذشت .

و **مَلِک** : بوزن خَشِن صفت است از ماده مَلَك بوزن نصر که مصدر و بمعنی تسلط پیدا کردن بر چیزیست که صاحب اختیار در آن باشد ، و تسلط و مالکیت مطلق برای خداوند متعال است و بس ، که او مالک همه موجودات از جهت ذوات آنها بنحو حقیقی باشد ، و در دیگران تسلط اعتباری است ، مانند تسلط بر اموال یا بر منافع و فوائد ، چنانکه در معاملات دیده می شود . و یا تسلط در امور اجتماعی و نظم و ترتیب در اداره زندگی مردم ، مانند تسلط سلطان بر رعیت و بر امور مملکت .

البته سلطنت بهر اسمی باشد : بعنوان رهبری ، یا ریاست جمهوری ، یا پادشاهی ، یا نخست‌وزیری ، یا سردبیری برای حزب واحد ، یا مرجعیت مطلق روحانی ، و یا غیر اینها ، می باید صددرصد جهت معنوی داشته ، و با تصویب یک یا چند نفر از افراد با معرفت و با توجه بجهات ظاهری و باطنی اشخاص و امور صورت بگیرد .

آری در نظر گرفتن جهات مادی تنها اگرچه آنهم مشکل است ، درد مردم را دوا نکرده ، و آنانرا از جریان سیر اخلاقی و عرفانی و معنوی بسوی مادّیات سوق می دهد .

و از اینجا است که بنی اسرائیل که آشنا بحقایق و معارف بودند ، نزد پیغمبر

خدا رفته و از او درخواست تعیین سلطان کردند .  
 پس این مقامات و مسؤولیتهای اجتماعی و حکومتی مخصوصاً که عنوان درجه  
 اوّل پادشاهی و أمثال آن ، اگر توأم با معنویت و ارتباط با خداوند متعال نباشد :  
 بزرگترین منشأ فساد و ظلم و انحراف و گمراهی ملت مظلوم خواهد بود .  
 و سبب همه این مظالم و مفاصد : آنفرد یا افرادی هستند که چنین شخصی را  
 انتخاب و تعیین کرده و مسلط بر مردم می‌کنند .

۲- قالوا انّی یکون له المُلکُ عَلینا و نَحْتُ اَحَقُّ بِالْمُلکِ مِنْه و لَمْ یُؤْت سَعَةً

مِن المَال :

انّی : در ۲۲۳ گفته شد که کلمه انّی در مورد کیفیت در زمان یا مکان استعمال  
 شده ، و شرطیت یا استفهام از لحن کلام فهمیده می‌شود .

و مُلک : مانند غُسل اسم مصدر بوده ، و بمعنی پادشاهی باشد .  
 و اَحَقُّ : أفعال تفضیل از مادّه حَقّ که بمعنی چیز ثابت است . و منظور اینکه ما  
 ثابتتر و سزاوارتریم به پادشاهی و در رابطه مُلک از او ، مخصوصاً که او وسعتی از  
 جهت مال و امکانات مادی ندارد .

و لَمْ یُؤْت : جحد مجهول از باب افعال است ، و ایتاء بمعنی آوردن است ، و  
 ایتیان بمعنی آوردن بنحو سهل و طبیعی باشد .

و سَعَةً : مصدر است مانند سِعة و وَسع و وَسع که در مقابل ضیق بوده ، و بمعنی  
 گسترش پیدا کردن توأم با احاطه باشد ، و در ۱۱۵ گفتیم که واسع از اسماء حسنی  
 الهی و بمعنی حقیقی و مطلق است .

و مال : مطلق آنچیز است که تحت مالکیت انسان قرار گرفته ، و ارزش هم  
 داشته باشد .

و چون مردم فقط از نظر مادی و ظاهری فکر می‌کنند : این انتخاب از نظر آنها  
 فاقد شرائط بوده ، و اظهار کردند که چگونه او سزاوار چنین مقام پادشاهی را دارد

که از نظر مال و امکانات مادی چیزی در دست او نیست ، و ما سزاوارتر هستیم باین امر .

آری افراد مادی همه توجه آنها بعنوان و مال و ملک است ، و هرگز فکر نمی‌کنند که شخص مسلط بمردم لازمست در مرتبه اوّل ایمان داشته و خود اصلاح شده و پاک و مورد اعتماد و وابسته بحق بوده ، و از جهت عدالت و عقل و تدبیر بحدّ تمام باشد ، تا جان و مال و ناموس رعیت در سایه عدالت گسترگی او در أمن و حفظ باشند .

و مال داشتن بجز تقویت ظلم و ستمکاری حاکم چیزی بر او افزون نمی‌کند .

### ۳- اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰیہِ عَلَیْکُمْ و زَادَهٗ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ و الْجِسْمِ :

اصطفاء: از ماده صفی و صفاء ، در مقابل کدورت بوده و از باب افتعال و بمعنی اختیار کردن خلوص و نالودگی است ۱۳۰ .

و زیادت : بمعنی افزون کردن بطور مطلق است ، و این ماده دو مفعول برداشته ، و گاهی هر دو یا یکی حذف می‌شود .

و بَسْطَةُ : در ۲۴۵ گفته شد که در مقابل قبض بوده ، و بمعنی امتداد دادن و گسترانیدن است .

و جسم : آنچه‌زیست که در محلی ( مکان یا حَیْز ) برقرار شده برقرار شده و محسوس باشد ، خواه از انسان و حیوان باشد ، و یا از نباتات و جمادات .

و در جسد : نظر بجسم است از لحاظ خود آن جسم بی‌توجه بروح داشتن یا

نه . و از این نظر لطافت و حرکتی در جسم ملحوظ خواهد شد .

پس منظور از گسترش و امتداد داشتن در جسم : اشتداد قوای بدنی و نیرومندتر بودن از جهت حواس و ادراکات است که وسیله می‌شود برای تکمیل جهات روحانی و کسب فیوضات معنوی ، و هم موجب پیشرفت و موفقیت برای وصول بمقصد و هدف خواهد بود .

آری گفته می‌شود که : عقل سالم در بدن سالم است . زیرا بدن است که مظهر استعداد و وسیله فعالیت و عمل و آلت تهذیب نفس و تزکیه بوده ، و تنها آیت و ظرف و نماینده روح انسانی است .

پس در جواب اعتراض آنان درباره انتخاب طالوت برای مقام پادشاهی و امارت ، سه موضوع ذکر شده است :

اوّل - اصطفاء پروردگار متعال : که دلالت می‌کند بتحقق صفاء و خلوص و طهارت در وجود او که او محیط و آگاه به همه خصوصیات ظاهری و باطنی افراد ، و مقتضیات زمان ، و برنامه عمل است ، و این خود کشف می‌کند از خیر و صلاح و حقیقت امر .

دوّم - جالب و کامل بودن هیکل و ظواهر بدن که علامت کامل بودن عقل و قوای باطنی است ، و در عین حال از نظر دید مردم و ظواهر امر مورد توجه و جالب خواهد بود .

سوم - انبساط و گسترش دانش و آگاهی است او است که بهمه موارد حکومت و احتیاجات مردم و تدبیر امور احاطه خواهد داشت .

پس در انتخاب فردی برای مقام پادشاهی یعنی رهبری ملت از نظر امور اجتماعی ، می‌باید این سه امر مورد نظر قرار بگیرد : باشاره از طرف خداوند متعال باشد ، از لحاظ بدن و قوای بدنی در حدّ کمال بوده ، و استعداد عمل و فعالیت لازم داشته باشد . از لحاظ علم و احاطه به وظائف و احکام مربوطه بخود مستغنی باشد .

و این سه موضوع در آیه کریمه بترتیب از لحاظ اهمیت ذکر شده است .

۴- وَاللّٰهُ يُوْتِيْ مُلْكًا مِّنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ :

این جمله پاسخ چهارم است از اعتراض آنها .

می‌فرماید : مالکیت و ملک مخصوص خداوند متعال است ، و بهر کسی خواست می‌دهد ، البته خواسته او روی برنامه خیر و صلاح و حقّ و واقعیت است ، زیرا او

هیچگونه فقر و نیاز و ضعفی ندارد تا باقتضای احتیاج و تأمین تمایلات سست خود عملی را انجام بدهد. آری او از هر جهت واسع است، و گسترش قدرت و علم و حیات او از هر لحاظ محیط بر همه موجودات و عوالم بوده، و او بهر چیزی عالم است.

و باید متوجه شد که: هر انحراف یا خطا یا خلافی در مقام عمل دیده شود، منشأ آن از محدود بودن علم و تصور آگاهی، و یا از محدود شدن گسترش و وسعت نداشتن ذات و صفات خواهد بود.

پس اعتراض کردن بخواسته‌ها و اعمال خداوند متعال از جهت معرفت پیدا نکردن بمقام عظمت و صفات جلال و جمال او باشد.

و این دو جمله از کلمات کوتاه و جامع قران مجید است.

### روایت:

در نورالثقلین از احتجاج طبرسی از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که: خداوند متعال افزونی داده است طالوت را بر قوم خود بجهت خلوص و صفای او و سبب زیادتی در علم و امتیاز در قوای بدنی!

و آیا چنین است که امتیاز داده باشد بنی امیه را بر بنی هاشم؟ و افزونی بدهد معاویه را بر من از این سه جهت، که او برتری و امتیاز داشته باشد بر من از لحاظ خلوص و صفاء، و علم، و قوای بدنی.

### توضیح:

این سه امریکه در آیه کریمه ذکر شد: برای مقام مدیریت و رهبری در امور اجتماعی ظاهری بود. و در آیه ۶۱ گفته شد که:

نبوت و مقام امامت بسه مرحله احتیاج داشته، و با تحقق این سه مرحله

صورت خارجی پیدا می‌کند :

اوّل - از لحاظ استعداد ذاتی و طهارت و قوّت در ذات .

دوّم - از لحاظ بفعلیّت رسانیدن این استعداد بوسیله عمل و عبادت و تزکیه قلب و تهذیب نفس از آلودگیهای مادّی و حیوانی .

سوم - تثبیت این دو مرحله با تعیین او بمقام نبوّت و یا امامت که افاضه مقام ارتباط و ایفاء مأموریت است .

و دعوی منصب امامت و خلافت و ولایت آلّهی برای مردم : متوقف می‌شود بتحقیق این سه امر ، و اگر نه مدّعی کاذب و باطل به حساب آمده ، و گمراه کننده بندگان خداوند خواهد بود .

پس هر یک از این سه رقم صفات را برای روشن شدن حقیقت امر ، لازمست بدقّت و با کمال بیطرفی بوجود امیرالمؤمنین علیه‌السلام و وجود و زندگی و برنامه اعمال معاویه تطبیق کرده ، و بحقّ الیقین بدانیم که کدام یک سزاوار خلافت آلّهی و اسلامی بوده ، و کدام یک حقّ و روی حقیقت عمل می‌کردند .

و بقول خود امیر المؤمنین ( ع ) که فرمود : مرا دهر چنان پایین آورد که مردم می‌گفتند - علی و معاویه !

### لطائف و ترکیب :

۱- طالوتَ ملکاً - طالوت مفعول اوّل است ، و چون بسبب عجمه ( گرفته شدن از عبری ) و علمیت غیر منصرف است ، تنوین داخل آن نشده است .

۲- و لم یؤتَ سَعَةً : ایفاء دو مفعول بر می‌دارد ، مانند - یؤتی مُلکَه مَنْ یشاء ، و ضمیر فعل مجهول مفعول اوّل است .

و قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . - ۲۴۸ .

### لغات :

و قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ : و گفت - برای آنها - پیغمبرشان .  
 إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ : بتحقیق - نشان - پادشاهی او - اینکه .  
 يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ : بیاید شما را - تابوت - در آن .  
 سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ : طمأنینه - از - پروردگار شما .  
 وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ : و مانده - از آنچه - برگذاشته .  
 آلُ مُوسَىٰ وَ آلُ هَارُونَ : پیروان - موسی - و پیروان - هارون .  
 تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ : بر می دارد آنرا - ملائکه - بتحقیق .  
 فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ : در - این - هر آینه نشانی - برای شما .  
 إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ : اگر - باشید - ایمان آورندگان .

### ترجمه :

و گفت آنانرا پیغمبرشان : بتحقیق نشان دهنده پادشاهی او اینست که بیاید شما را صندوق که در آن آرامش و طمأنینه هست از پروردگار شما ، و باقی مانده است از آنچه واگذاشته پیروان موسی و پیروان هارون که حمل می کند آنرا فرشتگان ، بتحقیق در این جریان هر آینه نشانی هست برای شماها ، اگر باشید ایمان آورندگان . - ۲۴۸ .



تفسیر :

## ۱- و قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ :

تابوت : از کلمه تَبَاه عبری گرفته شده است ، و بمعنی صندوق باشد . و در سفر خروج ۱۰/۲۵ گوید :

و تابوتی از چوب شَطِیْم بسازند که طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع و نیم باشد ، و آنرا بطلای خالص بپوشان آنرا از درون و بیرون بپوشان و بر زیرش بهر طرف تاجی زرّین بساز ، و برایش چهار حلقه زرّین بریز ... تا آخر .

و در سفر تثنیه ۹/۳۱ گوید : و موسی این تورات را نوشته و آنرا به بنی لای کهنه‌ای که تابوت عهد خداوند را بر می‌داشتند و بجمیع مشایخ اسرائیل سپرد ... ( ۲۵ ) موسی به لایانیکه تابوت عهد خداوند را بر می‌داشتند وصیت کرده گفت ، این کتاب تورات را بگیرید و آنرا در پهلوئی تابوت عهد یهوه خدای خود بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد ، زیرا که من تمرد و گردنکشی شما را می‌دانم .

و در سموئیل ۱۰/۴ گوید : پس فلسطینیان جنگ کردند و اسرائیل شکست خورده و هر یک بخیمه خود فرار کردند و کشتار بسیار عظیمی شد و از اسرائیل سی هزار پیاده کشته شدند ، و تابوت خدا گرفته شد ... تا آخر .

پس بدست آمدن تابوت بزرگترین علامت پیشرفت و فاتح بودن بنی اسرائیل بود ، که در اثر حاکم و غالب بودن بتوانند صندوق عهد را از تحت سلطه فلسطینیان بیرون آورند .

آری برای این تابوت تحولات زیادی پیش آمده ، و در همین تحولات است که نسخه اصل تورات از بین رفته ، و مجبور شده‌اند که کتابهای تاریخی جریانهای انبیاء و ملت اسرائیل را بجای آن بگذارند .

## ۲- فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَ آلُ هَارُونَ :

سکینه : از ماده سکون که در مقابل حرکت و اضطراب بوده ، و اعمّ است از سکون و استقرار مادی و معنوی .

و سکون معنوی : عبارتست از حصول طمأنینه و حالت استقرار در نفس که رفع ناآرامی و اضطراب و آشفتگی بشود .

و حصول طمأنینه بزرگترین وسیله موفقیت و توجّه بوظیفه و سعادت و تحصیل خیر و صلاح و کمال است .

و البته حصول طمأنینه از دو راه حاصل می‌شود :

أول - از راه اطاعت و تزکیه نفس که موجب قرب بخداوند متعال و حصول ایمان و خود را امن دادن بواسطه گرایش بحقّ و وابستگی بمبدء فیض و رحمت و قدرت خواهد بود .

دوم - از راه توجّه خاصّ خداوند متعال بی‌واسطه و یا بواسطه امور و موضوعات خارجی که مورد توجّه و عنایت باشند .

و در اینمورد آنچه بنحوکلیّی مسلم است : این تابوت با امر و دستور الهی ساخته شده و مورد استفاده قرار گرفته است ، و مخصوصاً اینکه از آثار آسمانی و از آثار انبیاء در داخل آن نهاده می‌شد .

و چنین موضوعی بطور مسلم آثار روحی و معنوی خواهد داشت ، چنانکه این امر در مشاهد مقدّسه و مساجد مشهود می‌باشد .

در رساله بعبرانیان باب ۴/۹ می‌گوید : در آن خیمه قدس بود مجمره‌ای زرّین و تابوت شهادت که همه اطرافش بطلا آراسته بود ، و در آن بود حقه طلا که پر از منّ بود و عصای هارون که شکوفه آورده بود و دولوح عهد ، و بر زبر آن کتب بیان جلال که بر تخت رحمت سایه گستر می‌بودند ... تا آخر .

در روایات شریفه و در کتب عهدین خصوصیات دیگری از این تابوت و از محتویات آن ذکر شده است ، و چون بحث از جزئیات بآنطوریکه باید افاده علم

نمی‌کند: ما از آنها صرف نظر می‌کنیم.

### ۳- تَحْمَلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ :

**حَمَل**: بار کردن است خواه با دست باشد یا به پشت یا بسر یا بشکم یا بدوش یا به بغل، و یا بقلب باشد در معنویات.

و مراد از حمل ملائکه: حمل کردن روحانی قلوب زاکیه و ارواح مقدسه و قبول کردن و اقبال نمودن بباطن است، زیرا ملائکه از اجسام لطیفه هستند نه از ماده، و حمل آنها نیز باید بقوت و نیروی روحانی باشد نه با دست و سر و پشت. و اگر منظور از حمل: مفهوم محسوس و مادی و خارجی آن باشد، قهراً لازم می‌شود که منظور از ملائکه نفوس طیبه و پاک و مهذب بگیریم که از مصادیق عالم ملائکه خواهند بود.

و در کتب عهدین موضوع ملائکه را بشکل و مجسمه فرشتگان تعبیر کرده و در سفر خروج ۱۸/۲۵ گوید: و یک کزوبی در این سر (از تابوت) و کزوبی دیگر در آن سر بساز... و کزوبیان بالهای خود را بر زیر آن پهن کنند. و در قاموس کتاب مقدس شکل تابوت عهد را بشکل صندوق که دو فرشته مقابل همدیگر در بالای آن ایستاده‌اند، نشان داده است.

و اگر حقیقت شکل تابوت اینچنین باشد: لازم است جمله - تحمله الملائکه - حالیه باشد، یعنی تابوتیکه در آن آثار انبیاء بوده و بصورتی است که ملائکه آنرا حمل می‌کنند.

و ممکن است معنی حمل ملائکه: بعنوان فاعلیت حقیقی و سببیت اصلی بگیریم، اگرچه مباشرین بظاهر دیگران باشند، چنانکه در موارد زیاد نسبت فعل بخداوند متعال داده می‌شود، در صورتیکه بصورت از دیگران صادر می‌شود، چنانکه می‌فرماید: **يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ - ۱۳/۳۵**.

و أمّا آیت بودن این جریان : برای اینکه بعثت پیغمبر که اشموئیل بود ، و اشاره او بطالوت ، و علامت آمدن تابوت ، و اثر طمأنینه بخش آن ، و غلبه بنی اسرائیل : همه در مقابل اشخاصیکه توجّه و ایمان بمبدء و خداوند جهان پیدا کرده‌اند ، نشانیهای بزرگ و آثار گویایی باشد از مقام عظمت و جلال او .

### روایت :

در تفسیر صافی از تفسیر قمی نقل می‌کند که : سکینه ریخی است که از بهشت می‌وزد ، و آنرا صورتیست چون صورت انسان ، و زمانیکه در میان صفوف مسلمین و کفار گذاشته می‌شد ، اگر کسی از تابوت جلوتر می‌رفت ، بر نمی‌گشت مگر آنکه غالب باشد و یا شهید گردد ، و اگر بر می‌گشت از تابوت ، کافر شده و کشته می‌شد . و از امام هفتم نقل می‌کند که سکینه : روح آلهی است که سخن گوید ، و چون در موردی اختلاف پیدا می‌کردند ، سخن گفته و موضوع را روشن می‌کرد .

### توضیح :

۱- حقیقت جنّت : عبارتست از عالمی که سراپا صفا و روحانیت و نور و وسعت و انبساط و سرور و طمأنینه باشد ، و نسیمی که از آن محیط بوزد : بقلوبی توجّه پیدا کرده و داخل می‌شود که از آلودگیهای جهان مادی تزکیه شده ، و علاقه خالص بخداوند متعال داشته و روی بعالم طهارت و صفاء و نور بگذارد .

پس در اینصورت حالات اضطراب و شک و ظلمت و تردید و مزیقه از قلب او بیرون شده ، و نسیم طمأنینه او را فرا خواهد گرفت .

و در اینجا است که با تجلی حالت سکینه : چهره انسانی او که از انس و محبت و توجّه به روحانیت بوده ، و ظهور نفحه روحانی آلهی است ، در سیمای او پدیدار خواهد شد .

و در چنین حالتی او مرتبط با خداوند متعال گشته ، و در تحت اجازه و لوای او حرکت کرده ، و هر چه برای او پیش آید ، در حالت تسلیم و تفویض و رضا پیش آمده است .

آری جلوه چنین نسیم آلهی خود بیانگر و روشن‌کننده قلوب بوده ، و انسانرا بحقیقت مطالب هدایت نموده ، و موضوعات تاریک و مجهولرا برای او آشکار و مشهود می‌سازد .

و تکلیم : بمعنی اظهار آنچه‌یست که در باطن باشد ، و زبان گویای هر چیزی بتناسب خود آن چیز می‌باشد .

و همه اختلافات در هر موضوعی که باشد : از ناحیه تاریک بودن و انکدار باطن و بینا نبودن قلب است .

### لطائف و ترکیب :

۱- فیه سکینه : حال است از تابوت ، و بقیة : عطف است بآن ، و من ربکم : صفت سکینه است ، و ممّا ترک : صفت بقیة است .

۲- تحمله الملائكة : حال است از تابوت

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ . - ۲۴۹ .

## لغات :

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ : پس زمانیکه - جدا کرد - طالوت .  
 بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ : لشگرها را - گفت - بتحقیق - خداوند .  
 مُبْتَلِيكُمْ بَنَهَرٍ فَمَنْ : تحوّل دهنده است شما را - با آب جاری - پس آنکه  
 شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ : آشامید - از آن - پس نیست .  
 مِنْيَ وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ : از من - و کسی که - نیاشامید آنرا .  
 فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ : پس بتحقیق او - از من است - مگر - آنکه .  
 اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ : مشت بگیرد - مشتی - با دست خود .  
 فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا : پس آشامیدند - از آن - مگر .  
 قَلِيلاً مِنْهُمْ فَلَمَّا : کمی - از آنان - پس زمانیکه .  
 جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ : گذشت از نهر - او - و کسانی که .  
 آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا : ایمان آوردند - با او - گفتند .  
 لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ : توانایی نیست - برای ما - امروز - بجالوت .  
 وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ : و لشگریان او - گفت - کسانی که .  
 يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا : ظنّ داشتند - بتحقیق آنان - ملاقات کننده‌اند .  
 اللَّهُ كَمِ مِنْ فِتْنَةٍ : خدا را - چقدر - از جماعت .  
 قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ : کمی - غلبه کرده است - بر گروه .  
 كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ : بسیار - بموافقت - خداوند .  
 وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ : و خداوند - با صابریان است .

## ترجمه :

پس زمانیکه جدا کرد لشگرهای خود را طالوت ، گفت خداوند اختیار کرده است که تحوّل و امتحان بگیرد شما را بوسیله آبی که جریان دارد ، پس کسیکه بیاشامد از

آن از من نیست ، و آنکه نیاشامید آنرا پس او از من است ، مگر اینکه مشتی از آب با دست برداشته و بخورد ، پس آشامیدند از آن آب مگر افراد کمی از آنان ، پس زمانیکه در گذشت از آن آب او و آنانکه ایمان آورده بودند ، گفتند : ما را توانایی نیست ! امروز بجالوت و لشگریان او ، و گفتند آنانکه گمان دارند که خداوند را ملاقات خواهند کرد : چقدر از گروه قلیلی که غلبه پیدا کرده‌اند بگروه بسیار بموافقت و اذن پروردگار متعال ، و خداوند با افراد صبرکنندگان است . - ۲۴۹ .

تفسیر :

### ۱- فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ :

فصل : در مقابل وصل است ، یعنی قطع ارتباط کردن و جدایی در میان دو چیز ، و آن اعم است از جهت مادی و معنوی . و منظور در اینجا جدا شدن از وطن و شهریکه سکنی داشتند ، باشد.

و جُنُود : جمع جُنْد و آن بمعنی گروهی است که متشکل باشد بعنوان دفاع کردن از مرام یا شخص یا جمعیتی معین ، و در مورد جنود مادی و روحانی هر دو استعمال می شود .

و ابتلاء : ایجاد تحوّل و دگرگونی باشد بخاطر حصول نتیجه مطلوب ، و آن از ماده بلواست ، و افتعال دلالت بر اختیار می کند .

و نَهْر : جریان مایعی است که بتندی و قوّت صورت بگیرد ، خواه در جهت مادی باشد یا روحانی و ماوراء ماده ، و باین مناسبت به مجرای آن مایع نیز که جوی است ، اطلاق می شود .

و این ابتلاء : در همه موارد و در تمام موضوعات جزئی باشد یا کلی و مادی باشد یا روحانی ، از جهت عقل و عرف لازم است . و هر فردی که در هر رشته‌ای باشد لازم است در مورد آزمایش و ابتلاء قرار گرفته و پس از تثبیت و اصلاح گذشته ،

وارد مرحله دیگری باشد ، چنانکه در مقام وارد شدن بدانسگاه امتحان ورودی کرده ، و در هر سالی هم باید امتحان بدهند .

و در این مورد که سیر بسوی جهاد و از خودگذشتگی است : می باید افراد سپاه از مراحل مختلف در آزمایش قرار گرفته ، و از هر جهت مورد اعتماد و وثوق باشند . پس این پیشنهاد که خودداری از نوشیدن آب در وسط بیابان و در حال حرکت و سیر است : برای آزمایش ایمان و اطاعت افراد سپاه بود ، و هیچگونه احتیاجی نداریم که آنرا بوحی و یا الهام و یا بدستور غیبی نسبت بدهیم .

و در خود آیه کریمه تصریح شده است که : خداوند شما را امتحان و آزمایش می کند بوسیله این آب روان .

و چون طالوت با اجازه و تعیین و دستور اشموئیل نبی حرکت کرده بود : قهراً در کلیات امور برنامه معینی داشته است ، پس این گفتار گذشته از جهت عقلی و عرفی ، مبدء الهی هم داشته است .

۲- فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّيْ وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّيْ إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيْدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ :

طعم : بمعنی خوردن یا آشامیدن است که با ذوق و اشتها صورت بگیرد ، و بهر دو از مادی و روحانی اطلاق می شود .

و غُرْف : بمعنی بلند کردن چیزی است از پایین بجانب بالا ، و از مصادیق آن بلند و بالا بردن آب است با دست یا بهر وسیله ای که باشد . و بالا بردن ساختمان است که غُرْفه اتاقی باشد که بالا برده شده است . و در مفهوم این ماده : بلند کردن دست ، و یا مقدار معین از آب را بالا بردن ، قید نشده است .

و شُرْب : بمعنی نوشیدن و در مقابل اَکَل است ، خواه در موضوع مادی باشد یا روحانی ، مانند نوشیدن آب ، و سربان محبت به قلب .

و منظور در اینمورد نوشیدن آب جاری است که : اگر بطور مطلق و بدون قید



نوشیده شد ، مشمول جمله - فلیسَ مئی - خواهد بود .  
 و اگر ترک نوشیدن با اشتها و ذوق لذت باشد ، یعنی نوشیدن با اشتها و ذوق  
 نباشد : مشمول - فانه مئی - می باشد .  
 و اگر نوشیدن با مشت و با دست ، و بمقدار مختصری آنهم با مشت باشد که قهراً  
 بقصد اشتها و ذوق نبوده ، و برای رفع اضطرار است : از حکم اول مستثنی خواهد  
 بود .

آری در این آیه کریمه نظر بهمان حکم اول ( فَمَنْ شَرِبَ ) بوده ، و جمله - فَمَنْ  
 لَمْ يَطْعَمَهُ - از لواحق و متممات آن جمله باشد ، و از این لحاظ استثناء هم بهمان  
 جمله اولی بر می گردد .

و چون عُرفه بوزن لقمه دلالت می کند بچیزی که باندازه معین و با دست  
 برداشته شده و بالا به برند : لذا فقط باندازه رفع اضطرار خواهد بود . و در مقابل  
 این حکم : اکثر سپاه شروع کردند باشامیدن آب ، و گروه کمی توانستند اطاعت امر  
 و خودداری کرده و تنها بمقدار مستی از آب را بیاشامند .

۳- فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ  
 جُنُودِهِ :

مجاوُزت : از ماده جَوَز و بمعنی عبور کردن و گذشتن از نقطه معین حساس  
 است ، و اجازت و تجویز : عبور دادن از آن نقطه است ، و مجاوزت : دلالت می کند  
 باستمرار عبور ، و تجاوز : در مورد مطاوعه مجاوزت استعمال می شود .

و طاقت : از ماده طَوَّق که بمعنی احاطه کردن و دائره زدن بچیزی است ،  
 محسوس باشد یا معقول . و اسم مصدر از آن طاقت باشد مانند طاعت ، و بمعنی  
 آن حالتی است که از احاطه حاصل می شود ، یعنی محدودیت حاصل از احاطه و  
 طَوَّق .

و مراد در اینجا نفی کردن حالت محدود شدن و در احاطه مطلق قرار گرفتن

است که بنفع مؤمنین باشد ، یعنی محدودیتی بنفع ما نیست .  
و ضمیر در قالوا : راجع است بأفرادیکه از آب نوشیده بودند اگرچه با غرفه  
باشد ، از جمله اشخاصیکه از أصحاب و مؤمنین بودند ، و ضمیر در جمله پس از  
این که - قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ - است ، راجع است بآنانکه از آب نخورده بودند .  
و أمّا جالوت : این کلمه در عبری جالیت تلفظ می شود ، که بمعنی ظاهر و  
متفوق و متجول است ، و در آیه ۲۴۶ توضیح داده شد .

۴- قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ :

ظن : اعتقادیست که بحدّ یقین نرسیده و قاطع نباشد .  
و ملاقات : بمعنی روبرو شدن و دیدار کردن است - آیه ۲۲۳ .  
و أمّا ظنّ به ملاقات : برای اینستکه یقین بقاء در صورتی پیدا می شود که در  
همین زندگی دنیا موفق باین مقام گردد ، و این موفقیت در نتیجه توبه و عمل صالح  
و تزکیه و حالت فناء حاصل می شود . و شرح و تحقیق این سیر در رساله لقاء الله  
نوشته شده است . و چون کسی این موضوع را در ادامه زندگی خود در اینجهان  
بشهود و حقّ الیقین مشاهده نکرد : قهراً نسبت بجهان دیگر ظنّ خواهد داشت ، و  
اعتقاد باین اندازه هم باز بسیار مهمّ است .

زیرا کسیکه معتقد بقاء ربّ باشد : همیشه مراقب اعمال خود بوده ، و پیوسته  
در تحکیم ارتباط در میان خود و پروردگارش خواهد کوشید .  
و فئه : اصل آن فئوة بوزن فعلة از ماده فأو که بمعنی انفراج پس از انشقاق و  
شکافتن است ، مانند انشقاق کوه و انفراج آن ، و چون جمعی از میان مردم شکاف  
خورده و جدا گشتند : کلمه فئه بآنها اطلاق می شود که نوعی از شکافتن و جدا  
شدن است .

و در اینجا این دو گروه از میان عموم مردم شکاف خورده و جدا شده اند ، و هر

کدام خصوصیتی بخود گرفته‌اند .  
و حاکم و غالب و موفق بودن آنها متوقف است به وابسته بودن و ارتباط با خداوند جهان که سلطان حقیقی مطلق است .  
و در اینجهت دو شرط لازم است که اشاره بآنها شده است :  
أول - إذن او : و إذن بمعنی آگاهی و اطلاع است که توأم با موافقت و رضایت باشد ، یعنی این موفقیت و پیشرفت هر کدام از این دو گروه لازم است با موافقت خداوند متعال باشد .  
و این موافقت و رضایت محتاج است بیودن زمینه ، و بطور کلی لازم است از جانب بنده کمال موافقت و مسالمت پیدا شده ، و هیچگونه خلاف و عصیان و انحرافی صورت نگیرد .  
پس آن گروهی باذن خدا غالب می‌شوند که موافق برنامه الهی عمل کرده ، و از دستورهای او مخالفت نکنند .  
دوم - صبر و استقامت داشتن در برنامه حق که : خداوند متعال همراه و معین صابرین می‌باشد ، البته صبر و استقامتی که در راه حق و در موضوع حق صورت بگیرد .  
آری صبر در حق علامت محکم بودن وابستگی و شدت ارتباط است ، بطوریکه با تحولات و حوادث و ناملائمات متزلزل و مضطرب نگشته ، و در برنامه الهی خود ثابت و برقرار باشد .

### روایت :

در کافی ( باب الصبر ح ۷ ) از امام پنجم ( ع ) است که فرمود : بهشت پیچیده شده است به ناملائمات و سختی و تلخی صبر ، پس کسیکه در زندگی دنیا صبر ورزید بناملائمات : داخل بهشت می‌شود . و جهنم پیچیده شده است به لذتها و

شهوآت ، و کسیکه نفس او با برنامه لذّات و شهوات دنیوی زندگی خود را سپری کند : جای او جهنّم خواهد بود .

### توضیح :

زندگی جهان آخرت در مقابل زندگی این دنیای مادی است ، و همینطوریکه محیط و اجسام در آنجا لطیف و از ماورای عالم ماده بوده ، و کثیف و مادی نیست : التذاذات و مشتهیات آنجا نیز با عالم دنیا فرق پیدا می‌کند . آری در آنجا اموریکه مربوط بروح و زندگی روحانی و عیش و التذاذ روحی است : بکار آید ، نه آنچه مربوط بدنیای مادی است .

پس کنترل کردن و محدود نمودن نفس در جهت شهوات دنیوی ، و توجّه پیدا کردن بتمایلات روحی و حلاوت‌های معنوی و انس با روحانیات و التذاذ از عبادت و ارتباط با خداوند متعال و معاشرت با بندگان پرهیزگار و روحانی است که انسانرا بسوی عالم بهشت هدایت و نزدیک کرده ، و از جهنّم و آلودگی و گرفتاریهای آن نجات می‌دهد .

پس خودداری کردن از شهوات دنیوی و صبر نمودن بر ترک و دوری از این التذاذات : خود پیمودن راه بهشت است .

### لطائف و ترکیب :

۱- در ۸۹ گفتیم که لَمَّا : مرگّب از لام بمعنی تثبّت ، و تشدید برای تاکید و تحقیق ، و ما برای مفهوم شیء مطلق است ، و مفاهیم شرطیّت و ظرفیّت از لحن تعبیر فهمیده می‌شود .

و در صورتیکه بمعنی نفی شد : کلمه ما را بمعنی نفی استعمال می‌کنیم .

۲- بالجنود : حرف باء برای تعدیه فصل است .

۳- کَم مِّن فِئَةٍ : کم خبریّه و مبتداء است ، و غلبت خبر است .

۴- بِإِذْنِ اللَّهِ : حال است از غلبت .

و لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ و جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا و ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ . - ۲۵۰ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ و قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ و آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ و الْحِكْمَةَ و عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ و لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ و لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ . - ۲۵۱ .

#### لغات :

و لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ : و زمانیکه - آشکار شدند - برای جالوت .

و جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا : و به لشکریان او - گفتند - پروردگار ما .

أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا : فرو بریز - بر ما - بردباری و صبر را .

و ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا : و استوار کن - گامهای ما را .

و انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ : و یاری کن ما را - بر - گروه .

الْكَافِرِينَ فَهَزَمُوهُمْ : ردکنندگان حق - پس شکست دادند آنانرا .

بِإِذْنِ اللَّهِ و قَتَلَ : با گاهی و موافقت - خداوند - و کشت .

دَاوُودُ جَالُوتَ : داوود - جالوت را .

و آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ : و آورد او را - خداوند - پادشاهی .

و الْحِكْمَةَ و عَلَّمَهُ مِمَّا : و علم و حکم قاطع - و تعلیم داد او را - از آنچه .

يَشَاءُ و لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ : میخواست - و هرگاه نبود - دفاع - خدا .

النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ : مردم را - برخی از آنانرا - ببرخی .

لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ : هر آینه تباه می شد - روی زمین .

و لَكِنَّ اللَّهَ : و لکن - خداوند .

ذو فضلِ علیِّ العالمین : صاحب - افزونی و کرم است - بر - جهانیان .

ترجمه :

و زمانیکه با آن خصوصیت آشکار شدند برای جالوت و سپاهیان او ، گفتند پروردگار ما فرو ریز بر ما شکیبایی و صبر را و استوار و پا برجا کن گامهای ما را و یاری بده ما را بر قومیکه کافر بحق هستند . - ۲۵۰ پس شکست دادند آنها را باحاطه و موافقت خداوند متعال و کشت داوود جالوت را ، و خداوند داوود را پادشاهی و علم و حکم داد ، و تعلیم کرد او را از آنچه می خواست ، و اگر نبود دفاع کردن خداوند مردم را برخی از آنانرا ببرخی دیگر هر آینه تباه می شد زمین ، ولکن خداوند متعال صاحب افزونی و فضل است بر جهانیان . - ۲۵۱ .

تفسیر :

۱- و لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ اَنْصُرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ :

بُرُوز : ظهور است که بحالت مخصوصی صورت بگیرد که سابقه ای بر آن نداشته است . چنانکه بُدُو : بمعنی ظهور آشکار و بدون قصد باشد . و ظهور : مطلق و بدون قید است . و از این معنی است مبارزه در مقام جنگ که بحالت مخصوص ظاهر می شوند . و در اینجا هم ظهور معمولی و عادی منظور نیست .

و اِفْرَاغٌ : بمعنی تخلیه است ، از ماده فراغ که بمعنی خالی شدن از اشتغال باشد ، مانند فارغ شدن از کار و عمل ، و فارغ شدن از انجام وظائف ، و فارغ شدن از اضطراب و ناراحتی .

و خصوصیات اینمعنی با موارد استعمال و با حروفیکه ضمیمه می شود ، فرق مختصری می کند ، مثلاً استعمال ماده با کلمه علی : دلالت می کند به حصول

فراغت و تخلّی بمقصد استعلاء و استیلاء بچیز دیگر . و با کلمه لام دلالت می‌کند به تخلّی از اشتغال برای توجّه بچیزی دیگر .

پس معنی أفرغ علینا : خالی کردن خود از انجام اعمال و استیلاء بدیگری در ایصال آنچه منظور است ، و اینمعنی در خارج تطبیق می‌کند به تخلیه و فرو ریختن موضوع صبر بر آنان .

و تثبیت : بمعنی برقرار کردن و ادامه دادن است .

و أقدام : جمع قَدَم بوزن حَسَن بمعنی آنچه متقدّم باشد در مقام حرکت کردن ، و آنرا گام گویند ، و مأخوذ است از ماده قَدَم و قدیم و تقدّم که در مقابل تأخّر است . و اینمعنی أمر نسبی است : ما همیشه بسوی آینده و مقابل حرکت می‌کنیم ، پس زمان آینده در قَدّام ما قرار می‌گیرد ، ولی جریان زمان که در گذشته بوده است اگر با ما نسبت داده بشود : متقدّم و قدیم خواهد بود .

و نصرت : یاری نمودن کسی است در مقابل طرف مقابل ، خواه در جهت حقّ صورت بگیرد و یا باطل . و اعانت مطلق است .

و در اینجا که با سپاه جالوت روبرو می‌شوند ، توجه بخداوند متعال پیدا کرده ، و سه موضوع را به ترتیب از خداوند درخواست می‌کنند .

أوّل - در ارتباط به صفت بردباری و صبر که از صفات قلبی و روحی است ، و در نتیجه حالات اضطراب و تزلزل برطرف شده ، و انسان در نیت خود ثابت و مصمّم خواهد شد .

دوّم - مربوط است بجهت عمل و حرکت خارجی که استقامت و استقرار در برنامه است ، تا گامهای مثبت بسوی دشمن برداشته ، و در اینجهت هیچگونه انحراف و اضطراب و تردیدی پیدا نکنند .

سوّم - پس از انجام وظائف مربوط بخود : خداوند متعال از جانب خود آنانرا در مقابل دشمنانشان یاری و توانایی بدهد .

## ۲- فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُودُ جَالوتَ :

هزم: بمعنی فشار سخت آمدن یا آوردن است که موجب شکست خوردن صورت شیء باشد. و در خصوص لشکر اینست که در اثر شدت فشار، ضعف و شکست وارد شده و نتواند خود را و هیئت خود را حفظ کند.

آری این پیشرفت در نتیجه خلوص نیت و ایمان گروه جنگنده از أصحاب طالوت بود که بوسیله آزمایش با نخوردن آب نهر روشن گشته، و آنان صفوف مقدم سپاه را بدست گرفتند، و چون با خلوص و ایمان و توجه بخداوند متعال پیش رفتند: از طرف خداوند متعال هم مؤید و منصور گردیدند.

اول سموئیل ۴۶/۱۷ - تا تمامی زمین بدانند که در اسرائیل خدایی هست ( ۴۷ ) و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند بشمشیر و نیزه خلاصی نمی‌دهد زیرا که جنگ از آن خداوند است و او شما را بدست ما خواهد داد ( ۴۸ ) و چون فلسطینی برخاسته پیش آمد و به مقابله داود نزدیک شد داود شتافته بمقابله فلسطینی بسوی لشکر دوید ( ۴۹ ) و داود دست خود را بکیسه‌اش برد و سنگی از آن گرفته از فلاخن انداخت و به پیشانی فلسطینی زد و سنگ به پیشانی او فرو رفت که بر روی خود بزمین افتاد ( ۵۰ ) پس داود بر فلسطینی با فلاخن و سنگ غالب آمده فلسطینی را زد و کشت و در دست داود شمشیری نبود ( ۵۱ ) و داود دویده بر آن فلسطینی ایستاد و شمشیر او را گرفته از غلافش کشید و او را کشته و سرش را با آن از تنش جدا کرد و چون فلسطینیان مبارز خود را کشته دیدند گریختند.

و در آیه ۲۴۶ و ۲۴۷ مختصری از حالات طالوت و جالوت ثبت شد.

## ۳- وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ :

مُلْك: اسم مصدر از مُلْك است، در ۲۴۷ گفتیم که بمعنی تسلط پیدا کردن بر چیزیست بنحویکه صاحب اختیار در آن باشد ظاهراً، و اسم مصدر بمعنی



پادشاهی است .

و حکمت : صیغه بناء نوع است بمعنی نوعی از حکم و فرمان قاطع در هر رشته‌ای باشد از احکام و معارف یقینی و حقایق علوم .

و تعلیم ما یشاء : شامل انواع علوم عقلی و نظری و حسی می‌شود .

و مقدم داشتن مُلک : برای اینستکه افاده و استفاده و بیان و ترویج حکمت متوقف است بداشتن تسلط و نفوذ ظاهری و محیطیکه آزاد و ممنوعیتی در آن نباشد ، تا بتواند احکام ظاهری و معنوی و حقایق را در میان مردم پیاده کند .

و أمّا پادشاهی حضرت داود ( ع ) : بطوریکه در کتب عهدین و کتب تاریخ ثبت است ، پس از قتل جالوت آنحضرت بسیار مورد توجه و علاقه بنی اسرائیل واقع شده ، و طالوت دخترش را باو تزویج کرده ، و بتدریج سلطنت او محکم گشته ، و همه اسباط تسلیم او شدند .

حضرت داود در حدود سی سالگی مورد علاقه بنی اسرائیل واقع شده ، و نزدیک بچهل سال بحکومت و نبوت پرداخت ، و اکثر شهرهای فلسطین و شامات را متصرف گشت ، و از آثار منسوب باو مزامیر داود است که در ضمن کتاب مقدس چاپ و ترجمه و منتشر شده است .

رجوع شود به التحقيق - داود .

و شرائط سلطنت بطور اجمال در ۲۴۷ بیان شد .

و أمّا حکمت : اگر بمعنی حکم قاطع و یقینی باشد ، لازمست بطور شهود و حق الیقین از جانب خداوند متعال صورت بگیرد ، چنانکه معارف و حقایق تفهیم و تلقین شده بانبیاء و اولیاء الهی باختلاف مراتب همه از این قبیل بوده ، و در مرتبه شهود و حق الیقین بوده است ، نه از راه اکتساب و تحصیل و فکر معمولی .

۴- و لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بَعْضًا لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ :

دفع : بمعنی منع کردن است در جهت بقاء و استدامه ، چنانکه منع : در جهت

أصل وجود و تحقق چیزی اطلاق می‌شود .

و فساد : بمعنی تباهی و مختل شدن نظم است .

منظور اینکه : نظم و بهم پیوستگی و ارتباط در میان اجزاء جهان و امور از چیزهاییست که برای زندگی انسان لازم است ، و چون زندگی عبارت از ادامه حیات است ، قهراً ادامه حیات مانند خود حیات می‌باید تحت نظر و اختیار خداوند متعال باشد ، تا مخلوقات و بندگان خدا که آفریده شده‌اند بتوانند در محیط آرام و امن و منظم ادامه زندگی بدهند ، و اگر نه خلق خدا لغو و باطل و بی‌ثمر خواهد بود .

گفتیم که : فساد از نبودن صلاح بهم می‌رسد ، و صلاح تحقق ارتباط و بهم پیوستگی موجودات و اجزاء جهان است .

و توضیح اینکه : جهان با رنگها و شکلهای و خصوصیات مختلف بسیار ، همه مانند یک فردی از انسان بوده که با اختلاف اجزاء و اعضاء و اشکال و قوای ظاهری و باطنی ، در کمال ارتباط بهم‌دیگرند .

و زندگی انسان همینطوریکه در ارتباط با موجودات و تکوینات دیگر از قبیل آفتاب و ماه و زمین و آب و نباتات و حیوانات و افراد انسان و سرما و گرما و باد و خاک ، تامین می‌شود : احتیاج صددرصد نیز به تشریحات ، از قبیل قوانین اجتماع و نظام جمعی و فردی و احکام دینی الهی و آنچه مربوط به بهداشت و عدالت‌گستری و حقوق ضعیفاء و کمک به نیازمندان و دفع اشرار و اجرای حدود ، پیدا می‌کند .

و چون در قسمتی از این نظام اختلال و تباهی صورت بگیرد : خواه و ناخواه بقسمتهای دیگر نیز سرایت خواهد کرد.

در صورتیکه در جامعه اجرای حدود نشود : اشرار مسلط می‌شوند ، و چون آزادی برای اشرار و متجاوزین پیدا شد : قتل و ظلم و جنایت و سرقت شایع می‌شود ، و در این صورت حقوق ضعیفاء و فقراء رعایت نخواهد شد . و چون اینطور

شد اجرای عدالت نشده و ظلم و ستم و تعدی محیط زندگی را فرا خواهد گرفت ، و  
 آمن و اطمینان و آرامش ریشه کن شده ، و انجام وظائف فردی و اجتماعی مشکل  
 شده ، و سیر افراد بسوی علم و معرفت و کمال متوقف خواهد شد .

اینست که می‌گوییم : نظم یگانه وسیله ادامه حیات و زندگی است ، و اگر نظم  
 نشد : زندگی و بقاء ممتنع شده ، و در اینصورت اصل حیات و ایجاد موجودات  
 بی‌فائده و لغو خواهد شد ، و چون زندگی انسان بمشکلاتی برخورد : قهراً در نباتات  
 و حیوانات اثر گذشته و طراوت و خرمی و ادامه حیات از آنها نیز سلب خواهد شد .

#### ۵- وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ :

این مضمون در ۲۴۳ توضیح داده شد .

و گفتیم که فضل : بمعنی افزونی از حدّ لازم و بعنوان لطف است .  
 و چون در اینجا در رابطه - لَفَسَدَتِ الْأَرْضِ - ذکر شده است : بکلمه عالمین  
 اطلاق می‌شود ، و عالمین اعمّ است از ناس .

و در آنجا بمناسبت - اَحْيَاهُمْ - بکلمه ناس تعبیر شده است .

و این جمله از کلمات قصار و جامع قرآن مجید باشد .

آری خداوند متعال صاحب فضل و لطف و رحمت است ، و او اضافه بر عدل  
 لازم ، حتی نسبت به غیر انسان و بغیر انسانهای مؤمن ، صاحب فضل و مهربانی و  
 افزونی بوده ، و بهر وسیله‌ای که صورت بگیرد بواسطه باشد یا بی‌واسطه ، در مقام  
 تکوین موجودات باشد یا در مرحله ادامه حیات و بقاء ، پیوسته افزونی دهنده از  
 حدّ لازم است .

و از مصادیق فضل خداوند متعال : رعایت نظم و ارتباط و بهم پیوستگی کامل  
 است در میان اجزاء موجودات در مقام تکوین ، بطوریکه کمترین چیزی که ممکن  
 است مورد احتیاج باشد فوت و غفلت از آن نشده است .

و همچنین است در مقام بقاء موجودات که از کوچکترین چیزیکه در ادامه

حیات آنها مورد احتیاج می‌شود : صرف نظر نشده است .  
 و از جمله فضل الهی در جهت تأمین بقاء انسان : برانگیختن افرادی است برای  
 دفع فساد و مفسدین ، چنانکه فرمود : اگر نبود دفع خداوند بعضی را با بعضی هر  
 آینه فساد فراگیر می‌شد .

### روایت :

در تفسیر نورالثقلین از امام ششم نقل می‌کند که : خداوند متعال هر آینه دفع  
 می‌کند بسبب کسیکه از شیعیان ما نماز می‌خواند ، از آن افرادی که از شیعیان ما  
 نماز نمی‌خوانند ، و اگر همه نماز نمی‌خواندند هر آینه هلاک می‌شدند . و خداوند  
 متعال هر آینه دفع می‌کند بسبب شخصی که زکوة می‌دهد از اشخاصی که زکوة  
 نمی‌دهند و اگر همگی زکوة نمی‌دادند : هر آینه هلاک می‌شدند . و خداوند متعال  
 هر آینه دفع می‌کند بسبب کسی که حجّ می‌رود از کسانی که به حجّ نمی‌روند ، و اگر  
 همه ترک حجّ می‌نمودند هر آینه بهلاکت می‌رسیدند ، و این معنی منظور است از  
 آیه کریمه - و لولا دفعُ اللّهِ الناسَ .

و از رسول اکرم ( ص ) نقل می‌کند که : خداوند متعال بسبب صالح بودن مرد  
 مسلم صالح می‌کند فرزندان و فرزندان اولادش را و اهل خانه او و خانه‌های مجاور  
 او را ، و آنان در نگهداری و حفظ خدا قرار می‌گیرند تا وقتیکه آن مرد صالح زندگی  
 می‌کند .

### توضیح :

همینطوریکه عفونت و امراض مسریه و روابح کریمه و یا عطریّات باطراف خود  
 سرایت و نفوذ پیدا می‌کند : روحانیّت و نورانیّت و معنویّات نیز بیش از مادّیّات  
 سرایت و بسط پیدا می‌کند .

آری لطافت در معنویات ایجاب می‌کند که : سریعتر و وسیعتر گسترش و بسط پیدا کند ، اگر چه فهمیدن این نوع از بسط و نفوذ روحانی را افرادی خوب درک می‌کنند که حس ششم روحانی را داشته باشند .  
و اگر کسی دارای حس ششم گشت : آنچه را که دیگران ندیده و حس نمی‌کنند ، می‌بیند و درک کرده و می‌فهمد .

و از آیات کریمه و روایات شریفه و از کلمات بزرگان باین معنی شواهد و أدله بسیاری هست . خداوند متعال می‌فرماید : **وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا** - ۸۳/۱۸

#### لطائف و ترکیب :

۱- **بِإِذْنِ اللَّهِ** : حال است از فعل **هَزَمُوا** .

۲- **بَعْضَهُمْ** : بدل است از **النَّاسِ** .

**تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** . - ۲۵۲ **تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْشَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ** . - ۲۵۳ .

#### لغات :

**تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ** : این - نشانیهای - خداوند است .

**تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ** : در پیشروی خود آوردیم - بر تو - بحق .

و اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ : و بتحقیق تو - هر آینه از - فرستاده شدگانی .  
 تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا : این - رسولان - افزونی دادیم ما .  
 بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ مِنْهُمْ : برخی از آنانرا - بر بعضی - و از آنان .  
 مَنْ كَلَّمَ اللّٰهُ و رَفَعَ : کسی که - سخن گوید - خداوند - و بلند کرده است .  
 بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ : برخی از آنانرا - مرتبه‌های صعودی .  
 و اَتَيْنَا عِيسٰى بِنَ مَرْيَمَ : و آوردیم - عیسی بن مریم را .  
 الْبَيِّنَاتِ و اٰیٰتِنَا : چیزهای آشکار - و تقویت کردیم او را .  
 بَرُوْحَ الْقُدُسِ و لُو : بوسیله - روح - پاکیزگی - و هرگاه .  
 شَاءَ اللّٰهُ مَا قَتَلْتَ : میخواست - خداوند - اختیار کشتار نمی‌کرد .  
 الَّذِيْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ : آنانکه - از - پس از آنان بودند .  
 مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ : از - بعد از - آنچه - آمد آنانرا .  
 الْبَيِّنَاتُ و لٰكِنِ اٰخْتَلَفُوْا : چیزهایی آشکار - ولی - اختلاف کردند .  
 فَمِنْهُمْ مَنْ اٰمَنَ : پس از آنان - کسی است که - ایمان آورده است .  
 و مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و لُو : و از آنان - کسی است که - کافر است - و هرگاه .  
 شَاءَ اللّٰهُ مَا قَتَلْتُمْ : خدا می‌خواست - اختیار کشتار نمی‌کردند .  
 و لٰكِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ : ولی - خداوند - عمل می‌کند .  
 مَا يُرِيدُ : آنچه را که - اراده می‌کند .

## ترجمه :

اینها نشانیهای خداوند متعال است که در پیشروی خود گذاشتیم برای تو بحق ، و بتحقیق تو از فرستاده‌شدگان هستی . - ۲۵۲ این رسولان افزونی دادیم برخی از آنان را بر برخی ، از آنان کسی هست که خداوند او را بسخن در آورده است ، و بعضی از آنان را مرتبه‌هایی در جهت بالا رفتن داده است ، و آوردیم عیسی بن مریم

را دلائل آشکار روشن ، و تقویت کردیم او را بروح پاک ، و هرگاه خداوند می‌خواست اختیار کشتار نمی‌کردند آنانکه پس از آنان بودند ، پس از آنکه آمد آنها را دلائل آشکار ، ولی آنها اختلاف با همدیگر کردند ، بعضی از آنها ایمان آوردند ، و بعضی کفر ورزیدند ، و هرگاه خداوند اراده می‌کرد آنها اختیار کشتار نمی‌کردند ، ولی خدا عمل می‌کند آنچه را که می‌خواهد . - ۲۵۳ .

تفسیر :

### ۱- تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ :

تلو : در ۱۰۲ گفتیم که عبارتست از پشت سر چیزی قرار گرفتن تا از آن تجلیل و استفاده و پیروی کند ، و از این معنی است تلاوت قرآن .

و منظور از تلاوت خداوند متعال : در پشت سر کلام واقع شدن است بنحویکه از آن تجلیل و طرفداری کرده ، و پابند و علاقه‌مند بآن باشد ، و این علاقه بسبب آیت بودن و نشانی شدن از مقامات خداوند متعال باشد ، و در حقیقت طرفداری از خود و از مظاهر صفات جمال و جلال خود است ، و از اینجهت است که جریان این تلاوت بعنوان حق ذکر شده است .

آری چون موضوع حق شد : اظهار و طرفداری و تعلق بآن نیز حق گشته ، و واقعیت خواهد داشت ، و حق عبارتست از ثابت بودن و واقعیت داشتن .

و أمّا ذکر جمله - و إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ : اشاره است باینکه اظهار و تلاوت این آیات گذشته و وقوع جریانها و وقایع مذکوره ، برای خصوصیت و اقتضاء مورد باشد ، و آن مقام رسالت و مأموریت آنحضرت است برای ابلاغ حقایق و بیان احکام الهی و تعلیم و تربیت بندگان خداوند متعال - هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ - ۲/۶۲ .

و در اینجا برای تحکیم این وقایع و استفاده کردن از آنها و عبرت گرفتن

دیگران ، بامور چندی اشاره فرموده است :

أَوَّل - اینکه این وقایع و جریانهای مذکور ، از آیات نشان‌دهنده صفات قدرت و علم و اراده و نفوذ و احاطه خداوند متعال است .

دوّم - اظهار و طرفداری آنها از جانب خداوند متعال بوده است .

سوم - این جریانها و اظهار آنها از طرف خدا و حق و واقعیت‌دار است .

۲- تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ

دَرَجَاتٍ :

رسالت : در ۱۵۱ گذشت که بمعنی فرستادن و انفاذ کسی است که حامل

پیغامی باشد ، و این مأموریت پس از مرتبه نبوت حاصل گردد ،

و رُسُل : جمع رسول است که بوزن ذلول صفت مشبیه باشد .

و فَضَّل : در ۲۴۳ گفتیم که بمعنی افزونی از حدّ لازم است ، و آن باقتضای لطف

و احسان بیشتر صورت می‌گیرد ، چنانکه در اَلطَّاف و رحمتهای عمومی دیده

می‌شود . و افزونی در مراتب رسولان شاهد این معنی باشد که پس از تحقق مقام

رسالت مطلق لازم ، بخاطر فضل و لطف بیشتر در بعضی از موارد موجب اختلاف

مراتب خواهد شد .

و تَكْلِيم : بمعنی ابزار کلام است به مخاطب ، و صیغه تفعیل دلالت می‌کند به

جهت وقوع و تعلق فعل به مفعول به . و کلام بمعنی مطلق ابراز چیز است که در

باطن باشد ، خواه بوسیله اَلفَاف صورت بگیرد ، و یا بوسیله موجودات خارجی ،

چنانکه عنوان کلمه بحضرت عیسی ( ص ) اطلاق شده است .

و از جمله مصادیق فضل اَلْهَمی درباره رسولان : اختصاص به تکلیم است ، و

تکلیم از روشنترین و بهترین وسیله ارتباط و تفاهم فیما بین رسول و خداوند متعال

است .

آری تکلیم وسیله روشنتر و صریحتر و گویاتر از وحی و الهام و رؤیا است ، مگر



وحی یا الهامیکه بنحو شهود و حقّ الیقین مشاهده گشته ، و جای ابهام و تشابه و اجمالی باقی نباشد .

پس رسولان در زمینه مرتبه نبوتی که دارند ، و به تناسب مقام عبودیت و خلوص ذاتی ، مأموریت پیدا کرده ، و خصوصیات و جزئیات وظائف را از طریق خواب و رؤیا و تلقین و الهام و وحی و تکلیم باختلاف مراتب آنها ، متوجه می‌شوند . پس همینطوریکه برای ایمان و معارف الهی درجات و مراتبی هست ، برای نبوت و رسالت نیز که ارتباط عبد با خداوند متعال و برداشته شدن موانع و حجب است ، درجاتی موجود است .

### ۳- و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس :

ایتاء : بمعنی آوردن بنحو سهل و طبیعی است .

و بیّنات : جمع بینه بمعنی موضوعات آشکار و روشنی است که جداکننده حقّ از باطل باشد ، مانند تولّد آنحضرت و امور خارق از عادت و برخلاف جریانهای طبیعی که از آغاز زندگی او تا پایان از او مشاهده گردیده است ، و هر کدام از آنها دلالت بر ارتباط کامل با خداوند متعال دارد .

چون سخن گفتن او در طفولیت در پاسخ معترضین ، و شفاء دادن او امراضی را که قابل معالجه نیست ، و احیاء اموات .

و تأیید : بمعنی قوّت و نیرو رسانیدن از خارج است .

و رُوح القدس : رُوح اسم مصدر از رُوح است ، و بمعنی خود آن جلوه و رحمت و فیضی که ظاهر می‌گردد . و قدس مصدر و بمعنی طهارت و برکت معنوی است که بقلب وارد می‌شود .

و این کلمات بهمان ترتیب در آیه ۸۷ توضیح داده شده است .

و نظر در آنجا بمخالفت و دشمنی و محجوب بودن و محرومیت مردم بود از این انبیاء الهی و رسل ، که برای سعادت و کمال و خوشبختی آنان مبعوث می‌شدند ، و

هر کدام از آنها آیات بیناتی همراه داشتند. و در اینجا نظر باختلاف مراتب انبیاء و متفاوت بودن مقامات و خصوصیات مأموریت آنها باشد.

و **إِذَا عِيسَى**: این کلمه از کلمه عبری عشاو گرفته شده، و عیسو بمعنی کثیرالشعر باشد. و او در زمان هِرودس حاکم روم در سال ۶۲۲ قبل از هجرت در شهر ناصره از اطراف بین المقدس، متولد شده، و در سنّ سیزده سالگی مبعوث گشته، و درسی و سه سالگی زندگی دنیا را بپایان رسانید، و در کتاب التحقیق از مقامات روحانی و خوارق أعمال و خصوصیات او بحث شده است.

و **أَمَّا كَلِمَةٌ مَرْيَمَ**: از یونانی و سریانی گرفته شده، و بمعنی طغیان بوده، و نام مادر حضرت عیسی است.

و او دختر حَتّه و عمران است که پدرش در زمان حاملگی فوت کرده، و مادرش نذر کرد که در صورت تولّد طفل و سلامتی او در صومعه بخدمت بگمارد، و او در سنّ هفده سالگی بوسیله نفخ روحانی آلهی طفلیرا حامله شد، و پدر و مادر او هر دو از صالحین بودند. و مریم در معبد تحت نظارت و کفالت حضرت زکریّا زندگی کرده و مشغول عبادت و طاعت بود - رجوع شود به التحقیق.

و او پس از وضع حمل و دشمنیهای مردم و حکومت، با پسر عمویش یوسف بن یعقوب بن ماتان که مرد نجّار و حکیمی بود، رهسپار مصر شده و دوازده سال در آنجا اقامت کردند.

و بطوریکه در عهد جدید ذکر می شود: او در زمان درگذشت فرزندش حضرت عیسی (ع) زنده بوده است.

۴- **و لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا قَاتَلُ الَّذِينَ مَن بَعْدَهُمْ مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّن آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَّن كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا قَاتَلُوا**:

**مَشِيَّت**: بمعنی تمایل شدیدی است که نزدیک شود بحدّ طلب، و پس از حصول مشیّت مرتبه پنجم که تصمیم و عزم است پیدا شده، و سپس در مرتبه

ششم اراده تحقق پیدا می‌کند .

و در ۵۸ گفتیم که : مفهوم طلب درباره خداوند متعال محتاج به مقدماتی نیست ، و چون علم او محیط بهمه موجودات بوده و قادر مطلق نامحدود است : در مقام طلب او احتیاجی به توجه و تصوّر و تمایل و مشیّت و تصمیم نبوده ، و آنچه اراده کند بدون مقدمه صورت خارجی پیدا خواهد کرد .

پس اراده خداوند متعال بمقتضای علم بخیر و صلاح و روی احاطه حضوری مطلق و نامحدود او بدون مقدمه صورت می‌گیرد ، و چون اراده او تحقق یافت : بلافاصله مورد اراده او موجود خواهد شد .

و اقتتال : از مادّه قتل که بمعنی کشتن است ، و صیغه افتعال به اختیار و انتخاب دلالت می‌کند .

و تعبیر باقتتال : بمناسبت آیات گذشته و جریانهای ذکر شده از قضایای مربوط به جالوت و طالوت و غیره می‌باشد ، و این اقتتال نتیجه اختلاف و اعراض از حقیقت و انحراف از حقّ ثابت است .

و چون اختلاف و انحراف و اعراضی پیش آمد : در نتیجه منتهی می‌شود به تفرقه از جهات برنامه‌های زندگی ، و مخصوصاً پیدایش ایمان و کفر ، و در اینصورت اختلاف شدّت پیدا کرده و باقتتال می‌رسد .

و در اینجا اشاره می‌شود بحاکمیت اختیار در زندگی بندگان خدا ، پس از آنکه از جانب خداوند متعال لطف و فضل شایسته در حقّ آنان اجراء گردیده است که عبارتست از بعث رسولان مختلف ، و نشان دادن آیات و معجزات آشکار ، و اتمام حجّت .

آری نظر باینستکه افراد مردم روی تعقل و تدبّر و تفکّر و تشخیص دادن خیر و صلاح و حقّ ، راه صواب و سعادت و کمال خود را در پیش گرفته ، و باکمال بینش و آزادی و اختیار ، بسوی مراحل نور و معرفت و عظمت سیر کنند .

و اگر نه : برای خداوند متعال کمترین مانعی نیست که همه را بسوی حق و براه سعادت راهنمایی فرماید ، چنانکه در انواع ملائکه دیده می‌شود ، و هدایت تکوینی خداوند متعال در همه جا مشهود است .

آری إعطاء آزادی و عقل و اختیار : از جمله ألطاف تکوینی خداوند متعال است که بآن وسیله انسان بتواند توفیق بالا رفتن بعوالم معنوی و روحانی و لاهوتی را پیدا کند .

### ۵- وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ :

إرادة : از صفات ثبوتیه ذاتیه پروردگار متعال بوده ، و بمعنی خواستن و طلب کردن چیز است با حالت اختیار داشتن .

و اراده در مقابل کراهت و جبر است ، و هر چه کراهت داشتن و مجبور بودن در موردی کمتر و ضعیفتر باشد : اراده قویتر و محکمتر و نافذتر خواهد بود ، و اراده صددرصد نافذ و نیرومند و بدون کوچکترین مانع ، برای خداوند متعال است .  
و موجودات دیگر هر کدام باقتضای مرتبه وجودی و محدودیت خود و قیود داخلی و خارجی او ، مرتبه‌ای از اراده را دارند .

آری در عوالم عقول و ارواح مجرّده ، بخاطر مخلوق و محدود بودن ذات آنها ، و هم از جهت مقهور بودن تحت حکم و نفوذ و عظمت خداوند متعال : اراده آنها نیز محدود خواهد بود .

و در وجود انسان اضافه بر این دو محدودیت ، محدودیت جسمانی ( زمانی و مکانی و مادی و محیط جسمی ) نیز اضافه شده ، و قهراً عنوان کراهت و مجبور بودن بیشتر گشته ، و اراده و اختیار کمتر خواهد شد .

و از اینجهت است که انسان در میان جبر و اختیار زندگی خود را ادامه داده ، و اراده او محدود خواهد بود .

و چون در مقابل وجود مطلق و نور نامحدود و ذات نامتناهی او ، کوچکترین حدّ

و قید و مانعی نیست : قهراً نور وجود و علم و قدرت و اراده او در همه جا نافذ و بهر چیزی حاکم بوده ، و کمترین چیزی در مقابل اراده او و یا در مقام عمل او خودنمایی نداشته ، و همه عوامل و موجودات در مقابل فرمان او مطیع و خاضعند .

### روایت :

در نورالثقلین از امیرالمؤمنین ( ع ) نقل می‌کند که : خداوند متعال در انبیاء پنج رقم روح قرار داده است :

- أوّل - روح القدس .
- دوّم - روح الایمان .
- سوم - روح القوّه .
- چهارم - روح الشهوة .
- پنجم - روح البدن .

بوسیله روح القدس : زمینه برای بعثت انبیاء و مأموریت مرسلین آماده شده ، و با آن روح ، نورانیت و آگاهی و علم پیدا می‌کنند .

و بوسیله روح ایمان : در مقابل پروردگار متعال عبادت و بندگی کرده ، و از شرک و توجه بغیر خداوند پرهیز می‌کنند .

و بوسیله روح قوّه : با دشمنان خود مجاهده نموده ، و معاش و زندگی خود را تأمین می‌کنند .

و بوسیله روح شهوت : طعام لذیذ و ملائم را تشخیص داده ، و با زنان حلال و دلخواه خود ازدواج می‌کنند .

و بوسیله روح بدن : بدن و قوای بدنی بتحرک آیند .

## توضیح :

۱- رُوح : بطوریکه گفتیم اسم مصدر است بمعنی جلوه و نور و فیض و رحمتی است که ظاهر و تجلی پیدا می‌کند ، و این تجلی و جلوه بعناوین مختلف ظاهر گردد ، مانند روح نباتی ، روح حیوانی ، روح انسانی ، روح القدس ، و غیر اینها .

۲- پنج رقم روح : این پنج روح به ترتیب ذیل در وجود انبیاء و مرسلین پیدا شده ، و آنانرا رشد و تربیت می‌دهند .

اول - روح بدن : که مدیر و مدبّر بدن جسمانی و حواس و قوای مخصوص بدن بوده ، و با تعلق آن بدن از مرحله جمادی خارج شده ، و در اثر استعداد و زمینه ، شروع بحرکت و جنبش می‌کند .

دوم - روح شهوت : که در اثر دمیده شدن این روح ، حال تمایل و اشتیاق به آنچه ملائم وجود او است ، و بآنچه در زندگی و ادامه حیات خود نیازمند بآنست از خوراکی و ازدواج و همسر داشتن ، پیدا کرده ، و برای تهیّه غذا و همسر کوشش می‌کند . و با ظهور این روح در پشت سر روح بدنی ، از نباتات امتیاز پیدا می‌کند .

سوم - روح قوّت : که بمعنی نیروی توانایی و اقتدار است ، و این روح موجب ادامه پیدا کردن و ابقاء دو روح بدن و شهوت بوده ، و با نیروی آن می‌تواند برای دوام زندگی خود جلب لوازم و اسباب معاش کرده ، و موانع و ضررها و دشمنیها را دفع نماید .

چهارم - روح ایمان است که : پس از حفظ و اِعمال سه روح گذشته ، بوسیله آن می‌تواند با عوالم ماورای ماده ارتباط برقرار کرده ، و در مقابل نیروهای روحانی بالاتر و قویتر و نافذتر که محیط بر او باشند ، تسلیم و مطیع گشته ، و خود را از اینجهت ایمن و در طمأنینه قرار بدهد . و در اینجا است که متوجه می‌شود که او مخلوق و بنده خداوند جهان است ، و لازمست در مقابل او بندگی و اطاعت کرده ، و از توجه بدیگران که همه مثل او مخلوق و بنده هستند ، به پرهیزد ، و در اینجا

مرحله ایمان است که از مشرکین جدایی پیدا می‌شود .  
 پنجم - روح القدس است : و قُدُس و قُدُس مصدر باشند بمعنی طهارت و برکت  
 معنوی که در اثر تزکیه اعمال و صفات قلبی حاصل گشته ، و وارد قلب می‌شود ، و  
 در این حالت حقیقت نزاهت و خلوص و صفا و طهارت در باطن پیدا شده ، و زمینه  
 برای اخذ وحی و الهام و ارتباط با جهان غیب آماده می‌گردد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- تلک آیات : مبتداء و خبر باشند .
- ۲- نتلوها : حال است از آیات ، و بالحقّ مفعول به است .
- ۳- تلک الرسلُ فَضَّلْنَا : تلک مبتداء ، و رسل بدل ، و فَضَّلْنَا : خبر مبتداء باشد .  
 و می‌شود که رسل عطف بیان باشد .
- ۴- مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ : مَنْ مبتداء مؤخّر و نکره موصوفه است ، و منهم خبر مقدم و  
 متعلق بمحذوف است .
- ۵- درجاتٍ : درجه عبارت از سیر صعودی بتدریج است ، و آن حال است از  
 بعضهم .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا  
 خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ . - ۲۵۴ .

### لغات :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا : ای - آنانکه - ایمان آورده‌اند .  
 أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ : انفاق کنید - از آنچه - روزی دادیم شما را .

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ : از قبل - اینکه - آید - زمانیکه .  
 لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا : معامله نیست - در آن - و نه .  
 حُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةً : محبت در قلب - و نه - ضمیمه شدن دیگری .  
 وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ : و ردکنندگان - آنها - ستمکارانند .

## ترجمه :

ای آنانکه ایمان و گرایش دارند بخداوند ، انفاق و اعطاء کنید از آنچه روزی داده‌ایم شما را ، از پیش از اینکه بیاید زمانی که معامله‌ای نیست در آنزمان ، و نه محبتی که در لابلای قلب باشد ، و نه یاری که ضمیمه و همراه باشد . و کسانی که بی‌اعتنایی و رد کرده و کافر می‌شوند آنها ستمکارانند . - ۲۵۴ .

## تفسیر :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ :

این آیه شریفه بمناسبت متفرق شدن مردم پس از آمدن و بعثت انبیاء ، و جدا شدن گروهی که ایمان آورده و بحق گرایش پیدا کردند ، بمؤمنین خطاب شده و آنان را برای تحکیم گروه خود و رسیدگی و تعاون بهم‌دیگر و هم تقویت و یاری بضعفاء از مؤمنین ، امر بانفاق فرموده است .

و این دستور بر می‌گردد به آیه سوم که فرمود : الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ .

و چون ایمان و صلوة تا اینجا بتعبیرات گوناگون بیان شده است ، بتناسب مورد ، اشاره فرمود بقسمت انفاق .

و انفاق و رزق در آنجا تفسیر شد که : انفاق عبارتست از اجراء کردن امری و باتمام رسانیدن آن ، مانند اعطاء به عائله یا بدیگری که بحد کفایت و لزوم برسد .



و رزق : انعام مخصوصی است که طبق احتیاج طرف صورت گرفته و بنحو استمرار جریان پیدا می‌کند . و آن از جانب خداوند متعال در مرحله بقاء موجودات پس از تکوین و خلق آنها تقدیر می‌شود .

و تعبیر با این جمله : برای اهتمام باین معنی و تاکید باین موضوع است ، بطوریکه شامل همه ارقام انفاق از واجب و مستحبّ و غیر آنها خواهد شد ، زیرا نظر در اینجا بمطلق خدمت و اعانت به بندگان خدا و مؤمنین است که گذشته از خدمت بخلق ، موجب تثبیت و استمرار دو قسمت اول ( ایمان و صلوة ) و تقویت آنها خواهد بود .

و تعبیر با کلمه رزقنا : اشاره می‌کند باینکه مبدء و ریشه در این انفاق از جانب خداوند متعال است . و نباید افراد متمکن خیال کنند که اموال آنها فقط از فعالیت و کسب و کوشش خودشان بدست آمده ، و یا پس از این با تدبیر و عمل خود تحصیل خواهند کرد .

و أمّا تعبیر بکلمه انفاق نه اعطاء و انعام و غیر آن : برای اشاره است بآنکه انعام بحدّ وافی و کافی باشد ، تا در زندگی طرف مؤثر واقع شده و او را تقویت کرده و موجب وسع او شود.

## ۲- مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا حُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ :

بیع : مطلق معامله و مبادله است ، و چون طرف اول در آن شخص فروشنده است او را بایع گویند ، و اطلاق آن بمشتری بلحاظ این است که او طرف دیگر معامله باشد .

و یوم : مطلق زمانی است که محدود باشد ، مادّی باشد یا روحانی .

و حُلَّةٌ : مصدر و بمعنی لابرلا داشتن ، و محبّت و اسرار را در خلال قلب جا

دادن است . و خلیل کسی است که اینچنین باشد .

و شفاعت : ضمیمه شدن شخصی یا نیرویی بدیگری است که موجب تقویت او

گردد تا باین وسیله موفقیت حاصل گردد .  
و منظور اینکه در زمان پس از عالم ماده این سه رقم از یاری و همدستی و مساعدت صورت نخواهد گرفت ، و هر کسی طبق پرونده دقیق خود که در زندگی دنیا انجام داده است ، جزاء داده خواهد شد .

و اما ذکر این سه موضوع بهمان ترتیب : برای اینکه بیع که بمعنی مطلق معامله باشد اعم است ، و بهر نوعی از انواع مبادله و معاوضه شامل می شود ، و خلت که بمعنی وابستگی باطنی و ارتباطی قلبی و بهم پیوستگی داخلی باشد ، اخص است ، و مخصوص می شود آنچه از لابلای قلب بر می خیزد . و شفاعت که بمعنی ضمیمه شدن نیروی دیگریست که برای تقویت و یاری او صورت گرفته می شود : اخص از هر دو موضوع باشد ، زیرا نه بوسیله فعالیت ظاهری و طرف معامله بودن صورت می گیرد ، و نه بواسطه ارتباط قلبی و بهم پیوستگی باطنی خواهد بود .

آری در آنروز حاکمیت و مالکیت مطلق و سلطنت تمام با خداوند متعال خواهد بود ( مالکِ یومِ الدین ) ، آنروز یوم دین است ، یعنی روزیست که همه بجز خضوع و تسلیم و تذلل صرف قدرتی از خود نداشته ، و هرگز کاری از دستشان بر نمی آید . در آنروز اگر شفاعتی از اولیاء الهی صورت بگیرد : صددرصد با اذن و موافقت و اجازه خداوند متعال خواهد بود ، و اینمعنی در حقیقت جلوه ایست از حکومت تام خداوند متعال ، نه آنکه شفاعت بمعنی حقیقی و مطلق آن صورت گرفته باشد .

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ .

و اما ذکر این سه موضوع در رابطه انفاق : بمناسبت اینست که انفاق با افراد نیازمند و در موارد لازم ، در زندگی این جهان مادی ، قهراً و بدون مقدمات دیگر ، این سه موضوع را نتیجه خواهد داد .

اولاً - این عمل معامله ایست با خداوند متعال که به بندگان او احسان و خدمت می کند برای جلب لطف و رضای او .

و ثانیاً - با اینخدمت خواه و ناخواه قلوب نیازمندان محبت خالص و علاقه صمیمی قلبی باو پیدا کرده ، و پیوسته با نیت پاک و از جان و دل عافیت و موفقیت او را خواستار می شوند .

و ثالثاً - در اثر اینخدمات ، عائله های انفاق شده مهیا شده و همیشه برای یاری و مساعدت و دستگیری او آماده می شوند .

پس این امور می باید در همین ادامه زندگی مادی صورت گرفته ، و آثار آنها در جهان دیگر ضبط شده ، و بدرد او خواهد خورد .

### ۳- و الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ :

کفر : بمعنی ردّ کردن و بی اعتنایی است و آن در مقابل ایمان است که بمعنی گرایش پیدا کردن و خود یا دیگر را ایمن ساختن باشد .

و اشاره می شود به آن گروهیکه در آیه گذشته پس از آمدن انبیاء متفرق شده و کافر گشتند ، در مقابل گروه مؤمنین .

و چون در این آیه شریفه خطاب بمؤمنین بود که انفاق کنند ، قهراً کفاریکه از برنامه های انبیاء سرپیچی کردند ، در این جهت نیز بی اعتنایی و مخالفت خواهند کرد .

و این افراد در این برنامه کفر و بی اعتنایی ، بخود و بدیگران ظلم و ستم می کنند ، و متأسفانه توجه هم ندارند .

و ظلم : عبارت است از ضایع کردن حقوق خواه از خود باشد ، و یا از دیگری ، در جهت مادی باشید یا معنوی .

و در اینمورد حقوق دیگرانرا که نیازمند بکمک او هستند از جهت زندگی مادی تضییع کرده ، و هم بخود از نظر روحانی ظلم کرده ، و از پیشرفت و موفقیت معنوی باز داشته است .

**روایت :**

در مستدرک از تفسیر ابوالفتوح از رسول اکرم ( ص ) نقل می‌کند که : دست بالا بهتر از دست پایین است ، و در مقام انفاق ابتداء کن به مادرت ، و سپس به پدر ، و بعد به خواهر و برادر ، و بعد بآنکه نزدیکتر باشد ، و بهمان ترتیب عمل کن .

**توضیح :**

۱- انفاق بهترین عمل خیر و عبادت است ، و منظور دستگیری از بندگان خدا و رفع گرفتاری و مضیقه آنها باشد .

و از این لحاظ کسیکه این عمل نیکو را انجام می‌دهد : برتری و امتیاز پیدا می‌کند بآنکه همیشه درصدد استفاده از دیگرانست .

و نظر در این تعبیر باین معنی باشد ، نه آنکه انفاق‌کننده بالاتر است از کسیکه انفاق باو می‌شود ، زیرا فرد نیازمند تکلیفی باو متوجه نیست ، و او استطاعتی برای انفاق ندارد .

و اما مقدم داشتن مادر و پدر و خواهر : بحکم طبیعی و عقلی است ، و اینمعنی در همه امور خیریه و خدمات مردمی چنین باشد ، و رعایت موضوع - الأقرّب فالأقرّب - در بسیاری از موارد لازم است .

**لطائف و ترکیب :**

۱- أنفقوا : انفاق و رزق أعمّ باشند از موارد مادّی و معنوی ، و متعلّق انفاق حذف شده و معلوم است ، یعنی شيئاً ممّا رزقنا . و شامل می‌شود بهمه آنچه از جانب خداوند متعال داده شده است ، از مال و علم و اعتبار و غیر آنها .

۲- یوم لایبوع : صفت و موصوف است ، و این زمان مطلق محدود : از آغاز انتقال از این عالم مادّی حساب می‌شود : زیرا با آمدن مرگ همه اسباب و وسائل و

نقشه‌ها و برنامه‌های مادی پایان رسیده ، و جهان دیگری که لطیفتر و وسیعتر و جالبتر است رو می‌آورد ، در آنجا امثال این معاملات و دوستیها و یاری کردنهای دیگران بدرد نمی‌خورد ، و هر کسی باید بخود و دارایی خود تکیه کند .

۳- لایبِع و لاخلَّة : کلمه فیه در این کلمات مقدر و معلوم است .

۴- و الکافرون هم : ضمیر مبتداء ثانی و برای تاکید است .

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ . - ۲۵۵ .

#### لغات :

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ : خداوند - نیست - معبودی - مگر - او .

الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ : زنده - و برپا است - فراموش نمی‌گیرد او را .

سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ : چرت و پینکی - و نه - خواب - برای او است .

مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي : آنچه - در - آسمانها - و آنچه - در .

الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي : زمین - کیست - این - کسیکه .

يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا : شفاعت می‌کند - در رابطه او - مگر .

بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا : بموافقت او - می‌داند - آنچه را .

بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا : در میان - دستهای آنانست - و آنچه .

خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ : پشت آنان است - و احاطه نمی‌کنند .

بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا : بچیزی - از - علم او - مگر - بآنچه .

شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ : بخواهد - گسترش دارد - تخت او .  
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَا يُؤُدُّهُ : بآسمانها - و زمینه - و سنگین نمی‌کند او را .  
 حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ : نگاهداری آندو - و او - بلند - و بزرگست .

#### ترجمه :

خداوند که معبودی نیست مگر او ، و او زنده و برپا است ، فرا نمی‌گیرد او را چرت و نه خواب، و برای او باشد آسمانها و زمین و آنچه در آنها است ، کیست آن کسیکه شفاعت می‌کند در رابطه او ، مگر بموافقت او ، می‌داند آنچه را که در پیشروی آنها و آنچه در پشت سر آنها باشد ، و احاطه و استیلاء پیدا نمی‌کند بچیزی از علم او مگر بآنچه او بخواهد ، و گسترش دارد تخت او به آسمانها و زمین ، و سنگین نمی‌کند او را نگاهداری آنها ، و او بلند و بزرگ است . - ۲۵۵ .

#### تفسیر :

۱- اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ :

إله : در اوّل سوره حمد گفتیم که اینکلمه بمعنی عبادت با تحیر است ، و این کلمه از لغت عبری گرفته شده است .

و اگر إله معبود حقّ باشد : عبادت‌کنندگان گذشته از خضوع و بندگی در مقابل عظمت او ، در جهت شناختن صفات و مقامات او همیشه در حیرت فرو می‌روند ، ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ .

و اَللّٰهُ : با الحاق الف و لام مشخص و معرفه شده و نام است برای ذات واجب که جامع همه صفات جلال و جمال و نامتناهی و نامحدود و عالم و قادر مطلق است . آری صفات او اقتضاء می‌کند که یکتا و ازلی و ابدی بوده ، و کمترین ضعف و نقص و احتیاجی در وجود او نباشد .

و اینمعنی از نفی الّٰهه و شرکاء نیز استفاده می‌شود : زیرا چون غیر از او إله دیگری نباشد ، قهراً گسترش و احاطه نفوذ و سلطنت او بهمه مواضع و موارد ثابت شده ، و همه موجودات و عوالم در تحت پرچم قدرت و علم و اراده او زندگی خواهند کرد .

و از این لحاظ است که : پس از نفی کردن الّٰهه به تنها اسم شریف و اصیل او توجه شده ، و کلمه - هو - ذکر گشته است .

هو : این کلمه در أصل ضمیر مفرد است ، و در مقام اشاره بذات غیبی بیرون از تصوّر و درک اشاره می‌شود ، و در این مقام صفات منظور نشده ، و ذات مطلق خالص از همه خصوصیات اراده می‌شود ، و از این لحاظ می‌گوییم که این کلمه اوّلین اسم شریف از أسماء حسنی الّٰهی است ، زیرا که کمال معرفت و اخلاص او : نفی صفات است ، ( و کمالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ - نهج البلاغه ج ۱ )

پس اسم شریف هو : اگر بدقت و با توجه و با حضور و شهود حقیقت آن که ذات غیبی مطلق و خالص از هر قیدی است ، مورد عنایت و قصد قرار بگیرد ، بطور مسلّم اسم أعظم خواهد بود .

و چون از این اسم شریف در مرتبه تجلّی و ظهور که مقام جلوه صفات است ، تعبیر بشود : بکلمه الله ، اظهار می‌گردد .

پس الله در مرتبه دوم اسم أعظم است ، بشرط آنکه در ذکر آن توجه کامل و علم حضوری و شهودی بذات و صفات پروردگار متعال داشته ، و حالت ارتباط با حقیقت اسم شریف پیدا کند .

و أمّا کلمه حیّ : حیاة در خداوند متعال که نور مجرّد ازلی و ابدی مطلق و نامحدود و لایتناهی است ، ذاتی بوده ، و عبارتست از فعلیت و ظهور قوّت و نیروی ذاتی که برای ظهور صفات اعتبار می‌شود .

پس حیات در وجود خداوند متعال : عبارتست از لحاظ و اعتبار ظهور و فعلیت نور ثابت و نامحدود حق متعال که منشأ ظهور و اعتبار صفات ذاتیه او خواهد شد . و بناءبراین ذات واجب متعال از درک و وهم و اعتبار بیرون بوده ، و در مرتبه غیب الغیوبی است ، و چون برای آن فعلیت و تحقق و ظهوری اعتبار گردد : صفت حیات و زنده بودن که برای ما قابل درک و فهم است ملحوظ و اعتبار می شود . و پس از اعتبار این صفت که ظهور و فعلیت ذات مطلق نامحدود است ، صفات علم و قدرت و اراده اعتبار و ملحوظ خواهد شد .

و این دو مرتبه فقط در مقام اعتبار و لحاظ ما قابل تصوّر است ، و اگر نه ، حقیقت توحید و اخلاص نفی صفات می باشد .

و باید توجه داشت که حیات در همه مراتب موجودات اصیل بوده ، و موت عرضی و محتاج بعروض عوارض خارجی باشد ، و آن حدوث اختلال و بهم خوردگی در اعضاء و اجزاء و شرائط است .

آری حیات اصل است : زیرا حیات در وجود مطلق و واجب خداوند متعال ذاتی است ، و با اراده و قدرت و جلوه صفات او موجودات دیگر ظاهر گشته و حیات و زندگی پیدا می کنند .

و حیات مراتبی دارد ، و هر چه نزدیکتر از جهت صفات و طهارت و نزاهت و قدس باشد ، حیات و قوت هم در او بیشتر خواهد شد .

و **أَمَّا قِيَوْمٌ** : صیغه مبالغه است از ماده قیام ، و بمعنی بسیار قیام کننده بر امور و اعمال و تدبیر و تنظیم و بهمه اشیاء ، بطوریکه چیزی از نظر او محو نشده و از کوچکترین موضوعی غفلت نمی کند .

و این صفت از آثار و لوازم حیات مطلق نامحدود است ، و قهراً قیوم بودن او نیز نامحدود و نامتناهی خواهد بود .

پس باید پیوسته و در همه حالات توجه داشت که : خداوند متعال از لحاظ ذات



نامحدود ، و سپس از جهت صفت حیات مطلق ، و در مرتبه سوم از حیثیت قیومیت نامتناهی ، حاضر و ناظر و قیام‌کننده بامور همه موجودات و عوالم و افراد است .

و اما ارتباط این آیه کریمه بما قبل : چون در آیه گذشته بحث منتهی شده بود بمؤمنین ، و باینکه باید از آنچه خدا داده است انفاق کرده و پیش از روز آخرت برای خود سرمایه و ذخیره‌ای اندوخته کنند ، در اینجا اشاره فرمود که : خدا حاضر و ناظر و بهمه اعمال قیوم است ، و او کوچکترین غفلی از اعمال بندگان خود نداشته ، و بهمه امور توجه دارد .

۲- لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ :

أخذ : بمعنی فرا گرفتن است که بنحویکه آنرا ضبط و جمع کند .

و سِنَّةٌ : از ماده وَّسَنَ و بمعنی سنگینی است که پیش از خوابیدن در بدن و قوای بدنی حاصل می‌شود که آنرا چُرْت گویند .

و این سنگینی از سه جهت مخالف مقام الوهیت باشد :

أوّل - از جهت اینکه سنگینی و حالت چرت در نتیجه خستگی و ضعف قوای بدنی حاصل می‌شود ، و اینمعنی برخلاف قوّت و قدرت ذاتی است .  
دوّم - اینحالت موجب غفلت و تسامح در رسیدگی بامور خلق و جهان و برخلاف قیومیت او خواهد بود .

سوم اینکه - این تحوّل برخلاف ثبوت و وجوب ذاتی و حاکمیت او باشد . پس قیوم بودن او : این امور را منتفی می‌سازد ، زیرا فرا گرفتن سنه یا نوم خود تحت احاطه و نفوذ دیگری قرار گرفتن است .

و أمّا نوم : عبارتست از حالت سستی و سکون اعصاب و استراحت آنها که موجب ضعف در قوای بدنی و متوقف شدن حسّ و حرکت می‌گردد .

پس خواب برای استراحت و جبران نیروهای بدنی که فوت شده است و برای

تجدید قوای ظاهری است ، و اینمعنی درباره خداوند متعال که از هر جهت واجب مطلق و نامحدود بوده و صفات او ثابت و ذاتی و محیط بر همه اشیاء و قیوم و حاضر و ناظر می باشد : صدق نخواهد کرد .

پس نوم کشف می کند از محدود بودن و ضعف نیروی نائم ، و هم حدوث تحوّل در ادامه حیات او ، اضافه بر پیدایش حالت غفلت و انقطاع از دیگران ، و هم احتیاج به تجدید قوای از دست رفته که دلالت می کند بر ذاتی نبودن این نیروها . و أمّا جمله - له ما فی السّمواتِ و ما فی الأرضِ : برای توضیح کلمات ذکر شده است ، زیرا مالکیت بر همه موجودات علوی و سفلی و روحانی و مادّی ، دلالت می کند بر نفی آلّه و شرکاء ، و توحید تمام ، و حیات مطلق نامحدود ، و قیومیت نامتناهی نسبت بهمه موجودات .

و توجه شود که : این تعبیر در همه موارد باین معانی دلالت می کند ، زیرا لازمه اختصاص مالکیت بهمه اشیاء همین امور خواهد بود .

و تعبیر بکلمه - ما ، که اغلب در غیر عقلاء استعمال می شود :  
أولاً - اکثر آنچه برای ما محسوس و قابل ادراک است ، از اجسام مادّی باشد ، مانند زمین و آسمانها و کرات آسمانی و محتویات آنها . و ثانیاً - در مورد مملوک بودن که سلب اختیار می شود ، این تعبیر مناسبتر است .

### ۳- مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ :

شفاعت : در آیه گذشته گفتیم که بمعنی ضمیمه شدن شخصی یا نیرویی بدیگری است که آنرا تقویت کرده و موفقیت و نتیجه گرفته شود .

و چون مالکیت و حاکمیت و احاطه و الوهیت و قیومیت مخصوص خداوند متعال بوده و هر چه هست در همه عوالم مخصوص و مملوک او است : پس کسی نتواند مداخله و تصرّفی در حکومت او بکند ، مگر بموافقت و اجازه عمومی و یا خصوصی خداوند متعال .

و عند: در ۱۹۱ گفتیم که دلالت می‌کند بر ربط و بهم پیوستگی ماقبل و مابعد او ، نه به معنی نزدیک یعنی در رابطه او .

و اذن و موافقت او برای اولیاء خداوند متعال در اینموارد بآنحاء مختلف از وحی و الهام معلوم می‌شود ، و برای عموم مردم لازمست طبق دستورهای عمومی آلهی با رعایت شرائط صورت بگیرد .

و در ۲۴۹ گفتیم که اذن بمعنی آگاهی توأم با موافقت است ، و بطور کلی باید توجه داشت که خداوند متعال مالک مقتدر و محیط و عالم مطلق همه عوالم و موجودات است ، و نظم و برنامه جهان بدون آگاهی و تدبیر و تقدیر و تنظیم او محال است که صورت بگیرد . و ما در امور مربوط بجامعه و دیگران می‌باید با کمال دقت و تحقیق و مطالعه اذن و موافقت و رضای پروردگار متعال را بدست آورده و قدم بر داریم .

آری این مسأله در همه حکومتها درباره افرادی که مجرم شناخته می‌شوند ، اینچنین است ، و شفاعت و وساطت از این افراد مجرم ابتداءً و بدون مقدمه صحیح نیست ، مگر آنکه تشخیص داده شود که از طرف حکومت زمینه و مقتضی برای این شفاعت موجود باشد .

۴- یَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ :

علم : عبارتست از احاطه پیدا کردن بچیزی خواه بنحو حضوری باشد چنانکه در علم خداوند متعال بهمهمه موجودات که بنحو احاطه ذاتی و حضوری است ، و همچنین علم نفس ما بخود و صفات خود .

و خواه بنحو اکتسابی و تحصیلی باشد ، چنانکه در علوم مردم که به نحو تحصیل صورت می‌گیرد .

و در علم خداوند متعال که از صفات ذاتی او است : زمان و مکان و گذشته و آینده و ظاهر و باطن و عوالم مادی و روحانی فرقی پیدا نمی‌کند ، زیرا علم او عین

ذات او است ، و نور ذات او بهمه عوالم و موجودات و سماوات و ارض محیط است .  
و این علم حضوری و احاطه کامل نتیجه حیات مطلق نامحدود و قیومیت  
لایتناهی و مالکیت و حکومت مطلق او است .

و أمّا کلمه - مابین آیدی : اشاره بجمیع آنچه در پیشروی انسان است از حاضر  
موجود و گذشته که مورد اشراف و احاطه باشد . و در مقابل آن خلف است که  
بمعنی پشت سر و آینده است که خارج از اشراف و احاطه انسان باشد .  
و چون حرکت انسان و موجودات همیشه بسوی آینده و استقبال است ، زمان  
آینده از نظر انسان در پشت قرار می‌گیرد که برای او قابل درک و مشاهده و آگاهی  
نیست .

و ضمیر هم در این جمله و همچنین ضمیر لایحیطون : راجع می‌شود به  
شافعین و شفاعت‌شدگان ، و به ما فی الارض و ما فی السماء .

و در جمله گذشته چون متعلق مالکیت و سلطه بود : بکلمه ما ، تعبیر شد ، ولی  
در اینجا چون متعلق علم و احاطه بوده ، و هم موضوع شفاعت به میان آمده بود :  
بضمیر جمع عقلاء تعبیر آورده شد :

و أمّا جمله - و لایحیطون بشیء من علمه : زیرا که گفتیم که علم او ذاتی و  
محیط بهمه اشیاء و عین ذات او است ، و احاطه پیدا کردن بآن یا به بعضی از آن  
موجب محدود شدن کلّ یا بعضی از آن خواهد بود .

و در اینصورت لازم آید که : ذات نامحدود و نامتناهی خداوند متعال محدود و  
در احاطه چیز دیگر باشد ، و یا قسمتی و جزئی از آن محدود گردد که مستلزم  
تجزیه و تقسیم ذات مطلق مجرد نامحدود گشته ، و در نتیجه ذات او محدود  
خواهد بود .

و عنوان علم غیر از معلوم است ، و تفسیر علم بمعلوم در اینمورد صحیح  
نیست ، زیرا معلوم قابل تفکیک و تفهیم و تعلیم بدیگری است .

و در جمله **إِلَّا بِمَا شَاءَ** : چون در مقام احاطه و تعلیم و تفهیم است ، لازم باشد که علم مخصوص و ذاتی را تنزّل داده ، و متناسب با مرتبه و فهم مخلوق قرار بدهیم ، و تعبیر می‌شود از آن بمرتبه تعلّق و تحقّق در خارج ، چنانکه در صفات دیگر نیز اینمعنی بعنوان صفات فعلی و غیر آن ذکر می‌شود ، و در اینمورد علم متعلّق بمعلوم اراده خواهد شد نه علم مطلق اصیل ذاتی . چنانکه در صفت اراده خداوند متعال این دو مرتبه مشهود است .

#### ۵- **وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ :**

**وُسْعٌ وَسِعَةٌ** : در مقابل ضیق و بمعنی گسترش توأم با احاطه باشد . و کرسی : از لغات سریانی و عبری گرفته شده ، و بمعنی تختی است که روی آن نشسته می‌شود ، و تختی که برای اشراف و ملوک می‌سازند ، لازم است طوری باشد که محیط و مشرف بجمعیت بوده و بلندتر از جاهای دیگران باشد .  
و **أَمَّا** از جهت ماده و صورت و شکل : ناچار باید متناسب باشد با مقام کسی که استقرار روی آن می‌کند .

پس در کرسی خداوند متعال :

**أَوَّلًا** - باید از جهت وسعت و ارتفاع طوری باشد که محیط بهمه سماوات و ارض و خلق بوده ، و مشرف و مواجه بجمیع مخلوق باشد .

و **ثَانِيًا** - لازمست متناسب با مرتبه لاهوت بوده ، و خود از عالم لاهوت و جبروت باشد تا خداوند متعال بآن مستوی گردد .

سوم - اختصاص بخداوند متعال داشته باشد - کرسیه .

پس چنین چیزی صورت خارجی پیدا نمی‌کند ، مگر آنکه بمناسبت جملات قبل از این بگوییم که مراد : علم محیط پروردگار متعال و قیومیت او باشد نسبت بهمه آنچه در آسمانها و زمین است .

پس خداوند متعال استقرار می‌کند بعلم محیط و قیومیت خود و همه موجودات

و جهانیان را تحت حفظ و نظم و تدبیر و تقدیر خود قرار داده ، و تربیت عوالم را بآنطوریکه می خواهد اداره می کند .

و نتیجه اینکه : سلطنت و حکومت خداوند متعال در حدّ کافی و کامل و وسیع در مقابل همه مخلوقات و عوالم اجراء می شود .

#### ۶- و لایُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ :

أود : بمعنی سنگین کردن و بزحمت واداشتن است .

و حفظ : نگهداری کردن است .

نگهداری پس از تکوین و خلق و در مقام ابقاء است ، و ابقاء و حفظ برنامه در ادامه آن بالاتر از تکوین و ایجاد چیزی است ، و اگر در مقام ابقاء و ادامه برنامه سستی و ضعف و اختلالی پیدا شود ، ناچار جهت ایجاد و پیدایش آن بیفائده خواهد بود .

و آنچه برای ما مشهود است : نظم کامل و دقیق ، و نقش جاری و خارجی محیرالعقول و روشن در جهان است ، مانند نظم بسیار محکم و عجیب در عالم نباتات ، یا جمادات ، یا حیوانات ، یا در خلقت و آفرینش انسان ، یا در ارتباط نجوم و ستارگان ، یا حوادث و خصوصیات مربوط بزمین و جو ، و غیر اینها .

و بطور مسلّم حفظ و اداره فردی از این عوالم ، از عهده و توانایی یک انسان عالم و مدبّر و توانا بیرون است .

و ما می بینیم یک نیروی بیرون از محدودیت و درک و تشخیص ما این جهان و جهانیان را با احاطه علم و حکمت خود بنحو احسن و کامل تحت نظر دقیق و با مراقبت تمام حفظ و حراست کرده ، و کمترین خلل و ضعف و ناتوانی در این جریان مشاهده نمی شود .

قوانین و سنتهای طبیعی بسیار متقن و دقیق و منظم از هزاران سال پیش که تاریخ ضبط کرده است ، بدون کم و زیاد جریان دارد ، و در این مدّت کوچکترین

تخلف و اختلالی دیده نشده است .

و **أَمَّا عَلِيٌّ وَ عَظِيمٌ** : هر دو از أسماء حُسنی اِلَهِی بوده ، و ذکر آنها در این مورد برای تحکیم حکومت و سلطنت و نفوذ و قیومیت و مالکیت مطلق خداوند متعال باشد .

و **عَلَوٌ** : بمعنی بلندی و مطلق رفعت در مقابل تسقُل است ، خواه در جهت مادّی باشد و یا معنوی . و علیّ در مقام توصیف خداوند متعال کسی است که از هر جهت ذات و صفت و عمل و ظاهری و باطنی ، بر همه موجودات بلندی داشته باشد .

آری خداوند متعال بالاتر و بلندتر از همه مخلوقات اَرْضی و سماوی بوده ، و حتّی از توصیف و فکر و ادراک و تعقل ما نیز بلندتر است . و **أَمَّا عَظِيمٌ** : از مادّه عظمت که بمعنی تفوّق در قوّت و بزرگی باشد ، در جهت مادّی باشد یا معنوی ، و آن در مقابل حقیر است .

و عظمت خداوند متعال در نتیجه علم و قدرت نامتناهی او است که نسبت بهمه موجودات از جهت قوّت و قدرت و علم و ظاهر و معنی برتری و تفوّق دارد ، و اینمعنی تحکیم می کند حافظ بودن او را .

و **أَمَّا عَظِيمٌ** پس از علیّ : زیرا که ظهور علوّ ، تنها در بلندی در جهت ظاهری است .

و **عَظِيمٌ** : ظهور آن در جهت قوّت و نیروی باطنی است . پس ضمیمه شدن بیکدیگر دلالت می کند به اعتلاء ظاهری و باطنی هر دو .

### روایت :

در تفسیر نورالثقلین از عیون الاخبار از امام هشتم ( ع ) است که محمّدبن سنان پرسید ، آیا خداوند متعال پیش از آنکه مخلوق را خلق کند بحال و مقام خود

معرفت داشت؟ فرمود: آری، گفتم آیا خود را می‌دید و از خود می‌شنید؟ فرمود: محتاج نبود به این امور، زیرا او نبود که از خود سؤال کند و یا چیزی از خود بخواهد، او خودش بود و خودش او بود، و قدرت او نافذ و مؤثر بود، و نیازی نداشت که برای خود نامی معین کرده تا با آن نام خود را بخواند. و او آسمایی برای خود انتخاب فرمود تا دیگران او را بوسیله آن نامها بخوانند، زیرا دیگری برای توجه و تعیین خصوصیت او لازم بود او را با اسم بخواند. و نخستین اسمی که برای خود انتخاب فرمود: علیّ عظیم، بود، زیرا او بلندترین و بالاترین همه موجودات است، و برگشت مفهوم آنها بکلمه الله است.

#### توضیح :

- ۱- آری خواندن و شنیدن در موردی صدق می‌کند که در میان مغایرت و فاصله و دویی باشد، و در حالت یکتایی آنها روی تجرد و حقیقت احدیت نیازی بگفت و شنود و خطاب و تفهیم و تفاهم نیست.
- آری خداوند متعال چون نفس انسان که تجرد و وحدت دارد، خود جامع و مظهر همه قوا باشد (النفس فی وحدته کلّ القوی).
- ۲- و اما انتخاب این دو اسم شریف: برای اینستکه آنها جنبه عمومی داشته، و در هر موردی و برای هر فردی استعمال می‌شود.

#### لطائف و ترکیب :

- ۱- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ : مبتداء و خبر است.
- ۲- الْحَيِّ الْقَيُّومِ : بدل است از ضمیر هو.
- ۳- لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ : حال است از ضمیر قیوم.
- ۴- لَهُ مَا فِي : خبر مقدم و مبتداء مؤخر است.



- ۵- مَن ذَا الَّذِي : مبتداء و خبر است ، وَالَّذِي بدل است .  
 ۶- إِلَّا بِمَا شَاءَ : بدل است از کلمه بشیء .  
 ۷- وَ هُوَ الْعَلِيُّ : اصل آن عَلِيو است از علو .

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . - ۲۵۶ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ . - ۲۵۷ .

#### لغات :

- لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ : نیست - بزور واداشتن - در - دین .  
 قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ : بتحقیق - روشن شده است - راه راست .  
 مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرُ : از - فرو رفتن در فساد - پس کسیکه - ردّ می‌کند .  
 بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ : به تجاوز کننده - و ایمان آورد - بخدا .  
 فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ : پس بتحقیق - چنگ زده - بوسیله .  
 الْوُثْقَى لَا انفِصَامَ لَهَا : استوار - پاره شدن نیست - برای آن .  
 وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ : و خداوند - شنونده - و دانا است .  
 اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ : خداوند - متولی - آنها است که .  
 آمَنُوا يُخْرِجُهُم : ایمان آورده‌اند - بیرون می‌آورد آنانرا .  
 مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ : از - تاریکیها - بسوی - روشنایی .  
 وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُم : و آنانکه - ردّ کردند - متولیان آنان .

الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ : طغیانگر - خارج می‌کنند آنانرا .  
 مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ : از - روشنایی - بسوی - تاریکیها .  
 أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ : آنان - ملازمان - آتشند .  
 هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ : آنان - در آن - پاینده هستند .

## ترجمه :

بزور واداشتنی نیست در برنامه دین ، بتحقیق روشن و جدا شد براه راست شدن از راه فرو رفتن در فساد ، پس کسی که ردّ و بی اعتنایی کند به طغیانگریکه تجاوز کننده است ، و ایمان آورد بخداوند متعال : پس بتحقیق چنگ زده است بوسیله‌ای که محکم و استوار است و پاره شدنی در آن نباشد ، و خداوند شنونده و عالم است . - ۲۵۶ و خداوند متولّی آنکسان نیست که ایمان آورده‌اند که بیرون می‌آورد آنانرا از تاریکیها بسوی نور ، و آنانکه ردّ و بی اعتناء باشند متولّیان آنان طغیانگریست که بیرون می‌آورند آنانرا از نور بسوی تاریکیها ، آنان ملازمان آتشند و آنان در آتش پاینده هستند . - ۲۵۷ .

## تفسیر :

۱- لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ :

إِكْرَاهَ : إفعال و متعدّی است از ماده كُره و كَرَاهت ، که بمعنی ناپسند و نامطلوب بودن و بی اختیار شدن است ، و إِكْرَاهَ : بمعنی قرار دادن دیگریست بحال کراهت و بی اختیاری .

و دین : عبارتست از تسلیم شدن و خضوع در مقابل ضوابط و مقرّرات و برنامه معین .

و منظور در اینجا احکام و مقرّرات و آدابی است که بوسیله پیغمبر اکرم برای

هدایت مردم و راهنمود زندگی مادی و معنوی آنان از جانب خداوند متعال نازل و تشریح می‌شود .

و کسی را که در مقابل این دین تسلیم می‌شود : متدین گویند .  
و تَبَيُّنٌ : از ماده بیان و بمعنی روشن شدن و جداگشتن است که پس از ابهام صورت بگیرد . و متعدی آن تبیین است .

و رُشْدٌ : عبارتست از راه پیدا کردن در جهت خیر و صلاح و آن در مقابل غی است که بمعنی فرو رفتن در فساد باشد . و چنانکه در ۱۸۶ گفتیم : هدایت در مقابل ضلالت و گمراهی مطلق است خواه در راه صلاح باشد و یا در راه ضلال و گمراهی .  
و امّا ارتباط آیات : در آیه ۲۵۳ بحث از بعثت انبیاء و اظهار آیات بینهات و ایمان و کفر مردم بود ، و در ۲۵۴ سوق مؤمنین بود بسوی خدا و یوم آخر که ماورای اینجهان مادی است ، و در آیه ۲۵۵ نظر به توجیه مردم بود بسوی توحید و مالکیت و حکومت و احاطه و عظمت او که توجه شود بآنکه او مالک مختار و سلطان مطلق است .

و در این آیه کریمه اشاره می‌شود بهمان بحث گذشته که ایمان و گرایش پیدا کردن بود بانبیاءِ اِلهی و بآیات بینهات آنها .

و می‌فرماید که : این توجیه و سوق و دعوت ما از باب خیرخواهی و صلاح‌گویی و هدایت آنها است ، و در این دعوت هیچگونه زورگویی و اکراه و اجباری نیست ، و حقیقت راه خیر و صلاح از راههای گمراهی و فساد برای آنها روشن شد .

۲- فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا :

طاغوت : از ماده طغی و طغو که بمعنی تجاوز و بالا رفتن از حدّ معروف و پسندیده و اعتدال است ، و طغیان بسبب مال یا قدرت یا جهل و ضلالت یا ظلم و فساد یا علم و دانش ظاهری یا از جهات مادی دیگر حاصل می‌شود .

و طاغوت صیغه مبالغه است ، و این صیغه از موادّ اجوف یا ناقص استعمال می‌شود ، و طاغوت بکسی اطلاق می‌شود که بسیار از حدّ اعتدال و معروف تجاوز کند ، در جهت ستمکاری باشد ، یا از جهت گمراهی فکری و عقیدتی ، و یا از جهت استعلاء و استکبار ، و یا غیر اینها .

و بمناسبت مقابل شدن طاغوت با خداوند متعال : معلوم می‌شود که در میان آنها تضادّ موجود است ، و طاغوت کسی است که افکار و برنامه اعمال او با احکام و دستورها و برنامه اِلهی مخالف باشد ، و در نتیجه این تخالف کسی که از طاغوت پیروی کرده و یا خود را باو نزدیک می‌سازد : قهراً برخلاف راه اِلهی سلوک داشته و از او دور خواهد شد ، و چنین فردی موفق نگشته ، و عاقبت مطلوبی نخواهد داشت .

و در مقابل : پیروی کردن از برنامه اِلهی و ایمان داشتن بخداوند متعال سبب دوری از طاغوت شده ، و قهراً بیک وسیله استوار و محکمی چنگ زده ، و برای همیشه موفق و پایدار خواهد بود .

و استمساک : بمعنی طلب حصول تمسّک است که وابسته و مرتبط گشته و خود را حفظ و نگهداری کند ( در مادّه آن دو قید حبس و حفظ منظور است ) و اِمساک خود یا دیگری را حبس و حفظ کردن است .

و عُرُوه : از مادّه عَزَى يَعْرُو عَرُواً ، که بمعنی قصد کردن و وصل و نفوذ باشد ، و عُرُوه بوزن لقمه چیز است که قصد بشود و بوسیله آن مقصود برآورده شود ، مانند دستگیره یا حلقه ظرف .

پس عروه هر چیز است که وسیله وصول بمقصود و نفوذ بمنظور شده و بآن توسّل گردد .

و وُثْقَى : مؤنث اَوْثَقَ مانند اَفْضَلَ و فُضِّلَ ، از مادّه وَاثَقَتْ و ثِقَّة بمعنی ایمن بودن در جهت محکمی شیء است ، بطوریکه جای نقض و بهم خوردن در آن

نباشد .

و انفصام : شکستنی است که اتصال را بهم زند ، خواه جدایی هم پیدا بشود یا نه ، و آن اعم است از شکست مادی یا معنوی .

و در اینجا عروه روحانی که محکم و شکست‌ناپذیر باشد : عبارتست از ایمان و چنگ زدن بارتباط با خداوند متعال و نور جذبیه او تا در محیط قیومیت او قرار گرفته ، و صددرصد خود را محفوظ و مورد حمایت و توجه و لطف او قرار بدهد . و در مقابل این تمسک : اعتماد و تکیه بوسائل دیگر است که ثبات و احکامی برای آنها نبوده ، و پایداری و قوتی از خود ندارند .

و در تعبیر به عنوان طاغوت : اشاره است به تزلزل و ثابت نبودن آن ، زیرا طغیان و تجاوز از حد اعتدال و معروف علامت تزلزل است .

و در مقابل آن تعبیر بایمان نسبت بخداوند متعال : اشاره بحصول و تحقق ایمنی و اطمینان خاطر باشد ، مخصوصاً که طرف خداوند یعنی معبود حق که جامع همه صفات جمال و کمال ، باشد .

آری خداوندیکه حی و قیوم و مالک سماوات و ارض است .

۳- و اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ :

سمیع : بطور مطلق ذکر شده است ، و همچنین علیم ، و دلالت دارند به احاطه تمام و آگاهی کامل به همه اصوات و نداءها و دعوتها که از جانب مخلوقات و بندگان او ظاهر می‌شود - در سمیع .

و همچنین احاطه تمام به همه جزئیات و کلیات در عوالم جهان مادی و معنوی ، از موضوعات و اعمال و افکار ، از گذشته و آینده و حال .

و این دو موضوع توأم با همدیگر ذکر شده است ، تا تصوّر نشود که سماع ممکن است بدون احاطه علمی و آگاهی صورت بگیرد .

و در اینمورد هم اشاره می‌شود که : خداوند متعال آگاه باشد از وجود اختیار و

اکراه ، و بودن کفر و ایمان ، و طغیان و عدالت درباره بندگان او ، و حقیقت دین و خضوع یا تظاهر بآن .

#### ۴- اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ :

ولّی: از مادّه ولایت ، کسی است که در پشت سر چیزی قرار گرفته و تدبیر امور و رسیدگی بجریان او را داشته باشد .

و خداوند متعال ولّی حقیقی موجودات و انسانها است ، زیرا تکویناً و خلقاً و ابقاءً امور همه در دست قدرت او بوده ، و بطوریکه گفتیم او مالک و سلطان حقیقی بوده و قیومیت بر همه موجودات و عوالم و اشیاء را دارد .

و البتّه در خصوص مؤمنین و آنهایکه باو گرویده و در تحت نظر و رضای او زندگی می‌کنند : قهراً مورد توجه و لطف و قیومیت خاصی قرار گرفته ، و خداوند متعال جریان مادّی و معنوی آنها را اداره خواهد کرد .

و إخراج : بمعنی بیرون آوردن است از محیطی که وارد آنجا بوده است .  
و ظُلمات : جمع ظلمت : که بمعنی تاریکی و نبودن نور است جزءاً یا کلاً ، و آن اعمّ است از تاریکی مادّی و روحانی .

و نور حقیقی و اَصیل واحد بوده ، و مخصوص است بذات پروردگار متعال ، و در مقام تجلّی و ظهور آن مراتبی پیدا می‌کند .

ولی ظلمت در اثر حدود و قیود و عوارض اختلاف زیاد پیدا می‌کند ، و از این لحاظ در مورد آن بصیغه جمع تعبیر می‌شود .

و دیگر اینکه : مراد در اینجا الحاق و ایصال و ارتباط پیدا کردن بحقیقت نور واحد است ، و مراتب مختلف از جهت اختلاف مرایا و مجالی پیدا می‌شود ، و اگر نه نور حقّ واحد است .

#### ۵- وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ :

در آیه گذشته بحث از ایمان بخدا و کفر بطاغوت بود ، و در این آیه شریفه نیز

کلام در ولایت خدا بمؤمنین شد ، پس متعلق کفر ، هر دو معنی می باشد ، یعنی آنها که کفر بخداوند متعال ورزیده و هم ولایت او را نمیخواهند داشته باشند : قهراً زیر سلطه و نفوذ طاغوت از جنّ و انس وارد شده ، و از محیط اُصیل حقّ و نور که وارد بودند بیرون آمده و در محیط ظلمات داخل می گردند .

و کلمه طاغوت بظاهر مفرد و جنس است ، و در جنس معنی جمع است ، از این لحاظ خبر واقع شده است از مبتدایی که جمع است .

و أمّا جهت مفرد آوردن آن : اُولَا - برای مطابقت با جمله - اَللّٰهُ وَلِيّٰ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا - که در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند . و ثانیاً - برای اشاره کردن بوحث در انواع طاغوت که همه ارقام و انواع آن در حقیقت عنوان طغیان و تجاوز از حدّ معروف و اعتدال داشته ، و همه در اینجهت اشتراک دارند .

و از مصادیق طاغوت : شیطان جنّ ، عالم منحرف ، عالم مفتون بدنیا ، مرد هوسران پیرو هوی ، سلطان جابر جائر ، می باشند که دیگران را از محیط نور و توحید و حقیقت بسوی طغیان سوق می دهند .

#### ۶- اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ :

اُولٰٓئِكَ : در ۱۷۵ گفته شد که اُولٰٓئِ و اُولَآءِ در مقام اشاره بجمع استعمال شده ، و کاف برای اشاره بخطاب وارد می شود .

اَصْحَابُ : جمع صاحب که بمعنی معاشری است که ملازم باشد ، و آن اَعْمَ است از مادی و معنوی ، و این جمله در آیه ۸۱ گذشت .

و نار : در ۱۶۷ و ۱۷۴ گذشت که حرارتیست که در اثر تموّج و حرکت در اجزاء و ذرات شیء پیدا می شود ، چنانکه نور نیز از همان تموّج ذرات حاصل می گردد ، و هر دو از یک ماده باشند .

و مراد در اینجا آتش از ماورای ماده است که عبارت باشد از کدورت و ظلمت و مضیقه و غضب و قهر روحانی .

و خلود : مطلق استمرار و دوام است که باقتضاء و شرائط محلّ خصوصیات آن فرق می‌کند - رجوع شود به ۲۱۷ .

آری اینها در تحت نفوذ و تربیت طاغوت زندگی کرده ، و از ولایت حقّ الّهی سرپیچی نموده ، و خودشان را از محیط نور بقعر گودال آلوده ظلمات رسانیده‌اند ، و تا این اقتضاء و زمینه در وجود آنها موجود است : ناچار در مضیقه آتش خواهند بود .

پس خلود در آتش باشد یا در بهشت : در اثر زمینه و اقتضاء حالات و صفات و خصوصیات وجود خود انسان باشد .

#### روایت :

در نورالثقلین از عیون الاخبار از امام هشتم ( ع ) از رسول اکرم ( ص ) است که فرمود : کسیکه دوست بدارد که سوار کشتی نجات شده و چنگ بزند بدستگیره محکم و خود را ایمن و محفوظ بدارد بوسیله گرفتن ریسمان استوار خداوند متعال : پس خود را پشت سر علیّ بن اُبی طالب قرار دهد پس از من ، و مخالفت و دشمنی کند با دشمن او ، و سپس پیروی و اقتداء کند به پیشوایانیکه رهبرند از فرزندان او .

#### توضیح :

آری انبیاء و جانشینان آنان که از جانب خداوند متعال منصوب می‌گردند ، در مقابل طاغوتها بوده ، و مظاهر و مجالی نور و علم و صفات جمال الّهی هستند ، و اگر کسی به آنان اقتداء کرده ، و آنانرا وسیله و واسطه فیوضات الّهی قرار داد : بعروه وثقی متمسک شده است .



## لطائف و ترکیب :

- ۱- لا إكراهَ فی الدین : کلمه لا برای نفی جنس است .
- ۲- لا انفصامَ لَهَا : جمله حالیه است از عروه .
- ۳- یخرجهم : خبر دوّم است از الله .
- ۴- أولیاءهم الطاغوت : مبتداء و خبر ، و جمله خبر والذین باشد .

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَيْهِ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّي  
الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ  
مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الظَّالِمِينَ . - ۲۵۸ .

## لغات :

- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ : آیا - ندیدی - بسوی - کسیکه - حجّت آورد .  
 إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ : با ابراهیم - در - پروردگارش - اینکه .  
 آتَيْهِ اللَّهُ الْمُلْكَ : آورده است او را - خداوند - پادشاهی .  
 إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّي : زمانیکه - گفت - ابراهیم - پروردگار من .  
 الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ : کسی است که - زنده می کند - و می میراند .  
 قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ : گفت - من - زنده می کنم - و می میرانم .  
 قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ : گفت - ابراهیم - پس بتحقیق - خداوند .  
 يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ : می آورد - آفتاب را - از - مشرق .  
 فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ : پس بیاور - آنرا - از - مغرب .  
 فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ : پس حیران شد - کسیکه - ردّ کرد .

و اللّٰهُ لَا يَهْدِي : و خداوند - هدایت نمی‌کند .  
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ : گروه - ستمکارانرا .

#### ترجمه :

آیا ندیدی بسوی آنکه مجادله کرد ابراهیم را دربارہ پروردگار او که او را پادشاهی داده است ، زمانیکه ابراهیم گفت : پروردگار من کسی است که زنده کرده و می‌میراند ، گفت من نیز زنده کرده و می‌میرانم . ابراهیم گفت پروردگار من آفتاب را از جانب مشرق ظاهر می‌کند ، پس بیاور آنرا از جانب مغرب ؟ پس حیران شد کسیکه مخالف بود ، و خداوند هدایت نمی‌کند گروه ستمکارانرا . - ۲۵۸ .

#### تفسیر :

۱- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ :

رؤیت : مطلق نگرستن است با چشم باشد یا با قلب .

مِحَاجَّةٌ : از باب مفاعله دلالت می‌کند به استمرار قصد و حرکت و عمل ، که حجّ

بمعنی قصد و حرکت است ، بسوی بحث یا عمل کردن یا سفر .

و چون در مورد احتجاج استعمال بشود ، دلالت می‌کند بااستمرار در بحث و

احتجاج کردن .

و در آیات گذشته نظر بتوحید و توجّه بخداوند متعال و ایمان باو و کفر

بطاغوت بود ، و باین مناسبت احتجاج حضرت ابراهیم با طاغوت زمان خود در

ارتباط اثبات توحید در این آیه ذکر شد .

و شروع این بحث از جانب سلطان بود که : خود را در حال بی‌نیازی و سلطنت و

حاکمیت دیده ، و فریفته این ظواهر گشته ، و غفلت کرد که این سلطنت و مالداري

و حکومت از خود او نبوده ، و پاینده و ثابت نخواهد بود .

آری انسان ضعیف و محجوب است ، و با مشاهده مختصر قدرت و قوت و نیروی ظاهری و عنوان و مقام ، از حقیقت ضعف و محدود بودن و فقر ثابت خود غافل گشته ، و از حدود خود تجاوز می‌کند .

و در اینجا مراد از رؤیت : دیدن قلبی و آگاهی است .

## ۲- إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ :

در مقام محاجت و قصد بحث سلطان ، حضرت ابراهیم با موضوع احیاء و اماتة موجودات استدلال کرد ، و این محکمترین و قاطعترین برهان برای ربوبیت و الوهیت خداوند متعال باشد ، زیرا وقتیکه ما تشخیص دادیم که زنده بودن و مردن ما یعنی هستی و بودن و نیستی و نبودن ما از جانب خداوند متعال است : قهراً ما تحت نظر و تربیت و مدیریت و حکومت حقیقی او ادامه زندگی داده ، و از هر جهت مرهون نعمتها و رحمتها و عواطف او بوده ، و بحکم وجدان و عقل پیوسته باید در مقابل او عبودیت و اطاعت کنیم .

و باید توجه شود که : احیاء دو مقدمه دارد ، و هر دو بدست قدرت خداوند متعال تأمین می‌شود ، اول - تنظیم و آماده ساختن زمینه و اسباب و شرائط و مواد . دوم - إلقاء و نفخ روح روحانی الاهی بمقتضای زمینه و موافق استعداد و ظرفیت .

و هر دو از این دو مقدمه با قدرت و حکمت و اراده الاهی صورت گرفته ، و هیچ کسی چنین قدرت و اختیار را ندارد .

و امّا إماتة : با سلب ارتباط در جهت اول و یا ایجاد اختلال در جهت دوم موت حاصل گردد .

و حقیقت این موضوع بر اکثر افراد پوشیده است ، و از این لحاظ بود که سلطان بسخن حضرت ابراهیم پاسخ داد که : من نیز توانا هستم که احیاء و اماتة کنم ، و بخيال او منظور از احیاء تولید نسل یا شفاء و بهبودی مریض و یا عفو از مجرم

محکوم باعدام و یا یاری کردن از افراد فقیر و مسکین مشرف بموت است .  
 او غافل بود که خود او از حقیقت پیدایش و تنظیم و ساخت بدنش و تشریح و  
 ترکیب اعضاء و جوارحش آگاه نبوده ، و توجه ندارد که چگونه انسان می تواند  
 نیروی روحی خود را تأمین کند .

۳- قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ  
 فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ :

حضرت ابراهیم متوجه شد که طرف برهان او را نفهمید ، و توضیح دادن آن  
 مشکل و نامحسوس است ، از این لحاظ بدلیل روشنتر و ساده و محسوسی متوسل  
 شده ، و پیشنهاد کرد که خداوند هر روز آفتاب را از افق مشرق ظاهر می سازد ، و  
 شما آنرا از افق غربی بیرون آورید ؟ و این معنی آسانتر از احیاء است .

در اینجا طرف از پاسخ دادن عاجز گشته ، و مبهوت گردید .

و بُهِتَ : بمعنی دهشت زدن و متحیر شدن است .

و در این مثال : عنوان ایجاد و تکوین مطرح نیست ، بلکه مربوط است تنها بیک  
 حرکت مخصوص ، زیرا حرکت طبیعی و وضعی زمین که بدور خود می چرخد اگر  
 بطرف غرب باشد : قهراً ما آفتاب را از جانب غرب مشاهده کرده ، و تصور می کنیم  
 که از غرب طلوع کرده است .

و در این مورد نیز کسی چنین نیرویی ندارد که حرکت وضعی زمین را عوض  
 کرده ، و چرخش آنرا بطرف مغرب کند .

آری انسان ضعیف است ، و نیروی او بسیار محدود و ناچیز بوده ، و در هر جهت  
 محکوم طبیعت است ، و او را چنین قوت و قدرتی نیست که حتی در حرکت طبیعی  
 خود تصرفی کرده ، و آنرا بچند سال عقبتر برگردانیده ، و خود را جوانتر کند .

پس انسان ضعیف اگر بضعف و فقر و محدود بودن خود ، بخوبی و بدقت آگاه  
 گردد : هرگز برخلاف جریان طبیعی جهان و برخلاف برنامه و رضای خدای حکیم

جهان و جهانیان ، قدمی برداشته ، و در مقابل احکام تکوینی و تشریحی او پیوسته خاضع و مطیع می شود .

#### ۴- و اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ :

هدایت : بمعنی راهنمایی کردن است در جهت مادّی باشد یا معنوی .

قوم : گروهی است که قیام بامری نمایند ، حقّ باشد یا باطل .

ظالم : کسی است که بحقوق خود یا دیگری تجاوز کند .

البته هدایت الهی برای شناساندن حقوق است ، یعنی حقیقت هدایت راهنمایی کردن و نشان دادن حقّ و راه حقّ است ، تا انسان از باطل و راه باطل بهر عنوان و رنگی باشد به پرهیزد .

و کسی که خود از حقّ و راه حقّ منصرف و بلکه مخالف است : هرگز اقتضاء و زمینه‌ای برای هدایت و دعوت او بسوی حقّ ندارد .

و هدایت چنین فردی در حقیقت ظلم بحقّ خواهد بود .

خداوند متعال می فرماید : إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ - ۶۷/۵ وَاللّٰهُ لَا

يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ - ۲۴/۹ .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ - ۲۸/۴۰ .

#### روایت :

در تفسیر درّ منثور از زید بن اسلم نقل می کند که : اولین سلطان جابر در روی زمین نمود بود ، و مردم بسوی او حرکت می کردند تا از دربار او طعام بگیرند . و حضرت ابراهیم با جمعی بقصد گرفتن طعام بسوی او رفتند ، و نمود از همه می پرسید که خدای تو کیست ؟

جواب می دادند که تو هستی ، چون ابراهیم آمد از او نیز پرسید که خدای تو کیست ؟ ابراهیم گفت : خدای من کسی است که احیاء و اماته دست او باشد . نمود

گفت: من چنین می‌کنم، سپس ابراهیم گفت: خدای من آفتاب را از مشرق بیرون آورد و تو از مغرب بیرون آور! نمرود متحیر شده و او را بدون طعام دادن رد کرد. و خداوند متعال پشه‌ای را مأمور نموده داخل سوراخ دماغ او شده، و مدتی در مغز او زنده بود، تا فوت کرد.

### توضیح:

۱- نمرود بکسر اول، پادشاه بابل در زمان حضرت ابراهیم است، و او از نسل حام بن نوح باشد که سلطان جابری بود، و ابراهیم در سال ۲۸۹۳ قبل از هجرت متولد شده است، و در آیه ۱۲۵ گفته شد، و حضرت موسی در ۴۲۵ پس از تولد او متولد شده است.

و ظاهراً نمرود لقب عمومی سلاطین بابل و سریانیها باشد، و از این لحاظ در تعیین شخص او اختلاف موجود است.

و در سفر پیدایش ۸/۱۰ گوید: و کوش نمرود را آورد بجبار شدن در جهان شروع کرد، وی در حضور خداوند صیادی جبار بود، و ابتدای مملکت وی بابل بود.

و نمرود بمعنی قوی و شجاع است - در لغت سریانی.

۲- پشه‌ای را مأمور کرد: همه موجودات از سپاهیان خدا هستند، (و لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) و برای فعلیت و عمل منتظر دستورند که حمله کنند، و کوچک و بزرگ در اینمقام فرقی ندارند، و آنچه لازم است دستور و امر الهی است که نفوذ و قدرت آفرین بوده، و طبق برنامه تخلف‌پذیر نخواهد بود.

و گاهی یک سلول زنده مخصوص (میکرب) برای از بین بردن یک سلطان مقتدری کافی می‌شود.

## لطائف و ترکیب :

- ۱- آن آتاه الله : در محلّ نصب و مفعول لأجله است ، از شخص محاجّه کننده که سلطان طغیانگر است .
- ۲- إذ قال : برای ظرف است از محاجّه سلطان . و ادامه در بحث و حجّت آوردن در شأن انبیاء الّهی نیست .
- ۳- فانّ الله : حرف فاء برای نتیجه است ، یعنی چون دعوی احیاء کردی ، پس آسانتر از آن ایتاء شمس است .

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ  
بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ  
يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى  
حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلِكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا  
لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . - ۲۵۹ .

## لغات :

- أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ : یا - مانند آنکه - گذشت - بر دهی .  
وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا : و آن - ساقط بود - بر - سقفهایش .  
قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ : گفت - چگونه - زنده می کند - اینرا .  
اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا : خداوند - پس از - مردن آن .  
فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ : پس میراند او را - خدا - صد - سال .  
ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ : سپس - برانگیخت او را - گفت - چند مدت .  
لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا : درنگ کردی - گفت - درنگ کردم - روزی .

أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ : یا - پاره‌ای - روز - گفت - بلکه - درنگ کردی .  
 مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ : صد - سال - پس بنگر - بر - طعامت .  
 وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ : و نوشابهات - متغیر نشده است .  
 وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ : و بنگر - بر - دراز گوش خود .  
 وَ لِنَجْعَلِكَ آيَةً لِلنَّاسِ : و تا قرار بدهیم تو را - نشانه - برای مردم .  
 وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ : و نظر کن - بطرف - استخوانها .  
 كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ : چگونه - رویهم می‌آوریم آنها را - سپس .  
 نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا : می‌پوشیم آنها را - گوشتی - پس زمانیکه .  
 تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ : روشن شد - برای او - گفت - می‌دانم .  
 أَنْ اللّٰهَ عَلٰی : بتحقیق - خداوند - بر .  
 كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ : هر - چیزی - توانا است .

## ترجمه :

یا مانند کسیکه گذشت بر قریه‌ای ، و آن قریه سقوط کرده بود بر عرشهایش ،  
 گفت چگونه زنده می‌کند خداوند آنرا پس از مردن آن ! پس میراند او را خداوند صد  
 سال ، سپس برانگیخت او را ، گفت : چقدر درنگ کردی ؟ گفت درنگ کردم یکروز یا  
 مقداری از روز . گفت : بلکه درنگ کردی صد سال ، پس بدقت نظر کن بر غذا و  
 نوشابهات که متغیر نشده است و نظر کن بر درازگوش خود ، و تا قرار بدهیم تو را  
 نشانی و آیت برای مردم ، و نظر کن بر استخوانها که چگونه آنها را رویهم می‌آوریم ،  
 و می‌پوشیم آنها را گوشت ! پس زمانیکه روشن گشت برای او ، گفت می‌دانم که  
 بتحقیق خداوند بر هر چیزی توانا است . - ۲۵۹ .



تفسیر :

### ۱- أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا :

قریه : در ۵۸ گفتیم که قری بمعنی تجمّع و تشکّل است ، و دلالت می‌کند به تجمّع و تشکّل ساختمانها یا افراد که بطور منظم صورت بگیرد ، کم باشد یا زیاد ، و قریه مصطلح یکی از مصادیق آن باشد .

و خَوَى : دلالت می‌کند بسقوط چیزیکه بر پا و قائم بود .

و عَرَش : در مقابل فرش ، چیز است که در بالای سر انسان گسترده باشد ، و سقف خانه نسبت بداخل خانه عرش است ، و نسبت بطبقه بالا فرش می‌شود .  
و سقوط بر عرش باینصورت می‌شود که اول سقف سقوط کند و سپس دیوارها بر روی آن بریزد .

و کلمه مرور دلالت می‌کند بعبور و گذشتن باو در وسط راه ، و از این تعبیر فهمیده می‌شود که آنمحلّ معبر بود نه مقصد .

و در این آیه کریمه نظر بموضوع إحياء است که در این آیات کریمه مورد بحث است ، نه بمحلّ معین و یا بخصوصیت شخص معین .

و بقرینه ذکر این جریان پس از قضیه حضرت ابراهیم ( ع ) : بنظر می‌رسد که در فلسطین و شامات و در زمان بنی اسرائیل صورت گرفته باشد . و اما اینکه در زمان کدام یک از انبیای بنی اسرائیل بوده است : اشاره‌ای بآن نشده است .

و طوریکه از تعبیرات آیه کریمه معلوم می‌شود : این شخص مرد صالح و مؤمنی بوده است که مورد عنایت و توجه خداوند متعال قرار گرفته ، و موضوع إحياء و اماته را برای او بشهود فهمانیده است .

و تعبیرات : أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ ، لَبِثْتُ يَوْمًا ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ ، أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - دلالت می‌کند که او از انبیاء نبوده است ، زیرا مقام نبوت پس از شهود معارف إلهی است ، و شخص نبیّ برای معرفت بحقیقت احیاء محتاج بصد سال

مردن و زنده شدن نباشد ، گذشته از اینکه او مأمور با بلاغ است ، مگر اینکه همه این امور بخاطر مصالح مخصوص و نتایج معینی باشد .

و أمّا ویران و خراب شدن شهر کوچک و بزرگ : البتّه در اثر معاصی و فساد و تخلف از اوامر و نواهی الّهی صورت می‌گیرد ، زیرا خلقت انس و جنّ برای عبودیت و تحقّق معرفت است ، و چون عبودیت و طاعت بعصیان و افساد مبدّل گشت : نقشه و مقصود از خلقت منتفی خواهد شد ، و ادامه و ابقاء چنین جامعه بجز کمک کردن بخلاف و فساد نتیجه‌ای نخواهد داشت .

و ما این جریان را دهها مرتبه در مدّت کوتاه زندگی خودمان بدقت بررسی کرده و مشاهده نموده‌ایم که چنین محلّها و جمعیتها بانواع مختلف ابتلاء از زندگی ساقط شده‌اند ، گاهی بزلزله یا بسیل یا جنگ یا با بمبها و توپخانه‌ها یا با قحطی یا بامراض عمومی و غیر اینها .

۲- قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ :

أَنِّي : برای مفهوم کیفیت در زمان و یا مکان استعمال می‌شود - ۲۲۳ .

مائة : از لغت عبری ( مآه ) گرفته شده ، و بمعنی صد است .

عام : از ماده عوم بمعنی جریان طبیعی است که بیک سال که جریان طبیعی معتدل دارد اطلاق می‌شود . و سنه از سنو است که بمعنی تحوّل و تغیر باشد ، و در موردیکه این خصوصیت منظور است اطلاق می‌شود ، و تحوّل و تغیر باعتبار وقایعی است که صورت می‌گیرد .

و بَعَثَ : بمعنی برانگیختن یعنی بلند کردن برای عمل بوظیفه معین است .

و در اینجا مشکلاتی بنظر رسید که منشأ آنها توجه دقیق و معرفت کامل

نداشتن بمقامات و صفات الّهی است .

او از آشفته بودن محیط قریه و از رویهم افتادن مردگان و از خموشی و

محکومیت نفوس ، بحیرت افتاده و اظهار داشت که : چگونه خداوند متعال این

اجساد بهم ریخته را زنده خواهد کرد .

البته این مشکل با گفت و شنید حل نمی‌شود ، و مقام شهود هم برای هر کسی دست نداده ، و زمینه آنرا ندارد ، و لازم است بمعاینه خارجی و در جهت عمل نشان داده شود .

از این لحاظ خود او را بمیراند که این حالت مردن برای او و مرکب و متعلقاتش ادامه پیدا کند ، تا با چشم خود مردن و زنده شدن را به بیند .  
و مدت صد سال که در آنزمان بسیار عادی بوده ، و عمرها بچند صد سال می‌رسید ، در حال موت بماند ، و پس از صد سال او را زنده گردانید .

او در صد سال که از عالم دنیا منقطع شده بود : توجه پیدا نکرده بود که مرده است ، و چون زنده شد تصور کرد که چند ساعتی در محیط دنیا نبوده است .

۳- قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ :

لَبِث : بمعنی درنگ کردن و مکث قهری است نه اختیاری .

نظر : آن رؤیتی است که با دقت انجام بگیرد ، مادی باشد یا معنوی ، پس آن اخص است از رؤیت .

طعام : اسم است از ماده طعم که بمعنی خوردن یا نوشیدنی است که با اشتها و ذوق صورت بگیرد . و طعام بزیادتی الف دلالت با استمرار کرده و بغذاییکه خورده یا نوشیده می‌شود اطلاق می‌گردد .

و تسنه : از ماده سنه که بمعنی تغییر و تحوّل بوده ، و از لغت عبری گرفته شده است ، و بمناسبت مفهوم تحوّل بسال اطلاق می‌شود .

و چون طعام و شراب هر دو خوردنی و غذا هستند : بیک نظر مورد توجه پیدا کرده ، و از جهت تسنه و تغییر آنها ملحوظ گشته است .

و اما تعبیر بکلمه عام نه سنه : برای اینکه این صد سال بجریان طبیعی معتدل

انجام گرفته است ، و تحوّل و تغییری نسبت باو و در مقابل او که زنده نبود واقع نشده است .

#### ۴- وانظرُ الى حِمَارِكِ و لِنَجْعَلْكَ آيَةً لِلنَّاسِ :

حِمَار : این کلمه بمعنی درازگوش ( الْأَغ ) از لغت عبری ( حَمُور ) گرفته شده است . و در لغت عربی این مادّه بمعنی رنگ سرخ است ، و با مفهوم الْأَغ مناسبت دارد ، بخاطر رنگ سرخ آن .

و أمّا ذکر حمار بدون قید : برای اینست که که نظر دقیق لازمست در مفهوم حماریکه در خارج بجز استخوانها چیزی از آن باقی نمانده است ، صورت بگیرد ، تا تحولاتی که برای آن پیش آمده است ، از آغاز مردن تا باقی ماندن استخوانها ، همه را با کمال تعمّق فکر کند .

و أمّا جمله - و لِنَجْعَلْكَ آيَةً : عطف است بجمله حذف شده‌ای که در نتیجه نظر لازمست باشد ، و چون نتیجه نظر ، مطلق بوده و تابع مرتبه و خصوصیت دقّت و تعمّق است ، حذف آن مناسبتر خواهد بود ، و تقدیر چنین است ، و نظر عمیق داشته باش در موضوع حمارت : تا آنچه منظور و مقصود ما است حاصل شود ، و هم قرار بدهیم تو را برای دیگران نشانه و آیت از قدرت و عظمت خداوند متعال .  
و این جریان إحياء و اماتة و نگهداری طعام و شراب : آیت روشن و آشکاری باشد برای افراد عمومی که نشان بدهد مقامات عظمت و علم و قدرت کامل و نامحدود خداوند متعال را .

و أمّا مقدّم داشتن این جمله از جمله پس از این ( وانظرُ الى العظام كيف نُنشِزها و نکسوها ) : برای اینستکه جمله‌های پس از این در ارتباط عظمت و قدرت نمایی خداوند متعال است ، یعنی بدون واسطه افعال او را تذکّر می‌دهد ، و مربوط بآیت نیست .

#### ۵- وانظرُ الى العظام كيف نُنشِزها ثمَّ نکسوها لحمًا :

عِظَم: در مقابل حقارت، بمعنی بزرگی و برتری در قوت و سیادت است، مادی باشد یا معنوی. و باین مناسبت باستخوان که نسبت باجزء دیگر بدن قوت و شدت دارد، اطلاق می‌شود، و آن بفتح اوّل و جمع آن عِظَام است.

و در ۲۵۵ گذشت که عظیم از أسماء حُسْنی اَلْهی است.

و نَشْز: بمعنی حرکت بی‌بالا است خواه در جهت محسوس صورت بگیرد، و یا معقول. و از مصادیق آن عصیان و سرپیچی از اطاعت و خضوع است، و ترک سلم شدن، و اعراض از توافق، و طلب علوّ است.

و مراد در اینجا بهم پیوستن و رویهم قرار گرفتن استخوانها است تا اسکلت و استخوان بندی بدن درست بشود.

و کَسُو: بمعنی پوشیدن لباس و پوشاک است، و بدو مفعول متعدی می‌شود. و کِسُوهُ بکسر بناء نوع است.

و لَحْم: بمعنی گوشت است.

و از این آیه کریمه فهمیده می‌شود که: در مقام خلق انسان و حیوان نخست اسکلت استخوانی باید بوجود آمده، و سپس گوشت و عضله بآن پوشیده شود، با ترتیب و نظمی که باید صورت بگیرد.

و تکرار کلمه نظر در سه مورد: هر کدام باعتبار منظوری خاص است، و در اینجا نظر به تنظیم استخوانها و پوشانیدن گوشت است که دقّت و تعمّق در آنها انسانرا بکمال قدرت و احاطه علم نامحدود و نفوذ اراده قاطع خداوند متعال هدایت خواهد کرد.

و مراد در اینجا استخوانهای دراز گوش است که مرده بود.

۶- فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ :

تَبَيَّنَ: آشکار شدن پس از ابهام است که حق از باطل جدا شده و روشن گردد. منظور اینکه: چون جریان اِحیاء و اِماتة بطور محسوس و بدقّت روشن گردید،

اظهار نمود که می‌دانم که خداوند متعال بهمه چیز قادر است .  
و در ۲۰ و ۱۴۸ که مثل این جمله ذکر شده است ، گفتیم که قدرت ، قوه و نیرویی است که با آن می‌توان عملی را انجام داده یا ترک کرد ( *إِنْ شَاءَ فَعَلَ* و *إِنْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَفْعَلْ* ) .

و چون قدرت از صفات ذاتی خداوند متعال و عین ذات او باشد : قهراً نامحدود و نامتناهی و ازلی و ابدی مطلق بوده ، و هرگز قید و حدی برای آن نباشد .  
و قدرت در وجود خداوند متعال توأم با علم و احاطه نامحدود و اراده مطلق واجب ذاتی است ، و هر چه او اراده کند بدون مانع و توقّف در خارج وجود پیدا خواهد کرد .

### روایت :

در تفسیر قمی روایت مفصّلی از امام ششم ( ع ) نقل کرده است که ما خلاصه‌ای از آنرا نقل می‌کنیم : زمانیکه بنی اسرائیل برنامه عصیان و خلاف را پیش گرفتند ، پس خداوند متعال وحی کرد به ارمیا که سوگند می‌خورم بخودم که مبتلا خواهم کرد آنانرا بفتنه‌ای که شخص حکیم حیران بماند ، و مسلّط می‌کنم بآنان شریرترین بندگان خود را تا بقتل برساند مرده‌های آنان و اسیر بگیرد زنهای آنانرا و خراب سازد خانه‌های ایشانرا . عرض کرد : گناه فقراء و ضعفاء چیست ؟ وحی آمد که آنها منکرات را دیدند و انکار نکردند . پس خداوند بخت نَصَرَ را بآنها مسلّط فرمود که بهر قریه‌ایکه وارد می‌شد اهل آن قریه رامی‌کشت ، پس ارمیا از محلّ خود بیرون آمده و با او بود درازگوشش با مقداری انجیر و عصیر انگور ، پس نگاه کرد به درندگان بیابان و آب و هوا که از جیفه‌های مردگان می‌خوردند ، ساعتی باندیشه فرو رفته و سپس گفت : چگونه خداوند متعال این مردگانرا که متلاشی شده‌اند زنده خواهد کرد ! پس خدا او را صد سال بمیراند ، و پس از صد سال او را زنده کرد ، و او

نگاه می‌کرد به استخوانهای پوسیده که رویهم سوار شده ، و گوشت اطراف آنها را فرا می‌گرفت ، و از اطراف بهم جمع شده و می‌چسبیدند ، تا آنکه خود و الاغش قیام کردند .

### توضیح :

- ۱- در این حدیث شریف از ارمیای نبی اسم برده شده است ، و در حدیث دیگر به عزیر نسبت داده شده است .
- ۲- و آنچه مسلم است اینکه او مرد صالحی بود ، و بعید نیست که او ارمیا یا عزیر پیش از نبوت بوده است ، و دلالت می‌کند باین جهت ، تعبیر برخی از احادیث برجل صالح ، و در بعضی از روایات هست که او جوان و یا چهل ساله بوده است . و چون ارمیا و عزیر و دانیال در حدود قرن پنجم و ششم قبل از میلاد بودند ، و ممکن است در این جریان تماسی با همدیگر داشتند ، لذا بهر کدام از آنها از نظر تاریخی قابل تطبیق است .
- و در ۲۴۳ گذشت که بُخت نَصْر در ۵۶۲ قبل از میلاد فوت کرد ، و از این لحاظ قابل تطبیق با او نیز خواهد بود .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- أو کالذی مرّ : عطف است به الذی حاجّ ، یعنی ألم تر أيضاً مثل الذی مرّ علی قرية .
- ۲- و هی خاویة : صفت است به قرية .
- ۳- اُنّی یحیی : حال و برای کیفیت و استفهام ، و یحیی عامل است .
- ۴- و لنجعلک : عطف است بجمله حذف شده معلوم که نتیجه نظر در حمار است ، یعنی لیتحصّل لک المقصود لنا و لنجعلک .

وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اَرْنِيْ كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتٰى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلٰى وَّلٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِيْ قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يٰتَيْنِكَ سَعِيًّا وَاَعْلَمَنَّ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ . - ۲۶۰ .

### لغات :

وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ : و زمانیکه - گفت - ابراهیم .  
 رَبِّ اَرْنِيْ كَيْفَ : پروردگار من - نشان بده مرا - چگونه .  
 تُحْيِي الْمَوْتٰى قَالَ : زنده می‌کنی - مردگانرا - گفت .  
 اَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ : آیا - و ایمان نیاوردی - گفت .  
 بَلٰى وَّلٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ : بلی - ولی - برای اینکه طمأنینه پیدا کند .  
 قَلْبِيْ قَالَ فَخُذْ : قلب من - گفت - پس بگیر و ضبط کن .  
 اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ : چهار تا - از - پرندگان .  
 فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ : پس متمایل کن آنها را - بسوی تو - سپس .  
 اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ : قرار بده - بر - هر - کوهی .  
 مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ : از آنها - جزئی - سپس .  
 ادْعُهُنَّ يٰتَيْنِكَ : بخوان آنها را - می‌آیند بسوی تو .  
 سَعِيًّا وَاَعْلَمَنَّ : بکوشش - و بدان .  
 اَنَّ اللّٰهَ : بتحقیق - خداوند .  
 عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ : برتر و غالب - و حکم قاطع کننده است .

### ترجمه :

و زمانیکه گفت ابراهیم ای پروردگار من نشان بده مرا که چگونه زنده می‌کنی مردگانرا! فرمود: آیا ایمان نیاوردی؟ گفت بلی ولی برای اینست که آرامش و



اطمینان پیدا کند قلب من . فرمود : پس بگیر و ضبط کن چهار عدد از پرندگان پس متمایل کن آنها را بخودت ، و سپس قرار بده بر هر کوهی قسمتی را از آنها ، و سپس آنها را باسم بخوان ، می آیند بسوی تو بکوشش و شتاب ، و بدان که بتحقیق خداوند غالب و برتر و حکیم است . - ۲۶۰ .

تفسیر :

۱- و إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لِمَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي :

موتی : جمع میت بوزن صعب ، صفت است .

اطمینان : از باب افعیلال از طمأن مانند قشعر و اقشعر ، از ماده طمن است که ملحق بباب افعیلال شده است ، و بمعنی سکون است که پس از اضطراب حاصل شود ، در امور مادی صورت بگیرد و یا معنوی .

و همینطوریکه حصول اطمینان و رفع اضطراب و تزلزل در امور مادی بوسیله یقین پیدا کردن و مشاهدهت پیدا شود : اطمینان در امور روحانی و معارف معنوی نیز محتاج است به پیدایش یقین و معرفت کامل و شهود روحی آنموضوع تا بکلی حالت تردید و اضطراب قلبی برطرف گردد .

و در اینجا مورد سؤال از احیاء اموات مادی و جسمانی است که پس از موت و اختلال در اعضاء و اجزاء آنها چگونه آنها احیاء می شوند ؟ و پاسخ این درخواست بنحو کامل و با نشان دادن تفصیلی و خارجی از آغاز اماته تا متفرق شدن و پیدایش اختلال تمام و تفرق اجزاء و سپس احیاء آنها که با تنظیم اجزاء و نفخ روح صورت می گیرد ، بآنحضرت نشان داده شد .

أَمَّا أَرْبَعَةٌ مِنَ الطَّيْرِ : انتخاب پرنده برای اینست که اجزاء او دقیقتر و اعضاء او بیشتر و نظام خلقت او از انسان و حیوانات دیگر لطیفتر و ظریفتر باشد .

و چهار تا بودن : برای اینستکه در مخلوط شدن اجزاء آنها بهم‌دیگر و بلکه با وارد شدن فشار بآنها ، تنظیم اجزاء و أعضاء دقیقه و جهازات مختلف بدن بسیار مشکل بوده ، و از تصوّر بیرون است .

۲- قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا :

انتخاب طَیْر معلوم شد . و طَیْر : اسم جنس است ، مانند تَمْر .  
و أخذ : فراگرفتن چیزی است که آنرا ضبط و جمع کند .  
و أربعة : این ماده در لغت عربی و عبری بمعنی چهار است .  
و این عدد بر چهار پایه استوار است ، و اوّل عددی است که از دو زوج مرکب شده است .

و بمناسبت اینمعنی در مفاهیم استقرار و تمکّن استعمال می‌شود .  
و صَوْر : بمعنی میل دادن و رجوع کردن است ، و اینکلمه با لغت صیوروت قریب اللفظ والمعنی است .

و این ماده اجوف واوی و از باب نصر می‌باشد .  
و منظور مأنوس ساختن و عادت دادن آنها است بخود تا هنگام خواندن آنها که إحياء می‌شوند پس از مردن ، بسوی او آمده و وحشتی نداشته باشند . و ضمناً انس و تمایل سابق را در فاصله إحياء و إماتة نشان داده و معلوم شود که ملکات سابق پس از موت باقی خواهد بود .

آری ملکات مربوط بروح است نه ببدن مادّی ، و از این لحاظ با تحوّل و تغیر بدن اختلافی در آنها حاصل نمی‌شود .

و این ملکات روحی غیر از حواسّ و قوای ظاهری بدنی است که با قوّت و ضعف و سلامتی و بیماری اختلاف پیدا می‌کند .

و جَبَل : چیزی است که از روی فطرت عظمت داشته باشد ، و از مصادیق این

مفهوم کوههای طبیعی است ، و کسی است که روی خلقت بزرگ مادی یا معنوی باشد .

و قرار دادن هر قسمتی از اجزاء طیور را بکوه با عظمت طبیعی : برای اینست که فهمیده شود هر ذره‌ای اگرچه در روی محیط با عظمتی چون کوه قرار بگیرد ، ناچار هنگام خواندن او فوری و بسرعت پاسخ داده و در پیشروی دعوت کننده حاضر خواهد شد .

و اَمَّا جزء : بمعنی قسمت شده و بعضی باشد از شیء ، و آن در مقابل جمع است ، و این مفهومی است که بنسبت جمع معلوم می‌شود .

و چون در اینجا چهار پرنده بهمدیگر مخلوط شده‌اند : عنوان فرد و افراد منظور نیست ، بلکه جزء بودن از مجموع منظور می‌شود .

پس جزء در مقابل مجموع حساب شده ، و قسمت نمی‌شود ، بخلاف بعض که قابل تجزیه و تقسیم بوده ، و در مقابل کلّ است .

پس تعبیر بکلمه جزء : اشاره می‌کند که آنطیور کشته شده و اجزاء و اعضاء آنها همه بهم آمیخته شده ، و مخلوط بهم بودند ، چنانکه در احیاء اموات پس از گذشت زمان چنین می‌شود .

آری در احیاء اموات دو چیز عامل و موجب است : علم محیط بهمه ذرات و جزئیات که کوچکترین ذره‌ای از احاطه نامحدود او بیرون نتواند باشد . و دوم - قدرت نامتناهی که در همه عوالم و موجودات نافذ بوده ، و کمترین چیزی از نفوذ قدرت او بیرون نخواهد بود .

و احیاء تکوینی خداوند متعال مانند نوشتن و قلم فرسایی از یک نویسنده زبردست و استاد و فاضلی است که بدون تکلف می‌تواند الفاظ دلخواه و کلمات ممتاز و لازم خود را با رعایت مفاهیم و معانی انتخاب کرده ، و با بهترین سبکی در نشان دادن مقصود خود بعمل بیاورد .

### ۳- ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تَيْنُكَ سَعِيًّا وَاَعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ :

دُعَاء : بمعنی دعوت کردن و خواندن باشد .

و اِتْيَان : بمعنی آمدن ساده و سهل و طبیعی است .

و سَعِي : بمعنی کوشش کردن مطلق است . و جهد کوشش کامل باشد .

و عَزِيز : تَفَوُّق و برتری داشتن نسبت بدیگری است .

و حَكِيم : فرمان دهنده نافذ و قاطع و روی حکمت است .

و توضیح از این دو اسم شریف در ۲۴۰ گذشت .

و عَزَّت و برتری مطلق و حکمت قاطع و نافذ او این جریانها را در مقابل او بسیار

سهل و طبیعی و بی اشکال می کند .

و اَمَّا خواندن آنحضرت : این دعوت طبق دستور اِلهی و بامر او صورت گرفته ، و

در حقیقت امر اِلهی است ، و در ۶۰ بحث شد .

آری اینمعنی حتی در اشخاص بزرگواریکه خودشانرا از عوالم ماده منقطع

کرده ، و در عالم لاهوت فانی گشته و تسلیم صرف حق متعال شده اند : بسیار دیده

شده است که گذشته از نفوذ اراده آنها در موردیکه اراده اِلهی است ، می توانند

بدیگران نیز اجازه داده و در مورد خاص و با شرائط معین اراده نافذ داشته و آنچه

میخواهند صورت خارجی پیدا کند .

و باید توجه داشت که همه این امور بنفوذ اراده اِلهی و بقوت خواست او

برمی گردد ، و وسائط بی اثر است .

### روایت :

در نورالثقلین از خرایج و جرایج از یونس بن ظبیان گفت : در خدمت امام

ششم ( ع ) با جماعتی بودیم ، عرض کردم آیا در آیه - فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ - این

چهار پرنده از یک جنس بودند یا از جنسهای مختلف ؟ فرمود : آیا دوست می دارید

که مثل آن را برای شما نشان بدهم! گفتیم: آری. گفت: ای طاوس! این زمان طاوسی بسوی او پریدن گرفت. سپس گفت: ای کلاغ! این وقت کلاغی در مقابل حاضر شد. پس گفت: ای باز! در این جا یک باز در پیشروی او دیده شد. سپس گفت: ای کبوتر! کبوتری حاضر شد. پس فرمود آنها را ذبح کرده، و پره‌های آنها را کنده، و اعضاء آنها را بریده و بهم مخلوط کردند. سپس سر طاوس را بدست گرفته، و طاوس صدا زد! در اینجا دیدم اجزاء و پرها و گوشت و استخوانهای او جدا شد از اجزای دیگر، و همه آنها آمده بآن سر طاوس ملحق شده و طاوس زنده شده و ایستاد. و پس از آن بهمین نحو غراب و بازی و کبوتر را صدا زد.

### توضیح:

۱- گفتیم که: اراده‌ی الهی که از هر جهت نافذ و قاطع و نامحدود است، اعم است از آنکه بی واسطه صورت بگیرد، یا بوسائلی که فانی و محو در اراده او باشند، مانند اراده انبیاء و اولیاء الهی. و معلوم شد که اراده انبیاء و اولیاء بصورت از آنان بوده، و در حقیقت ظهور اراده خداوند متعال می‌باشد.

### لطائف و ترکیب:

- ۱- و إِذْ قَالَ: بقرینه دو آیه گذشته، کلمه أَنْظِرْ در اینجا مقدر است.
- ۲- كَيْفَ تُحْيِي: مفعول دوم است به أَرِنِي.
- ۳- بَلَى: در جواب نفی اثبات می‌شود، یعنی اَمَنْت.
- ۴- لِيُطْمِئِنَّ: مربوط و متعلق به کلمه سَأَلْتُكَ که مقدر است.
- ۵- ثُمَّ ادْعُهُنَّ: ضمیر برمی‌گردد بطیر.

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ . - ۲۶۱ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . - ۲۶۲ .

### لغات :

- مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ : شبیه - آنانکه - انفاق می‌کنند .
- أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ : اموال خودشانرا - در - راه - خدا .
- كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُنْبَتَتْ : چون شبیه - دانه‌ای است - برویاند .
- سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ : هفت - خوشه‌ها - در - هر .
- سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ : خوشه‌ای - صد - دانه است .
- وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ : و خداوند - زیاد و چند برابر می‌کند - برای کسیکه .
- يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ : می‌خواهد - و خداوند - گشایش دهنده .
- عَلِيمٌ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ : و دانا است - آنانکه - انفاق می‌کنند .
- أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ : مالهای خودشانرا - در - راه - خداوند .
- ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ : سپس - از پی نمی‌آورند .
- مَا أَنْفَقُوا مَنًّا : آنچه - انفاق کردند - اظهار نعمت را .
- وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ : و نه - آزار - برای آنها است .
- أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ : مزد آنان - در رابطه - پروردگارشان .
- وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ : و ترسی نیست - بر آنان .
- وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ : و نه - آنان - اندوهناک می‌شوند .

## ترجمه :

شبهه آنانکه انفاق می‌کنند اموال خودشانرا در راه خداوند ، چون شبیه دانه‌ای هستند که برویاند هفت خوشه‌ها و در هر خوشه‌ای صد دانه باشد ، و خداوند افزونی می‌دهد برای کسیکه می‌خواهد ، و خدا گشایش و وسعت دهنده و دانا است . - ۲۶۱ آنانکه انفاق می‌کنند اموال خودشانرا در راه خداوند ، و سپس از پی نمی‌آورند بآنچه انفاق کرده‌اند اظهار نعمت و احسان خودشانرا و نه آزاری را ، پس برای آنهاست مزد آنان در رابطه پروردگارشان ، و ترسی برای آنها نباشد ، و آنان اندوهگین نمی‌باشند . - ۲۶۲ .

## تفسیر :

## ۱- مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ :

مَثَلُ : در ۲۴۱ گذشت که صفت است بوزن حَسَن ، بمعنی چیز است که در صفات اصیله ممتازه مشابه دیگری باشد .

إِنْفَاقٌ : جریان امری را بانتهاء رسانیدن است ، و از مصادیق اینمعنی ایفاء هزینه به عائله و دیگران بحدّ لازم است .

و مال : در ۲۴۷ گذشت که آنچه‌یست که تحت مالکیت انسان قرار گرفته و بارزش هم باشد .

و سَبِيلٌ : راه مستقیمی است که انسانرا بمقصد برساند .

و حَبَّةٌ : مفرد حَبِّ ، اسم است برای دانه مانندگندم و جو و أمثال آنها از حبوبات دیگر که کاشته می‌شود ، مثل تَمَر و تَمْرَة .

و این کلمه از ماده حُبِّ و محبّت است ، و گویا حَبِّ بمعنی دانه و در اصل صفت بوده است ، و بمناسبت محبوب بودن آن برای زارعین و دیگران ، این اطلاق صورت گرفته است .

از این آیه کریمه تا آیه ۲۷۴ در رابطه موضوع انفاق بحث شده است ، اضافه بر آیه ۲۵۴ که گذشت .

و مناسبت انفاق با آیات گذشت : از لحاظ اِحیاء و اِماتة باشد ، زیرا انفاق در نظر مردم ظاهرپرست اتلاف مال و اِماتة است ، ولی در حقیقت اِحیاء مال و ابقاء آن باشد آنهم بنحو احسن ، بطوریکه بهتر و بالاتر از همه معاملات ریح داشته باشد ، چنانکه در مثال یک دانه که هفتصد دانه نتیجه دادنش تذکر داده می شود .

و تعبیر بکلمه كَمَثَلٍ : برای اینست که اینموضوع اختصاصی بحبّه ندارد ، و بلکه أمثال و نظائر آن هم چنین است ، مانند تخمهای هندوانه و خربزه و کدو و خیار ، و یا آنچه از میوههای درختها کاشته می شود ، چون بادام و گردو و گویجه و غیر آنها . و در جمله - مَثَلُ الَّذِيْنَ - نیز چنین است ، یعنی مشابه منفقین ، از افرادی که خدمت بمردم و اِحسان بآنها می کنند ، و البته دو قیدیکه در آیه مذکور است ، لازم است منظور گردد ، یعنی در جهت مال و در راه خدا صورت بگیرد .

## ۲- اُنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ :

اِنْبَات : از باب افعال و متعدّی است از مادّه نَبَت و نَبَات ، و عبارت از بیرون شدن چیزبست از محلّی بجریان نموّ و رویدن ، خواه آن محلّ زمین باشد یا غیر آن ، و خواه گیاه باشد و یا درخت و ساقه دار و خواه مادّی باشد و یا معنوی . و در این مادّه جهت خروج از محلّ ملحوظ می شود ، و در نموّ جهت حصول زیادی و رشد پس از خروج آن . و نبات اسم مصدر است بمعنی ما یتحصّل من النبات و النموّ .

و سَبْعَ : بمعنی عدد هفت از لغت عبری ( سَبْع ) گرفته شده ، و از این کلمه باشتقاق انتزاعی کلماتی جدا می شود .

و این عدد معمولاً در مقام اشاره به تعداد کامل استعمال می شود ، چنانکه عدد سبعون در مقام تعداد کامل و تمام استعمال می شود .



پس عدد سبع در أغلب موارد ، بملاحظه خصوصیات اینعدد استعمال شده ، و اشاره باین جهت می‌باشد ، مانند طواف سبع ، و صیام سبعة آیام ، و آیام اسبوع ، و سماوات سبع ، و هکذا .

و سَنَابِل : جمع سُنْبِل ، و آن از مادّه سَبِل که بمعنی روان شدن چیزی است که بامتداد و درازی صورت بگیرد ، و چون حرف نون بآن اضافه شود : دلالت می‌کند بآنچه در بالای ساقه‌های نباتات ظاهر گردد ، از خوشه‌های گندم و جو و ذرت و غیر آنها ، و در مفرد واحد سنبله گویند .

و این دو معنی در لغت عبری نیز موجود است .

و مِائَة : این کلمه مانند اغلب أَلْفاظ اعداد از لغت عبری و سریانی ( مِآه ) گرفته شده ، و بمعنی صد است ، و بهمین مناسبت است که در عربی نیز با حرف الف نوشته شده و برای تخفیف با همزه خوانده می‌شود ( مِائَة ) . و حرف تاء از اصل کلمه است ، و در مذکر و مؤنث یکسان خواهد بود .

و چون عدد صد آخرین عدد عشرات و کامل است ، اینجهت نیز در اطلاقات آن منظور است ، و قید صد بودن موضوعیت ندارد .

و تعبیر بکلمه اُنْبِتَتْ : اشاره است به نتیجه بخشیدن طبیعی این حبه که بطور قاطع عمل اِنْفَاق چنین اثری را خواهد بخشید .

و باید توجه داشت که : چون بنده ضعیف محتاج فقیر در محدوده خود عملی را با گذشت از خود و مالش و در راه خداوند و برای رضایت و بخاطر محبت او انجام داد ، قهراً خداوند متعال باقتضای جود وسعه لطف و رحمت خود ، صد برابر و بلکه هزار برابر آن اجر خواهد داد .

۳- و اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَّشَاءُ و اللّٰهُ وَّاسِعٌ عَلِيمٌ :

۱- مضاعفه : از باب مفاعله و دلالت می‌کند بر استمرار ، و از مادّه ضِعْف بکسر اوّل ، و از لغت عبری گرفته شده ، و بمعنی مثل و برابری است ، و مکرر بودن مثل

چنانکه در صیغه جمع أضعاف و در باب مفاعله است ، دلالت می‌کند بر افزونی . پس مضاعفه : بمعنی استمرار در مثل و برابری است، و اینمعنی با مفهوم ضعف بفتح اوّل و ضعیف نیز متناسب می‌شود ، زیرا چیز ضعیف چون تکرار و استمرار پیدا کند : افزون می‌شود .

و استعمال مادّه در لغت عربی در اصل بمعنی ضعیف است . و مشیّت : بمعنی تمایل شدید است که نزدیک باشد بحدّ طلب و پس از آن تصمیم و سپس اراده قاطع صورت می‌گیرد .

و استعمال مادّه در لغت عربی در اصل بمعنی ضعیف است . و فعلیّت پیدا کردن مشیّت متوقّف به اقتضاء و وجود زمینه در محلّ است بطوریکه مقتضی در حدّ معین موجود بوده و موانع برطرف گردد ، و از این دو جهت مراتب مختلفی پیدا شود .

و همینطوریکه در مقدار انبات زمین شرائط و موانع مؤثّر است ، مانند مستعدّ بودن خاک و هوا و رسیدن آب و دفع آفات و موانع و رسیدگی باغبان و زارع استاد : چنین است خصوصیات انفاق و هر عمل اِلّهی دیگر که لازم است توجه بشرائط و موانع شود ، و در آیه پس از این بمختصری از آنها اشاره خواهد شد .

و اُمّا واسع و علیم : این دو کلمه از أسماء حسنی اِلّهی است ، و این جمله در آیه ۲۴۷ در رابطه ایتاء ملک به طالوت ذکر شده و در آنجا گفتیم که واسع : بمعنی وسعت و گسترش پیدا کننده نور و علم و قدرت او است بر همه عوالم و موجودات . و علیم : بمعنی فراگیرنده احاطه و علم است به همه مخلوقات و أعمال و نیات . و ذکر این جمله برای تحکیم و تثبیت موضوع - يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ - می‌باشد ، زیرا چون او واسع و علیم شد ، و چیزیرا خیر و صلاح دیده و زمینه برای عمل آن موجود گشت : کوچکترین مانعی در اجرای آن نخواهد بود .

و بلکه در صورت بودن زمینه و مقتضی : خودداری کردن از افاضه و جود و لطف ، خود ممتنع خواهد بود ، البتّه با در نظر گرفتن مقدار و خصوصیات رحمت و

فیض که لازم و شایسته است .

۴- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى :

در این آیه کریمه برای اجر و مزد دادن انفاق کنندگان شرائط چندی ذکر فرموده است :

أول - منت نگذاشتن ، یعنی انفاق خود را بروی طرف کشیدن .

دوم - در رابطه انفاق خود بانواع مختلف آزار رسانیدن .

البته پیش از این دو امر : لازم است که انفاق در راه خدا بوده ، و با اخلاص تمام صورت بگیرد .

أما اخلاص در انفاق : چنین است که در اینعمل کوچکترین نظر و غرضی برای نفع خود از استفاده عنوانی و جلب توجه دیگران و نام و شخصیت پیدا کردن و بدست آوردن منافع مادی نداشته ، و تنها توجه و نظرش انجام عمل به نیت خالص خداوند متعال باشد .

و علامت اخلاص اینست که : هیچگونه نظری به نتیجه عمل خود ، و اقبال و ادبار مردم ، و دانستن دیگری اگرچه طرف انفاق باشد ، پیدا نکرده ، و خود را در اینعمل ندیده و نشان ندهد .

و أَمَّا إِتِّبَاعَ مَنْ : إِتِّبَاعَ بِمَعْنَى پیروی دادن و تابع کردن است .

و مَنْ بِمَعْنَى اظهار نعمت محدود و مقطوع و موقتی است که خواه وجود خارجی داشته باشد ، یا در مقام اظهار و نقل و حکایت باشد .

و بطوریکه معلوم شد : شرط اول انفاق مالی اخلاص داشتن و غرض و نظرهای دیگر را حذف کردن است ، و گفتیم که انفاق خالص اینست که خود را ندیده بگیرد ، تا برسد بآنکه توأم با عمل و یا پس از آن ، عمل خود را برخ طرف کشیده و اظهار کند ، و در عرف اینمعنی را منت گذاشتن گویند که بصیغه بنای نوع و دلالت بنوعی از اظهار انعام می کند .

و در آیه پس از این می‌فرماید: **و لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ**.  
 آری انفاق موجب سرور و خوشحالی و سعه زندگی طرف می‌شود، ولی اظهار و  
 برخ کشیدن آن بیشتر و چند برابر آن سبب ناراحتی و گرفتگی و تأثر روحی خواهد  
 شد.

و **أَمَّا اتِّبَاعُ أَذَى**: در ۱۹۶ گفتیم **أَذَى** بوزن **تَعَب** بمعنی چیزی باشد که ناملائم و  
 ناپسند بوده و موجب ناخوشنودی و تأثر گردد.

و منظور اینکه در پشت سر انفاق، قول یا عمل یا اظهار بشود که موجب رنجش  
 قلب گردد، مانند نقل عمل برای دیگران، و تحقیر او، و خودپسندی و تکبر، و  
 اشاره و کنایه زدن، و رو ترش کردن، و بد خلقی نمودن، و آنچه موجب رنجش  
 خاطر شود.

آری اگر این انفاق در راه خدا و برای خدا است: نباید موجب منت بدیگران و یا  
 سبب آزار آنان گردند، زیرا آنان طرف حساب نیستند، تا بخواهد حساب خود را با  
 آنان تصفیه کند.

و **أَمَّا تَعْبِيرُ بِهِ لَا يَتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا**: برای اینستکه موضوع سخن در انفاق و توابع  
 آنست، نه در موضوع **مَنْ** و **أَذَى** مطلق که در هر موردی صورت بگیرد. پس شامل  
**أَذَى** و **مَنْ** که پس از زمان انفاق و در رابطه آن نیست نشده و از موضوع بحث  
 خارج خواهد شد.

##### ۵- **لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ**:

این جمله در رابطه کسی که حسن نیت و عمل دارد، در آیه ۱۱۲ ذکر و توضیح  
 داده شده است، در اینجا نیز مربوط است به اخلاص در انفاق که حسن نیت و عمل  
 است.

و **أَجْر**: بمعنی مزد است که بمفهوم اسمی و یا مصدری باشد.

و **عِنْد**: دلالت بر ربط فیما بین کلام قبل و بعد است.

و خَوْف : بمعنی ترس در مقابل ایمن بودن و أمن است .  
و حُزْن : در مقابل سرور و بمعنی اندوهگین شدن است .  
گفتیم که جمله مربوط است بأشخاصیکه با خلوص نیت از اموال خود گذشته و در راه خداوند انفاق می‌کنند .  
و چون مال مظهر اتم از دنیا و زندگی مادی است ، گذشت از آن آنهم بقصد الٰهی و در راه خدا : بزرگترین علامت توجّه و تمایل به زندگی روحانی و الٰهی است ، و کسیکه در راه خدا عمل کرده و بسوی او حرکت نمود ، قهراً اجر او با خدا بوده ، و کمترین ترس و اندوهی در اینجهت برای او نخواهد بود .  
آری بزرگترین خوف و شدیدترین اندوه : از لحاظ زندگی اخروی و آینده است ، و زندگی مادی بسیار ناچیز و محدود و کوتاه مدّت است ، و با مراقبت و احتیاط بنحو احسن و بسرعت تمام می‌شود ، و آخرت است که جای وحشت و ترس و اضطراب است .

### روایت :

در نورالثقلین از خصال از رسول اکرم ( ص ) است که می‌فرماید : سه کس هستند که خداوند متعال با آنها ارتباط و مکالمه ندارد ، اول - کسی که متان باشد ، یعنی چیزی را عطاء نکند بکسی مگر آنکه توأم باشد با منت گذاردن . دوم - کسیکه دامن خود را از روی خودبینی و خودنمایی بلند کند . سوم - کسی که در مقام معامله و دادن جنس با سوگند ردّ کند .

### توضیح :

در هر سه رقم نظری بخداوند نیست ، و اگر تظاهر بخلوص کند دروغ و حيله ورزی است ، و تمام توجّه و نظر او برای خودستایی و خودنمایی و بدست آوردن

منافع مادی است .

### لطائف و ترکیب :

۱- مَثَلُ الَّذِينَ : مبتداء است ، و کمثل حَبَّةِ خَبْر است ، یعنی متمثل از منفقین مانند متمثل از حَبَّة باشد ، در جهت انتاج و انبات . و احتیاجی بتقدیر کلمه انفاق قبل الذین نیست .

۲- أَنْبَتَتْ : صفت است برای حَبَّة .

۳- الَّذِينَ يَنْفِقُونَ : مبتداء است ، و لهم أجرهم خبر است ، و این جمله هم خبر مقدم و مبتداء مؤخر باشد .

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ . - ۲۶۳ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ . - ۲۶۴ .

### لغات :

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ و مَغْفِرَةٌ : گفتار - پسندیده - و آمرزش کردن .

خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ : بهتر است - از - عطایی که .

يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ : در پی داشته باشد آنرا - آزار - و خداوند .

غَنِيٌّ یا أَيُّهَا الَّذِينَ : بی نیاز - و بردبار است - ای آنها که .

آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا : ایمان آورده اند - باطل و بیهوده نکنید .

صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ : عطاهای خودتانرا - بسبب منت .

و الْأَذَى كَالَّذِي : و آزار - چون کسی که .  
 يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءً : انفاق می‌کند - مالش را - برای نمودن .  
 النَّاسِ و لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ : بمردم - و ایمان نمی‌آورد - بخدا .  
 وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ : و روز - آخرت - پس شبیه آن .  
 كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ : چون شبیه - سنگ صاف بزرگی - بر آن .  
 تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ : خاکی - پس برسد آنرا - باران تند .  
 فَتَرَكَهُ صَلْدًا : پس واگذار آنرا - سنگ پاک .  
 لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ : قادر نمی‌شوند - بر - چیزی .  
 مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ : از آنچه - کسب کردند - و خداوند .  
 لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ : راه ننماید - گروه - کافرین را .

## ترجمه :

گفتار پسندیده و شناخته شده و پوشانیدن آثار خطا بهتر است از عطاییکه در پی داشته باشد آزاری را ، و خداوند بی نیاز و بردبار است . - ۲۶۳ آی آنهایکه ایمان آورده‌اند باطل و بیهوده نکنید عطاهای خودتانرا بمنت گذاشتن و آزار رسانیدن مانند کسی که انفاق می‌کند مال خودشرا بخاطر نشان دادن بمردم ، و ایمان نمی‌آورد بخداوند و بروز آخرت ، پس شبیه او چون شبیه سنگ بزرگ صافی است که روی آن خاک نشسته باشد و سپس باران تندی باو برسد و آنرا واگذار پاک ، و مردم قادر نخواهند بود بر چیزی از آنچه کسب کرده‌اند ، و خداوند هدایت نمی‌کند گروهی را که کافر و رد کننده حق هستند . - ۲۶۴ .

## تفسیر :

۱- قَوْلُ مَعْرُوفٍ و مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى :

قول : گفتار و اظهار نیت است بهر لغتی که باشد .  
 معروف : شناخته شده نزد عقل و عرف و شرع .  
 و مَغْفَرَت و عُفْرَان : پوشانیدن و محو آثار خلاف و خطا باشد .  
 و خیر : بوزن صَعْب صفت است بمعنی برگزیده و نیکو .  
 و صَدَقَه : در ۱۹۶ گفتیم که عطایی است که برای فقراء در راه خداوند و برای رفع گرفتاری آنان داده می‌شود ، و آن عمل صدقی است .  
 و تَبَعِيَّت : عقب و پس کسی یا چیزی رفتن است .  
 و منظور آنکه : پوشانیدن خطاء و درگذشت از آن و گفتار نیکو بهتر و مطلوبتر است از عطاییکه پشت سر آن آزاری برسد .  
 پس صدقه و عطاء وقتی پسندیده و مورد رضای اِلهی واقع می‌شود که در عقب آن اَدَبِت و ناراحتی بطرف نرسد .  
 و آزار هم اعم است از اینکه بزبان باشد یا بعمل ، یعنی آنچه در نتیجه آن عطا پدید آید بصورت مَتّ نهادن یا بدیگران اظهار کردن یا خودستایی نمودن یا حقیر و ضعیف شمردن طرف یا غیر اینها .  
 در آیه ۲۱۹ گذشت که عفو از مصادیق درجه اول انفاق است .

۲- وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ :

غناء : در مقابل فقر و احتیاج است ، و غنای مطلق در صورتی محقق گردد که از جهت اصل وجود و در ادامه وجود و در صفات وجودی ، هیچگونه فقر و احتیاجی نداشته باشد ، باین معنی که وجود او ذاتی و اَصیل و واجب مطلق و مجرّد باشد ، و از لوازم این معنی : ازلی و ابدی بودن ، و محیط و عالم نامحدود بودن ، و حیات ذاتی و نامتناهی داشتن ، و با قدرت و قوّت مطلق و توانا بودن ، و از ترکّب و حدوث و عجز و حدّ و ضعف و احتیاج و شرک منزّه گشتن باشد .  
 و در صورتیکه کمترین فقر و احتیاجی در ذات او بود : قهراً ممکن الوجود و



محدود و حادث و متناهی خواهد بود .

پس غناء در مقابل فقر و بمعنی بی نیاز بودن باشد .

و **أَمَّا جِلْمٌ** : در آیه ۲۲۵ گفتیم که بمعنی بردبار بودن که عبارت است از ضبط نفس و حصول حالت طمأنینه و سکون و صبر در مقابل هیجان احساسات و غضب و قهر و تندی .

و اینمعنی که توأم با غنای مطلق گردید : دلالت می‌کند به بودن اعتدال و قرین بودن غناء با بردباری .

البته غناء وقتی موجب طغیان می‌شود که محدود و ضعیف باشد ، و **أَمَّا غِنَايَ** نامحدود و ذاتی ، قهراً توأم خواهد بود با قدرت و علم و احاطه نامحدود ، و در او ضعف و احتیاجی نخواهد بود تا در امور خود شتاب کرده و یا روی تندی و احساسات ، و یا روی غفلت و عدم آگاهی عملی را انجام بدهد .

۳- **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ :**

**إِبْطَالٌ** : از ماده بطلان و متعدی است ، بمعنی بیهوده و چیزیکه برای او ثبوت و واقعیتی نباشد ، و آن در مقابل حق است .

و **رِئَاءَ** : از باب مفاعله است و دلالت می‌کند با استمرار ، و از ماده رؤیت که بمعنی دیدن مطلق باشد . و باب مفاعله بخاطر مفهوم استمرار ، دلالت می‌کند بادامه نشان دادن عمل خود برای دیگری ، و باب مفاعله و افعال متعدی می‌شوند . و در آیه کریمه : انفاق بمنّ و اذی را تشبیه فرموده است به عملیکه روی برنامه ریاء و خودنمایی صورت می‌گیرد . و وجه تشبیه عبارت است از نبودن اخلاص و توجه بخداوند متعال در انفاق و إعطاء صدقه و همچنین در عمل ریاکارانه ، زیرا نظر در هر دو قسمت بخود نمایی و خودستایی است نه اطاعت خداوند متعال . و در هر دو نوع عمل انسان بیهوده و باطل گشته ، و نتیجه مفیدی نخواهد داد ،

زیرا عمل برای خودستایی خود است ، نه برای عبودیت و اطاعت امرِ الهی ، تا مزد و جزای عمل از جانب خداوند مقرر گردد .

و چنین شخصی در حقیقت توجه بخداوند متعال نداشته ، و بروز قیامت نیز که مقام جزای اعمال است ، معتقد نیست .

#### ۴- فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهَ صَلْدًا :

صَفْوَان : صفت است بوزن عَطْشان ، از ماده صَفو که آن در مقابل کدورت و آلودگی است ، و معنای کلمه چیز است که متّصف باشد بصفا و خالص بودن شدید ، زیرا وزن فَعْلان دلالت می‌کند به امتلاء و حرارت باطن .

و وابل : از ماده وَبِل که بمعنی شدة در سنگین بودن است ، و از مصادیق وابل که اسم فاعل است : باران شدید و ثقیل است ، ابر سنگین و غلیظ است ، و مَرْتَع غلیظ متراکم باشد .

و لغت وابل در لغت عبری و سریانی نیز بهمین معانی است .

و صَلْد : عبارت است از چیزیکه سخت بوده و نموّ و افزایشی در آن نباشد . و از مصادیق آن : سنگ سخت ، و زمین صلبی که چیزی در آن نموّ نکند ، و سربکه موی نرویانند ، می‌باشد .

و ضمیر فَمَثَلُهُ : راجع است به - اَلَّذِي يُنْفِق .

منظور اینکه : شبیه انفاق کننده روی برنامه ریاء ، چون سنگ صافی باشد که در سطح آن خاکی بوده ، و سپس باران تندی بآن باریده و خاکرا از روی سنگ تمییز کرده ، و سنگ صاف و پاکی باقی بماند ، و در اینصورت کوچکترین استفاده‌ای از آن سنگ محکم سخت در جهت نموّ و افزایش پیدا کردن نتوان برد .

و در اینمورد نیز قلب انسان بوسیله انفاق یک صفحه خاکی نرمی بر روی آن گسترده می‌شود ، و این خاک نرمی که پیدا می‌شود ، زمینه را برای استفاده و بهره‌گیری آماده می‌کند .

و در اینحال باران تندی ریخته و آن خاک را از روی سنگ پاک می‌کند، و باران کنایه شده است از اظهار ریاء و خودنمایی در عمل انفاق خود، و ظهور این ریاء قلب او را در مرتبه دوّم بحالت اوّل برمی‌گرداند.

۵- لا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ :

قدرت : بمعنی توانایی و تمکّن داشتن بحالت اختیار است .

و کسب : در ۲۲۵ گفتیم که بمعنی بدست آوردن چیز است که مطلوبست .

و در اینجا اشاره می‌شود بآنکه : ریاء در انفاق و در اعمال دیگر عمل را که تحصیل کرده است ، از محیط اختیار و نفوذ قدرت او بیرون آورده ، و ارتباط او را با عمل خود قطع می‌کند ، زیرا عمل بقصد دیگری و به نیت نشان دادن صورت گرفته بود ، مانند پرداخت ثمن در مقابل خریدن جنس که ثمن از ملک و تصرف مشتری خارج خواهد شد .

آری در صورت ریاء نیز نظر بتحصیل و بدست آوردن عنوان و منافع مادی و بالا بردن شخصیت خود است ، پس عمل را در مقابل چنین غرضی انجام می‌دهد ، و پس از این برنامه عمل از محیط نفوذ و قدرت او بیرون خواهد شد .

و تعبیر بصیغه جمع ( لا يَقْدِرُونَ ) : برای اینکه بهمه موارد و مصادیق عاملیکه ریاکار است شامل شود ، مخصوصاً اینکه در جمله مشبّه نیز ( لا تَبْطُلُوا ) بصیغه جمع ذکر شده است ، و کلمه الّذی نیز بمفهوم مطلق جنس استعمال می‌شود که قهراً شامل افراد خواهد شد . و ضمناً در تعبیر بصیغه جمع زمینه اینجهت نیز آماده می‌شود که با افراد مبطلین اعمال نیز شامل گردد ، زیرا انفاق کنندگان با منت و اذی نیز ، قادر بنفوذ و اختیار داشتن در آنچه کسب کرده بودند از انفاق نخواهند داشت .

و أمّا تعبیر به کافرین : برای اینکه کفر بمعنی ردّ و بی‌اعتنایی کردن بحق است ، و شخص ریاکار نیز در حقیقت و در واقع نفس خود ، توجه و بندگی خداوند

متعال را رد کرده ، و اعمال خود را بديگران عرضه می‌کند . و همچنین شخص منت گذار غرض و هدف او از عمل خود معرفی کردن خود باشد .  
 پس در اینصورت اقتضاء و زمینه‌ای برای هدایت خداوند متعال باقی نخواهد بود ، زیرا چنین شخصی خواهنده خدا و طلب کننده سیر بسوی حق نیست ، تا خداوند او را هدایت فرماید .  
 رجوع شود به آیه ۲۵۸ .

#### روایت :

در مصباح الشریعه ( باب ۵۰ ) از امام ششم نقل می‌کند که : عمل خود را نشان مده بکسی که احیاء و اماته بدست او نیست ، و تو را بی نیاز نمی‌کند از چیزی ، و ریاء درختی است که میوه نمی‌دهد مگر شرک باطنی را ، و ریشه آن نفاق است ، و هنگام میزان کردن اعمال بشخص ریاکار گفته می‌شود که : بگیر ثواب عمل خود را از کسی که برای او انجام دادی .

#### توضیح :

آری شخص ریاکار بظاهر و سخن گفتن موحد است ولی در باطن مشرک باشد ، و بصورت خود را از مؤمنین بحساب می‌آورد ولی از قلب منافق بوده و ایمانی بخداوند متعال نداشته ، و در پی تحصیل عنوان و مقام و شخصیت و مال دنیا است .

او بظاهر عبادت خدا می‌کند ، ولی حضور و خضوع و خشوعی در مقابل مقام عظمت و جلال پروردگار متعال ندارد .

بسوی قبله و بجانب خداوند مواجه است ، ولی وجهه حقیقی قلب او بجانب مردم و زندگی مادی است .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- قول معروف : نکره موصوف مبتداء است ، و خیر خبر است . و مَغْفِرَةٌ عطف است به قول ، و کلمه خیر در معنی مفهوم افضلیت دارد ، و چون با حرف من استعمال بشود : در مفرد و تثنیه برابر می شود .
- ۲- یَتَّبِعُهَا : صفت است برای صدقه ، و اذی فاعل است .
- ۳- رثاء : مفعول له است ، و همزه برای تخفیف گاهی قلب به یاء می شود ، و از باب مفاعله و بمعنی ادامه خودنمایی است .

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمِ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلُّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ . - ۲۶۵ .

## لغات :

- وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ : و شبیه - آنانکه - انفاق می کنند .
- أَمْوَالَهُمِ ابْتِغَاءَ : مالهای خودشانرا - بخاطر طلب شدید .
- مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا : رضای مستمر - خداوند - و ثابت کردن .
- مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ : از - طرف نفسهای خودشان - مانند شبیه .
- جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ : باغی است - بجای متورم - رسیده آنرا .
- وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا : باران تند - پس آورد - میوه هایشرا .
- ضِعْفَيْنِ فَإِنْ : دو برابر - پس اگر .
- لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ : نرسد آنرا - باران تند .
- فَطُلُّ وَاللَّهُ : پس شبنمی باشد - و خداوند .

بما تَعْمَلُونَ بَصِيرًا : بآنچه - عمل می‌کنید - بینا است .

#### ترجمه :

و شبیه آنانکه انفاق می‌کنند اموال خودشانرا ، برای طلب شدید رضای مستمرّ خداوند متعال ، و برای تثبیت و تحکیم خود و عمل از جانب نفسهای خودشان ، مانند شبیه باغی است که در محلّ متورمی بوده و رسیده باشد آنرا باران تند زیاد ، پس آورده است .

میوه‌های خود را بدو برابر ، پس اگر نرسد آنرا باران تند ناچار آن محیط طراوات و لطافتی خواهد داشت ، و یا در آن محلّ شبنمی خواهد بود ، و خداوند متعال بآنچه عمل می‌کنید بینا است . - ۲۶۵ .

#### تفسیر :

۱- وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ :

ابتغاء : طلب کردن شدید است که مورد انتخاب و اختیار قرار گیرد .

و مَرْضَاتٍ : بمعنی موافق میل بودن است با پیش آمد - آیه ۲۰۷ .

و تثبیت : از ماده ثبوت است که بمعنی استقرار و استمرار آنچه بوده است ، در مقابل زوال . و تثبیت متعدی است .

و مِنْ : دلالت می‌کند به خروج و ابتداء و بیرون شدن .

در آیه ۲۶۱ و ۲۶۲ موضوع انفاق در سبیل خدا بحث شده بود ، و در اینجا از انفاق برای طلب رضای اِلهی سخن گفته شده است ، و اینمعنی اخصّ و مقام بالاتری است ، زیرا انسان در برنامه عمل خود به تنها در راه خدا بودن را قانع نمی‌شود ، بلکه می‌خواهد موافقت و رضای اِلهی را تحصیل کند ، و آن در صورتی حاصل می‌شود که همه شرائط و مقدمات لازم انجام گرفته ، و با اخلاص باشد .

و دیگر آنکه در این انفاق نظر به استقرار و محکم و ثابت کردن خود باشد در راه حق و الهی ، تا پیوسته توفیق ادامه طاعت و بندگی و انجام اعمال صالح را داشته باشد .

و البته این تثبیت قدمی است که از جانب بنده برداشته می شود تا زمینه و اقتضاء را برای تثبیت و تحکیم الهی آماده کند .

آری الطاف و فیوضات و توجهات خداوند متعال متوقف است به بودن زمینه مساعد و اقتضاء حال طرف ، و تا انسان بطور کلی از باطن خود طلب و درخواستی نداشته و زمینه و شرائط را موجود و مهیا نکرده است : قهراً از توجه لطف و رحمت الهی نیز محروم خواهد بود .

پس اطلاق تثبیت که بطور مطلق نسبت بعبد داده شود : صحیح نیست ، زیرا بنده هرگز چنین قدرت و توانایی ندارد که خود را در یک راه مطلوبی مستقر و ثابت کند ، آری او می تواند در همه امور زمینه را در حدود قدرت و اختیار خود آماده سازد تا از جانب خداوند متعال در مورد لطف و افاضه و رحمت قرار بگیرد .

## ۲- كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ :

جَنَّتْ : صیغه بناء مَرّه است ، از مادّه جنون که بمعنی پوشانیدن و پنهان کردن است ، و محیطی که از أشجار پوشیده شده است ، مانند باغ از مصادیق این معنی خواهد بود .

و رَبْوَةٌ : بوزن جَنَّتْ ، از مادّه رَبْو که بمعنی تورّم و بلند شدن با حصول زیادی است ، و اینمعنی علامت نرم شدن و رطوبت داشتن و استعداد زراعت و کشاورزی باشد ، و از این مادّه است ربا .

و إِصَابَهُ : از باب افعال و از مادّه صَوَّب که بمعنی رسیدن چیزی است که روی حق و جریان صحیح باشد ، و آن در مقابل خطاء است .

و از مصادیق آن فرود آمدن باران بموقع مناسب باشد .

و وابل: در آیه گذشته گفتیم که مراد باران تند و سنگین است و در ۱۶۱ گذشت که ضِعف بمعنی مثل و برابر باشد.

و أُكْلٌ: بوزن جُنْب، صفت است بمعنی آنچه خورده می‌شود.

و در اینجا شخصی که باصفا و خلوص باطن انفاق می‌کند: تشبیه شده است بزمین جنتی که نرم و متورّم و مستعدّ نزول باران تند باشد. و انفاق خالص تشبیه شده است بدرخت‌های آن باغ که سالم و بی آفت است. و درخواست و طلب مرضات و موافقت خداوند متعال به نزول وابل و باران شدید. و نزول رحمت و لطف روحانی که نتیجه رضای اِلهی است به آوردن میوه‌ها و نتیجه دادن نزول باران.

۳- فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ:

و طَلٌّ: بمعنی طراوت با رطوبت است، و طراوت بمعنی تر و تازه بودن است. و منظور از رطوبت نمناک شدن باشد، خواه در هوا صورت بگیرد بواسطه لطافت و یا در محیط زمین.

پس طَلٌّ صفت است بوزن صَعْب، و مراد در اینجا جَنّت است که چون در محیط مناسب و در سرزمین نرم و مرطوبی واقع شده است: قهراً باران هم نیاید، همیشه نمناک و تر و تازه خواهد بود.

و بَصِيرٌ: از مادّه بَصَرَ است که بمعنی شخص بینا و عالم است، و در مادّه رؤیت و نظر: قید علم منظور نیست.

پس بَصِيرٌ از اَسْمَاءِ حُسْنَى بوده، و دلالت می‌کند به کسی که متّصف باشد بصفّت علم و بینایی، البتّه این صفت درباره خداوند متعال ذاتی و مطلق و نامحدود و ازلی و ابدی باشد.

پس او بهمه اَعْمَالِ بندگان و نِیّات و ضمائر آنان بصیر بوده، و طبق واقعیت و روی میزان دقیق جزاء خواهد داد.

و این جمله در ۹۶ ذکر شده و توضیح داده شده است.



و أمّا در نیامدن و ابل که جنّت طَلّ و نمناک خواهد شد : در مشبّه عبارت می شود از باطن انفاق کننده که متمایل بتحصیل رضای اِلّهی بوده و پاک و صفاء و توجّه دارد که قهراً نرم و خاضع خواهد بود ، اگرچه بمرتبه رضای اِلّهی منتهی نگردد .

### روایت :

در سفینه البحار : روایت شده است که حضرت موسی ( ص ) عرض کرد : خداوندا آگاه کن مرا از علامت رضای تو از بندهات که چیست ؟ پس وحی کرد خداوند متعال باو که : زمانیکه دیدی مرا که آماده می کنم بنده خودمرا برای اطاعت من ، و منصرف می کنم او را از عصیان و خلاف من ، پس این علامت رضای من است .

و در روایت دیگر است که : چون متوجّه شدی که نفس تو مساکین و فقراء را دوست داشته ، و گردنکشانرا دشمن میدارد : پس این علامت راضی بودن من است .

### توضیح :

۱- اطاعت و امتثال امر و همچنین پرهیز کردن از خلاف و عصیان : علامت توجّه بارتباط و تحویل قرب است ، و آماده کردن این مقدمات از طرف خداوند متعال : کشف می کند از موافقت و رضای او از بنده خود که ارتباط و قرب او را می خواهد .

۲- اطاعت و فرمانبرداری بظاهر از جانب بنده و باختیار او صورت می گیرد ، ولی آماده ساختن مقدمات و وسائل از خصوصیات مکان و رفیق و مرتبی و وسائل زندگی و در مرتبه آخر تمایل و علاقه قلبی و حصول شوق بقاء ، لازمست از جانب خداوند صورت بگیرد ، زیرا این امور از اختیار انسان خارج است .

۳- مساکین و فقراء مؤمنین از مظاهر عالم ماورای ماده و از موارد رحمت و عطوفت حق متعال بوده ، و گردنکشان و زورگویان و ستمکاران از مصادیق دنیاپرستی و هوسرانی می‌باشند ، و از این لحاظ حبّ فقراء و بغض جبّارین علامت تمایل بعوالم روحانی و دور شدن از عالم ماده و محجوبیت ، و زمینه توجه پیدا کردن بسیر معنوی و قرب بخداوند متعال ، و مقدمه انزجار از دنیا و التذاذات و شهوات مادی خواهد بود .

### لطائف و ترکیب :

۱- و مَثَلُ الَّذِينَ: مبتداء است ، و كَمَثَلِ جَنَّةٍ : خبر است ، و معنی چنین می‌شود : و متمثل و بطور کلی شبیه آنانکه انفاق می‌کنند چون شبیه جنت و باغی است در محلّ متورّم . و مشبّه و مشبّه به در این آیه کریمه مخصوص منفقین و جنت نیست ، بلکه به عنوان کلی آنچه شبیه منفقین در مشبّه ، و عنوان کلی شبیه جنت در مشبّه به است ، مانند انفاق علم و نیرو ، و چون محیط علوم در سینه که مورد فیوضات بشود .

۲- اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتٍ : مفعول لأجله است از انفاق ، و کلمه تثبیتاً عطف است به اِبْتِغَاءَ .

۳- ضِعْفَيْنِ : حال است .

۴- فَطَلُّ : خبر است از مبتداء محذوف ، یعنی محیط باغ مرطوب و طلّ است و یا اگر وابل نشد فالموجود طلّ .  
بمناسبت دو معنی که برای طلّ ذکر شد .

أَيُّودٌ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ . - ۲۶۶ .

### لغات :

أَيُّودٌ أَحَدُكُمْ أَنْ : آیا - دوست می‌دارد - یکی از شما - اینکه .  
 تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ : باشد - برای او - باغی - از خرما .  
 وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ : و انگورها - جاری می‌شود - از .  
 تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ : زیر آن درختها - برای او است .  
 فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ : در آن باغ - از - هر - میوه‌ها .  
 وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ : و برسد او را - بزرگسالی - و برای او .  
 ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا : فرزندی باشد - ناتوانان .  
 فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ : پس برسد آن باغرا - باد فشار دادنی .  
 فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ : در آن آتش است - پس بسوزد باغ .  
 كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ : همچنین آشکار می‌کند - خداوند .  
 لَكُمْ الْآيَاتِ : برای شماها - نشانیهای خود را .  
 لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ : شاید شما - فکر و اندیشه کنید .

### ترجمه :

آیا دوست می‌دارد یکی از شماها اینکه باشد برای او باغی از درخت خرما و انگورها ، که جاری می‌شود از زیر آن درختها جویهای آب ، برای او باشد در آن باغ از همه میوه‌ها ، و فرا رسد او را بزرگ سالی و با او باشد فرزندی ضعیف و ناتوان ، پس برسد آن باغرا فشار دادنی از باد که با او باشد آتش ، بس بسوزد آن باغ و

درختها ، و همچنین آشکار و جدا می‌سازد خداوند متعال نشانیهای خود را ، شاید شماها تفکر و اندیشه کنید . - ۲۶۶ .

تفسیر :

۱- أَيْوَدُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ :

وَدَّ و مَوَدَّتْ : بمعنی تمایل و دوست داشتن چیزی است که بمرتبه حُب و مَحَبَّت نرسد ، خواه باقتضای طبع باشد یا غیر آن .

و نَخِيل : جمع نَخْل است ، مانند عبد و عبید ، و بمعنی درخت خرما باشد ، و نخل : اسم جنس است مثل تمر و تمرة .

و عِنَب : مفرد أعناب است ، و بمعنی درخت و میوه انگور بوده ، بحالت مجموع یا یکی از آنها باشد ، چنانکه در زیتون است .

و جریان : حرکت منظمی است که دقیق و در طول قرار بگیرد .

و نهر : جریان مایعی است که بتندی صورت بگیرد ، در جهت مادی باشد و یا روحانی ، و باین مناسبت به محلّ جریان آن که جوی آب است ، نهر گویند .

و تحت : از ظروف مکان و در مقابل فوق است ، یعنی پایین .

و ثَمَرَه : بمعنی محصول است ، مادی باشد یا روحانی ، و مأکول باشد یا غیرمأکول - و این لغات با تفسیر و تأویل آنها بطور اجمال در ۲۵ ذکر شده است .

در این آیه کریمه بمناسبت آیه گذشته که انفاق خالص بجنّت تشبیه شده بود ، و از طرف دیگر انفاق ریایی و غیرخالص بی نتیجه بود ، می‌فرماید : آیا شما در

زندگی مادی و ظاهری خود راضی هستید که باغ سرسبز و خرّم و پوشیده از انواع درختهای میوه را داشته ، و پس از مدتی که زمان پیری و عائله داری رسید ، باد

سوزانی آمده و همه درختهای باغ را بسوزاند !

در زندگی روحانی نیز لازمست که توجّه داشته باشید: اعمال و عبادات و نیکوکاریهای شما چون جنت سرسبزی است، ولی اگر برای آنها خلوص و طهارت و پاکیزگی از آلودگیها نباشد: در نتیجه باد تند و سوزانی از سوء نیّات و اعمال جمع شده، و آنها را خواهد سوزاند.

۲- و أَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضَعْفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ :

إِصَابَهُ در آیه گذشته گفتیم که: بمعنی رسیدن چیز است که بحق باشد.

و كِبَرٌ: در مقابل صِغَرٍ و بمعنی بزرگی است، و عظیم در مقابل حقیر است.

و ذُرِّيَّةٌ: در ۱۲۴ گفتیم که از ماده دَرّ که بمعنی نشر و پراکنده کردن باشد، و

ذُرّه بوزن فَعْلَه بمعنی پراکنده شده باشد.

و إِعْصَارٌ: بمعنی مطلق فشار آوردن است، خواه بوسیله باد صورت بگیرد و یا آتش و گرما و یا برودت و سرما و یا سیل آب و یا اسباب دیگر، و در اینجا بقرینه احتراق، باد تند سوزان و یا گرمای شدید است، و عَصْرٌ: حدوث فشردن است بطور مطلق و در إِعْصَارٌ که از باب اِفعال است، جهت صدور از فاعل منظور می شود. و تعبیر بصیغه مصدر: اشاره بشدّت و حدّت در عصر است.

و نار: در ۱۶۷ گفته شد که در اثر تموّج و حرکت در اجزاء شیء حاصل می شود، در جهت مادّی باشد یا روحانی، و در این مورد چون مربوط بجنت و اشجار مادّی است: قهراً نار و حرارت مادّی خواهد بود که بهر وسیله ای صورت بگیرد.

و تعبیر باعصار و احتراق هم اشاره بمنشأ و نتیجه حرارت باشد.

و حقیقت نار همان حرارت شدید است که موجب سوزاندن چیزهای دیگر گردد، چنانکه در سوزاندن هوا و باد گرم در محیطهای گرمسیر درختها و نباتات لطیف را مشاهده می کنیم، و مخصوصاً اگر بطور استثنایی صورت بگیرد.

و همینطوریکه در احتراق نباتات: اثر و خیری از آنها باقی نمی ماند، در احتراق

روحانی اعمال نیز که با آلوده بودن نیت حاصل گردد ، آثار معنوی آنها نیز بکلی منتفی می‌شود ، آنهم هنگامی این بی‌اثر بودن ظاهر می‌گردد که انسان نهایت احتیاج و فقر را پیدا کرده ، و از همه اسباب و وسائل منقطع شده است .

### ۳- کَذَلِكُ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ :

تبیین : بمعنی روشن کردن با جداسازی حق است .

و آیات : نشانیهای مقامات و صفات الهی است که از جهت تکوین باشد مانند احیاء طیر و انبات نباتات و نزول باران و طلّ در مورد لازم و احراق اشجار ، و خواه از جهت کلامی باشد چون هدایت افکار و بیان حقائق و روشن کردن خیر و صلاح و وظائف بندگان .

و با دقت و تفکر در این آیات : مقامات عظمت و احاطه و علم و قدرت و نفوذ و اراده او روشن خواهد شد .

و این جمله در آیه کریمه ۲۱۹ ذکر شده است که توضیحی از تفسیر کلمات در آنجا بیان شد ، و جالب اینستکه آن آیه نیز مربوط بود بانفاق از جهت مواد .  
و تفکر : بمعنی اندیشیدن و تأمل است که نتیجه بدهد .

آری انفاق از موضوعات بسیار مهمّ حیاتی و اجتماعی و وجدانی و الهی است که : هر چه در شرائط و مقدمات و فوائد و نتایج مادی و معنوی آن تفکر و تحقیق شود : بمورد خواهد بود .

### روایت :

در کافی ( باب الایمان و الکفر ح ۱۹ ) امام ششم ( ع ) فرمود : شماها در مدتهای اخذ شده و روزهای شمرده شده هستید : و مرگ بشما ناگهان در رسد ، کسی که خوبی کشت کند : درو می‌کند محصول را با غبطه و آرزوی بیشتر داشتن . و هر که بدی و شرّ کشت کند : درو می‌کند محصول را توأم با ندامت و پشیمانی . و

برای هر شخص کشت کننده‌ای همان باشد که خود کشت کرده است .

### توضیح :

همینطوریکه کشت حبوبات و تخمهای نباتی براساس سالم و بی عیب بودن آنها و مستعدّ شدن زمین و رعایت شرایط عمل و با مراقبت لازم از هر جهت محصول مطلوب می‌دهد : أعمال و طاعات و خدمات معنوی نیز چنین بوده ، و لازم است با صحیح بودن عمل و با قلب و نیت پاک و با حفظ همه شرائط و با برطرف کردن موانع صورت بگیرد ، تا نتیجه روحانی و اثر معنوی مناسب خود را بدهد .  
و چون عملی ناصحیح و آلوده با نیتهای فاسد و تاریک صورت گرفت : نباید انتظار برداشت محصول مطلوبی را کشید .

پس باید توجه داشت که : عملیکه از دو نظر مادی و معنوی ، ملحوظ و مورد توجه است ، می‌باید در مرتبه اول جهت معنوی را بدقت رعایت کرد ، زیرا جهت معنوی همیشه حاکم بر مادیات است ، و عمل مادی وقتی ثابت و پایدار و نتیجه‌بخش می‌شود که برخلاف برنامه معنوی جریان نداشته باشد .

### لطائف و ترکیب :

- ۱- من نخیل ، تجری : هر دو صفت باشند برای جنّت .
- ۲- له فیها من کلّ : له خبر از مبتداء محذوف مؤخر است ، اکلّ من کلّ الثمرات له فیها .
- ۳- و أصابه ، و له ذریّه : هر دو حال باشند .

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ. - ۲۶۷ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. - ۲۶۸.

## لغات :

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا : ای - کسانیکه - ایمان آورده‌اند .  
 أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتٍ : انفاق کنید - از - پاکیزه‌های .  
 مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا : آنچه - بدست آوردید - و از آنچه .  
 أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ : بیرون آوردیم - برای شما - از - زمین .  
 وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ : و قصد نکنید - چیز پلید را .  
 مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ : از آن - انفاق کنید و نیستید .  
 بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ : اخذ کننده آن - مگر - اینکه .  
 تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا : چشم پوشی کنید - در آن - و بدانید .  
 أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ : بتحقیق - خدا - بی نیاز - و ستایش شده است .  
 الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ : شیطان - وعده می‌دهد شما را .  
 الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ : بفقر - و امر می‌کند شما را .  
 بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ : بعمل زشت - و خداوند .  
 يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ : وعده می‌دهد شما را - بآمرزش - از او .  
 وَفَضْلًا وَاللَّهُ : و افزونی را - و خداوند .  
 وَاسِعٌ عَلِيمٌ : گسترش دهنده - دانا و محیط است .



## ترجمه :

ای آنکسانیکه ایمان آورده‌اند انفاق کنید از پاکیزه‌های آنچه تحصیل کرده‌اید ، و از آنچه بیرون آورده‌ایم برای شما از زمین ، و قصد نکنید که از چیز پلید انفاق کنید ، در حالیکه نیستید خود شما که از آن بگیرید ، مگر آنکه چشم پوشی کنید در آن مورد ، و بدانید که خداوند بی‌نیاز و ستایش شده است . - ۲۶۷ شیطان وعده می‌دهد شما را بفقیر و احتیاج ، و امر و دستور می‌دهد بعمل زشت ، و خداوند وعده می‌دهد شما را به آمرزش و افزونی نعمت ، و خداوند گسترش دهنده و عالم است . - ۲۶۸ .

## تفسیر :

۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ

## الأرض :

خداوند متعال پس از آنکه خصوصیات و شرائط انفاق را بیان کرد ، اشاره فرمود بخصوصیت مورد انفاق که : لازمست از آنچه خود بدست آوردید ، و پاکیزه و حلال و مطلوب است ، و یا از آنچه از زمین درآمده ، و تحت تصرف و مالکیت شما قرار گرفته ، و عنوان ظلم و غصب و تصرف عدوانی ندارد : بدیگران انفاق کنید ، و بطور کلی آنچه را که از نظر شرع و عرف مطلوب و مورد پسند است : برای انفاق انتخاب نمایید .

و در ۲۶۱ گذشت که انفاق عبارتست از انتهای رسانیدن جریانی را در خارج ، چون اتمام هزینه برای فردی یا عائله‌ای بحدّ لازم .

و طیب : در مقابل خبیث و بمعنی پاکیزه است ، و در ۵۷ گفته شد که طیب بوزن فعلیل از ماده طیب است ، و طیب و پاکیزگی در هر موضوعی بتناسب آن بوده ، و مفاهیم مختلفی پیدا می‌کند .

چون طیب در خوراک ، یا در پوشاک و یا محلّ و یا سخن و یا در زندگی ، و غیر اینها که لازمست از نظر عرف و شرع مطلوب و مورد رغبت بوده ، و پلید و مستکره نشود .

و در مورد ما کسبتم : بقید طیب بودن ذکر شده است ، و در مورد ما اخرجنا : بقید لکم ، زیرا در جریان کسب و تحصیل مال هر دو نوع از طیب و غیرطیب متصوّر و واقع می‌شود ، ولی در موضوع خروج از زمین که از جانب خداوند و بحال طبیعی صورت بگیرد ، غیرطیب نخواهد بود ، مگر آنکه بواسطه بدست آوردن و تصرف در آن و مداخله نامربوط پیدا کند .

۲- و لا تيمّموا الخبيث منه ترفقون و لستم باخديه الا ان تغمضوا فيه واعلموا ان الله غني حميد :

تيمّم : از ماده آم و اصل آن تأمّم است ، بمعنی قصد کردن چیزی است از مقابل . و از اینمعنی است تيمّم اصطلاحی فقهی که از آیات مربوط به تيمّم گرفته شده است ، مانند - فتيمّموا صعيداً .

و کلمه - و لا تيمّموا در اصل و لا تيمّموا بوده است ، یعنی قصد نکنید در مقابل خود چیز پست و پلید و خبيث را که از آن انفاق نمایید ، و چون نظر بموضوع خبيث است : کلمه منه مقدم شده است .

و اغماض : بمعنی چشم پوشی است در تمایل پیدا کردن بجهتی ، خواه این چشم پوشی با چشم ظاهری باشد یا با چشم قلبی باطنی .

و منظور اینستکه : در مقام انفاق توجه و قصد شما بطرف چیز پلید و پست نباشد که از آن انفاق کنید ، زیرا خود شما هم اگر چنین چیز پلید را بدهند قبول نخواهید کرد ، و شخص مؤمن می‌باید برای دیگران بخواهد آنچه را که برای خود دوست می‌دارد .

و گرفتن چنین چیزی محتاج بتکلف و اغماض است ، و نباید چیز را که انسان با

اغماض و چشم پوشی می پذیرد ، بدیگران بدهد .  
و لازمست توجه باشد که : انفاق باید بقصد خالص و در راه خدا صورت بگیرد ،  
پس بطوریکه گفتیم در ( ابتغاء مرضات اللّٰه ) نظر در انفاق حقیقی تحصیل  
مرضات و تحقق اخلاص بخداوند متعال بوده ، و طرف انفاق کننده می باید خدا  
باشد .

پس چگونه شخص مؤمن بخدا یک چیز پلیدپرا می تواند به محضر خداوند  
متعال عرضه کرده و بحساب او آورد .  
و خداوند متعال غنی و حمید است ، یعنی از انفاق مردم بی نیاز بوده ، و حمد و  
ستایش برای او ثابت است .

آری همه این تکالیف و احکام الهی بخاطر تکمیل نفوس و تربیت آنان و برای  
برطرف کردن ضعف و انحراف انسانها است ، و اگر نه همه نعمتهای ظاهری و باطنی  
و هرگونه خوبی و احسانی که جلوه کند : از جانب او باشد ، و در سوره حمد گذشت  
که همه ستایشها مخصوص او است ، زیرا نعمت و خوبی همه از او باشد .  
و این دو اسم از أسماء مطلق خداوند متعال بوده ، و استعمال آنها درباره  
دیگران بنحو اطلاق و حقیقت صحیح نباشد .

و این شیطان دور از حقّ از جنّ یا از انس است که شماها را با فقر و نیازمندی  
می ترساند ، و عاقبت این اعمال خیر را تنگدستی و مضیقه معرفی کرده ، و شما را  
دعوت می کند بهوسرانی و شهوت پرستی و اعمال زشت .

۳- الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَ  
فَضْلًا :

شیطان : از ماده شطن و بمعنی میل و انحراف از حقّ و با تحقق اعوجاج است ،  
و از لغت عبری و سریانی اخذ شده است .  
و اینکلمه درباره انسان و جنّ و حیوان اطلاق می شود .

و وعد : عبارتست از تعهد کردن بأمری خیر باشد یا شرّ - آیه ۲۳۵ .  
و فقر : عبارتست از ضعفی که موجب پیدایش نیازمندی گردد ، و آن در مقابل غناء باشد . و بزرگترین فقر از جهت ذات شیء حاصل شود ، و أمّا از جهات دیگر ، مانند فقر در علم و اخلاق و مال و ادب و غیر آنها باشد .  
و فحشاء : مؤنث افحش است چون أسود و سوداء ، از مادّه فحش که بمعنی قبیح و زشت آشکار است . و فحشاء عبارتست از صفت یا برنامه‌ای که زشت و آشکار شود .

و أمر : فرمان دادن و درخواست چیزی را کردن است از طرف عالی .  
و مغفرت : پوشانیدن و محو کردن آثار خطاء و خلاف باشد .  
و فضل : افزونی دادن بیش از حدّ لازم است - آیه ۲۳۷ .

آری کسیکه از جنّ و انس صفات شیطانی داشته و از صراط حقّ منحرف گشته و اعوجاج پیدا کرده است : قهراً از مبدء فیض و رحمت و از دریای نور و بی نیازی نامحدود منقطع گشته ، و نظر و دید او محدود و محصور بعالم و اطراف وجود خود خواهد بود ، و از این لحاظ بجز محدوده افکار و صفات ضعیف عالم خود را درک نکرده ، و از عوالم وسیع روحانی و از نورانیّت نامتناهی و قدرت و نفوذ و علم نامحدودِ الهی غفلت خواهد کرد .  
و در اینصورت محیط زندگی او سراپا فقر و احتیاج و محدودیت و کوتاه نظری و انحراف و اعوجاج خواهد بود .

و در مقابل شیطان : نور نامتناهی رحمن و عالم نامحدود لاهوت و گسترش رحمت مطلق و فضای وسیع نفوذ قدرت محیط است که شخص وارد در این محیط غرق نور و رحمت گشته ، و پیوسته از فیوضات و انوار و تجلیات لاهوتی استفاضه خواهد کرد .

پس شیطان باقتضای ذات منحرف و محدود خود ، پیوسته بفطرت و حال یا

بزبان دعوت به فقر و نیاز کرده ، و امر به فحشاء و منکر می‌کند ، ولی خداوند متعال باقتضای ذات غنی و پاک و نامحدود خود ، همیشه خواستار محو آثار لغزش و خطاء و عصیان بوده ، و دعوت بسوی پیشرفت حقیقی و موفقیت و کمال و افزونی می‌کند .

و تعبیر به ماده و عده : برای اشاره به محکم بودن تعهد است که در هر دو جهت باقتضای صفات ذاتی رحمانی و شیطانی باشد .

و تعبیر در مغفرت بکلمه منه : اشاره است به شمول رحمت مخصوص از جانب خداوند متعال که موجب محو آثار خطاء شود .

و ضمناً از تعبیرات و مقابلهت رحمن و شیطان و از مفهوم وعده ، فهمیده می‌شود که : منظور در آیه شریفه پیروی کردن و حرکت کردن در راه رحمن و شیطان است که متعلق وعده باشد .

#### ۴- و اللّٰهُ وَّاسِعٌ عَلِيمٌ :

در آیه ۲۴۷ گذشت که : واسع : بمعنی گسترش دهنده مطلق و از هر جهت ، قدرت و علم و حیات ، باشد .

و علیم : بمعنی ذات محیط علمی بهمه موجودات باشد .

و این دو صفت اقتضاء می‌کند که : در محیط حکومت و نفوذ او خطاء و مضیقه و انحراف و لغزشی صورت نگیرد .

#### روایت :

در درّ منثور از مسند احمد نقل می‌کند که : مثل انسان شبیه است بچیزیکه انداخته بشود در پیشروی خداوند متعال و شیطان ، پس اگر خداوند آنرا بخواهد برداشته و از تصرف شیطان خارج می‌کند ، و اگر مطلوب و مورد توجه او نشود : اعراض کرده ، و در اختیار شیطان قرار می‌گیرد .

## توضیح :

آری انسان در میان دو راه متوقف شده ، و خواه و ناخواه باید یکی از این دو راهرا انتخاب کرده ، و پیش برود ، و چون جهان طبیعت و اسباب و وسائل مادی در همه جا جلوه گر است : انسان باید بخود آمده ، و فریب این ظواهر را نخورده ، و زمینه را برای دستگیری و توجّه و لطفِ اِلَهِی آماده سازد .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- مِنْ طَيِّبَاتٍ : مفعول أَنْفَقُوا مقدر است ، و آن نفقه است .
- ۲- مِنْهُ تُنْفِقُونَ : حال است از ضمیر تَيَمَّمُوا .
- ۳- أَنْ تُغْمِضُوا : حال است ، و مفعول آن محذوف است .
- ۴- يَعِدُكُمْ : این ماده دو مفعول برمی دارد ، و الْفَقْرُ ، و مَغْفِرَةٌ ، مفعول دوم باشد .

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ . - ۲۶۹ و مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ . - ۲۷۰ .

## لغات :

- يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ : می آورد - حکمت را - کسیرا که - می خواهد .  
 وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ : و کسی که - آورده شده او را - حکمت .  
 فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا : پس بتحقیق - آورده شده است - برتری .  
 كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا : بسیار - و متوجه نمی شود - مگر .

أُولُوا الْأَلْبَابِ : صاحبان - عقلهای خالص .  
 و ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ : و آنچه - انفاق کنید - از .  
 نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ : هزینه‌ای - یا - عهد کردید .  
 مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ : از عهدی - پس بتحقیق - خداوند .  
 يَعْلَمُهُ و ما لِلظَّالِمِينَ : می‌داند آنرا - و نیست - برای ستمکاران .  
 مِنْ أَنْصَارٍ : از - یارانی .

#### ترجمه :

می‌آورد حکم قاطع و یقینی را بهر کسی که می‌خواهد ، و کسی که آورده شد او را حکم یقینی پس بتحقیق آورده شده است برتری و نیکویی بسیار را ، و بیاد نیاورده و متوجه نمی‌شود مگر صاحبان عقلهای خالص . - ۲۶۹ و آنچه انفاق کردید از هزینه‌ای و یا پیمان و عهدی کردید از عهدی ، پس بتحقیق خداوند می‌داند آنرا ، و نیست برای ستمکاران از یارانی . - ۲۷۰ .

#### تفسیر :

۱- يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ و مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا :

و بتناسب احکام دقیقی که در رابطه انفاق و خصوصیات آن ذکر شد ، اشاره به حکمت فرمود .

و حکمت : در ۲۵۰ گفتیم که حکمت بناء نوع از حکم و فرمان قاطع است ، در هر رشته‌ای که باشد ، از احکام تشریعی و معارف الهی و حقایق یقینی ، و این قبیل از احکام یقینی و قاطع لازم است از جانب خداوند متعال القاء و افاضه بشود ، و هرگز با تحصیل و اکتساب بدست نیاید ، و بعبارت دیگر می‌باید از راه شهود که دید حق یقینی است مشاهده گردد ، تا بقاطعیّت و یقین تلقی شود .

و عجیب اینستکه : فلسفه صناعی را که از راه استدلال عقلی و فکری تحصیل می‌شود ، بنام حکمت معرفی کرده ، و برای دلخوشی و تسکین خاطر خود با این آیه کریمه استشهاد می‌کنند ، در صورتیکه مسائل فلسفی و بلکه عرفان علمی نیز بجز ظنّ و گمان چیزی افاده نمی‌کند .

آری یقین و شهود است که : قلب انسان را اطمینان بخشیده و نور ایمان را در دل روشن کرده ، و اضطراب و تردید و توهم و شک را از صفحه قلب بزدايد ، اینست که : فرمود: اگر کسی را آورده شد حکمت ، پس بتحقیق آورده شده است او را خیر بسیار .

و اینمعنی در جریان شهود یقینی حاصل می‌شود ، نه در تحصیل علوم اکتسابی اگرچه علم عرفان باشد .

و اما بدست آوردن شهود و یقین : منحصر است به تزکیه و تهذیب نفس و تحصیل مقام عبودیت که تفصیل آنها در کتب سیر و سلوک مضبوط است .  
و اما تعبیر بکلمه ایتاء نه إعطاء : زیرا ایتاء بمعنی آوردن و نزدیک ساختن است که در اینمورد مناسب است ، بخلاف إعطاء که بمعنی دادن و بخشیدن و تأدیه بوده و مناسب مفهوم شهود نیست .

آری حکمت عبارتست از شهود قاطع و یقینی در موضوعات حقایق و معارف إلهی ، و آن پیدایش ارتباط و حصول حالت مقابله و انعکاس نور حقیقت و دید بصیرت بنحو حقّ الیقینی است ، و اینمعنی شبیه رؤیت چشم است که بوسیله انعکاس نور از جسم حاصل شده ، و چشم آن جسم را می‌بیند .

و چون این شهود از اختیار انسان خارج بوده ، و محتاج است به مقابل آوردن و نشان دادن ، چنانکه در رؤیت اجسام خارجی نیز چنین است : از این لحاظ با جمله - مَنْ يَشَاءُ - تعبیر شده است .

و در ۲۶۱ گفته شد که مشیت إلهی متوقف است بتحقیق اقتضاء و زمینه در



طرف ، و اینمعنی با موارد فرق پیدا می‌کند .

## ۲- و ما یذکرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ :

کلمه یذکرُ : اصل آن یتذکرُ از باب تفعّل و از ماده ذکر است که بمعنی یاد کردن مطلق است بزبان باشد یا بقلب یا بشهود .

و تذکرُ : برای مطاوعت تذکره است ، و تذکره همین آیاتِ اِلَهِی است که موجب تذکرُ بنده می‌شود که توجّه و تنبّه پیدا کند .

و اَلْبَابِ : جمع لُبّ است ، در ۱۷۹ گفته شد که بمعنی چیز خالص و پاک باشد ، و لبّ انسان عقل و یا روح او است که از اخلاط و آلودگیها پاک بشود .

و چون موضوع کلام در ایتاء حکمت و شهود یقینی است : ناچار تذکرُ و تنبّه و توجّه در اینجهت مخصوص خواهد شد بأفرادیکه صاحبان روح پاک و خالص بوده ، و از آلودگیها تهذیب گردند .

آری ایتاء معارف و حقایق بنحو شهود و یقین : صددرصد در صورت تحقّق خلوص و طهارت نفس امکان‌پذیر است .

و اینمطالب نه بآن معنی است که با ما تحصیل علوم و اکتساب آنها بشرط نیت پاک و توأم با برنامه حسن عمل مخالف باشیم .

البته در هر موردیکه خلوص نیت و حسن عمل و توجّه باطاعت اوامرِ اِلَهِی نشد : نتیجه معکوس و نامطلوبی خواهد بود .

## ۳- و ما أنفقتم من نفقةٍ أو نذرتم من نذرٍ فإنَّ اللَّهَ یَعْلَمُهُ و ما لِلظالمین من

أنصار :

۱- إنفاق : هزینه دادن است ، و نَفَقَه : اسم باشد برای هزینه .

و نذر : بمعنی تعهد و از لغت عبری و سریانی گرفته شده است .

و این ماده در عربی بمعنی ترسانیدن با قول است ، در مقابل تبشیر .

و پس از اشاره کردن بدقایق و لطایفیکه ذکر شد ، می‌فرماید : توجّه داشته

باشید که آگاهی و علم خداوند متعال بهمه خصوصیات اعمال خارجی و نیت قلبی شما محیط باشد، و او می‌داند آنچه را که شما انفاق می‌کنید از کم و زیاد، و آنچه پس از انفاق بازگو کرده و منت می‌گذارید، و آنچه در عمل خود اخلاص یا ربا می‌نمایید، و آنچه تعهد کرده و مطابق آن عمل می‌کنید یا نه، و آنچه انفاق و نذر شما در راه خداوند مصرف می‌شود یا نه!

و بدانید که: اگر در جریان انفاق یا نذر ظلمی صورت بگیرد، و از این راه گرفتاری و عذابی را دچار گردید: هرگز نخواهید توانست خودتانرا نجات داده و یاورانی داشته باشید.

**أَمَّا تَحَقُّقُ ظَلَمٍ:** مانند امتناع از پرداخت نفقاتیکه بر ذمه او واجب شرعی است چون حقوق لازم و زکوة و خمس، و یا آنچه تعهد کرده و عمل نمی‌کند، و یا از لحاظ کیفیت و کمیت مخالفت می‌کند، و یا رعایت شرائط نمی‌کند.

**وَأَمَّا نِدَاشْتَنُ أَنْصَارٍ:** برای اینکه نصرت یاری کردن کسی است در مقابل طرف مقابل، و در اینمورد طرف مقابل مظلومین و افرادی هستند که حقوق آنها ضایع شده است، و کسیکه در این جریان به شخص ظالم یاری کند: در حقیقت شریک ظلم و جرم شده، و او نیز حقوق مظلوم را به نسبت عمل خود ضایع کرده است. و **أَمَّا تَعْبِيرُ دَرِإِنْفَاقٍ بِنَفَقَةٍ** و در نذر بمصدر: برای اینکه نذر بمعنی تعهد قلبی است، و آن وجود خارجی ندارد، و از این نظر باید بصیغه مصدر تعبیر آورد. ولی هدف در انفاق در نظر گرفتن خصوصیات مصداق خارجی آن که نفقه است، می‌باشد.

و ضمناً در این آیه کریمه شخص مُنْفِقٍ و نذر کننده را بدو امر بسیار مهمّ متوجه فرمود، تا در عمل خود آنها را مورد توجه قرار بدهد.

أوّل - آگاهی و احاطه خداوند متعال بخصوصیات اعمال او.

دوم - نبودن یارانی برای او هنگام رسیدن به حساب او.

## روایت :

در تفسیر عیاشی عن سلیمان بن خالد ، از امام ششم از تفسیر آیه کریمه - و مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ - پرسیدم ؟ فرمود : حکمت عبارتست از معرفت و تفقه در دین ، و کسیکه از شما فقیه باشد او حکیم است ، و کسی از مؤمنین نیست که می‌میرد ، و او مبعوضتر باشد نزد ابلیس از فقیه .

## توضیح :

در آیه ۸۹ گفتیم که معرفت و عرفان : عبارتست از آگاهی و علم به خصوصیات و آثار شیء و تمییز آن از چیزهای دیگر ، و آن اخص باشد از مفهوم علم .  
و فقه و فقاہت : عبارتست از فهم که روی دقت و تأمل صورت بگیرد ، و آن مخصوص کلام نیست ، بلکه شامل بهمه امور می‌شود .

پس چون مقید بدین شده است ، و دین بمعنی خضوع پیدا کردن در مقابل مقررات معین باشد ، شامل احکام تشریعی و معارف الهی و حقائق دینی خواهد بود ، و اختصاصی بأحکام فقهی اصطلاحی نداشته ، و بلکه انصراف بمعارف الهی دارد .

پس مفهوم معرفت و فقاہت نزدیک می‌شود بمفهوم حکمت ، و همینطوریکه حکمت در لغت و در آیات و روایات غیر از حکمت اصطلاحی است ، فقه در لغت و آیات و روایات نیز غیر از علم مصطلح فقاہت باشد .

و مفهوم مسلم از این دو کلمه همان معنی حکمت است که در ذیل آیه کریمه شرح و تفسیر گردید .

و فقیه باین معنی است که از هر جهت نزد ابلیس مبعوض باشد ، نه فقیه اسمی و حکیم اصطلاحی .

## لطائف و ترکیب :

- ۱- و مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ : مَنْ مبتداء ، و حکمت مفعول دوّم ، فقد اوتی خبر مبتداء باشد .
- ۲- ما أنفقتم : ما موصول و مبتداء است . و مِنْ نفقة بیان است از موصول .
- ۳- أو نذرتم : عطف است به جمله أنفقتم .
- ۴- فانّ الله : جمله خبریه است از مبتداء موصول .

إِنْ تُبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفَوْهَا وَتُؤْتُوها الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ . - ۲۷۱ لَيْسَ عَلَيْكَ هُدْيُهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّفَ الْيَكْمَ وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ . - ۲۷۲ .

## لغات :

- إِنْ تُبَدُّوا الصَّدَقَاتِ : اگر - آشکار کنید - عطاهای خود را .  
 فَنِعِمَّا هِيَ وَ إِنْ : پس خوب است آنچه - آنست - و اگر .  
 تُخْفَوْهَا وَ تُؤْتُوها : پنهان کنید آنها را - و بیاورید آنها را .  
 الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ : به نیازمندان - پس آن - برگزیده است بشما .  
 وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ : و می پوشاند - از شما - از - بدیهای شما .  
 وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ : و خداوند - بآنچه - عمل می کنید .  
 خَبِيرٌ لَيْسَ عَلَيْكَ : آگاهست - نیست - بر تو .  
 هُدْيُهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ : هدایت آنان - ولی - خداوند .  
 يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ : هدایت می کند - کسی را که - می خواهد .

و مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ : و آنچه - انفاق می‌کنید - از - چیز برگزیده .  
 فَلِأَنْفُسِكُمْ : پس برای نفسهای خودتان است .  
 و مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا : و انفاق نمی‌کنید - مگر .  
 ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ : طلب شدید - شأن و مقام - خداوند .  
 و مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ : و آنچه - انفاق می‌کنید - از - خیر .  
 يُؤْتِ الْيَكْمَ : تتمیم می‌شود جزای آن - بسوی شما .  
 و أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ : و شماها - ستم دیده نمی‌شوید .

## ترجمه :

اگر آشکار کنید عطاهای خودتانرا : پس چه نیکو است آنچه چنین باشد . و هرگاه پنهان بدارید و بیاورید آنها را به افراد نیازمند : پس آن برگزیده‌تر باشد برای شما ، و می‌پوشاند از شما از بدیهای شما را ، و خداوند بآنچه عمل می‌کنید آگاهست . - ۲۷۱ نیست بر تو هدایت آنان ، و لکن خداوند متعال هدایت می‌کند کسیرا که می‌خواهد ، و آنچه انفاق کنید از چیز نیکو و برگزیده پس برای نفسهای خودتان باشد ، و انفاق نمی‌کنید مگر بعنوان طلب شدید مقام پروردگار متعال ، و آنچه انفاق کنید از چیز نیکوی برگزیده بانجام رسیده می‌شود برای شما اجر آن ، و شماها ستم‌دیده نمی‌شوید . - ۲۷۲ .

## تفسیر :

۱- إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ  
 و يُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ :

إبداء : افعال است از ماده بَدَّوْ که بمعنی ظهور آشکاری است که خود بدون قصد و اختیار ظاهر شود . و إبداء در مقابل اخفاء و کتمان است . چنانکه ظهور در مقابل

بُطون باشد .

و نِعَمَ : از أفعال مدح و ذمّ است که پس از آن دو اسم ذکر می‌شود ، أُولَى - اسم نکره معرّف بلام عهد ذهنی . دوّمی - اسم معینی مخصوص بمدح یا ذمّ . مانند - نِعَم الرجلُ زید .

و أفعال مدح و ذمّ در مقام إنشاء استعمال می‌شوند نه إخبار .  
و أَمَّا نِعْمًا - در أصل نعم ماهی است ، که ما موصول است بصله محذوف ( ابدی الصدقات ) ، و هی مخصوص بمدح باشد . و برای اینکه حذفی نشود : ما ، را نکره بمعنی الشیء می‌گیریم ، یعنی نعم الشیء المعهود ذهناً او ذکراً هی . و تمییز گرفتن درست نیست .

و صَدَقَات : جمع صدقه است ، و در ۱۹۶ گذشت که بمعنی عطایی باشد که روی صدق به بندگان نیازمند داده شود .

و اِيتَاء : بمعنی آوردن بنحو سهل و جریان طبیعی است ، و چون نظر باخفاء و پنهان داشتن است : از اینجهت بایتاء تعبیر شده است نه باعطاء و امثال آن ، زیرا ایتاء بجهت پنهان داشتن مناسبتر باشد ، که در اعطاء خود طرف و نزدیکان او متوجه می‌شوند بجریان و بشخص عطاء کننده ، بخلاف آوردن بجانب او بپنهانهای مختلف که حتی خود طرف هم توجه نداشته باشد ، مثل اینکه در تاریکی و یا بوسیله دیگری که شناخته شده نیست ، داده شود .

و تَكْفِير سَيِّئَات : عبارتست از ردّ ساختن و پوشانیدن سیئات از وجود آنان ، بنحویکه آثار سیئات از آنان محو گردد . و در ۱۶۹ گفتیم که سُوء : اسم مصدر و بمعنی چیز است که نامطلوب و بد باشد ، خواه در اعتقادات باشد و یا در اخلاقیات و یا در اعمال خارجی ، و بد شدن اعمّ است از جهت عقلی باشد یا شرعی .

و در این آیه کریمه از نظر آشکار کردن و یا پنهان ساختن صدقات بحث شده است ، و می‌فرماید هر کدام آثاری دارد .

آشکار کردن صدقات از نظر خود عمل که ترویج حق و اشاعه عمل نیکو و پسندیده‌ای است : بسیار خوب است ، مخصوصاً اینکه عنوان خدمت بخلق و دستگیری ضعفاء بوده ، آنهم با صدق نیت و حسن عمل ، و از این لحاظ است که در اینمورد با کلمه صدقات تعبیر شده است .

و **أَمَّا إِخْفَاءُ صَدَقَاتٍ** : مطلوب و پسندیده بودن آن از نظر شخص صدقه دهنده باشد ، زیرا در صورت إخفاء آن از مرحله ریا و خودستایی و توجه بنفس دور شده ، و باخلاص در نیت و عمل نزدیک خواهد شد . و در مرتبه دوم این برنامه سبب می‌شود که انسان باطن خود را از آلودگیها و تمایلات نفسانی تهذیب و تطهیر کند ، و این مجاهدت با نفس زمینه را برای تکفیر سیئات از جانب خداوند متعال آماده ساخته ، و سیئات اخلاقی و عملی که از آلودگی نفس حاصل می‌شد با توجه و عنایت پروردگار متعال برطرف می‌گردد .

آری موفقیت و یاری کردن خداوند متعال در همه موارد پس از آمادگی و زمینه سازی خود انسان صورت می‌گیرد .

## ۲- **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ :**

این جمله در آیه ۲۳۴ ذکر و تفسیر شد ، و گفتیم که : امثال این جمله شریفه در مواردی ذکر می‌شود که عمل قابل تأویل و ظاهر و باطنی پیدا کند .  
و **خبیر** : فعلیل از ماده خُبر که بمعنی اطلاع و آگاهی نافذ و دقیق و محیط باشد .  
و از لحاظ این خصوصیت است که در اینمورد آمده است .

و فرق این جمله کوتاه جامع با جمله - **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** - اینست که بصیر در موارد احاطه بظواهر امور مادی یا معنوی استعمال می‌شود ، چنانکه در آیه کریمه ۲۶۵ گذشت . و **خبیر** در موارد احاطه بلطائف و خصوصیات آشکار و پنهانی امور .

## ۳- **لَيْسَ عَلَيْكَ هُدْيُهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ :**

هدایت : بمعنی راهنمایی کردن و نشان دادن راه حق از باطل و سوق دادن است بسوی خیر و صلاح ، در جهت مادی یا معنوی .

و هدایت شدن و راه یابی باختلاف افراد و مقتضیات و شرائط و زمینه‌های موجود و حالات و صفات و مراتب فهم و عقل ، فرق کرده ، و هرکسی بنسبت خصوصیات داخلی و خارجی خود باید هدایت بشود ، و از این لحاظ وارد شده است که : راههاییکه بسوی خداوند متعال منتهی می‌شود بشماره نفوس خلق است .

و گذشته از همه این جهات : شخص مهتدی باید قلب او شوق و علاقه و تمایل جدی پیدا کند ، و آماده شدن اسباب و علل ظاهری کافی نیست ، و شوق و تصمیم قلبی می‌تواند همه اسباب و وسائل و مقدمات را فراهم کند ، ولی وسائل ظاهری نمی‌تواند تصمیم و شوق و علاقه را در قلب ایجاد کند .

پس ما اگر دقیق باشیم : خواهیم فهمید که مقدمات مادی و معنوی هدایت بدست خداوند متعال و در تحت قدرت و اراده نافذ و حاکم او بوده ، و او با علم و قدرت نامحدود خودش می‌تواند هر چه بخواهد ایجاد کند .

آری خداوند متعال با اراده نافذ خود علم و قدرت دارد که بدون کوچکترین مانع ، همه اسباب لازم و تمام شوق و تمایل را برای هر کسی که صلاح دیده و زمینه و مقتضی در وجود او هست ، آماده و ایجاد فرماید .

و اینمعنی از قدرت و وسع دیگران بیرون باشد .

و در ۲۵۸ گفتیم که : هدایت مشروط است به بودن زمینه و اقتضاء .

و ضمناً معلوم شود که : وظیفه رسول خدا در رسالت خود ، آماده ساختن مردم و زمینه سازی برای هدایت اِلهی است ، چنانکه می‌فرماید : **يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُم - ۲/۶۲** .

۴- **وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجهِ اللَّهِ :**

وجه : توضیح و معنی آن در آیه ۱۴۸ بیان شد ، و آن عبارتست از چیزیکه مورد



توجه و مواجهه قرار می‌گیرد، خواه در موضوعات مادی باشد و یا روحانی، و اینمعنی باختلاف موجودات متفاوت می‌شود.

در اینجمله شریفه باز رجوع می‌شود بموضوع انفاق که از لحاظ نتیجه و آثار معنوی و جزای آن سخن گفته شود، و فرمود:

آنچه شما انفاق کنید اجر و ثواب آن بخود شما برگشت می‌کند، زیرا انفاق عبارتست از ایفاء هزینه به نیازمندان، و اینمعنی از نظر مادی و ظاهری بخاطر نفع رسانیدن بطرف است. و اما از نظر اثر و نتیجه معنوی: از هر جهت عاید بانفاق کننده خواهد شد.

آری او صاحب عمل است، و بمیزان عمل او از جهت ظاهر و معنی، جزاء و نتیجه داده خواهد شد، و چون شرائط انفاق و لزوم نیت اخلاص در آیات گذشته معلوم شده، و هم در اینجا روشن شد که نتایج معنوی انفاق بخود انسان عاید می‌گردد: از این لحاظ فرمود: شما مؤمنین انفاق نمی‌کنید مگر برای طلب کردن وجهه الهی.

پس لازم نیست که اینجمله حال باشد از ضمیر مخاطب، و اینمعنی که گفته شد مؤکدتر و قاطعتر از حال بودن است، زیرا تعبیر با جمله نفی و خبریه: برای ادعای اینستکه آنان هرگز انفاق نمی‌کنند مگر بخاطر طلب جدی داشتن وجهه الهی.

##### ۵- و ما تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤْفَ إِلَيْكُمْ و أَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ :

یُؤْفَ: أصل آن یُؤْفَى از مضارع مجهول باب تفعیل که بخاطر جواب شرط بودن حرف آخر حذف شده است. و توفیه: بمعنی پایان رسانیدن و انجام دادن برنامه یا عملی است برای شخصی، توفی از باب تفعّل در ۲۳۴ گفته شد که: بمعنی اختیار وفاء است که برای مطاوعه توفیه باشد.

و در اینجمله شریفه باز بطور مطلق درباره جزای انفاق و پایان رسانیدن و

تتمیم آن از هر جهت تصریح کرده ، و می‌فرماید که : آنچه انفاق کنید از چیز نیکو و پسندیده و مفید برای فقراء ، جزای آن برای شما تا آخرین مرتبه رسانیده می‌شود .

و شما در جهت جزا دادن ستمدیده نخواهید شد .  
و تعبیر با ستم : برای اینست که فرمود : **و ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ** ، یعنی نتیجه و جزای انفاق مخصوص شما باشد ، و در اینصورت کوتاهی در توفیه جزاء موجب تضییع حق آنان خواهد بود .  
و **أَمَّا قِيْدُ خَيْرٍ** : برای اینکه در پنج آیه پیش فرمود : **أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ ... و لَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ** ، و انفاق از خبیث ممنوع باشد .  
و **أَمَّا تَعْبِيرُ** در توفیه بصیغه مجهول : برای اشاره کردن است بمطلق بودن توفیه ، که بهر وسیله‌ای صورت بگیرد واقع خواهد شد .

### روایت :

در تفسیر صافی از امام ششم ( ع ) نقل می‌کند : آنچه خداوند متعال فرض و واجب کرده است برای بندگان خود ، پس آشکار کردن آن أفضل و بهتر است از پنهان داشتن آن ، و آنچه بطور استحباب وارد شده است پس إخفاء آن أفضل باشد از اعلان و آشکار کردنش ، و هرگاه مردی زکوة واجب از مال خود را بر دوش گرفته و در روز روشن و آشکارا در میان مردم نیازمند تقسیم کند : نیکو و پسندیده خواهد بود .

### توضیح :

آری زکوة واجب و شبیه آن که بر ذمه انسان واجب شده است ، از دائره اموال انسان خارج گشته ، و در حقیقت بدیگران که موارد مصرف هستند ، متعلق شده

است ، و در تقسیم و مصرف کردن آن کوچکترین منت و اظهار فضیلتی نیست ، بلکه انجام وظیفه واجب باشد ، مانند کسی که دین واجب خود را به طلبکار تأدیه می‌کند .

ولی در صدقات و انفاقات استحبابی ، و همچنین در سائر انواع عبادات و طاعات که واجب نیست : پنهان داشتن آن بهتر است ، چنانکه در تفسیر آیه روشن گردید .

### لطائف و ترکیب :

۱- سیّئة : بوزن فعيلة و أصل آن سَوِيئَةٌ باشد .

اللَّهُمَّ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ اَلْحِقْنَا بِالصَّالِحِينَ .

حمد نامحدود برای پروردگار متعال عزیز و جلیل است که ما را هدایت فرموده ، و توفیق عنایت فرمود که مجلد سوم از این تفسیر را با بضاعت کم بیایان رسانیده ، و اگر تأیید و توفیق او باشد بقیه مجلّات آنرا نیز اشتغال ورزیده و انجام می‌دهیم .

در تاریخ اوّل ج ۱ سال ۱۴۱۰ - هـ ، مطابق ۶۸/۹/۹

در شهر مقدّس قم المشرفه - حسن مصطفوی

شماره آیات بقره	بعضی از مطالب مفید
۱۹۴	ایجاد کردن فتنه و اختلال
۱۹۵	موضوع اطاعت کردن از سلطان
۱۹۸	أسفار أربعه در مناسک حجّ
۲۰۰	عمل و فعالیت برای آخرت
۲۰۹	حقیقت سلّم شدن بأئمه (ع)
۲۱۴	خصوصیاتی از بهشت و بهشتی
۲۲۱	زناشویی با مخالف و مشرک
۲۲۲	حبّ خداوند دیگر را
۲۲۲	نفوذ و تأثیر معنویات در مادّیات
۲۲۵	مؤاخذة در کسب قلوب است
۲۲۶	بحث ایلاء و حرث
۲۲۸	حقوق زوجین بهمدیگر
۲۲۸	وجود اختلاف در خلق
۲۳۱	توجه بآیات تکوینی و تشریحی
۲۳۳	حمل و فصال سی ماه است
۲۳۳	مراحل تربیت چهار است
۲۳۸	صلوة وسطی نماز مغرب است
۲۳۹	وقت ذکر و صلوة
۲۴۶ ، ۲۴۷	اشموئیل نبی و طالوت
۲۴۶	عمالقه و فلسطینی
۲۴۷	صفات رهبری و نبوت و امامت
۲۴۸	سکینه و أحادیث وارد

شماره آیات بقره	بعضی از موضوعات مفید
۲۵۳	مشیت و اراده و حقیقت آنها
۲۵۳	پنج قسم روح و روح القدس
۲۵۳	جبر و تفویض و اختیار
۲۵۵	اسم أعظم - هو - الله
۲۵۵	شفاعت و با اذن بودن
۲۵۸	حقیقت اِحیاء و اماته
۲۵۸	هدایت با ظلم و کفر
۲۵۸	نمرود و جریان مردن او
۲۶۰	احیاء و اجازه داشتن
۲۶۹	حقیقت حکمت - یؤتی الحکمة
۲۷۱	إخفاء و اظهار صدقات
۲۷۲	هدایت مخصوص است بخداوند متعال

آیات	لغات	آیات	لغات
۲۳۱ ، ۱۹۰	اعتداء		ا
۲۲۲	اعتزال	۲۶۶ ، ۲۴۲	آیات
۲۲۱ ، ۲۰۴	اعجاب	۲۱۱	آیت بیّنه
۲۰۵	إفساد	۲۰۷	ابتغاء
۲۶۵	أكل	۲۰۸	اتباع
۲۴۳	ألف	۱۹۷ ، ۱۹۴	اتقاء
۲۲۵	إله ، الله	۲۳۳	إتمام و اکمال
۱۹۵	إلقاء	۲۱۹	إثم
۲۲۱	أمة	۲۶۲	أجر
۲۱۳	أمة	۲۳۱	أجل
۲۱۰	أمر	۱۹۵	احسان
۲۳۹	أمن	۲۲۰	أخ
۱۹۱	انتهاء	۲۱۳	اختلاف
۲۱۳	انذار	۲۶۰	أخذ
۲۱۵ ، ۱۹۵	انفاق	۲۲۱ ، ۲۱۳	إذن
		۲۵۵ ، ۲۴۹	
۲۴۷ ، ۲۲۳	أنى	۲۶۲ ، ۱۹۶	أذى
		۲۲۲	
۲۱۷ ، ۱۹۶	أهل	۲۵۳	إرادة
۲۴۷ ، ۲۰۰	إيتاء	۲۶۰	اربعة
۲۷۱	إيتاء و اعطاء	۲۱۳	استقامت
۲۲۶	إيلاء	۲۲۱	إشراك
۲۵۵	أود	۲۴۶	اشموئيل
		۲۲۰	إصلاح

آیات	لغات	آیات	لغات
۲۶۶، ۲۴۲	تبیین		ب
۲۶۶	تحت	۲۱۴	بأساء
۲۲۳	تقدیم	۲۰۶	بئس
۲۵۹، ۲۲۳	تقوی	۲۴۳	بُخْت نَصْر
۲۷۱	تکفیر	۲۷۱	بُدُو
۲۵۳	تکلیم	۲۵۰	بروز
۲۵۲	تلو	۲۴۵	بسط و بصط
۱۹۶	تمام و اتمام	۲۶۵	بصیر
۲۴۶، ۲۰۵	تولی	۲۶۵	بطلان
۲۶۷	تیمم	۲۵۹، ۲۱۳	بعث
	ث	۲۲۸	بَعْل
۲۶۵	ثبوت	۲۱۳	بَعِی
۱۹۱	ثقف	۲۳۱، ۱۹۶	بلغ
۲۶۶	ثمره	۲۴۹	بلو
	ج	۲۵۴	بیع
۲۶۰	جبل	۲۵۵	بین ایدی
۱۹۷	جدال	۲۵۳، ۲۰۹	بینه
۲۶۶	جریان		ت
۲۶۰	جزء	۲۵۳	تأیید
۲۴۷	جسم	۲۴۸	تابوت
۱۹۸	جناح	۲۱۱	تبدیل
۲۶۵	جنت	۲۱۳	تبشیر

آیات	لغات	آیات	لغات
۲۵۱ ، ۲۶۹	حکمت	۲۴۹	جند
۲۰۹	حکیم	۲۴۶	جهاد
۲۲۸	حلال	۲۳۲ ، ۲۱۸	جهد
۱۹۶	حلول و محلّ	۲۰۶	جهنّم
۱۹۶	حلق	۲۴۹	جوز
۲۳۵ ، ۲۲۵	حلم		ح
۲۵۹	حمار	۲۲۲	حَبّ
۲۴۸	حمل	۲۶۱	حَبّة
۲۶۷	حمید	۲۱۷	حبط
۲۳۳	حول	۱۹۱	حتّى
۲۵۵ ، ۲۴۳	حیات	۲۵۸	حجّ و محاجة
۱۹۱	حيث	۲۴۳ ، ۲۳۵	حذر
۲۲۲	حيض	۲۲۳ ، ۲۰۵	حرث
	خ	۱۹۳ ، ۱۹۱	حرمة
۲۷۱ ، ۲۳۴	خبير	۲۴۳	حزقیل
۲۱۷	خروج	۲۶۲	حزن
۲۰۴	خضم	۲۱۲ ، ۲۰۶	حسب
۲۳۵	خِطبه	۲۰۱	حَسَنه
۲۰۸	خطوه	۲۰۳	حشر
۲۰۰	خلاق	۱۹۶	حصر و احصار
۲۱۴	خلاء	۲۵۵ ، ۲۳۸	حفظ
۲۵۴	خَلّت	۲۴۷	حقّ و أحقّ



آیات	لغات	آیات	لغات
	ر	۲۲۰	خلط
۱۹۶	رأس	۲۲۸	خلق
۲۰۷	رأفت	۲۱۷	خلود
۲۵۸، ۲۴۳	رؤیت	۲۱۹	خمر
۲۲۶	ربص	۲۲۹	خوف
۲۶۵	ربوه	۲۵۹	خوی
۲۱۸	رجاء	۲۱۵	خیر
۲۳۹، ۲۲۸	رجل		د
۲۱۰، ۱۹۶	رجوع	۲۴۳	دار
۲۲۸، ۲۱۷	ردّ و ارتداد	۲۵۱	داود
۲۵۴، ۲۱۲	رزق	۲۰۸	دخول
۲۵۳	رسالت	۲۲۸	درج
۲۶۵، ۲۳۲	رضا	۲۶۰، ۲۰۲	دعاء
۲۳۳	رضع	۲۵۱	دفع
۱۹۷	رفت	۲۰۰	دنیا
۲۳۹	رکب		ذ
۲۵۳	روح	۲۶۶	ذریّه
۲۶۴	ریاء	۲۰۳، ۲۰۰	ذکر
	ز	۲۶۹، ۲۳۵، ۲۲۱	تذکر
۱۹۷	زاد و تزوّد	۲۳۲	ذلک
۲۳۲	زکو	۲۴۳	ذو
۲۰۹	زلّت		

آیات	لغات	آیات	لغات
۱۹۸	شعور	۲۳۴	زوج
۲۵۴	شفاعت	۲۴۷	زیادت
۲۴۳	شکر	۲۱۷	زیل
۲۰۴	شهود	۲۱۲	زینت
۲۱۷	شهر		س
۲۶۸	شیطان	۲۱۵	سؤال
	ص	۲۶۱	سبع
۲۱۷	صدّ	۲۱۷، ۱۹۰	سبیل
۲۶۳، ۱۹۶	صدقة	۲۱۲	سخر
۲۱۳	صراط	۲۳۵	سرّ
۲۴۷	صفاء	۱۹۲	سریّه
۲۶۴	صفوان	۲۲۹	سرح و تسریح
۲۶۴	صلد	۲۶۰، ۲۰۵	سعی
۲۳۸	صلوة	۲۴۸	سکینه
۲۶۵	صوب	۲۰۸	سلم
۲۶۰	صود	۲۵۹	سنه
	ض	۲۵۵	سینه
۲۱۴	ضراء	۲۶۱	سنبل
۲۳۳	ضرر	۲۷۱	سوء و سیّء
۲۶۱، ۲۴۵	ضعف و مضاعفة		ش
	ط	۲۱۶	شرّ
۲۴۳	طاعون	۲۰۷	شری

آیات	لغات	آیات	لغات
۲۲۴	عُرْضَة	۲۵۶	طاغوت
۲۰۹، ۲۰۶	عزّت	۲۵۹، ۲۴۹	طعم و طعام
۲۳۵	عزم	۲۲۸	طلاق
۲۴۶، ۲۱۶	عسی	۲۶۵	طلّ
۱۹۶	عشرة	۲۶۰	طمین
۲۶۶	عصر	۲۳۲، ۲۲۲	طهر و تطهّر
۲۳۲	عضل	۲۴۹	طوق
۲۵۵	عظیم	۲۱۷	طوع و استطاعت
۲۳۷، ۲۱۹	عفو	۲۶۷	طیب
۱۹۶	عقاب	۲۶۰	طیر
۲۳۵	عقد		ظ
۲۴۲	عقل	۲۱۰	ظلل
۲۵۵	علم	۲۵۴	ظلم
۲۵۵	علیّ	۲۴۹، ۲۳۰	ظنّ
۲۶۶	عنب		ع
۲۲۰	عنت	۲۵۹	عام
۲۱۷، ۱۹۱	عند	۲۰۷	عباد
۲۵۳	عیسی	۲۰۳	عجله
	غ	۲۲۹	عدوان و تعدّی
۲۴۹	غرف	۲۵۹	عرش
۱۹۹، ۱۹۲	غفر	۱۹۸	عرفات
۲۶۷	غمض	۲۲۸	عرف و معروف

آیات	لغات	آیات	لغات
۲۵۳، ۲۱۶	قتال	۲۱۰	غمام
۲۵۹	قدرت	۲۶۴	غناء
۲۵۳	قدس		ف
۲۵۰	قدم	۲۴۹	فئە
۲۲۸	قرء	۱۹۳، ۱۹۱	فتنة
۲۴۵	قرض	۲۶۸	فحش
۲۵۹	قریة	۲۲۹	فدى و افتداء
۲۱۰، ۲۰۰	قضاء	۲۵۰	فراغ
۲۲۵	قلب	۲۳۶، ۱۹۷	فرض
۲۳۸	قنوت	۲۵۱، ۲۲۰	فساد
۲۶۳، ۲۴۳	قول	۱۹۷	فسوق
۲۳۸، ۲۲۹	قیام و اقامت	۲۴۹، ۲۳۳	فصل
۲۱۲	قیامت	۲۴۳، ۲۳۷	فضل
۲۵۵	قیوم		
	ک	۲۶۸	فقر
۱۰۸	کافّة	۲۷۰	فقه
۲۳۵	کتب	۲۶۶، ۲۱۹	فکر و تفکر
۲۵۵	کرسى	۲۱۲	فوق
۲۱۶	کره	۲۲۶	فیء
۲۲۵	کسب	۱۹۸	فیضان
۲۵۹، ۲۳۳	کسو		ق
۲۵۴	کفر	۲۴۵	قبض

آیات	لغات	آیات	لغات
۲۴۷	ملک	۲۳۳	کلف
۲۶۲	مَنْت	۲۳۵	کن
۲۶۵	مِنْ		ل
۲۰۶	مهاده	۲۵۹	لبث
۲۱۹	میسر	۲۰۴	لد
	ن	۲۲۵	لغو
۲۶۶، ۲۱۷، ۲۰۱	نار	۲۳۳	لقاء
۲۰۷	ناس		م
۲۶۱	نبات	۲۶۱	مائه
۲۱۳	نبی	۲۲۵	مؤاخذه
۲۶۶	نخل	۲۶۱، ۲۴۷	مال
۲۷۰	نذر	۲۳۶، ۱۹۶	متاع و تمتع
۲۲۳	نساء	۲۶۱، ۲۱۴	مثل
۱۹۶	نسک	۲۰۷	مَرْضات
۲۰۵	نسل	۲۵۹، ۲۲۹	مرور
۲۳۷	نسی	۲۵۳	مریم
۲۵۹	نشز	۲۳۶، ۲۱۴	مس
۲۰۲	نصب	۲۲۹	مسک و امساک
۲۵۰	نصر	۱۹۸	مشعر حرام
۲۵۹	نظر	۲۶۱، ۲۱۳	مشیت
۲۷۱	نِعْم و نِعْمًا	۱۹۰	مقاتله
۲۳۱	نعمت	۲۴۶	ملأ

آیات	لغات	آیات	لغات
۲۶۸ ، ۲۴۷	وسع	۱۹۵	نفاق
۲۴۰	وصی	۲۰۷	نفس
۲۶۸ ، ۲۳۵	وعد	۲۱۹	نفع
۲۳۱	وعظ	۲۷۰	نفقه
۲۷۲ ، ۲۳۴	وفاء	۲۳۰ ، ۲۲۱	نکاح
۲۳۳	ولد	۲۴۹ ، ۲۶۶	نهر
	ی	۲۵۵	نوم
۲۲۰	یتیم		ه
۱۹۵	ید	۲۱۸	هجرت
۱۹۶	یسر و استیسار	۱۹۶	هدی
۲۲۵	یمین	۲۵۸	هدایت
		۲۵۱	هزم
		۲۳۱	هزو
		۲۰۵ ، ۱۹۵	هلاک و تهلکه
		۲۵۵	هو
			و
		۲۶۴	وابل
		۱۹۶	وجدان
		۲۷۲	وجه
		۲۶۶	وَدّ
		۲۳۴	وذر
		۲۳۳	ورث

## فهرست سوره‌ها

شماره صفحه	نام سوره
۲	ادامهٔ سوره بقره از آیهٔ ۱۹۰ تا آیهٔ ۲۷۲